



آشادات دانشگاه تهران

۳۳۶۳

نبرد اندیشه‌ها

در

حماسه رستم و اسفندیار

از

دستنویس موزه لنینگراد

(۷۳۳)

تحلیل داستان و شرح ابیات

بقلم

دکتر عزیز الله جوینی



Tehran University
Publications

No. 2264

NABARD - E ANDISHAHA

IN

ROSTAM & ESFANDYAR

Introduction and Annotation

By

Azizollah - e Jowaini

ph. D. in Persian Lit.

Tehran, 1995

شماره مسلسل : ۳۵۹۴
قیمت : ۴۵۰۰ ریال

۳	۷۶
۱۰	۷۶

دکتر عزیزالله جوینی

حماسه رستم و اسفندیار

آثار اشعار ایران



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد مردمی آفرین محبت
۱۳۲۴-۷۵
فلسفه و مونتسوری آموزش کودکان



نبرد اندیشه‌ها

در

حماسه رستم و اسفندیار

از ۷۲۶۶۰^۱

دستنویس موزه لنینگراد

(۷۳۳)

تحلیل داستان و شرح ابیات

بقلم

دکتر عزیز الله جوینی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۲۶۴

شماره مسلسل ۳۵۹۴

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۰-۳۵۹۴-۰۳-۹۶۴ ISBN 964-03-3594-0

عنوان: نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار (از دستنویس موزه لنینگراد)

بقلم: دکتر عزیزالله جوینی

ناشر: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تیراژ چاپ: ۳۰۰۰ نسخه (چاپ اول)

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۷۴

چاپ و صحافی: چاپخانه موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

قیمت: ۴۵۰۰ ریال

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
سه	پیشگفتار
هفت	برگزیده داستان به نثر روان
بیست و سه	نسخه‌شناسی
سی و دو	کاری که در فراهم شدن این داستان انجام گرفته است
سی و شش	ابیاتی که بیشتر مورد بحث قرار گرفته‌اند
سی و نه	رسم الخط دستنویس لنینگراد

۳	داستان رستم با اسفندیار (مقدمه)
۵	آغاز داستان
۲۱	پند دادن کتابیون اسفندیار را
۳۳	رفتن بهمن به رسولی به نزد رستم
۴۳	پاسخ اسفندیار از رستم
۵۰	رسیدن بهمن به نزد پدر با پیغام رستم
۵۲	آمدن رستم به دیدن اسفندیار
۶۳	رسیدن رستم و اسفندیار به یکدیگر
۹۷	سخن گفتن رستم با پرده‌سرای اسفندیار
۱۰۳	بازگشتن رستم به ایوان خویش
۱۱۴	رزم رستم با اسفندیار
۱۱۸	کشته شدن نوش آذر و مهرنوش بر دست فرامرز و زواره
۱۳۳	آمدن سیمرغ به نزد زال از بهر رستم
۱۴۳	کشتن رستم اسفندیار را
۱۵۹	اندرز کردن اسفندیار به رستم

آگاهی یافتن گشتاسپ از کشته شدن اسفندیار
نامه رستم به نزد گشتاسپ شاه
آمدن بهمن به نزد گشتاسپ شاه



فهرست‌ها

۱۸۵	لغات و ترکیبات متن
۲۲۵	اشخاص و امکنة
۲۳۳	کتابخناسی

ای سرزمین من! ای گُنام دلیران! همواره ایران باش
و به آن سر بیفراز. فرزندانِ پیروان که جان برکف
از تو پاس بدارند و مهر تو را با خود تا رستاخیز به
ارمغان ببرند.

ع.ج.

بنام خدا پیش‌گفتار

نبرد نیکی و بدی

اینجا نه تنها سخن از پیکاری است که از يك سو رستم پسر زال و از سوی دیگر اسفندیار روئین تن روی در روی یکدیگر ایستاده، چین بر ابرو انداخته و چهره درهم کرده‌اند. بلکه ستیزندگی میان دو نیروی زورمند دیگری است که چون دو تُندر و دو ابرِ پُرآذرخش و دو گردبادِ پیچنده برفضای این داستان سایه افکنده، دَم بدم خروشی سهمگین از گلو برمی آورند. آنچنانکه گویی همه‌جا را از ترس و دلهره مالا مال و از گزندِ مرگبار آکنده‌اند و آن بگونه‌ای است که از شنیدنش موی بر تن هر جنبنده‌ای چون سنان بر پای می‌خیزد و نفس‌ها در سینه‌ها تنگی می‌کند و اندیشه‌ها از مغزها بیرون می‌جهد. این تاختن‌ها هر لحظه پیدایش رزمی هولناک و آویزشی پُر گیرودار را گزارش می‌کند؛ از این دو یکی نیکِ نیک و دیگری پلید و تبه‌کار است. از یکی فره ایزدی پدیدار و از دیگری تیرگی اهریمنان هویدا است. آن دو نیرو در برابر یکدیگر چون دو رعدِ غرنده و چون دو کوه شاهین پَر و دو گُنامِ عقاب‌نشین گردن برافراخته و هر دم چون دو سپاهیگرِ ستیهنده و دو دریای موج‌افکن برهم می‌تازند.

یکی را ایرانیان باستان انگر مَینِیو Angra Mainyu و دیگری را سپنته مَینِیو Spenta Mainyu می‌گفتند. این یکی، سپاهش از پتیاره‌ها و دیوانِ بداندیش بوده، آن دیگری با سپیدرویانِ پاک‌نهاد و نیک‌سیرت همدم. آن می‌خواهد جهان از شیون و هیاهو و نامردمی پُر گردد و این، سخن از رامش و شادمانی و پاکی و پاکیزگی می‌گوید. انگره مَینِیو از خشکسالی‌ها و شوربختی‌ها و ننگ و نکبت‌ها لذت می‌برد و سپنته مَینِیو

چهار

با آبادانی ها و سبزه و سبزه‌زارها و بهار دلکش و جویباران پُربار و خرم همساز است.
آن نخستین، در ویرانه‌ها می‌زید و دومی، پایگاهش در جهان روشنائی و سرچشمه
نیکی‌ها و نمادش از پارسائی است.

انگزه مینو می‌تواند چهره‌اش را بگونه دیگر بگرداند؛ گاه کربشه و مار و کژدم شود و گاه
به‌چهره جوانی بلندبالا و نیک اندام درآید.

اما سپنته مینو، که خرد، ویژه او است نه فریب می‌خورد و نه از فریب‌دهندگان
می‌باشد، و اصل همه خوبی‌ها و گوهر آفرینش جهان به او پیوسته است.

تا جهان بوده و هست این دو نیروی ناهمگون در برابر هم صف بسته و پنجه در پنجه
یکدیگر زده‌اند گاه این یکی دیگری را به‌پس می‌راند و گاه آن دیگری این را، تا کدامین در
این نبرد پرتلاش سربلند و سرافراز از دشت پیکار برگردد.

در تمام این سرگذشت اندوهبار، دو اندیشه ناهم‌آهنگ را می‌بینیم که آنی از پیکار
باز نمی‌ماند؛ یکی از آن دو، پاک و پیراسته از آلودگی‌ها است. دیگری آمیخته با زشتی‌ها و
ناراستی‌ها.

اسفندیار رمز است برای اندیشه نخستین که در راه یزدان شمشیر می‌زند و دین بهی را
در جهان می‌گستراند و زمزمه نیایشگران ایزدی را در همه‌جا رواج می‌دهد. در سرتاسر گیتی
شاهان تبه‌کار و مردمان دیوآیین و بُت‌پرست را برجای خود می‌نشانند. هر کوی و برزی را از
سخن زردشت پیامبر و دین بهی پر می‌کند. اسفندیار به‌مردمان می‌گوید: رستگاری دو جهان
در پیروی از کیش وی و راه وی و اندیشه وی است. هرکس سر از فرمانش برتابد بد دین و بد
راه می‌شود و جایگاهش در جهان دیگر، دوزخ سوزان و خشم یزدان است.

اما گشتاسب شاه، نماد اندیشه دوم است که در کتب دینی مزدیسنا بیش از پادشاهان
کیانی از وی سخن رفته؛ زیرا زردشت که وی را پیامبر می‌گفتند در روزگار وی پدیدار شد.
در هرجائی که سخن از زردشت برده می‌شود بی‌درنگ به‌یاد گشتاسب که پشتیبان دین بهی
بوده می‌افتیم. این مرد که سی‌وهشت پسر داشت و صدویست سال زندگی کرد و دین بهی
را با تمام جان پذیرفته بود، در سر پیری و ناتوانی هنوز آرمند پادشاهی، و مهر تخت و تاج
دیده‌وی را بسته بود، به‌هیچ چیز جز فرمانروائی نمی‌اندیشید.

وی برای ماندن بر سر تخت و کشورداری هرچه هست از سر راه خود برمی‌دارد، اگرچه
فرزند وی باشد. برای چنین اندیشه ناپسند و اهریمنی همه کشور و همه خویشان و همه
نزدیکان را می‌آزارد و همه مردم وی را کشنده فرزند و مست باده جاه و مال می‌دانند و وی را

پنج

آزمندی می‌پندارند که نابخشودنی و دوزخی است.

تنها گشتاسب به‌سخن گُرم و بدگوئی‌های وی نبوده است که فرزند را با غُل و زنجیر به‌زندانی می‌فرستد، بلکه این کار بهانه‌ای بیش نبوده که بدان دست یازیده است؛ زیرا دل وی کانونی از حرص و آز بوده و مهر خواسته و گنج، وی را از راه دین بدر برده و دیدگانش را از رفتن بسوی نیکی‌ها فرو بسته است.

گشتاسب شاه هنگامی از خواب و خیال بیدار می‌شود و از کارهایش آگاه می‌گردد که تابوت فرزندش را پیش تختش می‌نهند، شیونِ کتایون و کودکان و پوشیده‌رویان، بارگاه را به‌جنبش درمی‌آورد و تاج و تخت را می‌لرزاند. اما چه سود کار از کار گذشته بود، اسفندیار که بهترین فرزند وی بود، از دست رفت و دیگر زنده نمی‌گردد.

اینست پایان دنیاپرستی و آزمندی به‌تخت و تاج و فرمانروائی.



برگزیده داستان

در سرگذشت رستم و اسفندیار، نخست به گفتاری دست می‌یازیم که خوانندگان را از پیچندگی و ژرفنای این گرداب اندوهبار آگاه سازد و بتواند دست آنان را بگیرد، بآرامی و آهستگی به شنیدن این داستان سراسر افسونکاری و نامردمی فراخواند و نگذارد کسی بی‌اندیشه در این راه ناهموار گام فرانه، تا یکباره خود را با آن همه آه و ناله در سوگ اسفندیار روبرو بیند.

ما سخن را از آنجا سر می‌گیریم که کیخسرو پادشاه کیانی، فرزند سیاوش پس از شصت سال پادشاهی سرانجام روزی پهلوانان را بنزد خود می‌خواند و به آنان می‌گوید:

من اکنون گذشتنیم و جهان به کسی پایدار نیست و پیش از رفتن، می‌باید کسی را برجای خویش بنشانم و پس از آن به جهان دیگر بشتابم. آنگاه لهراسب را فراخواند، افسر شاهی را بر تارک وی نهاد پس بدین گونه فرمانروائی را به وی سپرد. لیکن زال فرزند سام نریمان کیخسرو را سخت نکوهش می‌کند و می‌گوید: من وی را نمی‌شناسم و دودمانش برایم ناآشنا است.

سپس زال می‌گوید: چرا از میان این همه بزرگان و پهلوانان می‌باید این يك تن را برگزینی و بر تخت بنشانی که چون وی به ایران آمد اسبی بیش نداشت، تهیدست و نداشت بود؟ در پی این سخن، دیگر بزرگان نیز در این اندیشه با زال همدستان شدند. کیخسرو در پاسخ آنان گفت:

یزدان به کسی پادشاهی می‌بخشد که پاکدل و دیندار باشد و لهراسب همچنین است که گفتم، و نیز دودمانش به پشین و کیقباد می‌پیوندد و من وی را بفرمان یزدان بشاهی برگزیدم و هرکس از وی سر بتابد پادافراش با خداست.

زال و بزرگان دیگر سخت پشیمان شدند و پادشاهی لهراسب را بناچار گردن نهادند.

پادشاهی لهراسب

لهراسب چون بر تخت شاهی نشست بدادگری و آبادانی پرداخت. از روم و هند و

هشت

چین دانایان را برگزید و بنزد خود خواند و در بلخ شهری بنا کرد و چندین آتشکده و کاخ ساخت. وی دو فرزند داشت: یکی گشتاسب و دیگری زریر، که هردو پهلوان و با خرد و شایسته تخت و تاج بودند.

در یکی از روزهایی که لهراسب جشنی در پارس بنا کرده بود. گشتاسب از پهلوانی‌ها و دلیری‌های خود سخن گفت و خود را سزاوار تخت پادشاهی دانست. در همان بزم از پدرش درخواست کرد که تخت و تاج را به وی واگذار کند، لیکن لهراسب بنرمی فرزند را ساکت کرد و از شتاب و تندوی وی را بیمناک ساخت.

گشتاسب که از سخن پدرش لهراسب رنجیده بود، ایران را رها کرد و همان شب راهی هندوستان شد. چون لهراسب از رفتن فرزند آگاه گردید زریر را در پی وی فرستاد و به ایران برگردانید، باز هم گشتاسب از ماندن در نزد پدر آزاده دل بود، این بار به روم شتافت و در آنجا با کتایون دختر قیصر آشنا شد و وی را به همسری برگزید. این زن که در آیدگار زیران «سیمین تن» خوانده شده است سی دختر و پسر می‌زاید که از میان آنان اسفندیار و پشوتن از همه سرآمدتر بوده‌اند.

گشتاسب چون با کتایون به ایران برگشت، پدر افسر فرمانروائی بر سر وی نهاد و خود به آتشکده نوبهار در بلخ رفت و در آنجا به نماز و نیایش پرداخت.

پادشاهی گشتاسب و ظهور زردشت

چون گشتاسب پادشاهی رسید، راه یزدان را برگزید و همه شاهان را به پیروی از خود واداشت و آنان هر سال به ایران باج می‌دادند.

چندی برنیامد که ناگهان مردی که خود را پیامبر نامید پدیدار شد و گشتاسب را به آئین خویش خواند و نیز همه خاندان پادشاهی، این آئین را که آئین مزدیسنائی می‌گفتند پذیرفتند. ارجاسب تورانی چون این خبر را شنید به ایران تاختن آورد و با گشتاسب به نبرد پرداخت. فرزندان گشتاسب و زریر در این جنگ کشته شدند و گشتاسب از نبرد دست کشید و فرار کرد. خواهران اسفندیار، همای و به‌آفرید گرفتار ارجاسب می‌شوند و وی آنان را با خود به توران می‌برد. اسفندیار که در آن روزگار بدستور گشتاسب در بند بود (چون وی نیز از پدر می‌خواست که پادشاهی را چون لهراسب به فرزند واگذارد و خود به گوشه‌ای پناهنده شود) از بند خود را می‌رهاند و سپاه تورانیان را شکست می‌دهد و سرانجام در پی ارجاسب به روئین دژ

که جایگاهی بلند و استوار بود با لباس بازرگانان می‌رود، دژ را می‌گشاید و ارجاسب کشته می‌شود و خواهران را با خود به ایران می‌آورد.

پس از این روزگار، پیروزی‌هایی که اسفندیار بدست آورد و دین بهی را در جهان گسترش داد، دوباره به اندیشه گرفتن تخت و تاج افتاد و خواست که این سخن را یکبار دیگر با پدر در میان نهد و وی را به محك زند. لیکن گشتاسب در اندیشه دیگری بود و در سر پیری بیش از همیشه به گنج و خواسته و فرمانروائی دل بسته بود و نمی‌خواست چنین پایگاهی را به آسانی از کف بدهد.

آغاز داستان رستم و اسفندیار

حکیم فردوسی این سرگذشت پُرشور و پُر گیرودار را بگونه‌ای می‌سراید که گوئی از آشکارا گفتن آن پدیده غم‌انگیز در هراس است و نمی‌خواهد این پیش‌آمد ناگوار را بدون آمادگیِ نویسندگان گزارش کند و می‌ترسد که مبادا رخسار جان آنان با گردِ اندوه تیره گردد. از این رو، بهاران را بهانه می‌کند و پای ابر و باد و تُندر را به میان می‌کشد و جوی‌ها را از مشك و می‌مالامال می‌سازد. گل را می‌خنداند و بلبل را بنوا و سرود وا می‌دارد. لیکن این بهاران به هیچ روی همانند سال‌های پیشین نیست. از همه جا؛ از کوی و برزن فریاد شیون به گوش می‌رسد. آنچنانکه اگر روزگار جان می‌داشت به همه آفریدگان خود می‌گفت تا جامه سیاه بر تن کنند و خاكِ اندوه بر تاركِ سر بیفشانند.

این شاعر چیره‌دست و هنرپرور، کم‌کم ما را با گفتن «مرگ اسفندیار» و بیان «آواز رستم» در پیشگفتار خود، ما را برای شنیدن این داستانِ اندوهمند آماده می‌کند و می‌گوید:

يك شب اسفندیار که از بهانه‌جوئی‌های پدرش گشتاسب باندیشه فرو رفته بود، بنزد مادرش کتابیون رفت و از کارهای ناپسند پدر لب به سخن گشود و از زُفتی‌های وی گله بسیار کرد. اما کتابیون اسفندیار را از دست زدن به هر شتابکاری باز داشت و پس از آن اسفندیار در بزمی که پدر ساخته بود و همه پهلوانان و سرداران نشسته بودند، دوباره سخن پادشاهی را به میان کشید و خویش را شایسته تخت و تاج دانست.

گشتاسب چون پافشاری فرزند را در بدست گرفتن لگام کشور بیش از اندازه دید این بار به افسون دیگری دست یازید که بیش از همه هولناک‌تر بود و آن فرستادن اسفندیار به سیستان و زابلستان و آوردن رستم زال به بارگاه بود.

وی به اسفندیار گفت: رستم زال هیچ به بارگاه ما برای نشان دادن چاکری و بندگی گام نهاده است، وی را می بینم که راه خودسری و خودکامگی پیش گرفته و خود را خداوند نیمروز می خواند. تو باید به زابلستان بروی و پور زال را با پالهنک و دست بسته به بارگاه ما بیاوری، پس از آن همه گنج و سپاه من از آن تو خواهد بود.

پس اسفندیار خود را در يك آزمایشی دیگر می گذارد و می داند که از گاه منوچهر تا کیقباد، رستم تنها مرد گردنفرافز بوده و کیخسرو وی را پهلوان ایران خوانده است و فرمانروائی سیستان را به وی واگذار کرده. با این که اسفندیار به تهمتن آرم فراوان داشت، باز خود را آماده رفتن به سیستان کرد.

اسفندیار با سپاهی اندك از خویشان و یژه خود و گروهی از موبدان، بدانسوروی نهاد. گرچه مادرش کنایون چون از رفتن فرزند آگاه شد با چشمان اشکبار وی را از رفتن و دست زدن به چنین کار سهمگینی بیمناك ساخت، لیکن وی در پاسخ کنایون گفت: فرمان گشتاسب همچون فرمان یزدان است و سرپیچی از آن، دوزخ را در پی خواهد داشت.

آهنگ رفتن اسفندیار

در بامداد روز دیگر چون سپاه آماده شد اسفندیار پای در رکاب نهاد و روی بسوی زابلستان کرد. می رفتند تا به سر دوراهی یی رسیدند. شتری که پیشاپیش می رفت ناگهان در آنجا زانو به زمین زد و خوابید، که این خفتن را به بداختری گزارش کردند. اسفندیار دستور داد تا شتر را سر ببرند تا آن بداختری و بدبختی بسوی خود آن برگردد. پس از آن راه زابل را پیش گرفتند، تا به کنار رود هیرمند رسیدند. اسفندیار فرمان داد تا سراپرده بآئین شاهان برپا کنند و رامشگران را خواند تا به رامش بپردازند تا بلکه اندکی از اندوه و بیم گزند کاهش یابد.

پس از آن اسفندیار فرزند خود بهمن را خواست و به وی گفت تا بر اسب سپاه که بازمانده زریر برادر گشتاسب است بنشیند. با افسر و جامه های خسروانی، همراه با ده موبد و گروهی اندك از سواران تا خانه رستم پسر زال براند. فرمان داد چون به تهمتن رسیدی درود مرا به وی برسان و بگو که تو سر از بندگی پیچیده ای، از این رو به درگاه گشتاسب نمی روی. پدرم از تو سخت خشمگین شده است و گفته است تا تو را با دست بسته بنزد وی ببرم. اما من با تو پیمان می بندم اگر چنین که می گویم بیائی و گشتاسب تو را ببیند، پس از آن من

بخواهشگری خواهم پرداخت و وی را آرام خواهم کرد و نخواهم گذاشت تا بادی نابهنگام بر تو وزد.

آمدن بهمن با سواران خود به خانه زال

بهمن با چند سوار اندك از هیرمند گذشتند و روی بسوی خانه زال گرم می راندند که ناگهان مرد دیده بان آنان را از دور دید و خروش برآورد که هان! آگاه باشید که سواری با جامه خسروانی و اندك مایه سوار در پس پشت، بسوی ما می آید. زال با شنیدن آن، به دیده بانی رفت. چون سواران را دید آهی سرد از دل برآورد و گفت اینان از تخمه لهراسب شاه می باشند که بانجام کاری بزرگ آمده اند.

دیری نپائید بهمن از گرد راه رسید و چون زال را نمی شناخت پرسید هان! ای مرد دهقان نژاد، رستم را از کجا می توان بیابم؟ زال پاسخ داد: ای فرزند گرانمایه از اسب فرود آی و اندکی بیارام تا رستم از نخجیرگاه برگردد. بهمن گفت: فرمان اسفندیار چنین است که جایی نمانم، پس مردی برگزین تا ما را به نخجیرگاه رستم راهنمائی کند.

زال مردی برگزید، نامش شیرخون که راه را می دانست و وی با آنان تا به نزدیک نخجیرگاه رفت. آنگاه از دور رستم و یاران را با انگشت نشان داد و خود برگشت.

بهمن در پیش خود کوهی دید به همراهان گفت شما اینجا بمانید تا من بر فراز کوه روم و ببینم رستم در کجا است.

چون بهمن بر بلندی برآمد رستم را دید که تنی تهم دارد و سینه ای فراخ، گوری بر درختی برای پختن زده و آن را بچنگ گرفته است و نیز جامی بر دست و فرزندش در خدمت ایستاده و رخس در چریدن. با خود گفت اگر روزی اسفندیار با این مرد بنبرد پردازد می ترسم که با وی برنتابد و از نبرد کردن برگردد. پس بهتر است من سنگی بزرگ از این بلندی به پائین فرو هلم و رستم را با این سنگ از کار بیکار کنم. بهمن سنگی درشت از بالا به پائین رها کرد چون زواره برادر رستم آن سنگ غلطنده را دید فریاد برآورد: سنگ! سنگ! لیکن رستم هیچ از جای نجنبید و بود تا سنگ خارا بنزدیکش آمد آنگاه با پاشنه پا که به سنگ زد آن را از خود دور کرد.

بهمن از این هنرمندی رستم سخت بیمناک شد و از کوه فرود آمد و به یاران هرچه کرده بود گفت، سپس با گروه خود از راه هموار به نزد رستم آمدند. چون تهمتن آنان را دید، شناخت

و بپذیره آنان رفت و بهمن را گرم در آغوش گرفت.

سپس رستم دستور داد تا خوان بگسترند و گفت: نخست چیزی که هست بخوریم آنگاه از رنج راه و اندیشه آمدن بپرسیم. چون همه بر خوان نشستند و از آن گوری که کباب کرده بودند خوردند و بیاد مردان آزاده می نوشیدند، پس از آن هردو، سوار بر اسب و روی به خانه زال نهادند. در میان راه بهمن پیغام پدرش اسفندیار را به وی رسانید. رستم سخت باندیشه فرورفت و بیم گزند جاننش را هراسان کرد.

پاسخ رستم به پیغام اسفندیار

چون رستم شنید که گشتاسب فرمان داده است تا وی را دست بسته به درگاه آورند، بسیار اندوهناک شد و دانست که پایان این کار باسانی و سهولت نمی انجامد و گره آن جز بدرستی و بدنامی گشوده نخواهد شد.

رستم با زبان نرم و آرام به بهمن پیام داد که به اسفندیار بگوید: بهتر است نخست با یکدیگر بنشینیم و با هم جامی بیاد گشتاسب بنوشیم و از آن پس به گفتگو بپردازیم. زیرا سالها بود که من آرزوی دیدار تو را در دل داشتم و اکنون آن آرزو برایم آماده شده است. پس از آن من به همراه تو به ایران نزد شاه خواهم آمد هرگاه وی مرا گناهکار دانست دستور دهد تا سر از بدنم جدا کنند.

تو باید کاری کنی که سزاوار شاهان باشد و گفته‌هایت را همه مردم بپسندند، نه اینکه هر چیزی را با چشم جوانی و خامی بنگری. من آن نیستم که کسی بتواند پالهنک بر بازوی من و بند بر دست من بندد. لیکن من می‌توانم که همه گنج‌هایی که از شاهان با شمشیر خود گرد کرده‌ام به تو بسپارم و چون خواستی بروی با تو بنزد شاه می‌آیم و خشم وی را با پوزش نرم خواهم کرد. ای بهمن هرچه گفتم تو آن را بیاد دار و همه آنچه شنیدی به اسفندیار بگو.

چون بهمن از نزد رستم برگشت، زمانی رستم باندیشه فرورفت. آنگاه به زواره و فرامرز گفت زودتر بنزد دستان بروید و بگوئید که اسفندیار آمده است. برای میهمانی وی و همراهانش هرچه در توان دارید بکار بندید. همه‌جا را با فرش‌ها و جامه‌های نیکو آذین کنید. خورش‌ها و خوردنی‌ها که درخور شاهان باشد، بپزید.

اکنون من در پی بهمن تا لب رود می‌روم و اسفندیار را به خانه، به میهمانی خواهم خواند، اگر پذیرفت که زهی بخت! و اگر نپذیرفت و ناامید شدم روزگaram سیاه خواهد شد!

رسیدن بهمن بنزد اسفندیار

از سوی دیگر بهمن بنزد اسفندیار رفت و از رستم به وی درود داد و هرچه دیده و شنیده بود همه را در نزد پدر گفت و از آنها بود که: من کسی را تاکنون چون رستم، پیل پیکر ندیده‌ام؛ دلی چون شیر و تنی چون پیل زنده دارد. وی اکنون در کنار رود بی کلاهخود و جوشن بدیدارت شتافته است.

اسفندیار که از گفته‌های بهمن در مردانگی‌های رستم و نشان‌های دلآوری وی سخت برآشفته بود. بهمن را بر سر انجمن خوار کرد و وی را کودکی کار ناآزموده و ترسو و ناتوان خواند. سپس پای در رکاب نهاد و با صد مرد جنگی بدیدار رستم آمد و چون به رود نزدیک شد خروش رخش از آن سوی رود و شیهه اسب سیاه از این سو، آرامش هوا را بهم زدند و گوئی خروش دو تندر بود که از دو سوی آسمان بهم تاختن گرفتند.

رستم چون پورگشتاسب شاه را از دور دید، با اسب خود را به رود هیرومند زد و از خشکی درآمد، بی درنگ فرود آمد و به اسفندیار نماز برد و درود گفت و آمدنش را گرمی داشت. لب بستایش گشود که: خُنْک آن شاهی که چون تو پسر دارد! خوشا شهر ایران که تو را می‌پرستند! دشمنان همگی پُر بیم باد و دل بد سگالانت به دو نیم!

اسفندیار نیز از باره فرود آمد و رستم را دربر گرفت و وی را جهان پهلوان خواند. سپس گفت: خُنْک آن که چون تو پسری پرخاشجودارد! خُنْک آن شاهی که تو پشت و پناه او باشی! آنگاه رستم وی را به خانه زال برای آرامش و جام و خورش فرا خواند، لیکن اسفندیار میهمانی را نپذیرفت و پوزش خواست. گفت دستور گشتاسب چنین است که هیچ درنگ نکنم و هرچه زودتر تو را دست بسته به ایران ببرم. لیکن اگر تو آرزو داری که با هم می‌بخوریم، پس تو می‌توانی همین امروز به سراپرده من بیایی تا با هم چیزی بخوریم و دست به جام ببریم. رستم پاسخ داد پس من بروم و جامه‌های راه را از تن بیرون کنم چون هنگام خوردن رسید کس بفرست و مرا بخوان. اما اسفندیار از فراخواندن رستم پشیمان شد و وی را به خوردن نخواند. رستم هر چه درنگ کرد و دست از خوردن فرو گرفت و روز از هنگام نان خوردن گذشت، کسی از سوی اسفندیار نیامد. وی سخت خشمگین شد، سوار بر رخش به خرگاه اسفندیار آمد، چون اسفندیار آگاه شد بپذیره وی شتافت. آنگاه رستم لب به نکوهش گشود و گفت: ای پهلوان! این بود آئین و پیمان تو؟ می‌بینم که تو خود را بزرگ می‌شمی و دیگران را خوار و تُنْک مایه. بدان که من رستمم، فرزند زال. چه بسا مردان جنگی را بخم کمند از

چهارده

روی اسب ربوده‌ام و از تهیگاه دیو سپید در مازندران دل و جگرش را بیرون کشیدم و من پشت و تکیه‌گاه دلیران و شاهان ایرانم. تو از این پوزش و بندگی من گمان بردی که از تو بیم دارم و از آمدنت به زایل هراسناکم!

ستایش اسفندیار خود را و نکوهش نژاد رستم

چون اسفندیار دید که رستم خود را می ستاید و خویش را افزون‌تر از دیگران می پندارد، وی نیز به برتری خود و نژاد خود پرداخت و چنین گفت: من پسر گشتاسبم، او از تخم لهراسب شاه و لهراسب پسر اورند شاه است. او نیز از گوهر کی پیشین و کی پیشین از تخمه کیقباد و همچنین برو تا به فریدون رسی که همه از پادشاهان دانا و آگاه و خردمند بوده‌اند. مادرم کتایون نیز دختر قیصر روم و قیصر پسر سلم و وی هم فرزند فریدون است. لیکن تو فرزند کسی هستی که سام نریمان از دیدنش - برای آنکه تنش تیره بود و موی و رویش سپید - شگفت‌زده شد و فرمان داد تا در کنار دریا رها کنند، شاید شکار مرغ و ماهی گردد. اما سیمرغ که در پی خوردنی به هر سو پَر گسترده بود وی را دید، برداشت و به لانه خود برد و به پرورش وی اندیشید. در آنجا زال از گوشت مرداری که سیمرغ می آورد می خورد و پرورش می یافت. چون چندی گذشت، زال تنومند شد و برهنه بسوی سیستان آمد، سام از روی نادانی و غرچگی وی را به فرزندی پذیرفت زیرا بچه دیگری نداشت. آنگاه نیای من بودند که وی را برکشیدند و جایگاهش را بالا بردند و از خواسته و زرو سیم بی نیازش کردند. چندی دیگر بر زال گذشت تا تو از پشت وی پا به جهان نهادی و پهلوان کشور ایران و زایل شدی.

پاسخ رستم به اسفندیار و ستایش خود

این بار تهمتن لب به سخن گشود و چنین آغاز کرد: ای جوان! اندکی آرام گیر و از این سخنان ناسودمند دست بردار. گوئی تو را دیوان از راه راست به بیراهه کشانیده‌اند تو آنچنان سخن بگو که سزوار شاهان و درخور بزرگان باشد، نه جز آن!

همه می دانند که سام فرزند نریمان بود و نریمان پهلوان، پدرش گرشاسب و وی از بزرگواران بوده است (در ترجمه بنداری نریمان را از دودمان هوشنگ پیشدادی می دانند).

مادرم رودابه دختر مهراب، فرمانروای کابل بود و پنجمین پدرش ضحاک مار دوش.

اکنون به من بگو: چه کسی می تواند چنین نژادی نام آور و بلند داشته باشد؟
 من پانصد سال است که پای به گیتی نهاده ام و تاکنون نشان پهلوانی با نام من همراه
 بوده است. منم آن که پشت دلیران و تکیه گاه شاهانی چون کیکاووس و کیخسرو دادگر بودم.
 هر جا پادشاهی بیدادگر بود از روی زمین برداشتم. در شهر مازندران به دیوان آویختم
 کمینگاهشان را ویران و بازارشان را بی رونق کردم. نه ارژنگ را زنده گذاشتم، نه اولاد غندی،
 نه سَنجه و نه دیو سپید. تا من زنده ام و بیاد دارم پایگاه جهان پهلوانی در دودمان من بوده است
 و بس.



«این سرسختی ها و پافشاری های اسفندیار که باید رستم را با بند و پالهنک به ایران
 ببرد. رستم را بر آن داشت که این سخن را با خندستانی پاسخ گوید و به اسفندیار هشدار
 دهد که: تو گویا از جنگِ جنگاوران ناآگاهی و از زور بازوی من چیزی نمی دانی!
 سرانجام این گفتارها و ستیزه ها به آنجا کشید که دو پهلوان آزاده، دو مرد پرخاشخ،
 دو نام آور جهان؛ یکی پیر و دیگری بی تجربه و خام، در برابر یکدیگر بایستند و پیکار را بر
 داوری برگزینند. شگفتا از دور زنده ای که دل هر دو برای ایران می طپید و مهر میهن در درون
 جانشان شعله ور بود و جز نیک نامی و آوازه برای کشور نمی اندیشیدند!».

به تندی گرائیدن رستم با اسفندیار

پس از گفتگوی زیاد و از این در و آن در سخن گفتن، اسفندیار گفت از این سخنان
 بیهوده سودی نبرديم، نیمی از روز گذشت و شکم ها گرسنه شد. فرمان داد تا خوان بگسترند
 و جام می بر آن نهند. پس از آن که نان و می خورده شد و هنگام رفتن رسید، رستم به
 اسفندیار گفت: اگر تو این کینه را از دل بیرون کنی و پای بخانه من نهی و يك چند میهمان
 من باشی، پس از آن هرچه بگوئی همان خواهم کرد.

لیکن اسفندیار که از پذیرفتن رستم بند و پالهنک را، ناامید شده بود به وی گفت:
 اکنون به خانه زال برگرد و خود را برای پیکار فردا بسیج کن. رستم که کار را زیانبخش می دید
 و بیم گزند بر جانِش سایه افکنده بود سخت باندیشه فرو رفت و جهان را پر آشوب می دید با
 خود گفت: اگر من دست به بندِ وی دهم، همه مردم گیتی مرا نکوهش خواهند کرد و خواهند

شانزده

گفت که من از دست جوانی نوحاسته و کم تجربه شکست خورده‌ام که چنین آسان دست مرا بست و از زابل به ایران بُرد.

یا اگر وی در نبرد کشته شود در نزد شاهان و بزرگان روی زرد و شرمندۀ خواهم شد و خواهند گفت: که رستم شهریاری جوان را که با وی بدرستی سخن گفته بود کشت. باز اگر من در این پیکار از بخت بد، کشته شوم همهٔ سیستان و زابلستان و ایران و از بیخ و بُن برکنده خواهد شد و همهٔ پهلوانان و کهنسالان بدست اسفندیار جام مرگ را خواهند چشید. رستم سرانجام خویش را برای کارزار آماده کرد و بناچار این راه را بر راه‌های دیگر برگزید و بنزد پدرش زال برگشت.

چون رستم به خانه آمد برادرش زواره به نزد وی آمد. دید که رویش زرد و پژمرده و ابروان درهم کشیده است، خواست چیزی از وی بپرسد که رستم به وی گفت برو تیغ و جوشن و کلاهخود و بیر بیان را بیاور و نیز کمان و برگستوان و کمند و گرز مرا آماده ساز.

زال چون سخن رستم را شنید به رستم گفت هیچ پایان کار را اندیشیده‌ای؟ اگر بداختری به توروی نهد و کشته شوی همهٔ تخمهٔ سام، از زن و کودکان را از بیخ و بن برخواهد کند. اگر اسفندیار را گزند رسد دیگر نام بلند تو به زشتی خواهد گرائید.

رستم پاسخ داد: در چند نشستی که با هم سخن گفتیم، من هرچه پوزش خواستم و بندگی کردم وی از اندیشهٔ خود برنگشت و آن سخنان که گفتم چون بادی بود در مشت. من فردا باز هم می‌کوشم تا شاید این پیکار برآستی انجام نگیرد، بلکه وی را از اسب با آغوش پُر مهر دربر بگیرم و بیاورم بر تخت بنشانم و افسر شاهی بر سرش نهم و در پیشش کمر بندگی را استوار ببندم. زال از این سخنان خندید و به رستم گفت این گفتار را هرکس بشنود گمان می‌برد که تو دیوانه‌ای. ای پسر! اسفندیاری که فَعْفُور چین از وی بندگی می‌کند و نامش را بر نگین می‌نگارد، تو چگونه وی را از روی زین همچون کودکان در آغوش می‌گیری و سپس بر تخت شاهی می‌نشانی؟ این سخنان شایستهٔ مرد سالخورده‌ای چون تو نمی‌باشد.

نخستین جنگ رستم و اسفندیار

چون آفتاب از خاوران دمیدن گرفت، رستم جامه‌های رزم را بر تن کرد و زواره را نزد خود خواند، به وی فرمان داد که سپاه را بیاراید و در پائین تپه‌ای که از ریگ است آماده شود. گفت: من بنزد اسفندیار می‌روم تا ببینم که وی چه می‌اندیشد، اگر وی را تند و خشمگین

یافتم، پس خود به تنهایی با وی پیکار می‌کنم و کسی را به کمک نمی‌خوانم. رستم از رود گذشت و به بلندی برآمد و اسفندیار را به نبرد فراخواند. چون آواز رستم به در و دشت پیچیدن گرفت، اسفندیار جامه‌های نبرد را بر تن کرد بر اسب سیاه برنشست، به پشتون گفت: چون رستم تنها به دشت پیکار آمده من نیز تنها و بدون سواری دیگر با وی خواهم آویخت. چون هر دو ببالا برآمدند و در جایی هموار بهم رسیدند، ناگهان اسب دو پهلوان چنان شیعه و خروش برآوردند که گفتی آسمان و زمین از یکدیگر گسیخته شدند و دشت و دریا از هم دریدند. دوباره رستم با زبان چرب و نرم دهان را به اندرز دادن گشود و اسفندیار را از خون ریزی بیم کرد و گفت: اگر تو از خون ریختن و کشتن شادمان می‌شوی، بگو تا از دوسوی، سواران بهم بتازند و خون یکدیگر را بریزند و تو در گوشه‌ای بنشین و آنان را نگاه کن. اسفندیار این سخن را ناسزا و نابکار دانست و خشمگین شد و گفت آیا: آئین من این است که ایرانیان را بنادرستی به کشتن دهم و آنگاه افسر شاهی را بر سر خود بگذارم؟ سپس با هم پیمان نهادند که کسی به آن دو پهلوان نپیوندد و یاری نرساند. آنگاه نبرد آغاز شد، نخست دست به نیزه بردند و چندین سنان بر جوشن یکدیگر زدند به گونه‌ای که خون از سوراخ‌های آن جوشیدن گرفت و اندک اندک نیزه از بند جدا شد و ریز ریز بر زمین پاشید. پس از آن شمشیرها را از نیام برآهیختند و بر هم تاختند، دیری نپائید که آن تیغ‌ها نیز شکسته شد و از کار افتاد. در کَرَتِ دیگر گرزها را از زمین برگرفتند و بر سر یکدیگر چون پتک آهنگران کوبیدند آن‌چنان که دسته گرز نیز شکسته و بی‌کار شد و بر روی زمین فرو ریخت. در پایان، کمر بند یکدیگر را استوار گرفتند و چندی این بر آن، آن بر این زور کرد اما سودی دربر نداشت. هردو پهلوان ناتوان، جامه‌ها چاك چاك، افزارهای جنگی بر روی زمین ریخته و دهن‌ها پُرکف از هم پراکنده شدند.

کشته شدن نوش آذر و مهربان پسران اسفندیار

چون پیکار به درازا کشید و رستم در آمدن دیر کرد، زواره سپاه را بسوی ایرانیان آورد و با آنان بتندی سخن گفت و آنان را دشنام داد. از سوی دیگر نوش آذر فرزند اسفندیار برآشفت و زواره برادر رستم را سگری خواند و زبان بدشنام گشود. لیکن زواره فرمان تاختن به لشکر داد، از دوسو به هم روی آوردند، گروهی از ایرانیان کشته شدند. چون چنان شد نوش آذر به کارزار آمد و با آلوای، نیزه‌دار رستم درآویخت و وی را با يك تیغ به دو نیم کرد. سپس زواره

به نوش آذر تاختن آورد و وی را با يك نیزه به خاك انداخت .

مهرنوش فرزند دیگر اسفندیار چون چنین دید با فرامرز درآویخت و چون اسب خود را نادانسته با تیغ زد و کشت ، پیاده ماند و فرامرز وی را از پای درآورد . چون بهمن برادرها را کشته دید دوان دوان بنزد اسفندیار آمد که چه نشستی ! دو فرزندت نوش آذر و مهرنوش به دست سگزیان کشته شدند . اسفندیار از این سخن خشمگین شد و رستم را نکوهش کرد ، لیکن رستم سوگند خورد که من فرمان جنگ را نداده‌ام . هم اکنون برادر و فرزندم را دست بسته به تو می سپارم تو در برابر خون آن شاهزادگان این دو تن را بکش .

اسفندیار پاسخ داد آیا خون مار با خون طاووس یکسان است که من آن دو را به کین فرزندانم بکشم ؟

سپس دوباره پیکار آغاز شد ، کمان به چنگ گرفتند و یکدیگر را آماج تیر کردند . اسفندیار از این تیراندازی دلتنگ شد بیکباره کمان بزرگتر را با پیکان چون الماس بیرون کشید چندین تیر بر تن رستم و رخس زد به گونه ای که هردو از کار فروماندند و به دست و پا فرو مردند . رستم بناچار رخس را رها کرد و خود را به بلندی کشید . از سوی دیگر برادر رستم دید رخس زخم فراوان برداشته و بسختی به خانه زال گام برمی دارد ، خروش برآورد و تا دشت پیکار دوان آمد ، رستم را دید که با زخم فراوان بر روی زمین افتاده ، نزدیک وی رفت و گفت برخیز و بر اسبم سوار شو تا تو را به خانه زال برم وی نپذیرفت و گفت که زواره زودتر به خانه زال برود و بگوید که هرچه زودتر این کار را چاره کند و بر خستگی های وی درمان نهد .

آمدن سیمرغ به چاره جوئی رستم

رستم چون تنها ماند و روز به پایان رسیده بود و هوا تاریک می شد ، به اسفندیار گفت : امروز دیر شده است ، فردا با هم پیکار خواهیم کرد . رستم از رود هیرمند با تن ناتوان چون کشتی گذر کرد و به پیش زال آمد . زال چون آن همه خستگی ها را در تن رستم دید ، گریان شد و رودابه مادر رستم موی از سر کند و بی تاب شد ، آنگاه زال گفت آرام باشید تا چاره ای بیندیشم و راهی درست بیابم . سپس گفت : باید از سیمرغ یاری بخواهم و چاره کار را از وی بجویم ، زیرا وی در گیتی راهنمای من است . آنگاه زال سه مجمر پر آتش برداشت همراه با سه دلاور و بر تیغ کوه بالا رفت و بر آن ، بوی خوش ریخت و از بوی عود و عنبر هوا و کوه و در و دشت پر شده بود . آنگاه از يك جامه دیبائی يك پر از پرهای سیمرغ که در آن نگهداری

می شد، بیرون آورد و بر مجمر نهاد. چون پاسی از شب گذشت سیمرغ در هوا پدیدار شد و بنزد زال آمد پرسید چه شده است که مرا فرا خواندی؟ زال داستان آمدن اسفندیار و خستگی های فراوان در تن رستم و رخس را برای سیمرغ بیان کرد. سیمرغ فرمان داد تا رخس و رستم را بنزد وی برند، وی پر خود را به شیر زد و بر آن زخم ها مالید، بی درنگ رستم با رخس تندرستی یافتند بگونه ای که گویی هرگز زخمی در تن آن دو نبوده است.

سپس سیمرغ از رستم پرسید تو چرا با اسفندیار جنگیدی؟ چون وی روئین تن است و افزار جنگی تو بر وی کارگر نیست. اکنون رازی برای تو بگویم که هرگز آن را نشنیده ای و آن راز این است که هرکس خون اسفندیار را بریزد روزگار، وی را تباه خواهد کرد و همیشه در بدبختی و تهیدستی بسر خواهد برد. هم اکنون برای تو چاره ای می اندیشم و تو را از این رنج می رهانم. چون رستم این سخن را از سیمرغ شنید دلش شادمان گردید و از اندیشه بند و پالهنک آسوده شد. سیمرغ فرمان داد تا رستم از چوب گز شاخی برگزیند که از همه شاخه های دیگر راست تر و بالاتر باشد، آنگاه پیکانی بر آن بنشانند که از پیشینیان مانده باشد. سیمرغ گفت: بدان که مرگ اسفندیار در درون این گز نهاده شده است و تو آن چوب را گرانمایه بدان و مبادا تو آن را اندک مایه و بی ارزش بدانی!

اندرز دیگر من این است که تا توان داری بکوش تا در جنگ پیشگامی نکنی، اگر دیدی که چاره ای جز پیکار نداری، آنگاه تیر را در کمان بنه و بر چشم اسفندیار بزن که روزگار نیز به تو کمک خواهد کرد و تیر را به چشم وی خواهد زد.

جنگ دوم رستم و اسفندیار

سپیده دم روز دیگر رستم نام یزدان را بر زبان آورد و با تندرستی جامه رزم بر تن کرد و روی به کارزار نهاد. چون به میدان نبرد رسید خروشی بلند برآورد و اسفندیار را به پیکار فراخواند. اسفندیار چون آواز هم نبرد خود را شنید اندر شگفت شد و به اندیشه فرو رفت و با خود گفت: من می پنداشتم که وی از آن همه زخمی که بر تن دارد به خانه زال هم نرسد و در میان راه جان دهد، تا چه که امروز می بینم که تواناتر و تندرست تر از دیروز، باز به جستن جنگ آمده است؟ من گمان دارم این تندرستی و توان را زال به وی برگردانیده است، چون شنیده ام که وی جادوگری است که خورشید را هم افسون می کند.

اسفندیار با گرانی، جوشن بر تن و کلاه خود بر سر نهاد و به پیش رستم آمد. گفت:

بیست

ای مرد سگری! آیا کمان و بازوی مرا دیروز ندیدی که باز امروز روی به کارزار نهاده‌ای؟ رستم باز هم دهان به اندرز گشود و گفت: ای جوان از یزدان بترس و دست از کینه بشوی و بدان که من امروز برای آویختن به اینجا نیامده‌ام، بلکه برای پوزش و خواهش آمده‌ام، از تو می‌خواهم دمی به خانه من به میهمانی بیائی تا من در گنج‌های دیرینه را که در سالهای دراز با شمشیر گرد کرده‌ام بگشایم و بر بارگی‌های خود بار کنم و پیشاپیش به نزد شاه بفرستم و پس از آن خود عنان بر عنان با تو بنزد گشتاسب می‌آیم تا هرچه گوید همان کار را بکنم؛ اگر گشتاسب بکشد و اگر سزاوار بندهم دربند کشد.

رستم هرچه اندرز داد و پوزش خواست و خود را بنده و فرمانبردار گشتاسب خواند، سودی نبخشید. اسفندیار جز بستن دست و بردن وی به درگاه، چیز دیگری نمی‌گفت. سرانجام رستم دید لابه و پوزش در پیش اسفندیار بکار نمی‌آید، جز این که وی را در اندیشه‌اش استوارتر می‌کند. سرانجام رستم راهی جز پیکار در پیش روی خود ندید، وی سر بسوی آسمان کرد و گفت: ای یزدان پاک و ای آفریننده خورشید، تو می‌بینی که من هیچ چاره‌ای جز نبرد ندارم تو مرا بیادافراه این گناه در آتش دوزخ مسوزان!

چون اسفندیار درنگ رستم را دید، بر خودکامگی وی افزوده شد، روی به رستم کرد و گفت: ای مرد سگری! تو هنوز از پیکار من و نیز از تیر و کمان من اندرز نگرفته‌ای، اکنون خواهی دید که چگونه این تیر گشتاسبی و پیکان لهراسبی بدنت را سوراخ سوراخ خواهد کرد! وی بی درنگ تیری به چله کمان راند و کلاهخود رستم را نشانه گرفت. رستم چون گستاخی و دل‌انگیزی اسفندیار را دید دیگر درنگ نکرد، آن تیر گز را که سیم‌رغ گفته بود بر کمان نهاد و درست و راست بر چشم وی زد آنچنانکه جهان در پیش دیدگانش تیره و تار گردید، دیگر جایی را نمی‌دید. کمان از دستش بر زمین افتاد و از اسب سرنگون شد و زمانی بیهوش سر بر خاک نهاد و چون بهوش آمد تیر را گرفت و بیرون کشید و در پی آن، زمین از خون بدنش لعل‌فام گردید. آنگاه به بهمن گفتند: که آن فرّ شاهنشاهی به تیرگی گرائید و آن پیکار در پایان با درد و رنج همراه شد، بی درنگ وی بنزد پشوتن رفت و وی را از مرگ اسفندیار آگاه ساخت. هردو پیاده تا نزد اسفندیار دویدند، همین که در دستش تیر پر خون و برش را سرخ‌رنگ دیدند، جامه‌ها را بر تن چاک و بر تارک خود خاک افشانند و زار زار گریستند و می‌گفتند: نفرین بر آن تخت و تاج باد که تو را به کشتن داد!

اندرز اسفندیار به رستم و پشوتن و بهمن

اسفندیار به آنان دلداری داد و از مویه کردن بازداشت و گفت: این رستم نبود که مرا کشت، بلکه چوب گز و افسون زال مرا بدین روز انداخت. رستم با شنیدن این سخن بسیار اندوهگین گردید و دل آزرده شد و فراوان اشک بر رخسار خود جاری کرد. اسفندیار به رستم گفت: مرا با تو اندرزی است آن را نیز بشنو و بکوش تا آن را بجای آوری. اندرز این است که: بهمن را در سیستان در نزد خود بداری و پدروار آئین پیکار و تیراندازی و شکار و نشستگاه بزم شاهان به وی بیاموزی، تهمتن چون اندرز اسفندیار را شنید برپای خاست و گفت: با تو پیمان می بندم که هرچه گفتی بجای آورم و از آن نگذرم.

پس از آن اسفندیار روی به پشوتن کرد که چون بنزد پدر رسیدی به وی بگو: که پس از این، گیتی به کام تو خواهد شد و من جز کفن از این جهان چیز دیگری با خود نبردم. تو در آن روزگار مرا در نزد بزرگان بنرمی اندرز می دادی و خویش را در پیش آنان نیک اندیش می نمودی لیکن در نهان راه را برای نابودی من هموار می کردی.

بدان که چون به جهان دیگر بیایی با هم بنزد داور خواهیم رفت و پیش وی خواهیم ایستاد تا ببینیم چه فرمان خواهد داد؟ و چون از بارگاه پدر برگشتی بنزد مادرم برو و بگو که: اندوهگین مباش. تو نخستین کسی خواهی بود که پس از مرگ من به پیش من خواهی آمد. مبادا روی را گشاده کنی و در کوی و برزن به زاری و خروش پردازی! و یا تابوت مرا باز کنی و چهره مرا ببینی! زیرا دیدن روی من رنج تو را افزون تر می کند و خردمندان این را نخواهند پسندید و به همه خواهران و همسران من بگویی: شما را تا جاودان بدرود باد! اسفندیار این سخنان را می گفت که ناگهان مرغ جانش از بدن به آسمان ها پرواز کرد و رفت و جز يك تن بی جان در این جهان چیز دیگری نماند.

فرستادن تابوت اسفندیار بنزد گشتاسب

رستم تابوتی آهنین و بسیار نغز و زیبا ساخت و جامه ای از دیبای چین بر آن گسترد و از دیبای زربفت، اسفندیار را کفن کرد و در آن تابوت نهاد و سر تابوت را استوار کرد. چهل شتر را برای بردن تابوت آوردند که همگی از بالا به پائین با دیبای چینی آذین بسته بودند. تابوت را

بیست و دو

روی دو شتر گذاشتند. سپاهیان با آئینی بسیار نیکو در پس و پیش و دوسوی تابوت بآهستگی گام برمی داشتند. همه با فریاد شاه گویان! زار زار می گریستند. اسب سیاه اسفندیار را پیشاپیش شتران با یال و دم بریده می بردند، بگونه ای که زین آن را سرنگون و گرز و شمشیر و سپر را از آن آویخته بودند. با این شکوه تابوت اسفندیار را به ایران بنزد گشتاسب شاه بردند و چون گشتاسب شنید که چگونه اسفندیار کشته شده است، جامه بر تن چاک کرد و افسر شاهی را بر زمین زد. خروش در ایوان شاه تا آسمان ها برخاست، و همگی گشتاسب را سرزنش می کردند و به وی بد می گفتند: که برای تخت و تاج پسر را به کشتن داد تا خود آسوده گردد. کتایون مادر اسفندیار و زنان و خواهران شبستان بی تابی می کردند و خروش آنان در بارگاه پیچیده بود. پشوتن رفت آنان را پند و اندرز داد و همگی را آرام کرد. از آن پس هر سال ایرانیان در هر کوی و برزن برای اسفندیار خروش برمی آوردند و مویه می کردند و سخن از چوب گز بود و افسون زال و زُفتی گشتاسب شاه.

بازگشتن بهمن از نزد رستم به ایران

چون بهمن چند سالی در زابلستان در نزد رستم درنگ کرد، آئین شکار و بزم و سواری را آموخت، رستم نامه ای به گشتاسب نوشت و از کاری که درباره اسفندیار پیش آمده بود فراوان پوزش خواست. گفت: که من هرچه به وی پند و اندرز دادم، نپذیرفت و هرچه از گنج و خواسته بود به وی بخشیدم، گوئی گردش آسمان چنین بوده، وی به سخنان من گوش نداد و در این میان پشوتن فرزند تو، بهترین گواه من است. اکنون که بهمن را تمام هنرهای شاهانه آموخته ام، وی می خواهد بنزد تو برگردد و دیدگان را به روی نیای خود روشن کند.

جاماسب وزیر گشتاسب، می دانست که بهمن پس از نیای خود پادشاه ایران خواهد شد، از این روی به شاه گفت: اکنون که بهمن همه هنرها را آموخته است بهتر است که بیش از این در شهر بیگانه نماند و تو نامه ای بنویس وی را به ایران بخوان. از این سخن جاماسب، گشتاسب شاه شادمان گردید و فرمان داد که دو نامه بنویسد: یکی به رستم که؛ ای جهان پهلوان، من از تو خوشنود و دل خوش می باشم و هیچ کینه ای از تو در دل ندارم و جانم از تو چون آفتاب روشن است. اکنون بهمن را که بنیکی پرورده ای و وی را فرهنگ و رای و خرد آموخته ای بهتر می دانم که بنزد ما بفرستی و جانم را روشن کنی. نامه دیگری به بهمن نوشت:

که چون نامه را خواندی هیچ در شهر زابل ممان و به ایران برگرد. رستم چون از نامه آگاه گردید بسیار خرسند شد برخاست بهمن را برای رفتن به نزد گشتاسب بسیج کرد. هرچه در گنج خانه از زر و سیم و یاقوت و خود و کلاه و کمر داشت با بهمن همراه کرد و وی را به ایران فرستاد. بهمن چون بنزد نیای خود رسید و گشتاسب چشمش به نبیره افتاد بسیار گریست و رخساره اش از آب دیدگان پر شد. چون چندی گذشت گشتاسب وی را خردمند و آگاه دل و روشن روان یافت و بارها وی را به نخجیر و سواری و بزم شاهان آزمود و چنان مهر وی در دل گشتاسب نشست که يك چشم بهم زدن تاب دوری بهمن را نداشت و پیوسته می گفت: یزدان را سپاس می گویم که پس از اسفندیار چنین اندوهگساری به من بخشید که آرام دل من باشد، سپس گفت: از یزدان می خواهم که وی پیوسته جاودان بماند!

نسخه شناسی و نقد آن

در متون نظم و نثر کهن ما، غالباً دیده ایم که در قرائت و معنی يك بیت یا يك واژه در میان دانش طلبان و عالمان ادب فارسی اختلاف نظر و چندانگی وجود داشته و گاه این دوگانگی ها به کشمکش و جدال و بد و بیراه گوئی در محافل ادبی و انجمن ها و مجله ها منجر و احیاناً به دشمنی و کینه توزی کشیده می شده است.

علّت این جدال ها و پیکارها را می توان در دو چیز دانست:

- یکی کم اطلاعی و نداشتن وقت مطالعه و گرفتاری های میز و مقام و فرمان راندن و نخواندن نوشته ها و کتاب های دیگران بوده است.

- دیگر اینکه جدال و دعواهای تند لفظی، از خودکامگی و خودبینی ناشی می شود، یعنی می گوید: این منم که اشعار بزرگان ادب را درست می فهمم و دیگران اصلاً صلاحیت درك و استعداد آن را ندارند.

شادروان استاد مجتبی مینوی که واقعاً از عاشقان فرهنگ این آب و خاک بشمار می آمد، در اواخر عمر به این نتیجه رسیده بود که باید گفته بزرگمهر حکیم را پذیرفت که در قابوسنامه آمده است: «همه چیز، همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزادند» و یا به سخن سقراط معتقد بود که گفت: «اگر بزرگان اهل خرد بر من عیب نمی گرفتند، مطلق بگفتمی که هیچ چیز ندانم و عاجزم». لذا ایشان در تصحیح دیوان ناصرخسرو در هر جای کتاب تردید داشته است، يك علامت سؤال (?) در کنار بیت نهاده؛ یعنی من هم نمی دانم، شاید

بیست و چهار

آیندگان بتوانند این گره را بگشایند. پس اگر کسی به میراث‌های فرهنگی این مرز و بوم علاقه‌مند است و بدان مهر می‌ورزد. باید تنگ‌نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها را به یکسو نهد و هرکس که کاری می‌کند بکوشد که اگر کمکی نمی‌تواند بکند لااقل نمک بر زخم وی نباشد و یکباره کارش را بیهوده و بی‌ثمر نداند. البته انسان‌ها یکسان آفریده نشده‌اند، هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیت خود تلاش می‌کند و هرگز ترازویی برای اندازه‌گیری ذوق‌ها و فهم‌ها در دسترس نیست. که اگر می‌بود، می‌گفتیم: آن کسی که درجه امتیاز ادراکاتش بیش از دیگران است، بهتر استنباط می‌کند و بیشتر به عمق مطالب آگاهی دارد، می‌باید همه مردم به وی اقتدا کنند و از نظرش عدول نکنند. اما افسوس که تاکنون چنین افزاری در جوامع بشری ابداع و به بازار نیامده است!

اکنون آنچه که می‌گویم بر پایه همین اندیشه است و هر چه که درک و فهم من توان دارد بر آن تکیه می‌کنم و عقیده‌ام را می‌گویم.

امید است که خوانندگان دانشور اگر این مختصر نوشته را مطابق با ذوق و سلیقه خود نیافتند، زود آرامش خود را برهم نزنند، بهتر است يك بار دیگر آن را بخوانند و سپس اگر لازم شد در یکی از مجله‌های معتبر نقد یا توجیهی بر آن بنویسند که در این صورت بر من منت خواهند نهاد و نیز من بر آن باورم که اگر کسی نوشته‌ای را - با گرفتاری‌هایی که دارد - بخواند و از آن بزشتی یاد کند، بهتر از آن کسی است که نخواند و ستایش کند.

البته معنی نقد این نیست که اگر نوشته‌ای را، با ذوق و سلیقه خود برابر نیافتیم، فوراً چشم‌ها را برهم بگذاریم و حجاب قلم را به یکسو نهمیم و هرچه که خواستیم بگوئیم. این نکته را از آن جهت گفتم که گاهی هم دیده می‌شود کسانی هستند که برای امری مادی نوشته کسی دیگر را بهانه می‌کنند و بی‌آن که دلیلی منطقی داشته باشند بنای زشت‌گوئی را می‌گذارند و به خیال خود دل را از کینه‌ای که به تخیل و آتش‌بیار دیگران پر شده خالی می‌کنند، غافل از آن که دوبهم زنی، با گذشت زمان و اتفاقات دیگر، يك روزی برملا می‌گردد و ماه در زیر ابر نمی‌ماند و حقیقت، خود را نشان می‌دهد. اما چه سود وقتی فهمیده می‌شود که آنهمه گفته‌های ناپسند و آزاردهنده در مقدمه کتابی که ممکن است عرفانی هم باشد و یا در مجله‌ای اخلاقی چاپ و ثبت گردد و سالهای سال از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد. با توجه به آغاز سخن باید بگویم که بیشتر جدل‌ها و گاهی خصومت‌ها بر سر يك عبارت ادبی یا يك بیت کهن تا هنگامی است که يك نسخه خوب و يك کتاب معتبر در اختیار نباشد، اما وقتی که آن مواد یافت شد خواهیم دید که همه آن گفتگوها و بحث‌ها بی‌مورد و بیهوده بوده و

بیست و پنج

جز رنج و زحمت چیزی دیگر نتیجه نداده است.

اکنون به معرفی نسخه‌هائی می‌پردازم که در تهیه این داستان از آنها بهره گرفته‌ام:

الف - دستنویس موزه ملی فلورانس در ایتالیا که در تاریخ سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده نوشته شده است.

این نسخه که در این ده دوازده سال بوسیله ایرانشناس معروف آنجلوپیه مونتزه کشف و شناخته شد، بسیار جنجال برانگیز بوده؛ زیرا جمعی از فضلا تاریخ کتابت آن را صحیح و درست و عده‌ای دیگر یکسره تاریخ آن را مردود و مجعول می‌دانند و هرکدام دلائلی نیز برای ادعای خود دارند.

و از جمله کسانی که آن تاریخ را نادرست می‌پنداشت استاد دانشمند و کتابشناس نامدار آقای محمدتقی دانش‌پژوه بود. اما پس از آن که نسخه عکسی را به حضور ایشان بردم و با دقت نگریست و تأمل کرد از نظر قبلی خود برگشت و جزء طرفداران اصالت نسخه مذکور شد. بعداً که از سوی برگذارکنندگان بزرگداشت شاهنامه فردوسی تصمیم گرفته شد که این دستنویس را به چاپ عکسی منتشر کنند، وی آنان را در این کار راهنمایی می‌کرد اما هرچه در کتابخانه مرکزی جستجو کرده بودند اثری از میکروفیلم آن نیافته بودند.

يك روز استاد دانش‌پژوه به من که در تابستان سال ۷۰ از لهستان به تهران آمده بودم تلفن کرد و سراغ آن میکروفیلم را از من گرفت، و این بنده هم به اطاعت از امر ایشان و صرف یکی دو روز در رفت و آمد، شماره را در اختیار آنان گذاشتم. لیکن در آغاز کار متصدیان محترم می‌گفتند: باید جاهائی که در نسخه محو و یا کم‌رنگ است نخست از روی يك چاپ شاهنامه پرنرنگ گردد که خواندنش برای فضلا آسان باشد که خوشبختانه این کار بجز یکی دو مورد بیشتر دستکاری نشده است و ما در مقدمه جلد اول از چاپ نسخه فلورانس که بزودی انتشار خواهد یافت آورده‌ایم. خاصه که بعداً دیدم تمام کتیبه‌های داخلی اوراق هم، سیاه و تاریک برداشته شده است. این سخن را از آن جهت گفتم که ترمیم و اصلاح موارد کم‌رنگ و روشن نیز باید کسی نظارت کند که نسخه را از اول تا آخر، واژه به واژه خوانده و با نسخه‌های دیگر مقابله و مقایسه کرده و کاملاً بر متن اشراف داشته باشد والا باید آن را از محالات بشمار آورد.

اکنون به برخی از ویژگی‌های این نسخه می‌پردازیم و بقیه را می‌گذاریم به بعد از این.

۱ - چهار کتیبه در دو صفحه اول و دوم - در بالا و پائین - قرار دارد که به خط کوفی و به زبان فارسی است که همه آن چنین می‌باشد:

بیست و شش

«بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر، کتاب شاهنامه از گفتار امیر حکیم ملک الکلام جیدالشعر، ابوالقاسم منصور بن الحسن، الفردوسی الطوسی رحمه الله». که در اصل نسخه، کلمه «جید» بواسطه فرسودگی کاغذ، حرف اول آن لایقرو بود، لذا ما آن را از کلام سمعانی در باره رودکی که وی را «جیدالشعر» گفته کامل کردیم. کتیبه‌های دیگر که در هر صفحه‌ای تقریباً دو عدد قرار دارد عمده دعاهائی است بزبان عربی. و این مضمون‌ها در چند صفحه بتکرار آورده شده سپس تغییر می‌کند، مانند:

«بالنصر والدولة والسعادة والسلامة»، «بالعز والنعماء والنعمة والعطاء والبقاء لك الحمد» و «بالعز والبقاء والعلو والعلاء لك الحمد» و . . .

۲- آمدن عناوین کتاب در جای جای نسخه با تفصیل بیشتر که برای خواننده حکم برگزیده‌ای از ابیات بعدی بشمار می‌آید و نیز مانند شرحی از برای آنهاست. در حقیقت اگر همه این سرفصل‌ها را پهلوی هم بچینند بمنزله يك جنگ از تاریخ کهن ایران حاصل می‌شود، اکنون برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

«گفتار اندر سبب آفرینش مردم و ستایش آدمی که فضیلت دارد بر دیگر حیوانات به فضل آفریدگار جل جلاله»، «گفتار اندر ستایش پیغمبر ما محمد صلوات الله و سلامه علیه و ستایش چهار یار او رضوان الله علیهم»، «گفتار اندر آن که فردوسی این حکایت با نظم می‌کند اگر سخنی نامعقول باشد بر وی عیب نکنند که حکایت بر این گونه بود» و «گفتار اندر داستان ابومنصور الدقیقی که اول شاهنامه او گفته است» و . . .

۳- بعضی از سرفصل‌ها بگونه‌ای است که می‌تواند ابهامی که در چند بیت بعدی وجود دارد برطرف کند، مثلاً استاد دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود (ج ۱ صفحه ۴۷۰) گوید: «از وقتی که فردوسی شروع به نظم شاهنامه کرد ظاهراً تحت حمایت و نگاهداشت یکی از امرای طوس قرار گرفت. در عناوین نسخ معمول شاهنامه نام این امیر را منصور یا ابومنصور یا ابومنصور عبدالرزاق، نگاشته‌اند ولی پیداست که این قول باطل است؛ زیرا میان آغاز شاهنامه و وفات ابومنصور محمد بن عبدالرزاق نزدیک بیست سال فاصله بود. اشعاری که بدان امیر اشارتی دارد اینهاست:

بدین نامه چون دست بردم فراز	یکی مهتری بود گردن فراز
جوان بود و از گوهر پهلوان	خردمند و بیدار و روشن‌روان

بیست و هفت

چنان نامور گم شد از انجمن چو در باغ سرو سهی از چمن

این مرد که به فحوای بیت اخیر و ابیات بعد بوضع نامعلومی ناپدید شد فردوسی را نیکو می داشت و در آغاز کار مایه تشویق فردوسی بود: «پایان سخن استاد.

در حالی که نسخه فلورانس در سرفصل آن ابیات، نام خواجه ابومنصور امیرک را ذکر کرده است، مانند: «گفتار اندر ستایش خواجه عمید ابومنصور بن محمد بن امیرک و داستان او در سبب گفتن شهنامه». همین نام است که در تاریخ سیستان (صفحه ۳۲۹ و ۳۳۰) آورده شده و مرحوم ملك الشعراء بهار در پاورقی گوید: «این امیرک همانم یا هم لقب کسی است که مشوق فردوسی در نظم شاهنامه بوده و در حبس سبکتگین با ابوعلی سیمجور فرمان یافته و همین نام در ترجمه تاریخ یمنی صفحه ۱۴۵ و تاریخ گردیزی صفحه ۱۶۳ نیز آمده است.

۴ - در این دستنویس گاه ابیاتی کم و گاهی زیاد بنظر می رسد که ممکن است تصور شود که ابیات اضافی آن، الحاقی باشد، و حال آن که باید قدری احتیاط کرد و از داوریهای شتابزده دوری جست، مثلاً بعضی ابیات چنین آمده (نسخه عکسی فلورانس ورق ۲ دست چپ سطر ۱۳):

چنان دان که تصدیقش آرد خرد	تو این نامور نامه از نیک و بد
ولیکن مبرظن که منقول نیست	سخن هست بعضی که معقول نیست
نبودی یکی حشو سر تا به بن	اگر از پی خاص رفتی سخن
شدی قصه ناچیز و گفتار خام	وگر سر بسر بودی از بهر عام
بدو هر کسی دل نیاراستی	از آن طبع را نفرتی خاستی

و یا این ابیات که در پاورقی صفحه ۶۲ شوروی با کمی اختلاف از دستنویس موزه لنینگراد از سخن کاوه آورده شده است:

همی نالم از تو به رنج روان	بده داد من کامدستم دوان
ببفزاید ای شاه مقدار تو	اگر داد دادن بود کار تو
به فرزند من دست بردن چرا؟	ستم گر نداری تو بر ما روا
که سوزان شود هر زمانم جگر	بیخشایش دل یکی در نگر
شد از روز بد، نوحه آموخته	پدر چون به فرزند شد سوخته
به فرزند نازد نه از دار و برد	ز گشت جوان چون شود پیر، مرد

بیست و هشت

که در مصراع اول بیت آخر «جوان» بمعنی «جوانی» است؛ «یعنی از تغییر و تحول جوانی چون مرد پیر شود...».

همانطور که می بینیم در ابیات قسمت اول چند واژه تازی از قبیل: تصدیق، معقول و منقول و چندتای دیگر بکار رفته است که انتظار ما این است که چنین نباشد. لیکن در قسمت بعد که دستنویس لنینگراد (۷۳۳) نیز آن را تأیید می کند بنظر بهترین و محکم ترین ابیات بشمار می آید و بعداً خواهیم گفت که نسخه لنینگراد کامل ترین، قدیمی ترین و بهترین اثر باقی مانده تاکنون است.

اما در باره آن چند بیت اول باید بگویم که: ابیات شاهنامه در طی سی یا سی و پنج سال دستخوش تغییر و دگرگونی فراوانی شده است و هیچ شاعری نیست که ابیاتِ اوائل جوانیش مانند دورانِ پیری و پختگی وی باشد. این سخن که گفته شد در دیوان همه شاعران از رودکی گرفته تا مولوی، سعدی و حافظ، حتی شاعران معاصر هم دیده می شود. معروف است که فردوسی پس از اتمام شاهنامه - البته این يك امر طبیعی است - آن را تجدیدنظر کرده و در ابیات، جرح و تعدیل روا داشته است و شاید که آن ابیات مذکور از آن دستنویسی بوده که از حك و اصلاح بدور مانده باشد. در هر حال اگر با قطع و یقین حکم کنیم که این ابیات از فردوسی نیست، دور از انصاف و مروت است.

۵ - در نسخه فلورانس ابیاتی دیده می شود که در نظر نخست گمان می رود که سست و بی معنی و گاهی مضحك می باشد و قافیه خراب است، اما چنین نیست، مانند این بیت از مقدمه رستم و سهراب:

دلیر و جوان خاك نېسایډی

نخستین تن ار مرگ بیسایډی

که مقدمه بدین گونه شروع می شود:

بخاك افگند نارسیده ترنج
هنرمند گویمش ار بی هنر
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟
بدین پرده اندر تو را راه نیست
چو آرام گیری به دیگر سرای
بجز داد فرمای داد آفرین؟
دلیر و جوان

اگر تندبادی برآید ز کنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر
اگر مرگ داد است بیداد چیست
ازین راز جان تو آگاه نیست
به رفتن مگر بهتر آیدت جای
که داند چنین داستان را یقین
نخستین تن ار مرگ بیساییدی

اما آن بیت را باید چنین بنویسیم و بخوانیم:

نخستین تن ار مرگ پی سایدی دلیر و جوان خاک نپسایدی

یعنی اگر نخستین تن از آدمیان مرگ را زیر پا لگدمال می کرد، و آن را نابود می ساخت پس از آن، مردان دلیر و جوان گور را لمس نمی کردند و زنده می ماندند، که قافیه مصرع اول «سائیدن و قافیه دوم» «سائیدن (لمس کردن) است. من احتمال می دهم بیت معروف:

اگر مرگ کس را نیوباردی ز پیر و جوان، خاک بسپاردی

نیز بر ساخته و بازسازی شده از همین بیت «نخستین تن ار مرگ ...» بوده باشد.

۶ - یکی از امتیازات نسخه فلورانس، منقوط و مشکول بودن آن است و از اول کتاب تا پایان اوراق موجود يك سر سوزن اختلاف در حروف و کلمات و سیاق نگارش ندارد و در هر جا که اشتباه می شده «پ» و «چ» را با سه نقطه نوشته و در بقیه موارد «پ» و «چ» را با يك نقطه آورده است.

۷ - واو عطف بجای کسره اضافه: در این متن نوعی ترکیب عطفی بکار رفته است که در آغاز، گمان می رود که «واو» زائد و بیهوده است، مانند: «سروخت» بجای سر تخت، «سروبخت» بجای سر بخت، «سروگاه» بجای سر گاه و «سرو مغفر» بجای سر مغفر. حال این که این گونه کاربرد در متن لنینگراد، در داستان رستم و اسفندیار نیز در چند مورد آورده شده است از قبیل: «دانش و کیمیا» بجای دانش کیمیا (ب ۶۵۳) و سروبخت بجای سر بخت (ب ۱۸۷) که این نوع ترکیب مربوط می شود به حوزه ای که کاتب در آن منطقه می زیسته است و «واو» کار کسره را انجام می داده، برای توضیح بیشتر رجوع کنید به متن داستان رستم و اسفندیار به همان شماره ها.

۸ - از مقایسه ای که انجام دادم و تمام متن فلورانس را با همه نسخه های مشهور چاپ شوروی مقابله کردم، دیدم که با نسخه های لنینگراد، قاهره و دستنویس فرهنگستان علوم شوروی بیشتر همخوانی و هماهنگی دارد و این یکی دیگر از امتیازات نسخه فلورانس می باشد.

گذشته از آنچه که گفته شد، ویژگی های فراوان دیگری وجود دارد که این مختصر اقتضاء گنجانیدن همه آنها را ندارد، ان شاء الله - در زمانی نه چندان دور - در چاپ جلد نخست شاهنامه فلورانس که همراه با شرح لغات و ترکیبات است، به آن نکته ها اشاره خواهیم کرد.

ب - نسخه خطی کتابخانه طویقاپو سرای در استانبول که در سال ۷۳۱ هجری کتابت شده، اما افسوس که سقط‌های فراوان در آن واقع شده و از اعتبار آن کاسته است.

ج - دستنویس کتابخانه عمومی لنینگراد که در سال ۷۳۳ هجری نوشته شده است. این نسخه در پی مقایسه با سایر نسخ، دیدم که با دستنویس‌های فلورانس، قاهره و نسخه فرهنگستان شوروی (بتاریخ ۸۴۹) در حدود هشتاد تا هشتادوپنج درصد همخوانی و همسازی دارد و بقول استاد دانش‌پژوه باید آن را تا پیدا شدن نسخه‌ای کهن‌تر فعلاً کامل‌ترین، قدیمی‌ترین و بهترین دست‌نوشته دانست.

این بنده که بخش رستم و اسفندیار را با نسخ دیگر مقایسه و مقابله کردم، متوجه شدم که نسخه همانطور است که این استاد کتابشناس گفته است و ما در مقدمه همین داستان نیز به بعضی خصوصیات دیگر متن آن، اشاره خواهیم کرد. اکنون به دو بخش این دستنویس اشاره می‌کنیم:

۱ - در این نسخه واژه‌های کهن‌تر آمده که بقیه نسخ چاپ شوروی از آنها خالی است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم، مانند: «لَوید» بمعنی دیگ و «گرنج» بمعنی برنج در این بیت:

لَویدی گُرنجش علف ساختی پُرآگنده کرم آن پیرداختی

که در چاپ مسکو (ج ۷ صفحه ۱۴۳ ب ۵۶۵) قرار دارد (پاورقی).
و یا این بیت از لنینگراد (در پاورقی مسکو):

بیاراستندش وزیر و دبیر گُرنجش بُدی خوردن و شهد و شیر

که در چاپ مسکو (ج ۷، صفحه ۱۴۳ ب ۵۶۹) می‌باشد و ابیات مربوط به کرم هفتواد است.

و واژه «کیار» بمعنی کاهلی است و در شاهنامه «بی‌کیار» بمعنی فوراً و بی‌درنگ بمعنی می‌دهد، مانند این بیت از لنینگراد:

به خان براهام شو بی‌کیار نگر تا چه یابی نهاده بیار

که در چاپ مسکو (ج ۷ صفحه ۳۱۷ ب ۲۳۲) (پاورقی) قرار گرفته است.
و «دله»؛ یعنی گریه و حشی. ← ب ۱۳۳۲ متن لنینگراد (داستان رستم و اسفندیار).
و نیز واژه «کندمند» بمعنی خراب. ب ۱۲۳۰ (همچنین داستان رستم و اسفندیار) و لغت

«رای کند» بمعنی «رای مند». ← ب ۱۲۳۱ (متن ما، در داستان رستم و اسفندیار) و واژه «مانیده یعنی جرم و گناه». ← ب ۸۰۷ (متن ما، همین داستان).

۲ - کلمه «بد» که از بقای زبان پهلوی است، همیشه پیش از «آن» و «این» (بدان و بدین) می آید، در نسخه لنینگراد جلو کلمات دیگر نیز قرار می گیرد، مانند: «بد آبت» بجای بآبت (ب ۷۷۳) و «بد آئین» بجای بآئین (ب ۷۹۶) آمده است. این کاربرد در نسخه فلورانس نیز بچشم می خورد، مانند: «بد آورد» بجای بآورد، «بد ایران» بجای به ایران، «بد انبوه» بجای بانبوه، و نیز ← ضمیمه دفتر یکم شاهنامه دکتر جلال خالقی مطلق صفحه ۱۲. د - دستنویس کتابخانه بریتانیا که بنا بر مشهور در سال ۶۷۵ هجری نوشته شده است، لیکن در مقابله ای که با نسخه فلورانس و لنینگراد کرده ام، آنچنان نیست که مشهور شده، بلکه اغلاط و دگرگونی های فراوان در آن دیده ام که در جای دیگر بتفصیل از آن سخن خواهم گفت. تاریخ آن نیز مربوط به نسخه دیگر بوده و اصالت ندارد؛ زیرا صاحب کتاب چند ورق از اوّل و چند صفحه از آخر آن را که ضایع شده بوده از نسخه ای نوشته که دارای آن تاریخ بوده است و در صفحه آخر گوید: «کُتِبَتْ هَذِهِ النِّسْخَةُ فِي مُحَرَّمِ سَنَةِ خَمْسٍ وَسَبْعِينَ وَسِتِّمِائَةٍ كَذَا فِي مَنْقُولٍ عَنْهُ». یعنی این دستنوشته را در محرم سال ششصد و هفتاد و پنج نوشتم و به همین گونه بود تاریخ شاهنامه ای که از آن استنساخ کرده ام.

باید اضافه کنم که در دوران های گذشته اینگونه کتاب ها که در حکم تاریخ اساطیری ایران بوده که در مکتب خانه ها می خواندند و یا کسی با سواد آن را شبها برای سرگرمی مردم در سر چهارسوها بلندبلند قرائت می کرده، لذا در اثر دست مالی و اصطکاک زیاد اوراق اوّل و آخر آسیب می دیده است و در اینجا نیز کاتب آن، سقط ها را از شاهنامه دیگر تکمیل کرده است.

در هر حال هرچه که باشد، این نسخه، نسبت به بقیه دستنوشته ها تا اندازه ای خوب و قابل توجه است و بگونه ای است که نمی شود ارزش آن را نادیده گرفت.

ه - نسخه خطی فرهنگستان علوم شوروی که در سال ۸۴۹ هجری کتابت شده که با متن کتابخانه لنینگراد همخوانی و هماهنگی دارد.

و - نسخه خطی کتابخانه ملی قاهره که در سال ۷۹۶ هجری در شیراز نوشته شده که به عقیده مرحوم استاد سعید نفیسی - رحمه الله علیه - این نسخه به متن اصلی شاهنامه بسیار نزدیک است. (بر گرفته از مقدمه جلد چهارم چاپ مسکو، بقلم خاورشناسان شوروی).

ی - ترجمه عربی شاهنامه که به دست الفتح بن علی البنداری که در سالهای

۶۲۰ - ۶۲۱ نوشته شده است (مقدمه بنداری صفحه ۱۰) و اهمیت این کتاب در این است که وی نسخه‌ای در اختیار داشته که باید کهن‌ترین شاهنامه جهان بشمار آورد.

کاری که در فراهم شدن این داستان انجام گرفته است:

سالها بود که داستان‌های شاهنامه و از آنجمله داستان رستم و اسفندیار را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس می‌دادم، بویژه از آن هنگام که با شاهنامه چاپ شوروی آشنا گردیدم، متوجه شدم که کار تدریس این داستانها چندان آسان نیست.

اگر زبانهای رائج جهان را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دید که در زبان‌های ملل دیگر، مثل تازی، ویژگی‌هایی هست که بقیه از آن عاری هستند.

زبان عربی در سایه بهین کلام آسمانی و ببرکت نزول آن، سبب شده که فرهنگ‌های فراوانی از جُمهره ابنِ دُرید لغوی گرفته تا لسان العرب، قاموس و اقرب المَوارد، نوشته شود که هرکس که بخواهد می‌تواند از این مرجع‌ها، دشواری‌های خود را در زبان عربی برطرف کند.

اما در زبان فارسی چنین نیست، آن همه فرهنگ‌های فارسی‌هندی که بعضی از آنها چاپ شده و بعضی بصورت دست‌نوشته در کتابخانه‌های جهان باقی مانده است، فقط نیمی یا اندکی بیشتر می‌توانند مشکلات متون خطی و چاپی کهن ما را - که دستمایه اصلی و پشتوانه حقیقی زبان فارسی هستند - برطرف کنند، بقیه دیگر از دشواری‌ها را باید از متون نظم و نثر کهن فارسی استخراج کنیم و آن هم با مطالعه و تحقیق و فیش برداری میسر است که سالها وقت باید صرف کرد. بویژه شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی که هنوز از آن نسخه‌ای مطمئن‌تر در دسترس نداریم و امید است که روزی از يك گوشه جهان و یا از زیر خاک، دست‌نوشته‌ای از عصر غزنویان، بوسیله باستانشناسان سر برآورد و به همه بدخوانی‌ها و اختلافات موجود پاسخ دهد.

شاهنامه را باید بارها خواند و موارد مشکوک را با اهل فن در میان نهاد، هرگز در چند شب و یا چند هفته کسی شاهنامه‌دان نمی‌شود. کسانی که جز این راه رفته‌اند کارهایشان بیهوده و بی‌ثمر بوده و جز ضایع کردن وقت و کاغذ و هزینه چاپ نتیجه دیگری نداده است. ما باید عادت کنیم که در دشواری‌ها با اهل فن کنگاش کنیم و راه درست را بجوئیم تا از دوباره‌کاری‌ها جلوگیری شود. من بر آن باورم که هر کتابی که در کشور چاپ می‌شود باید نخست هیئتی ذیصلاح که مسئولیت رسمی از مقامات فرهنگی عالی را داشته باشند، آن اثر را از نظر بگذرانند و در رد و یا قبول آن جدی باشند و آن نویسنده را از عیب کار، آگاه کنند تا

از این راه در هزینه‌ها صرفه‌جویی و از تضییع آثار پیشینیان ممانعت بعمل آید.

لازم است که بگویم: در کار این داستان نسخه عکسی موزه لنینگراد را با زیرنویس‌های چاپ شوروی مقابله کردم و دریافتم که آن ضبط‌ها در پاورقی‌ها چندان مورداعتماد نیست تصحیح‌کنندگان «پیرایشگران» کشور شوروی سابق در عین حالی که گام نخستین را در چاپ انتقادی شاهنامه برداشتند و از این روی بر ما ایرانیان منت نهاده‌اند و ما باید از نویسندگان آن فرهنگستان قدردانی و سپاسگزاری کنیم، لیکن کارشان خالی از عیب نیست و این هم چندان دور از انتظار نبود.

آنچه که در پاورقی چاپ مسکو، جلد ششم از دست‌نوشته‌ها آورده‌اند، دارای اشکالاتی است که آنها را باید به دو بخش تقسیم کرد:
الف: مواردی که از آوردن اختلاف نُسَخ غفلت شده است، مانند:
- در چاپ مسکو (ص ۲۲۰، ب ۵۲):

نبیند بروبوم زاولستان نداند کس او را به کاولستان
در متن لنینگراد (ب ۵۳) و عکسی ورق ۳۹۸:

نبیند بروبوم زایلستان نبیند کس او را به کابلستان
که در لنینگراد، اول هردو مصراع: «نبیند است و یادی از آن نشده». - در چاپ مسکو (ص ۲۲۲ ب ۷۹)، مصراع دوم: «بران نیز چندی -». لنینگراد (ب ۸۰) و عکسی ورق ۳۹۹: «بدین نیز چندی -» می‌باشد که در پاورقی نیست.

- مسکو (ص ۲۲۵ ب ۱۱۸): «همی دور مانی ز رسم کهن». - لنینگراد (ب ۱۱۴) و عکسی ورق ۳۹۹: «همی دور مانی ز رستم سخن» که این خطای کاتب در پاورقی مسکو تذکر داده نشده است.
- مسکو (ص ۲۲۶ ب ۱۴۳): مصراع دوم: «بلندی بیابی نژندی -». - لنینگراد (ب ۱۳۷) و عکسی ورق ۴۰۰: «بزرگی بیابی نژندی»، که در پاورقی مسکو هیچ اشاره‌ای به لنینگراد نشده است.

سی و چهار

- مسکو (ص ۲۲۸ ب ۱۶۹): «همانست رستم که -». از لنینگراد نامی برده نشده.

- چاپ مسکو (ص ۲۲۸ ب ۱۷۸): «نباشی بسنده -» که در لنینگراد (ب ۱۶۸) و عکسی ورق ۴۰۰: «بسنده نباشی -» است و این پس و پیشی در پاورقی تذکر داده نشده است.

- مسکو (ص ۲۲۸ ب ۱۷۹): «نهاده بدین گونه -» که در لنینگراد (ب ۱۶۹) و عکسی ورق ۴۰۰: «نهاده برین گونه -»، می باشد، اما در پاورقی چاپ مسکو نیامده است.

- چاپ مسکو (ص ۲۳۵ ب ۲۹۲): «چنین گفت کین نامور پهلویست» در لنینگراد (ب ۲۸۰) و عکسی ورق ۴۰۲: «- پهلویست» با «ی نسبت» که سخنی از آن در پاورقی مسکو نیست.

- مسکو (ص ۲۳۵ ب ۲۹۷): «چو نزدیکتر گشت -» و در لنینگراد (ب ۲۸۵) و عکسی ورق ۴۰۲: «چو نزدیکتر رفت -» که در پاورقی نیامده است.

- مسکو (ص ۲۳۶ ب ۳۱۰):

بسی خواهشش کرد کایدر بایست چنین تیز رفتن تو را روی نیست

که در لنینگراد (ب ۲۹۸) و عکسی ورق ۴۰۲؛ آخر دو مصراع: «- که ایدر بپای» و «- نیست رای» می باشد و نیاورده اند.

- چاپ مسکو (ص ۲۵۴ ب ۶۰۵): «که کین خواهد از مرد ناپاکدین» و در لنینگراد (ب ۵۸۵) و عکسی ورق ۴۰۷: «که کین خواهد از مردم پاک دین».

- مسکو (ص ۲۵۸ ب ۶۷۵) در مصراع دوم: «سپرد آن -» و در لنینگراد (ب ۶۵۱): «سپردن» بصورت مصدر است.

- در چاپ مسکو (ص ۲۶۸ ب ۸۳۵) مصراع دوم: «جهانبان به مرگ تو کوشد نهان».

در لنینگراد (ب ۸۱۳) و عکسی ورق ۴۱۰: «- درد تو -» که در پاورقی فقط نوشته: «چنان دان که مرگ تو جوید -» از لنینگراد و فرهنگستان شماره (۴).

- مسکو (ص ۲۷۹ ب ۱۰۱۷): «ز خاک سیاه اندر آمد -»، در لنینگراد (ب ۱۰۰۱) و عکسی ورق ۴۱۳: «ز روی زمین -» که در پاورقی «زمین» نیامده است.

- مسکو (ص ۲۸۰ ب ۱۰۲۹) در مصراع دوم: «که باشند با خنجر -» و در لنینگراد

سی و پنج

(ب ۱۰۱۵) و عکسی ورق ۴۱۳: «که باشند با جوشن -» می باشد که در پاورقی نیست، مسکو (ص ۳۰۴ ب ۱۳۷۷): «سر خویش کرده -»، در لنینگراد (ب ۱۳۶۹) و عکسی ورق ۴۱۹: «سرخویش کردش -». که در پاورقی از آن یاد نشده است.

ب - در آن جاهائی که نادرست آورده شده است:

- مسکو (ص ۲۲۰ ب ۴۹)، مصراع دوم: «بدست تهم پور دستان -»، لنینگراد (ب ۵۰) و عکسی ورق ۳۹۸: «ز جنگ بد پور دستان -» می باشد، و حال آنکه در پاورقی مسکو «بجنگ بد» از لنینگراد و فرهنگستان آورده اند.

- در چاپ مسکو (ص ۲۲۳ ب ۹۱): «ازیشان بکشتم فزون از شمار»، در پاورقی از نسخه فرهنگستان و لنینگراد آورده: «فزون از هزار». و حال آنکه در لنینگراد (ب ۸۹) و عکسی ورق ۳۹۹: «فراوان بزار» است.

- مسکو (ص ۲۲۶ ب ۱۳۴)؛ مصراع دوم: «بیارش بیازو فگنده». پاورقی: «بیار و بیارش» «ظ: بیازو -» و در لنینگراد (ب ۱۲۸) و عکسی ورق ۴۰۰: «بیارش بیازو فگنده» می باشد که پاورقی نادرست است.

- مسکو (ص ۲۲۸ ب ۱۷۵): «چورستم بیاید -» است و در پاورقی چاپ مسکو از لنینگراد «بتاید ز فرمان» و اما در لنینگراد (ب ۱۶۶) و عکسی ورق ۴۰۰: «چورستم نتاید -» دقیقاً «ن» نقطه دارد، بنابراین ضبط پاورقی مسکو غلط می باشد.

- مسکو (ص ۲۳۶ ب ۳۱۳): «- نام او شیر خون» و در پاورقی از لنینگراد: «سرخون». در لنینگراد (ب ۳۰۱) و عکسی ورق ۴۰۲: سیرخون (= شیرخون) که نقطه شین گذاشته نشده است. لازم به ذکر است که بگویم: در این نسخه، نقطه گذاری خیلی کامل انجام نگرفته است.

- چاپ مسکو (ص ۲۴۶ ب ۴۷۴) مصراع دوم: «- جهان بخش را» و در پاورقی از لنینگراد: «نکو» آورده؛ یعنی می توان: «نکوبخش» خواند، که ما، در شماره بیت لنینگراد (۴۶۳) گفتیم: این واژه «نگوبخش» مخفف نگوبخش است، مانند: نگوسار بجای نگونسار در متون کهن و «بخش» بمعنی «بخت» است و در نسخه عکسی ورق ۴۰۵ قرار دارد.

- مسکو (ص ۲۵۴ ب ۶۱۱)، مصراع دوم: «به تو شاد دارم -» و در پاورقی از لنینگراد و دو نسخه دیگر: «همی [شاد دارم] -» آورده. در متن لنینگراد (ب ۵۹۰) و عکسی ورق ۴۰۷: «همی شاد دارم -» که «همی» را «همی» خوانده اند.

سی و شش

لازم است که بگویم: در این نسخه «ه» بگونه‌ای نوشته شده که با «ب» اشتباه نمی‌شود.

- مسکو (ص ۲۷۲ ب ۸۹۶)، مصراع دوم: «بد از بیم» و در پاورقی از لنینگراد: «در از بیم» می‌باشد. اما متن لنینگراد (ب ۸۷۴) و عکسی ورق ۴۱۱: «دد» است؛ یعنی حیوان درنده.

- چاپ مسکو (ص ۲۹۸ ب ۱۳۰۳) مصراع دوم: «سرش برترین و تنش کاست‌تر» و در پاورقی از لنینگراد، قاهره و دو فرهنگستان: «برتر و تنش بر» آورده است. و حال آنکه متن لنینگراد (ب ۱۲۹۳) و عکسی ورق ۴۱۷: «تنش برتر و سرش بر کاستر» می‌باشد.
- مسکو (ص ۳۰۱ ب ۱۳۳۸):

ز نیرنگ زالی بدین سان درست و گرنه که پایت همی گور جست

مصراع دوم، در پاورقی از لنینگراد و فرهنگستان: «- کنارت همی دجله جست» آورده‌اند. و حال آنکه متن لنینگراد (ب ۱۳۳۲) و عکسی ورق ۴۱۸ بیت بدین گونه است:

چو از جادوی زال گشتی درست و گرنه کنارت همی دلّه جست

که «دلّه» نام گربه وحشی و درنده است. ← به همان شماره.

- مسکو (ص ۳۰۷ ب ۱۴۳۶) مصراع دوم: «نبد زو مرا روزگار گریز». در پاورقی از لنینگراد: «بیرزد». اما در متن لنینگراد (ب ۱۴۲۶) و عکسی ورق ۴۲۰: «به برزد مرا» می‌باشد.

فهرست ابیاتی که بیشتر مورد بحث قرار گرفته است *

شب تیره بلبل نخسبد همی گل از باد و باران بچسبد همی

(ب ۷) مقدمه

بعشق هوا بر، زمین شد گوا بنزدیک خورشید فرمانروا

(ب ۱۲) مقدمه

سی و هفت

اگر نه، من آن تاج بر سر نهم	همه کشور ایرانیان را دهم
(ب ۱۳)	
تو با شاه چین جوی جنگ و نبرد	ز دشت خدایان برانگیز گرد
	(ب ۱۱۵)
به هر رزمگه باید او را نگاه	که دارد به هر زخم گویال شاه
	(ب ۱۷۵)
ز دیده بیامد به درگاه رفت	زمانی پراندیشه بر زین بخوفت
	(ب ۲۸۱)
بترسید بهمن ز جام نبید	زواره نخستین دمی درکشید
	(ب ۳۵۵)
از آن پس که من گردن زنده پیل	شکستم فگندم به دریای نیل
	(ب ۳۸۹)
همه دیده پیش پدر بازگفت	همان نیز نادیده اندر نهفت
	(ب ۴۴۰)
دلش بیش کژی بنالد همی	روانت ز دیوان ببالد همی
	(ب ۶۲۱)
بفرمود مهتر که جام آورید	بدو در، می سرخ فام آورید
	(ب ۷۶۸)
اگر هیچ مانیده بودی زمن	خرد بی گمان جان ربودی ز من
	(ب ۸۰۷)
همه پند دیوان پذیری همی	برایش سخن برنگیری همی
	(ب ۸۱۱)
ز روی زمین یکسر اندیشه کرد	خرد چون تبر هوش چون بیشه کرد
	(ب ۸۱۶)
که پیر خردمند کانا بود	اگر چند پیروز و دانا بود
	(ب ۸۲۹)
تو چندین همی با من افسون کنی	که تا چنبر از یال بیرون کنی
	(ب ۸۳۰)

سی و هشت

دلت تیره بینم سرت پُرسَ تیز	کنون این که گفتم همه ریز ریز
(ب ۹۰۴)	
که من تیغ تیزم نگیرم به کف	سر میزبان را بگیرم به دف
(ب ۹۵۰)	
همی ریختند اندر آوردِ گُرز	چو پَتک اندر آید به پولاد، گرز
(ب ۱۰۳۷)	
بدو گفت شاخی گزین راستر	نش برتر و سرش برکاستر
(ب ۱۲۹۳)	
بزه کن کمان را و این تیر گز	بدین گونه پرورده از آب رز
(ب ۱۳۰۴)	
ابر چشم او راست کن هردو دست	چنان چون بود مردم گز پرست
(ب ۱۳۰۵)	
دو پهلوی برآورده از چشم، بد	نخستین ازین بد به ایران رسد
(ب ۱۵۱۲)	
سر تنگ تابوت کردند سخت	شد آن بارور خسروانی درخت
(ب ۱۵۲۲)	
ازو هیچ گشتاسپ نشکافتی	به می خوردن اندرش بفریفتی
(ب ۱۶۶۴)	

رسم الخطّ دستنویس لنینگراد

ب، پ: با يك نقطه نوشته می شود.
ج، چ: با يك نقطه می باشد.
آنکه: آنك، نوشته شده.
ایدون که: ایدونك.
ك، گ: با یکسر کش است (گاهی بدون آن).
که (ضمیر پرسشی) بصورت «کی» آمده است.
که (موصول): همان «که» می باشد.
د (در آخر واژه ها)، «ذال» است (البته غالباً).
الف آخر کلمات گاهی از بالا به پائین کشیده می شود.
ی: گاهی دو نقطه در زیر و گاهی بر رو دارد.
ب (کوچك) در اول کلمات همه جا متصل می گردد.
کلماتی که مانند «بیاور» و «بیایم» است، سه نقطه آن در آغاز بر روی هم همچون «پ» نوشته می شود.
غلطان: بصورت «غلتان» ضبط گردیده است.
هزبر (يك جا ورق ۴۰۶ پنج سطر به آخر) هزبر نوشته شده.
نوش آذر: «نوشاذر» است.
روئین تن: بهمین گونه با همزه آمده.
«ه» غیرملفوظ در موقع اضافه همزه دارد، مثل: فزاینده دانش.
«ه» غیرملفوظ در ماضی نقلی، با همزه نوشته می شود، مانند: «خواب نشمرده» بجای «نشمرده ای» (ورق ۴۱۸ سطر ۱۲).
چه گفت: بصورت: چگفت.
تورا: ترا.

سپاسگزاری

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از سرپرست و کلیه کارکنان مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، که با دلسوزی و حوصله فراوان، این کار پُر بها را بپایان رسانیدند، سپاسگزاری کنم.

نیز از ریاست محترم مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و اعضاء پژوهشی بخش شاهنامه، تشکر می‌کنم که از دستنویس لنینگراذ آن مؤسسه، داستان رستم و اسفندیار را برای این بنده عکس گرفتند.

عزیزالله جُوینی

جمعه دوم مهرماه ۱۳۷۲، برابر با ۷ ربیع الثانی ۱۴۱۴

و مطابق با ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳، تهرانپارس

یادآوری:

- ۱ - همانطور که می بینید، این کتاب بر پایه دستنویس لنینگراد فراهم گردیده است. لیکن برای این که در فهم ابیات بیشتر به خوانندگان کمک کند ما به اختلافات کلی متن شوروی و نسخه بدل های آن - مگر مواردی که معنی فرق نکند - اشاره کرده ایم. و همچنین گاهی از چاپ هند، ترجمه عربی بنداری، شاهنامه دکتر دبیرسیاقی و نسخه موزه فلورانس در شرح و توضیح واژگان بهره برده ایم.
- ۲ - کوشش کردیم که بخش برگزیده داستان را که به نثر برگردانیده شده است، بفارسی سره و روان - بجز دوسه مورد - بدون واژه تازی باشد.
- ۳ - بزودی جلد نخست شاهنامه براساس دستنویس موزه فلورانس (بتاریخ ۶۱۴) با شرح لغات و ابیات و برگردان آن به نثر روان، از چاپ خارج خواهد شد.

متن داستان

داستان رستم با اسفندیار

کنون خورد باید^۱ می خوشگوار
 هوا پر خروش و زمین پر ز جوش
 درم دارد و نُقل و نان و نَبید^۳
 مرا نیست این، خرم آن را که هست
 همه بوستان زیر برگِ گلست
 پپالیز^۵ بلبل بنالد همی
 شب تیره بلبل نخسبد همی
 که می بوی مُشک آید از کوهسار
 خُنک آن که دل شاد دارد به نوش^۲
 سر گوسفندی تواند برید
 بیخشای^۴ بر مردم تنگدست
 همه کوه پر لاله و سُنبلست
 گل از ناله او بیالد همی
 گل از باد و باران بچسبد همی^۶

۱ - خورد باید: باید خورد. باید (باییدن، بایستن): لازم بودن و معنی عام دارد. یعنی اکنون سزاوار است که همه مردمان در این فصل بهار باده بنوشند و شادمانی کنند؛ زیرا از سوی کوهساران نسیم عطرآگین می وزد و بوی خوش مشک را به همه جا می پراکند.

۲ - هوا: آسمان، ابر. خروش: کنایه از غرش رعد. جوشیدن: بمعنی روئیدن گیاه. ضمناً خروش رعد و جوشش زمین اشاره به ناله و فریاد ابر و اضطراب زمین دارد که سوگ اسفندیار آن را سبب گردیده است. خُنک: (ادات تحسین): خوشا، خرم باد. (لغت نامه). نوش: باده، می. (لغت نامه).

۳ - در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۶، ب ۳): جام نبید، آمده است. نُقل: مژه شراب (کباب، شیرینی، ترشی و مانند آنها). (واژه نامه). نبید: می خرما، باده خرما. (مقدمه الأدب زمخشری).

۴ - بیخشای (از بخشائیدن): رحم کن، بخشش کن (لغت نامه).

۵ - پالیز: مزرعه، کشتزار. بالیدن: نمو کردن، نازیدن و فخر کردن. یعنی گل از نالیدن بلبل که عاشق است بخود می بالد و مباحثات می کند. ضمناً «پپالیز بلبل» در اصل نسخه کمی دستخورده است.

۶ - در چاپ مسکو: «بجنبد همی» آمده، لیکن در دستنویس لنینگراد دقیقاً «بچسبد همی» خوانده می شود و پاورقی مسکو (ج ۶، ص ۲۱۶) نیز آن را با نسخه بریتانیا تأیید می کند. چسبیدن بمعنی کج شدن و میل کردن بسوئی می باشد که در متون فارسی بویژه در قرآن های مترجم کهن فارسی فراوان دیده می شود. مثلاً در تفسیر مفردات قرآن: چسبیده بمعنی مُلحد و برگشته از دین آمده است. در ترجمه کهن نهج البلاغه، خطبه ۹۶ بشماره ۱۵ گوید: «وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِيفِ، و بگردند و بچسبند چون گردیدن درخت، روز بادِ سخت جهنده». توضیح اینکه: جنبیدن برای گیاه بمعنی گوالیدن و نمو کردن است. چنانکه سعدی گوید:

۱۰ من از ابر بینم همی باد و دم^۱ ندانم که نرگس چرا شد دژم؟
 بخندد همی بلبل از هر دوان^۲ چو بر گل نشیند گشاید زبان
 ندانم که عاشق گل آمد گر ابر که از ابر بینم خروش هزیر^۳
 بدرد همی بیش^۴ پیراهنش دُرُفشان شود آتش اندر تنش

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار هر گیاهی که به نوروز نجنبد حطَب است

و حال آنکه گل مانند بلبل، می باید اندوهگین باشد نه در حال رشد و بالندگی، که در این صورت با مقدمه داستان و «براعتِ استهلال» سازگاری ندارد. فردوسی گوید: «شبانگاه بلبل از اندوهی که دارد خوابش نمی برد و بالای بلند گل نیز از باد و باران خمیده و گوز شده است» که معمولاً رسم است در مرگ عزیزان گویند قامتِ صاحبِ عزا خم گردیده است. پس «گل از باد و باران بجنبد همی» درست نمی نماید و از بدخوانی کاتبان است.

۱ - این بیت در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۶ ب ۷) بدین گونه است: «چو از ابر بینم همی باد و نم» و در دستنویس لنینگراد و دو نسخه دیگر با بیت «شب تیره...» پس و پیش آورده شده است. باد و دم: یعنی: آه و حسرت.

۲ - در این بیت خندیدن برای بلبل چه مناسبتی دارد؟ چرا در بیت پیش گفته شد: بلبل می نالد و اندوهگین است و حالا خنده بر دهان دارد، این تناقض چیست؟
 دراین باره باید بگویم: در شاهنامه خندیدن از روی خشم و شگفتی و مانند آن، فراوان دیده می شود، مانند این دو بیت در رستم و سهراب (ج ۲، ص ۱۹۶ ب ۳۴۶):

تهمتَن چو بشنید و نامه بخواند بخندید و ز آن کار خیره بماند

و نیز (ج ۳، ص ۹ ب ۵۲)، (ج ۴، ص ۱۹۵ ب ۱۲۷۶) و در رستم و اسفندیار چندبار. پس در اینجا نیز بلبل از مرگ اسفندیار خشمگین و ناراحت است، وی به ابر افسرده و نرگس دژم از روی شگفتی می خندد.

۳ - گر در مصراع اول: به معنی «یا». هزیر بتازی شیر است و مصحف آن در فارسی هُزیر می باشد (لغت نامه).

۴ - این واژه در پاورقی مسکو (ص ۲۱۶) از نسخه لنینگراد «تنش» ضبط شده و حال آن که چنین نیست. بلکه مانند نسخه قاهره «بیش» می باشد نه «تنش» و این اشتباه از آنجا پیدا شده است که در اصل «بدرد همی بیش» قدری بهم فشرده نوشته شده و دو نقطه ای که روی «یاء همی» بوده است به کلمه بعد داده شده و آن را «بدرد همی تنش» خوانده اند. ضمناً باید گفت: در نسخه لنینگراد غالباً کلمات کم نقطه نوشته شده که در کلمه «بیش» نیز فقط «ش» نقطه دارد و بس. اما معنی این بیت و بیت پیش از آن چنین است: «نمی دانم کدام يك از این دو، عاشق اند: ابر یا گل؟ زیرا از يك سو می بینم که ابر خروش و ناله برمی آورد و از سوی دیگر گل پیراهن را بر تن می درد و سرخی چون آتش

بعشق هوا بر، زمین شد گوا
بنزدیک خورشید فرمانروا^۱
که^۲ داند که بلبل چه گوید همی؟
بزیر گل اندر چه جوید همی؟
نگه کن سحرگاه تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتن پهلوی^۳
همی نالد از مرگ اسفندیار
که با وی همی بد کند روزگار^۴
چو آواز رستم شب تیره ابر
بدر دل شیر و چنگ هزبر^۵

آغاز داستان

ز بلبل شنیدم یکی داستان که برخواند از گفته باستان^۶

را از خود نمایان می کند و یا بقول حافظ:

رسید باد صبا غنچه در وفاداری ز خود برون شد و بر تن درید پیراهن
۱- در این بیت «زمین» فاعل جمله است؛ یعنی زمین در پیشگاه خورشید گواهی داد که هوا (ابر) عاشق گل است نه جز آن.
۲- در رسم الخط این نسخه «که» استفهام را بصورت «کی» نوشته است. در مصراع دوم، متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۷، ب ۱۳): چه موید همی.
۳- در شاهنامه، زبان پهلوی و پهلوانی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله یکی بمعنی زبان فصیح و بلیغ است، مانند این بیت (ج ۱، ص ۲۳، ب ۱۵۹):
گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست
که در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۱۰) نیز به فصیح اللسان ترجمه شده است. باز در مسکو (ج ۶، ص ۳۷۹، ب ۱۱۸):

سکندر دل خسروانی گرفت سخن گفتن پهلوانی گرفت

و در مسکو (ج ۹، ص ۱۱۰، ب ۱۷۰۳) درباره خسروپرویز گوید:

به یزدان همی گفت بر پهلوی که از برتران پاك و برتر تویی

۴- مصراع دوم در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۷، ب ۱۵): «ندارد بجز ناله زویادگار»، می باشد.
۵- ← (ب ۱۰) در مقدمه.

۶- در روزگار گذشته رسم نویسندگان و داستان سرایان چنان بود که حکایت و اثر خود را به کسی ←

که چون مست باز آمد اسفندیار
 کتایون قیصر^۱ که بد مادرش
 چو از خواب بیدار شد نیم شب^۲
 چنین گفت با مادر اسفندیار
 ۵ مرا گفت چون کین لهراسپ شاه
 بیاری تو مر خواهران را ز بند^۳
 جهان از بدان پاک و بی خو کنی^۴
 همه پادشاهی و لشکر تورا ست
 ۱۰ کنون چون برآرد سپهر آفتاب
 بگویم بدو آن سخن ها که گفت
 دژم گشته از خانه شهریار
 گرفته شب تیره اندر برش
 یکی جام می جست و بگشاد لب
 که با من همی بد کند شهریار
 بخواهی بمردی از ارجاسپ شاه
 کنی نام ما را بگیتی بلند
 بکوشی و آرایش نو کنی
 همان تاج با گنج و افسر تورا ست^۵
 سر شاه بیدار گردد ز خواب
 ز من راستی ها نباید نهفت^۶

چون: فیلسوف، دانا، موبد، برهمن، دهقان، ملک زاده، پیر، راوی، مهربانی در سرای و مانند آن نسبت می دادند. در اینجا فردوسی گزارش داستان را از زبان بلبل نقل می کند.

۱- در شاهنامه (ج ۶، ص ۶۷، ب ۳۰، و ۳۱) از قول دقیقی گوید: دختر قیصر روم که زن گشتاسپ است، نام او ناهید بود، لیکن وی را کتایون صدا می کردند و این دو اسمی بودن که در گذشته مرسوم بوده، در چند جای دیگر این کتاب به آن اشاره شده است، مثلاً افراسیاب، پسر خود پشنگ را شیده صدا می کرد و فردوسی گوید: «پشنگ است نامش پدر شیده خواند». (ج ۵، ص ۲۵۳، ب ۳۰۴). و نیز (ج ۹، ص ۱۹۷ ب ۳۱۷۲، و ص ۲۴۸، ب ۳۹۸۹). مصراع دوم در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۷، ب ۳): «گرفته شب و روز...» آمده است.

۲- مسکو: «تیره شب» و «یکی جام می خواست».

۳- در متن مسکو (ص ۲۱۷، ب ۷): «همان خواهران را بیاری ز بند».

۴- خو: علف زیان کاری که در میان زراعت روید. (از لغت فرس اسدی). در مسکو (ب ۸): پاک بی خو کنی.

۵- معنی ابیات از شماره ۶ تا ۹؛ «گشتاسپ به من گفت: هرگاه انتقام لهراسپ شاه را از ارجاسپ تورانی بگیری و خواهرانت را از بند آزاد کنی و جهان را از بدان پاک کنی و بکوشی تا آئین نو در دین و کشور برقرار سازی. پس از آن، همه پادشاهی از سپاه و تخت و تاج و گنج از آن تو خواهد بود». ← (یشت ها، ج ۲، ص ۲۸۲).

۶- در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۷، ب ۱۱):

بگویم پدر را سخن ها که گفت ندارد زمین راستی ها نهفت

واژه «نهفت» که پس از «باید» آمده مصدر مرخم از «نهفتن» است. این گونه ابیات که در دو نسخه، ←

وگر هیچ^۱ تاب اندر آرد بچهر
بیزدان که بر پای دارد سپهر
اگر نه، من آن^۲ تاج برسر نهم
همه کشور ایرانیان را دهم
تو را بانوی شهر ایران کنم
بزور و بدل کار شیران کنم^۳

اندکی دگرگونی در بعضی کلمات آن دیده می شود، ولیکن در معنی چندان تفاوتی نیست، باید آن را نتیجه تکیه کردن به قدرت حافظه کاتبان دانست که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

۱ - کلمه «هیچ» در جمله مثبت بمعنی «اندک» آید (برهان، پاورقی).

۲ - مسکو (ب ۱۳): «که بی کام او» می باشد. بنابر ضبط دستنویس لنینگراد «اگر نه» که از ادات شرط است در این مورد مانند حرف ربط «که» عمل می کند و بهمان معنی نیز هست. ضمناً برای تکرار ادات شرط ← کلیلۀ بتصحیح استاد مینوی ص ۱۴۹ شماره ۳ (اگر نه . . .). اما معنی این سه بیت؛ اسفندیار گوید: من از پدر خواهم خواست تا وعده ای که داده است بی پرده بیان کند و راستی ها را پنهان نسازد. لیکن اگر اندکی روی درهم کشد و در پی بهانه ای دیگر باشد، بیزدان سوگند که من خود، آن تاج را بر سر خواهم نهاد و همه کشور را بدست ایرانیان خواهم سپرد. اما «همه کشور ایرانیان را دهم» چه معنی دارد؟ در این باره باید بگوییم: که کشور ایران قبل از اسلام به چند بخش (ساتراپ) تقسیم می شده است که بخش مرکزی آن را ایران می گفتند و بقیه را که هر کدام نامی داشت، مانند: طبرستان (مازندران)، آذربادگان، نیمروز (زابل و سیستان) و جز آن، فرمانروائی داشت بنام شاه که همگی تحت فرماندهی شاه شاهان قرار داشتند. همانطور که در داستان ویس و رامین آمده، پادشاهی بوده بنام موبد منیکان در فصل بهاران جشنی بپا می کند و شاهان ولایت ها را که از وی فرمان می بردند دعوت می کند و در آن بزم:

نشسته در میان مهتران شاه چنان کاندلر میان اختران ماه

(ویس و رامین چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۳۴). بنابراین می بینیم در داستان بیژن و منیژه (ج ۵، ص ۶۹، مسکو) رستم به بیژن پیغام می فرستد و می گوید:

ز زاول به ایران ز ایران به تور ز بهر تو پیمودم این راه دور

و یا در داستان مخالفت بهرام چوبینه با خسرو پرویز و آمدن خسرو با لشکر رومیان به آذربادگان، سرداران بهرام چوبینه گفتند (ج ۹، ص ۱۰۹):

اگر خسرو آید به ایران زمین نبیند مگر گرز و شمشیر کین

که رستم از زابل به ایران آمده و خسرو پرویز از آذربادگان قصد ایران کرده است. در این جا اسفندیار می گوید: همین که تاج را بر سر نهادم، آنگاه اداره کشورهای تابعه را بدست ایرانیان می سپارم، نه به مردم آن ولایات.

۳ - در متن مسکو (ج ۶، ص ۲۱۸، ب ۱۴): «جنگ شیران کنم». اما معنی بیت: اسفندیار به

- ۱۵ غمی شد دل مهربان مادرش
بدانست کان تاج و تخت و کلاه
همی شاه ندهد بزودی بدوی
بدو گفت کای فرخ اسفندیار
همه لشکر و گنج و گرز و کمر
چه نیکوتر از نره شیر ژیان
۲۰ گر او بگذرد تاج و تختش تورااست
چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
بکاری مبر نیز فرمان زن^۵
همه پرنیان خار شد بر برش^۱
همان کشور و گنج و کار سپاه^۲
پدید آید اندر میان گفت و گوی
مشو تیز با گردش روزگار^۳
تو داری همان کشور و بوم و بر
به پیش پدر بر کمر بر میان؟
بزرگی و اورنگ و بختش تورااست
که نیکو زد این داستان هوشیار
چو گوئی سخن بازیابی به جوی^۴
که هرگز نبینی زنی رایزن

مادرش کتابیون گوید: پس از گرفتن تاج از پدر، وی را بانوی شهر ایران خواهد کرد. زیرا کتابیون با به زندان افتادن اسفندیار در نظرها خوار و بی مقدار شده بود، بویژه که در حرمسرای شاه زنان باهوش و با تدبیر دیگری هم وجود داشته است (ج ۶، ص ۱۴۱) مانند:

- زنی بود گشتاسپ را هوشمند
خرمند وز بد زبانش بیند
پس اسفندیار به مادر وعده می دهد که به وی مقام و منصب حرمسرائی را عطا خواهد کرد و منزلت از دست رفته را به وی خواهد بخشید.
۱ - پرنیان: حریر و دیبای چینی منقش در نهایت لطافت. (برهان). «همه پرنیان خار شد...»؛ یعنی سخت اندوهگین شد.
۲ - مسکو (ب ۱۶): مصراع دوم «نبخشد ورا نامبردار شاه» بیت بعد در پاورقی (ص ۲۱۸ مسکو) آورده شده است.
۳ - این بیت و بیت بعد در چاپ مسکو (ص ۲۱۸ ب ۱۷ و ۱۸) بدین گونه آمده:
بدو گفت کای رنج دیده پسر
مگر گنج و فرمان و رای و سپاه
ز گیتی چه جوید دل تاجور؟
تو داری بر این بر فروزی مخواه
۴ - در مسکو (ب ۲۳): بازیابی به کوی. در نسخه بریتانیا: مجوی (از پاورقی مسکو). بنابر متن لنینگراد معنی چنین می شود: «همین که راز خود را در نزد زنان بگوئی سپس آن را در جوی آب خواهی یافت؛ یعنی مانند آب به هر سوی روان خواهد شد».
۵ - مسکو (ب ۲۴): «مکن هیچ کاری به فرمان زن».

۲۵	پر از ژنگ و تشویر ^۱ شد مادرش بشد ^۲ پیش گشتاسپ اسفندیار دو روز و دو شب باده ^۳ خام ^۳ خورد سیوم روز گشتاسپ آگاه شد همی بر دل اندیشه بفزایدش ۳۰ بخواند آن زمان شاه، جاماسپ را
	ز گفتن پشیمانی آمد برش همی بود با رامش و میگسار بر ماهر و یانش آرام کرد که فرزند او افسر ماه ^۴ شد همی تاج و تخت آرزو آیدش کجا رهنمون بود گشتاسپ را ^۵

۱ - در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۱۸، ب ۲۵): «پر از شرم و تشویر». در باورقی: «آژنگ و-» (از نسخه قاهره و فرهنگستان). «ژنگ» مخفف «آژنگ»: بمعنی چین و شکنجی که بر روی مردم پدید آید. (برهان).

۲ - دستنویس های مشهور و معتبر بجز چاپ بروخیم و پاریس، همگی «بشد» (فعل مثبت) است نه منفی و می توان گفت همین «بشد» درست است، نه صورت منفی، زیرا:
- هنگامی که اسفندیار درد دلش را به مادر می گوید و مادر هم وی را به صبر کردن و خویشتن داری دعوت می کند، ناگهان اسفندیار آزرده و خشمگین می شود و سخنان ناروایی به کتابون می گوید و به همه زنان جهان از خوب و بد توهین می کند، پس از آن عقلاً نباید دیگر در نزد مادر بماند.
- دیگر این که در دوران های گذشته رسم بوده که پسران پس از ازدواج در خانه پدری یا نزدیک آن سکونت می گزیدند که هنوز در خانواده های قدیم چنین است.

- سوم آنکه بنداری اصفهانی نیز نسخه ای که از شاهنامه در نزد وی بوده در آن «بشد» (فعل مثبت) آمده است و این دلیل از ترجمه عربی وی معلوم می گردد، مانند: «ثم إنه لازم آية على المعاقرة والمناذمة فأحس كشتاسب بما في نفسه». بنابراین شاهنامه ای که در اختیار این مترجم بوده نیز «بشد» بوده است نه صورت منفی آن «نشد». المعاقرة: پیوسته خمر خوردن و المناذمة: با کسی ندیمی کردن (مصادر اللغة).

۳ - باده^۳ خام: می خام، در مقابل می پخته که معروف است شراب خام بهتر از پخته است. (لغت نامه). اما این می خام نمی تواند در مقابل می ثلثان شده باشد که در مذهب ابوحنیفه آمده است، و نیز ← (ب ۷۶۸).

۴ - نسخه لنینگراد و سه نسخه خوب دیگر: «افسر ماه» است و مراد از آن خود را بالاتر از همه کس دانستن و ادعای بیش از حد کردن، و ← (ج ۹، ص ۱۸۶، ب ۳۰۰۰):

گرانمایه زن را به درگاه خواند به نامه ورا افسر ماه خواند

۵ - جاماسپ: وزیر گشتاسپ و در ادبیات ایران و عرب به لقب فرزانه و حکیم خوانده شده و پیشگوئی هایی به وی نسبت داده اند. (پاورقی برهان). «کجا رهنمون بود»: که راهنما و وزیر بود. مصراع دوم در چاپ مسکو (ب ۳۰): «همان فالگویان لهراسپ را» می باشد و بنداری نیز آن را تأیید ←

برفتند با زیج‌ها^۱ در کنار
 که او را بود زندگانی دراز
 بسر برنهد تاج شاهنشاهی
 به دست بزرگی برآیدش هوش
 ۳۵ چو بشنید دانای ایران سخن
 ز تیمار مژگان پر از آب کرد
 همی گفت بد روز و بد اخترم
 مرا کاشکی پیش^۵ فرخ زریز
 ورا من ندیدی بخاک و بخون
 ۴۰ و یا خود پدر کشته بودی مرا

بپرسید شاه از گو اسفندیار
 نشیند بخوبی و آرام و ناز؟
 برو پای دارد مهی و بهی؟
 وگر خفته بر تخت پیش سروش؟^۲
 نگهدار آن زیج‌های کهن
 ز دانش بروها پر از تاب کرد^۳
 بد از دانش آید همی بر سرم^۴
 زمانه فگندی به چنگال شیر
 فگنده بر آن سان بخاک اندرون^۶
 نرفتی به جاماسپ، شوم اخترا^۷

می‌کند (جزء اول، ص ۳۵۲): فَأَحْضَرَ جَامَاسَبَ الْعَالِمَ وَ جَمِيعَ الْكَهَنَةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ أَصْحَابِ لُهراسب. گرچه در بیت بعد «برفتند» بصورت جمع آمده؛ اما جاماسپ همراه با کاهنان دیگر بوده و این به قرینه حال فهمیده می‌شود، لیکن در ابیات دیگر نامی از فالگویان بمیان نمی‌آید.

۱ - زیج: معرب زیگ است و آن کتابی باشد که منجمان احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند. (برهان).

۲ - هوش: بمعنی مرگ است. سروش: فرشته‌ای که پیغام‌آور باشد. (برهان). گشتاسب می‌پرسد: آیا اسفندیار به دست مرد بزرگی به هلاکت خواهد رسید که اگرچه فرشته از خوابگاهش نگهداری کند؟ ضمناً این بیت در متن مسکو (ص ۲۱۹) آمده است.

۳ - در متن مسکو (ب ۳۵) مصراع‌ها پس و پیش است، و معنی مصراع دوم: جاماسپ از آنچه که بر وی آشکار شده بود، ابرو درهم کشید و اندوهگین گردید.

۴ - در چاپ مسکو (ب ۳۶): «بیارید آتش» می‌باشد. بنابر متن لنینگراد: «گفت همه بدبختی‌ها از سوی همین دانش به من روی می‌آورد».

۵ - پیش: یعنی پیش از؛ جاماسپ گوید: ای کاش زمانه پیش از مرگ زریز (برادر گشتاسب) مرا به چنگال شیر (مرگ) دچار می‌کرد. در تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض (ص ۳۱۶): «بوسهل روزنی پیش، تا از غزنین حرکت کردیم ...»؛ یعنی «پیش از آن که» و «پیش‌تو».

۶ - در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۱۹، ب ۳۹) بدین گونه است:

ورا هم ندیدی بخاک اندرون
 برآن سان فگنده پیش پر زخون
 ۷ - (بیت ۳۸ مسکو):

وگر خود نکشتی پدر مر مرا
 نگشتی به جاماسپ بد اخترا ←

چو اسفندیاری که در^۱ چنگ اوی
ز دشمن جهان سربسر کرد پاك
جهان از بداندیش بی بیم کرد
ازین پس غم وی نباید کشید؟
۴۵ بدو گفت شاه ای پسندیده مرد
گر او چون زریر سپهبد بود
بدو گفت گشتاسپ^۴ با من بگوی
ورا در جهان هوش بر دست کیست
بدو گفت جاماسپ ای شهریار
بدرَد دل شیر ز آهنگ اوی
برزم اندرون نیستش ترس و باك^۲
تن ازدها را به دو نیم کرد
بسی شور و تلخی نباید چشید^۳؟
سخن گوی وز راه دانش مگرد
مرا زیستن زان سپس بد بود
کز این پرسش تلخی آمد به روی
کز آن درد ما را بیاید گریست^۵؟
ز من برنگردد بد روزگار^۶

اما معنی بیت متن: کاش پدر خود مرا در کودکی کشته بود تا اکنون ستاره شوم برای من در آسمان سیر نمی کرد.

- ۱ - نسخه قاهره و دو دستنویس فرهنگستان نیز: «در» است. آهنگ اوی: حمله او. (لغت نامه).
- ۲ - در چاپ مسکو (ب ۴۱) آخر دو مصراع: «- پاك كرد» و «- هم نبرد».
- ۳ - در مسکو (ب ۴۳): «- غم او بیاید کشید» و «- تلخی بیاید چشید». در نسخه های لنینگراد و فرهنگستان مصراع اول: «نباید» منفی و در مصراع دوم لنینگراد «ن» در «نباید» نقطه نداشت و ما بقیاس بر آن افزودیم و بیت را سؤالی خواندیم.
- ۴ - مسکو (ب ۴۵): «هلا زود بشتاب و» می باشد و با بیت «گر او چون زریر . . .» پس و پیش آورده است.
- ۵ - گشتاسپ می پرسد: در جهان، مرگ اسفندیار در دست چه کسی خواهد بود، تا از این پس ما از آن درد بنالیم؟

۶ - این بیت و دو بیت بعد در متن مسکو (ص ۲۲۰، ب ۴۸) بدین گونه آمده:

بدو گفت جاماسپ کای شهریار
ورا هوش در زاولستان بود
تو این روز را خوارمایه مدار
بدست تهم پور داستان بود
بجاماسپ گفت آن گهی شهریار
به من بر بگردد بد روزگار؟

همانطور که می بینیم در این سه بیت، مصراع دوم بیت اول با مصراع دوم بیت سوم متن ما جابجا شده است و در باورقی مسکو، نسخه قاهره و فرهنگستان نیز لنینگراد را تأیید می کنند، و ما نیز در بیت اول، مصراع دوم را سؤالی نمی خوانیم و معنی چنین می شود که جاماسپ پاسخ می دهد و می گوید: ای شهریار نحسی روزگار از من دست برنخواهد داشت. مرگ اسفندیار در زابلستان از جنگیدن با رستم پدیدار خواهد شد. سپس گشتاسپ می گوید: ای جاماسپ این کار دشوار را آسان نگیر و به حل آن بپرداز.

۵۰ ورا هوش در زابلستان بود
 به جاماسپ گفت آن زمان شهریار
 اگر من سر تخت شاهنشهی^۱
 نبیند بر و بوم زابلستان؟
 شود ایمن از گردش روزگار؟
 ۵۵ چنین داد پاسخ ستاره شمر
 ازین برشده تیز چنگ ازدها
 بیاشد همه بودنی بی گمان
 دل شاه از آن بد پُر اندیشه شد
 پر اندیشه [و] گردش روزگار^۲
 ز جنگ بد پور دستان بود
 که این کار را خوارمایه مدار
 سپارم بدو گنج و تاج و مهی
 نبیند^۳ کس او را به کابلستان؟
 بود اختر نیکش آموزگار؟^۴
 که بر چرخ گردان نیابی^۵ گذر
 بزور و بمردی نیابی رها^۶
 نجستست ازو مرد دانا زمان^۷
 روانش ز اندیشه چون بیشه شد^۸
 همی بر بدی بودش آموزگار

۱- مسکو (ص ۲۲۰، ب ۵۱): «سر تاج شاهنشهی» که دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می باشد. سر تاج و یا سر تخت شاهنشهی؛ یعنی همه پادشاهی و امور کشوری.

۲- مسکو (ص ۲۲۰، ب ۵۲): نداند.

۳- معانی ابیات (۵۲ - ۵۴): گشتاسب گوید: اگر من تمام کارهای پادشاهی را به اسفندیار بسپارم، آیا دیگری به زابل نخواهد رفت؟ و از آسیب روزگار در امان خواهد ماند؟ و اختر نیک (بخت) با وی خواهد بود؟

۴- قاهره و دو دستنویس فرهنگستان نیز: «نیابی» است. ستاره شمر: جاماسپ وزیر گشتاسب می باشد. گذر یافتن: عبور کردن (لغت نامه). اما معنی این بیت و بیت بعد: جاماسپ پاسخ داد که آدمی (تو یا هرکس دیگر) با زور و مردی نمی تواند بر آسمان ها گذر کند و از چنگال ازدها و مرگ رهائی یابد.

۵- مسکو (ب ۵۵): «بمردی و دانش که آمد رها».

۶- آنچه باید واقع شود خواهد شد و مرد دانا از دست تقدیر نجات نخواهد یافت.

۷- در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۲۰، ب ۵۷):

دل شاه زآن در پر اندیشه شد سرش را غم و درد هم پیشه شد

معنی متن لنینگراد: دل گشتاسب از آن واقعه سخت اندوهگین شد و روانش از آن اندیشه پریشان (چون بیشه) گردید.

۸- مسکو (ب ۵۸): «بد اندیشه و گردش روزگار» معنی متن لنینگراد: گشتاسب سخت غمگین بود و گردش روزگار وی را به بدی ها راهنمایی می کرد.



- ۶۰ چو برگشت شب گرد کرده عنان^۱
نشست از بر تخت زر شهریار
همی بود پیشش پرستار فش
چو در پیش شاه انجمن شد سپاه
همه موبدان^۲ پیش او بر رده
۶۵ پس اسفندیار آن یل تهمتن^۳
بدو گفت شاهها همیشه بدی^۴
سر داد و مهر از تو پیدا شد دست
تو را ای پدر من یکی بنده ام
- سپیده برآورد رخشان سنان
بشد پیش او فرخ اسفندیار
پر اندیشه و دست کرده بکش^۵
ز نام آوران و ز گردان شاه
ز اسفهبدان پیش او صف زده
برآورد از درد آنگه سخن
تو را بر زمین فره ایزدی
همان تاج و تخت از تو زیبا شد دست
همه بارزوی تو پوینده ام^۶

۱ - مسکو (ب ۵۹): «چو بگذشت شب -». عنان گرد کردن: آماده حمله یا رفتن به جایی. مانند (ج ۷، ص ۱۶۳، ب ۱۵۱):

همان جنگ را گرد کرده عنان
و یا (ج ۵، ص ۳۴۰، ب ۱۷۸).

چو بر زد خور از چرخ، رخشان سنان
پیچید شب گرد کرده عنان

۲ - پرستار فش: مانند بنده و خدمتگار. دست بکش کردن: دست زیر بغل کردن و دست به سینه بودن.

۳ - موبد: جزء اول «مغ» و جزء دوم «بد» یا «پد» و آن عالم و حکیم زردشتی است. (پاورقی برهان). بر رده: در حال صف.

۴ - مسکو (ب ۶۴): یل پیلتن.

۵ - در اصل: «بری» خوانده می شد، و این بیت در مسکو (ب ۶۵): «انوشه بدی» و اول مصراع دوم «توی بر -». بدی: یعنی بادی و باشی (فعل دعائی است). فره ایزدی: نور و موهبتی است که اهورا مزدا به کسی که شایسته آن باشد می بخشد. (واژه نامک).

۶ - اصل: پیدا که خطای کاتب است.

۷ - در مسکو (ب ۶۷) بدین گونه است:

تو شاهی پدر من تو را بنده ام
همیشه به رای تو پوینده ام

تودانی که ارجاسپ از بهر دین	بیامد چنان با سواران چین ^۱
۷۰ بخوردم من آن سخت سوگندها	چو بنمودم ^۲ آن ایزدی پندها
که هرکس که آرد به دین در، شکست	دلش تاب گیرد سوی بت پرست
میانش به خنجر کنم بر دو نیم	نیاید مرا از کسی ترس و بیم
وز آن پس که ارجاسپ آمد بجنگ	نبر گشتم از دشت جنگی پلنگ ^۳
مرا خوار کردی به گفتِ گُرم ^۴	که جام خورش داشتی روز بزم
۷۵ بیستی تن من به بند گران	ستون ها و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دز فرستادیم	ز خواری به بیگانگی دادیم ^۵

۱ - اشاره به داستانی است که در حماسه ایادگار زیریان آمده است که گوید: ارجاسپ تورانی از گشتاسپ که دین زردشت را پذیرفته بود سخت آشفته شد و با سپاهی گران به ایران آمد، نخست سپاه ایران را شکست داد و جمعی را کشت و سرانجام با آمدن اسفندیار تورانیان منهزم شدند و برگشتند. (یشت ها، ج ۲، ص ۲۷۷، و مزدیسنا ج ۲، ص ۸۱). ضمناً در شاهنامه توران و چین یکی دانسته شده، مانند:

دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین

(مسکو، ج ۱، ص ۹۰، ب ۱۸۳) و - (یشت ها، ج ۲، ص ۵۳).

۲ - قاهره و فرهنگستان نیز: «چو بنمودم» می باشد. معنی مصراع دوم: «چون که من آن پندهای ایزدی را درباره دین از خود نشان دادم». در مسکو (ص ۲۲۱، ب ۶۹). «پذیرفتم آن ...».

۳ - نسخه فرهنگستان نیز همین طور است، لیکن در چاپ مسکو (ب ۷۲): «نبر گشتم از جنگ دشتی پلنگ». اما معنی مصراع دوم بنابر چاپ مسکو: «من از نبرد دشتی پر از پلنگ جنگی روی برنگردانیدم». و در دستنویس لنینگراد: «من از دشتی که پلنگان جنگی در آن لانه دارند روی برنگردانیدم».

۴ - گُرم (گرم) از خویشان گشتاسپ است (احتمالاً فرزندش بوده) که اسفندیار بیدخواهی وی در بند گرفتار می شود. در مصراع دوم چاپ مسکو (ب ۷۳): «که جام خورش خواستی - است. اسفندیار گوید: در بزمی که جام شراب در دست داشتی، مرا به بدگوئی گُرم به بند کشیدی و به زندان فرستادی (نسخه قاهره و فرهنگستان نیز: داشتی).

۵ - در مسکو (ب ۷۵): «ز خواری به بدکارگان دادیم». در قاهره و فرهنگستان: «به بیگانگان» است. اما متن لنینگراد: یعنی از روی خواری چون بیگانگان عمل کردی.

۸۰ به زاول شدی بلخ بگذاشتی
 بدیدی همان تیغ ارجاسپ را
 چو جاماسپ آمد مرا بسته دید
 مرا پادشاهی پذیرفت و تخت
 بدو گفتم این بندهای گران
 به یزدان نمایم به روز شمار
 مرا گفت کز خون چندین سران^۲
 بدان رزمگه خسته تنها بتیر

۸۵ ز ترکان گریزان تنِ شهریار
 نسوزد دلت بر چنین کارها
 سخن‌ها جز این نیز بسیار گفت
 غل و بند برهم شکستم همه

همه رزم را بزم پنداشتی^۱
 فگندی به خون پیر لهراسپ را
 وز آن بستگی‌ها مرا خسته دید
 بدین نیز چندی بکوشید سخت
 ز زنجیر و مسمار آهنگران
 بنالم ز بد کن به پروردگار^۲
 سرافراز و با گرزهای گران
 همان خواهران را که بردند اسیر^۳
 همی پیچد از بند اسفندیار
 بدین درد و تیمار و آزارها؟
 که گفتار با درد و غم بود جفت
 دوان آمدم پیش شاه رمه

۱ - اشاره به رفتن گشتاسپ به زابل است که دو سال در نزد رستم می ماند و در همین زمان بود که تورانیان به ایران حمله می کنند و پدرش لهراسپ در جنگ کشته می شود و دخترانش را به اسارت می برند.

۲ - مصراع دوم در مسکو (ص ۲۲۲، ب ۸۲): «بنالم ز بدگوی» است و از بیت ۷۹ تا ۸۲ معنی چنین می شود که اسفندیار به پدر گوید: «جاماسپ از سوی تو، به گنبدان دز آمد تا مرا رهائی دهد و چون دید تنم در زیر بندهای آهنین مجروح شده به من وعده داد که پدرت تخت را به تو خواهد داد و برای پذیرفتنم اصرار می کرد. گفتم: من در روز رستاخیز این بندها و زنجیرهای گران را نزد یزدان خواهم آورد و از بدخواه خود شکایت خواهم کرد».

ضمناً در چاپ مسکو، دو بیت بشماره‌های (۸۱ و ۸۳) یکی پیش از بیت «به یزدان نمایم به روز شمار...» و دیگری پس از آن آمده است که در لنینگراد و فرهنگستان نیست، مانند:

بمانم چنین هم بفرمان شاه	نخواهم سپاه و نخواهم کلاه
به یزدان نمایم	
مرا گفت گر بند من نشنوی	بسازی ابر تخت بر بدخوی

۳ - این بیت در مسکو (ب ۸۲): «دگر گفت کز خون چندان سران» می باشد.

۴ - در مسکو يك بیت (بشماره ۸۶) در اینجا اضافه دارد، مانند:

دگر گرد آزاده فرشید ورد فگندست خسته به دشت نبرد

ازیشان بکشتم فراوان بزار^۱ ۹۰ گر از هفتخوان اندر آرم سخن
 ز تن باز کردم سر ارجاسپ را زن و کودکان را بدین بارگاه
 ز بس بند و پیمان و سوگند تو همان نگذرانیدم از پند تو^۴
 همی گفتمی ار باز بینم تو را ز روشن روان^۵ برگزینم تو را
 سپارم تو را افسر و تخت عاج ۹۵ که هستی بمردی سزاوار تاج
 مرا از بزرگران همی شرم خاست که گویند گنج و سپاهت کجاست
 بهانه کنون چیست من^۶ برجیم پر از رنج پویان ز بهر کیم؟

۱ - در مسکو (ص ۲۲۳، ب ۹۱): «ازیشان بکشتم فزون از شمار» می باشد؛ یعنی من پس از درهم شکستن غُل و زنجیر به جنگ تورانیان آمدم و از آنان فراوان هلاک کردم.

۲ - مسکو (ب ۹۳): برافراختم، در قاهره و فرهنگستان نیز: «برانگیختم» آمده است. برانگیخته: بلند ساخته. انگیکته: برجسته (لغت نامه). پس برانگیختم نام لهراسپ را: یعنی نام وی را پر آوازه ساختم.

۳ - مسکو (ب ۹۴): بیاوردم آن. در قاهره و فرهنگستان هم: «بیاوردم و -» می باشد. «زن و کودکان را»: یعنی زن و کودکان ارجاسپ را.

۴ - در این بیت «بند» مرادف سوگند است؛ یعنی از بس که من به سوگند و به پیمان و تعهد، نسبت به تو پای بند بودم که مرا از فرمان تو دور نساخت.

۵ - از: مخفف «اگر» است. روشن روان: ضد تیره روان. (واژه نامک). این واژه معانی زیادی دارد که معمولاً به هم نزدیک اند، مانند: دانا، آگاه، هوشیار در مقابل: مست، خوشحال و شادمان. روشن روان معادل تندرست، مانند (ج ۷، ص ۸۸، ب ۱۵۰۰، خطاب مردم به اسکندر):

کنون کامدی جان ما پیش توست که روشن روان بادی و تندرست

بمعنی شادمان (ج ۲، ص ۱۶۸، ب ۶۲۱، پایان جنگ مازندران):

بر آن دشت فرخنده بر، پهلوان دو هفته همی بود روشن روان

در متن ما، «روشن روان» طیب خاطر و از روی میل معنی می دهد.

۶ - در اصل: «چیست و من» بود که اصلاح شد. در متن مسکو (ص ۲۲۴، ب ۱۰۰) مصراع دوم: «پس از رنج -» آمده است.



۱۰۰ به فرزند پاسخ چنین داد شاه ازین بیش کردی که گفتی تو کار نبینم همی دشمنی در جهان که نام تو یابد نه پیچان شود بگیتی نداری کسی را همال ^۳ بمردی همی ز آسمان بگذرد همو پیش کاووس کی بنده بود ۱۰۵ بشاهی ز گشتاسپ راند سخن ^۵ بگیتی مرا نیست کس هم نبرد سوی سیستان رفت باید کنون برهنه کنی تیغ و گویال ^۸ را که از راستی بگذری نیست راه ^۱ که یار تو بادا جهان کردگار نه بر آشکارا نه اندر نهان نه پیچان ^۲ همانا که بیجان شود مگر بی خرد نامور پور زال همی خویشان کهری نشمرد ^۴ ز کیخسرو اندر جهان زنده بود که او تاج نو دارد من کهن ز رومی و توری و آزاده مرد ^۶ بکار آوری رنگ ^۷ و بند و فسون بیند آوری رستم زال را	به فرزند پاسخ چنین داد شاه ازین بیش کردی که گفتی تو کار نبینم همی دشمنی در جهان که نام تو یابد نه پیچان شود بگیتی نداری کسی را همال ^۳ بمردی همی ز آسمان بگذرد همو پیش کاووس کی بنده بود ۱۰۵ بشاهی ز گشتاسپ راند سخن ^۵ بگیتی مرا نیست کس هم نبرد سوی سیستان رفت باید کنون برهنه کنی تیغ و گویال ^۸ را که از راستی بگذری نیست راه ^۱ که یار تو بادا جهان کردگار نه بر آشکارا نه اندر نهان نه پیچان ^۲ همانا که بیجان شود مگر بی خرد نامور پور زال همی خویشان کهری نشمرد ^۴ ز کیخسرو اندر جهان زنده بود که او تاج نو دارد من کهن ز رومی و توری و آزاده مرد ^۶ بکار آوری رنگ ^۷ و بند و فسون بیند آوری رستم زال را
---	---

۱ - گشتاسپ گوید: اگر راستی را رها کنی گمراه می شوی و راهی بهتر از راستی نیست.

ضمناً به فرزند می گوید تو راستگوی هستی و هرچه گفتی درست است.

۲ - پیچان (صفت فاعلی از پیچیدن): افسرده و اندوهناک. (واژه نامک). در مسکو (ب ۱۰۴) مصراع دوم: «چه پیچان» است.

۳ - همال: همتا و همانند (واژه نامک). در مسکو (ب ۱۰۶) اضافه شده است:

که اوراست تا هست زاوُلستان همان بُست و غَزنین و کاوُلستان

۴ - در مصراع دوم: یعنی رستم خود را فرمانبردار کسی نمی داند.

۵ - مسکو (ب ۱۰۹): «نارد سخن». معنی بیت: گشتاسپ گوید: رستم همچون پادشاهی از من سخن می راند و می گوید گشتاسپ تازه به سلطنت رسیده و حال آنکه ما از قدیم در سیستان حکومت می کردیم.

۶ - توری: یعنی تورانی. آزاده مرد: ایرانی. (لغت نامه).

۷ - مسکو (ب ۱۱۱): «بکار آوری زور -». در شاهنامه (ج ۴، ص ۲۳۴، ب ۳۹۲) نیز گوید:

چو داند که تنگ اندر آمد نشیب بکار آورد بند و رنگ و فریب

در اینجا مراد گشتاسپ آن است که رستم را تنها با تیغ و گویال و سپاه نمی توان به چنگ آورد، بلکه نیرنگ و افسون نیز لازم است (رنگ: افسون و چاره و حيله).

۸ - گویال: گویال، گرز.

زواره فرامرز را همچنین
 ۱۱۰ بدادار گیتی که او داد زور
 که چون این سخن‌ها بجای آوری
 سپارم تو را گنج و تخت و کلاه
 چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 همی دور مانی ز رسم کهن^۵
 ۱۱۵ تو با شاه چین جوی جنگ و نبرد
 چه جوئی نبرد یکی مرد پیر
 ز گاه سیاووش تا کیقباد
 نمائی که کس برنشیند به زین^۱
 فروزنده اختر و ماه و هور^۲
 ز من نشنوی زین سپس داوری^۳
 نشانمت با تاج در پیشگاه^۴
 که ای نامور پر هنر شهریار
 بر اندازه باید که رانی سخن
 ز دشت خدایان^۶ برانگیز گرد
 که کاووس خواندی ورا شیر گیر
 همه شاه ایران بدو بود شاد^۷

۱ - زواره: برادر رستم است از يك پدر و مادر. فرامرز: پسر رستم می باشد که به دست بهمن کشته شد. نمائی: نگذاری. کس: ضمیر مبهم. (دستور دکتر خالری دوم دبیرستانها، ص ۱۰۷). یعنی همچنین زواره و فرامرز را دست بسته به درگاه آوری و نگذاری که کسی از آنان سواره بیاید.

۲ - هور: خورشید (واژه نامک).

۳ - داوری: خصومت و دشمنی.

۴ - پیشگاه: تخت (واژه نامک).

۵ - در اصلي نسخه: «رستم سخن» بود که خطای کاتب است.

۶ - در نسخه مسکو (ج ۶، ص ۲۲۵، ب ۱۱۹): «از آن نامداران - آمده. اما «خدایان» در تاریخ بیهقی و طبقات الصوفیه چندبار بکار رفته است که شادروان عبدالحی حبیبی نیز در یادنامه بیهقی (ص ۱۳۸) گوید: خدایان با «ب» درست است. لیکن در متن تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض (ص ۵۹۰، س ۸) «خداهان» آمده و در پاورقی «خدایان» و همین طور است طبقات الصوفیه (ص ۶۰۱، شماره ۱۱۲ پاورقی و صفحه ۶۳۳، شماره ۱۰) که دوبار «خدایان» بکار رفته است.

۷ - این بیت در مسکو (ب ۱۲۱) چنین است:

ز گاه منوچهر تا کیقباد دل شهریاران بدو بود شاد

در قاهره و فرهنگستان: «سیاوخش» آمده است که تأیید می کند لنینگراد را.

ضمناً در مسکو (ب ۱۲۲) افزوده شده است:

نکسوکاتر زو به ایران کسی نبودست کاورد نیکی بسی

که در صفحه ۲۲۸ بیت (۱۷۰) مسکو نیز در مصراع اول با این بیت مشترك است.

همی خواندندش خداوند رخس	جهانگیر و شیر اوژن ^۱ و تاج بخش
نه او در جهان نامداری نوست	بزرگست و با عهد کیخسروست ^۲
۱۲۰ اگر عهد شاهان نباشد درست	نباید ز گشتاسپ منشور جست
چنین داد پاسخ به اسفندیار	که ای شیردل پر هنر نامدار ^۳
شنیدی همانا که کاووس شاه	بفرمان ابلیس گم کرد راه ^۴
همی با آسمان شد پیر عقاب	بزاری به ساری فتاد اندر آب
ز هاماوران ^۵ دیوزادی ببرد	شبستان شاهان مر او را سپرد
۱۲۵ سیاوش به آواز ^۶ او کشته شد	همه دوده زیر و زبر گشته شد
کسی کو زعهد جهاندار گشت	پیش در او نشاید گذشت ^۷
اگر تخت خواهی همی یا کلاه	ره سیستان گیر خود با سپاه ^۸

۱ - اوژن: از (اوژندن) بمعنی افگندن و مجازاً کشتن (فرهنگ نظام). در پهلوی «اوژن»: کشتن. (واژه‌نامه مینوی خرد، صفحه ۱۴۰). بنابراین «شیر اوژن»: یعنی: شیرکش.

۲ - عهد کیخسرو: منشور و فرمان وی؛ یعنی: کیخسرو منشوری به رستم داده بود که در سیستان فرمانروائی کند.

۳ - در چاپ مسکو (ص ۲۲۵ ب ۱۲۷) افزوده شده است. مانند:

هر آن کس که از راه یزدان بگشت همان عهد او گشت چون باد دشت
۴ - معروف است که کیکاووس مانند نمرود به دست ابلیس گمراه شد و با چهار عقاب یا کرگس که به چهار گوشه تخت بسته بود به آسمان‌ها پرواز کرد، سپس از آسمان به زمین سقوط کرد و در شهر آمل به دریا افتاد. (برگرفته از یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۱۵).

۵ - هاماوران: سرزمین قبیله حمیر و یمن. (برهان). دیوزاد: کنایه از سودابه دختر شاه هاماوران است. معنی بیت این است که: کیکاووس دختری حیل‌گر از یمن به ایران آورد و بانوی شبستان خویش ساخت.

۶ - مسکو (ص ۲۲۵، ب ۱۳۱): «بآزار» است. قاهره و فرهنگستان نیز: «باواز» می‌باشد. آواز: در اینجا بدنامی، رای و اندیشه بد. (از لغت‌نامه). دوده: دودمان، خانواده.

۷ - معنی بیت: کسی که از فرمان یزدان سرپیچی کند، نباید با وی سخن بگوئی و از در خانه‌اش بگذری که مراد رستم است که وی راه یزدان را رها کرده و گمراه شده است.

۸ - در مسکو (ص ۲۲۶، ب ۱۳۳) بدین گونه است:

اگر تخت خواهی ز من با کلاه ره سیستان گیر و برکش سپاه

چو اندر شوی^۱ دست رستم ببند
 زواره فرامرز و دستان سام
 ۱۳۰ پیاده دوانش بدین بارگاه
 از آن پس نییچد سر از ما کسی
 سپهبد بروها پر از چین بکرد
 تو را نیست دستان و رستم بکار
 دریغ آیدت جای شاهی همی
 ۱۳۵ تو را باد این تاج و تخت مهان
 ز لشکر تو را من یکی بنده‌ام
 بدو گفت بر کار تندی مکن
 ز لشکر گزین کن فراوان سوار
 سلیح و سپاه و درم پیش توست
 بیارش بیازو فگنده کمند
 نباید که سازند پیش تو دام
 بیاور تو ای نامدار سپاه^۲
 اگر گنج و گر نام^۳ یابد بسی
 بدو گفت تو گرد اینها مگرد^۴
 همی راه جوئی از اسفندیار^۵
 ز گیتی مرا دور خواهی همی^۶
 مرا گوشه‌ای بس بود در جهان
 همه بآرزوی تو پوینده‌ام^۷
 بزرگی^۸ بیابی نژندی مکن
 جهاندیدگان از درِ کارزار^۹
 نژندی ز جان^{۱۰} بداندیش توست

۱ - مسکو (ب ۱۳۴): چو آنجاری.

۲ - مسکو (ب ۱۳۶): «بیاور کشان تا ببیند سپاه».

۳ - در مسکو (ص ۲۲۶، ب ۱۳۷): «اگر کام اگر گنج» آمده است.

۴ - در مسکو (ب ۱۳۸):

سپهبد بروها پر از تاب کرد به شاه جهان گفت زین باز گرد

۵ - مسکو (ب ۱۳۹): به اسفندیار. دو نسخه فرهنگستان نیز: «ز اسفندیار» می باشد.

۶ - معنی بیت: از واگذاری تخت شاهی به من خودداری می کنی و از این جهت است که مرا در جهان به هر سو می فرستی تا به آن دسترسی پیدا نکنم.

۷ - در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۲۶، ب ۱۴۲):

ولیکن تو را من یکی بنده‌ام بفرمان و رایت سر افگنده‌ام

۸ - مسکو (ب ۱۴۳) مصراع اول: «بدو گفت گشتاسپ -» و در مصراع دوم: «بلندی بیابی -»

است.

۹ - معنی «جهاندیدگان . . .»: گشتاسپ گفت: از سپاه، کسانی را دست چین کن و با خود ببر که کار دیده و سزاوار میدان نبرد باشند.

۱۰ - مسکو (ب ۱۴۵): به جان. سلیح: تلفظی از «سلاح» است (مُماله). درم: مُعَرَّب آن دَرهم ←

- ۱۴۰ چه باید مرا بی تو گنج و سپاه
چنین پاسخ آوردش^۲ اسفندیار
گر ایدون که آید زمانم فراز
ز پیش پدر بازگشت او بتاب
به ایوان خویش اندر آمد دژم
همان تخت شاهی وزرین کلاه^۱؟
که لشکر نیاید مرا خود بکار
به لشکر ندارد جهاندار باز^۳
هم از بهر تاج و ز گفتار باب^۴
لبی پر ز باد^۵ و دلی پر ز غم

پند دادن کتایون اسفندیار را

- ۱۴۱ کتایون خورشید رخ^۶ پر ز خشم
چنین گفت با فرخ اسفندیار
ز بهمن شنیدم که از گلستان^۷
بیندی همی رستم زال را
بگیتی همی پند مادر نیوش^۸
به پیش پسر شد پر از آب، چشم
که ای از یلان در جهان^۹ یادگار
همی رفت خواهی به زابلستان
خداوند شمشیر و گویال^۹ را
به بد تیز مشتتاب و بر بد مکوش

واحد سکه نقره. (پاورقی برهان). بداندیش: بمعنی دشمن نیز هست، لیکن در اینجا «بدگمان و مظنون» می باشد. معنی «نژندی ز جان بداندیش-»: گشتاسپ گوید! همه چیز از سلاح و سپاه در دست تو است و این اضطراب از جان بدخواه و بدگمان تو پیدا شده است. مراد این است که بدگمانی را بگذار کنار و سخن مرا باور کن.

۱ - مسکو (ب ۱۴۶): «همان گنج و تخت و سپاه و کلاه»؛ یعنی: بدون وجود تو گنج و سپاه و تخت و تاج به چه کار می آید؟

۲ - مسکو (ب ۱۴۷): «چنین داد پاسخ یل-».

۳ - ایدون: اینچنین؛ معنی بیت: اسفندیار گوید: اگر بدین گونه عمرم فرا رسیده است، هرگز خداوند به داشتن سپاه، مرگ را از من باز نخواهد گرفت.

۴ - مسکو (ص ۲۲۷، ۱۴۹): «چه از پادشاهی چه از خشم باب». بتاب: در مصراع اول: تافته و خشمگین.

۵ - لبی پر ز باد: لبی پر افسوس و حسرت.

۶ - مسکو (ب ۱۵۱): «کتایون چو بشنید شد-».

۷ - مسکو (ب ۱۵۲): «که ای از کیان جهان».

۸ - جای روئیدن گل: مجازاً سرزمین آباد و پر گل و سبزه ایران.

۹ - گویال (کویال): عمود، گرز.

۱۰ - نیوشیدن: بمعنی شنیدن است.

- ۱۵۰ سواری که باشد بنیروی پیل
 بدرّ جگرگاه دیو سپید
 بکین سیاوش از افراسیاب
 مده از پی تاج، سر را بیاد
 که نفرین بر این تخت و این تاج باد!
- ۱۵۵ پدر پیر گشتست^۴ و بُرنا توئی
 سپه یکسره بر تو دارند چشم
 جز از سیستان در جهان جای هست
 مرا خاکسار دو گیتی مکن
 چنین پاسخ آوردش اسفندیار
- ۱۶۰ همینست رستم که دانی همی
 هنرهاش چون زَند خوانی همی^۸
 بگفتار خوار آیدش رود نیل^۱
 ز شمشیر او گم کند راه، شید^۲
 ز خون کرد گیتی چو دریای آب
 که با تاج، شاهی ز مادر نژاد^۳
 بدین کشتن و شور و تاراج باد!
 بزور و بمردی توانا توئی
 میفگن تن اندر بلاها ز خشم^۵
 جوانی^۶ مکن تیز منمای دست
 ازین مهربان مام^۷ بشنو سخن
 که ای مهربان این سخن یاد دار
 هنرهاش چون زَند خوانی همی^۸

۱ - مسکو (ص ۲۲۷، ب ۱۵۶) مصراع دوم: «ز خون راند اندر زمین جوی نیل».
 ۲ - دیو سپید: در افسانه‌های شاهنامه سردار و پادشاه مازندران بود که کیکاووس را با سپاهش به جادوگری نابینا ساخت و آنان را در بند کشید. رستم پس از شنیدن به مازندران رفت پس از گذشتن از هفتخوان به غار دیو درآمد. پس از درآویختن، وی را به زمین زد و تهیگاهش را درید و جگر او را برای بینا کردن کیکاووس و لشکریانش با خود برد (برگرفته از لغت‌نامه). شید: به معنی خورشید است. پس از این بیت در مسکو (از بیت ۱۵۸ تا ۱۶۰) افزوده شده:

همان ماه هاماوران را بکشت
 همانا چو سهراب دیگر سوار
 نیارست گفتن کس او را درشت
 نبودست جنگی گه کارزار
 به‌چنگ پدر در به‌هنگام جنگ
 به‌آوردگه کشته شد بی‌درنگ

که دو بیت آخر در قاهره و فرهنگستان نیز نیامده است.

۳ - در چاپ مسکو، این بیت بشماره ۱۶۳ با بیت ۱۶۲ جابجا شده است.
 ۴ - مسکو (ص ۲۲۷، ب ۱۶۴): «پدر پیر سرگشت» می‌باشد. که قاهره و دو نسخه فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است.

۵ - مسکو (ب ۱۶۵): «بلائی بخشم».

۶ - در مسکو (ب ۱۶۶): دلیری. نسخه قاهره و فرهنگستان نیز: «جوانی» است.

۷ - مام: مادر را گویند. (برهان).

۸ - زَند: تفسیر اوستا به زبان پهلوی است. زَند یا تفسیری که امروزه در دست داریم از عهد ساسانیان است. (از پاورقی برهان). در اوّل مصراع اوّل، چاپ مسکو (ص ۲۲۸، ب ۱۶۹):
 ←

مر او را به کشتن نباشد سزا	چنین بد نه خوب آید از پادشا ^۱
نکوکارتر زو به ایران کسی	نباشد بدیدار و خویسی بسی
ولیکن نباید شکستن دلم	که چون بشکنی، دل ز تن بگسلم ^۲
چگونه کشم سر ز فرمان شاه	چگونه گذارم چنین پیشگاه ^۳ ؟
۱۶۵ مرا گر به زابل سرآید زمان	بدانسو کشد گردش آسمان ^۴
چو رستم نتابد ز فرمان من ^۵	ز من نشود سرد هرگز سخن
بدو گفت کای زنده پیل ژیان	ز نیرو همی خوار داری روان ^۶
بسند نه باشی تو با پیلتن	از ایدر مرو بی یکی انجمن ^۷
مبر پیش پیل ژیان هوش خویش	نهاده برین گونه بر دوش خویش ^۸
۱۷۰ اگر زین نشان ^۹ کام تو رفتست	همه کار بد گوهر آهرمنست

«همانست رستم»؛ یعنی رستم بهمان گونه که گفتی دارای هنرهای رزمی و پهلوانی می باشد و دلآوری هایش ورد زبان ها شده است.

۱ - در مسکو (ب ۱۷۰ و ۱۷۱) جابجا شده است و بدین گونه آمده:

نکوکارتر زو به ایران کسی	نیابی وگر چند پویی بسی
چو او را به بستن نباشد روا	چنین بد نه خوب آید از پادشا

۲ - مسکو (ب ۱۷۲): «که چون بشکنی، دل زجان بگسلم».

۳ - مسکو (ص ۲۲۸، ب ۱۷۳): «چنین دستگاه». قاهره و فرهنگستان نیز: «پیشگاه».

۴ - مسکو (ب ۱۷۴): «- احترام بی گمان».

۵ - مسکو (ب ۱۷۵): «چو رستم بیاید به فرمان من». معنی بیت بنابر متن لنینگراد: اگر رستم از فرمان من سرپیچی نکند وی هرگز سخن درشت نخواهد شنید.

۶ - مسکو (ب ۱۷۷): «همی خوارگیری ز نیرو روان». معنی بیت: مادر به اسفندیار گفت که ای پیل بزرگ و خشمگین از نیروئی که داری روان خود را خوار و بی مایه خواهی کرد. بنداری (جزء اول، ص ۳۵۴، س ۱۱): «وَلَا تُلْقِ بِيدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ».

۷ - کتابون گوید: تو با رستم بسنده و کافی نخواهی بود، پس از اینجا بدون سپاه به سیستان مرو.

۸ - هوش: جان. مادر اسفندیار گوید: بدین گونه جان خود را بر دوش خود مگذار و بنزد رستم (پیل ژیان) مبر. شاید عبارت بنداری «وَلَا تُلْقِ -» ترجمه این بیت باشد.

۹ - زین نشان: بدین گونه، بدین سان. (لغت نامه)؛ معنی بیت: از آنچه که گفته شد اگر مقصود تو رفتن بسوی سیستان است، بی گمان این کار همان چیزی خواهد بود که اهریمن می خواهد.

به‌دوزخ^۱ مبر کودکان را بپای
 بیارید خون از مژه مادرش
 ب مادر چنین گفت پس جنگجوی
 [چو با زن پس پرده باشد جوان
 به هر رزمگه باید او را نگاه^۵
 بسی لشکر خود نباید مرا
 که دانا نخواند تو را پاك رای
 همه پاك برکند موی از سرش^۲
 که نابردن کودکان نیست روی^۳
 بماند منش پست و تیره روان]^۴
 که دارد به هر زخم گویا شاه
 جز از خویش و پیوند و چندی سرا^۶

بشگیر هنگام بانگ خروس
 چو پیلای به اسب اندر آورد پای
 همی راند^۷ تا پیشش آمد دو راه
 ز درگاه برخاست آوای کوس
 بیاورد چون باد لشکر ز جای
 فرو ماند بر جای پیل و سپاه

۱ - دوزخ: کنایه از میدان رزم است؛ گوید: فرزندان خود را باختیار و بپای خویش به میدان جنگ مبر که این عمل خردمندانه نخواهد بود.

۲ - این بیت در چاپ مسکو پس از بیت ۱۷۵ «چورستم بیاید . . .» قرار دارد.

۳ - نیست روی: چاره نیست. (لغت نامه - روی).

۴ - یعنی جوان هرگاه با زن همنشین باشد شخصیت وی ضعیف و روانش تیره و بی خرد خواهد شد.

۵ - در چاپ مسکو (ص ۲۲۹، ب ۱۸۴): در مصراع اول نیز: «نگاه» و در مصراع دوم: «گذار» به هر زخم - می باشد. باز مصراع اول در باورقی مسکو، نسخه بریتانیا: «- اندر آوردگاه» و قاهره: «به هر رزم باید به هر جایگاه». در مصراع دوم: قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «که دارد» است. معنی بیت: «نگاه داشتن»: پاسبانی کردن (لغت نامه). «نگاه که دارد»: یعنی که نگاه را بدارد و مواظب باشد: اسفندیار گوید: در هر رزمی سزاوار است که جوان نگاه کند و ببیند در هر ضربی که پهلوان (شاه) گرز را فرو می آورد چگونه است؟ تا آن را از نزدیک فرا بگیرد.

۶ - در مسکو (ب ۱۸۵):

مرا لشکری خود نباید به کار
 جز از خویش و پیوند و چندی سوار

و بیت های ۱۸۶ و ۱۸۷ مسکو، در نسخه لنینگراد نیامده است، مانند:

ز پیش پسر مادر مهربان
 همه شب ز مهر پسر مادرش
 بیامد پر از درد و تیره روان
 ز دیده همی ریخت خون بر برش

۷ - مسکو (ج ۶، ص ۲۲۹، ب ۱۹۰): «همی رفت - آمده است».

- ۱۸۰ دژ گنبدان بود راهش یکی
شتر آن که در پیش بودش بخفت
همی چوب زد بر سرش ساریان^۲
جهانجوی را آن بد آمد بفال^۳
بدان تا بدو باز گردد بدی
- ۱۸۵ بریدند گردان هم آنجا سرش
غمی گشت از آن اشتر اسفندیار
چنین گفت آنکس که پیروز گشت
بد و نیک هردو ز یزدان بود
وز آن پس بیامد سوی هیرمند^۴
- دگر سوی زابل کشید اندکی^۱
تو گفتی که با خاک گشتست جفت
ز رفتن بماند آن زمان کاروان
بفرمود کش سر بیرند و یال
نباشد مگر فره ایزدی
بدو گشت هم در زمان اخترش
گرفت آن زمان اختر شوم خوار^۲
سر بخت^۵ او گیتی افروز گشت
لب مرد باید که خندان بود
همی بود ترسان ز بیم گزند

۱ - دژ گنبدان: قلعه‌ای است که اسفندیار از سوی گشتاسپ در آنجا زندانی بود. معنی بیت: اسفندیار و همراهان می‌رفتند که ناگاه به سر دوراهی رسیدند. پیلان و سپاه از رفتن باز ایستادند که يك راه به سوی دژ گنبدان و دیگری به زابل کشیده شده بود. قید «اندکی» در اینجا به این جهت است که چون به دوراهی رسیدند، همگی از رفتن فروماندند و نمی‌دانستند که راه را درست آمده‌اند یا نه؟ یکی از دوراه را اسفندیار فقط تا گنبدان دژ آشنائی داشت نه بیش از آن. دومی اندکی به سوی زابل متمایل بود و معلوم نبود که به آنجا می‌رود یا جای دیگر؟

۲ - در نسخه قاهره نیز: «ساریان» است، لیکن در چاپ مسکو (ب ۱۹۳): «ساروان» می‌باشد که با «کاروان» هم قافیه شده است. اما: «ساریان» نیز خللی به شعر وارد نمی‌کند: زیرا «بان» (= وان) پسوند حفاظت است و «کاروان» از «کار» (سپاه، جنگ) + «وان» پسوند نسبت و اتصاف. (از پاورقی برهان).

۳ - فال: طالع، بخت و فال گرفتن؛ یعنی از آینده استخبار کردن. خلاصه معنی این چند بیت از (۱۸۱ تا ۱۸۳) بدین گونه است: آن شتری که پیشاپیش قافله بود ناگهان در سر دوراهی خوابید، هرچه ساریان چوب بر سرش زد از جا برنخاست. اسفندیار آن را بفال بد گرفت و دستور داد تا آن شتر را سر ببرند که شومی سفر به آن حیوان برگردد و فره (فروغ) ایزدی بتیرگی نگراید. همانطور که در خراسان هنوز چنین رسمی باقی است؛ مثلاً مرغ یا خروسی اگر بی موقع صدا کند گویند باید آن را سر ببرند تا نحوست آن از صاحب خانه دور گردد.

۴ - خوار: آسان و بی اهمیت. فردوسی گوید: اسفندیار این طالع بد را ناچیز شمرد و با خود گفت آن کس که پیروز شد سر بخت وی جهان را پر روشنائی می‌کند. ضمناً اشاره به خود اسفندیار نیز هست که تا آنگاه هرجا رفته پیروز برگشته است.

۵ - در اصل: «سرو بخت» بود که اصلاح شد. (ضمناً نگاه کنید: بیت ۶۵۲ متن ما).

۶ - هیرمند: رودی است که از ناحیه غور سرچشمه می‌گیرد و طول آن ۱۱۰۰ کیلومتر و از شمال

۱۹۰ بر آئین بیستند پرده‌سرای
شَراعی^۱ بزد شاه و بنهاد تخت
مَی آورد و رامشگر، اسفندیار
برامش دل خویشان شاد کرد
چو گل بشکفید از مَی سالخورد
به یاران چنین گفت کز رای شاه
۱۹۵ مرا گفت بر کار رستم بسیج
بزرگان لشکر گزیدند جای
بدان تخت شد هرکه بُد نیکبخت
نشسته پشتون بر شهریار^۲
دل رادمردان پر از داد کرد^۳
رخ نامداران و شاه^۴ نبرد
پیچیدم^۵ و دور گشتم ز راه
ز بند و ز خواری میاسای هیچ

شرقی به جنوب غربی جاری است پس از مشروب ساختن اراضی سیستان مازاد آب آن به دریاچه هامون می‌ریزد. (برگرفته از فرهنگ دکتر معین).

۱ - شَراعی: سراپرده. (لغت‌نامه)، در اینجا خیمه‌ای ویژه معنی می‌دهد. این بیت در مسکو (ب ۲۰۲) بدین گونه است:

شَراعی بزد زود و بنهاد تخت برآن تخت برشد گو نیک‌بخت
۲ - در مسکو (ص ۲۳۰، ب ۲۰۳).

مَی آورد و رامشگران را بخواند بسی زَر و گوهر بر ایشان فشانند

رامشگر: مطرب، خواننده (در دوران گذشته معمولاً نوازندگان خوانندگی نیز می‌کردند).
۳ - در مسکو (ب ۲۰۴): «دل رادمردان پر از یاد کرد» و در نسخه قاهره و فرهنگستان: «دل زادمردانش آباد کرد» می‌باشد. اما معنی بیت بنا بر ضبط لنینگراد: اسفندیار با نشستن در بزم سور دل خویشان را شادمان کرد و نیز دل آن جوانمردان را از دادگری خود پر کرد؛ یعنی وی در مجلس سور آنچنان ادب و نزاکت را بکار برد و مرتبه هر کس را در آنجا رعایت کرد که همه بدادگری وی آفرین گفتند.

۴ - مَی «سالخورد»: شراب کهنه. رودکی در قصیده «مادر مَی» گوید:

با مَی چونین که سالخورده بود چند جامه بکرده فراز پنجه خُلُقان
مجلس باید بساخته ملکانه از گل و از یاسمین و خیری السوان

در این بیت مراد از واژه «شاه» اسفندیار است که در شاهنامه به معنی پهلوان فراوان بکار رفته.

۵ - در اصل لنینگراد، نقطه حروفِ اوّل این واژه روشن نیست. در مسکو (ب ۲۰۶) «نیچیدم» (منفی) و در قاهره «پیچیدم» مثبت آمده است و ما بر طبق نسخه قاهره نقطه‌گذاری کردیم.

اما معنی بیت: اسفندیار در آن بزم گفت: گشتاسپ به ما دستور داد که جانی نمانیم و هرچه زودتر به زابل برای آوردن رستم برویم. بنابراین من از سخن پدر سرپیچی کردم و از راه دین دور شدم.

نکردم نرفتم^۱ به‌رای پدر
 بسی رنج دارد بجای سران^۲
 همه شهر ایران بدو زنده‌اند
 ۲۰۰ فرستاده‌ای باید اکنون دبیر
 سواری که باشد ورا فرّ و زیب^۳
 گر ایدون که آید بنزدیک ما
 بخوبی دهد دست‌بند مرا
 نخواهم من او را بجز نیکویی
 ۲۰۵ پشتون بدو گفت کاینست راه
 بفرمود تا بهمن آمد به‌پیش
 بدو گفت اسب سیه^۴ برنشین
 که آن شیردل مرد پرخاشخَر
 جهان راست کرد او به‌گَرز گران
 اگر شهریارند، اگر بنده‌اند
 خردمند و با دانش و یاد گیر^۵
 نگیرد ورا رستم اندر فریب
 کند روشن این^۶ رای تاریک ما
 بآئین^۷ بیندد گزند مرا
 اگر دور دارد سر از بدخویی
 برین باش و آرم مردان بخواه
 سخن گفت با وی از^۸ اندازه بیش
 بیارای تن را به‌دیای چین

۱ - مسکو (ص ۲۳۰، ب ۲۰۸) چنین است:

به‌کردن برفتم برای پدر کنون این گزین پیر پرخاشخَر

که در دستنویس قاهره نیز: «نکردم نرفتم» می‌باشد. پرخاشخَر: جنگجو، مبارز و پهلوان است.
 ۲ - یعنی: رستم رنج بسیار برده و حق به‌گِردن پهلوانان و شاهان دارد و جهان را وی با گَرز گران به زیر فرمان آورد.

۳ - مسکو (ب ۲۱۱):

فرستاده باید یکی تیز ویر سخن‌گوی و داننده و یاد گیر

که نسخه قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است.

۴ - فرّ و زیب: شکوه و آرایش: «با فرّ و زیب» یعنی خردمند.

۵ - مسکو (ص ۲۳۱، ب ۲۱۳): دُرُفشان کند.

۶ - مسکو (ب ۲۱۴): «بدانش» است.

۷ - مسکو (ص ۲۳۱، ب ۲۱۷)، در مصراع اوّل: «آمدش پیش» و در مصراع دوّم: «ورا پندها داد ز-».

۸ - در ایادگار زیران از اسب سیاه خاندان گشتاسپ سخن به میان آمده است که نخست زیر برادر گشتاسپ بر آن سوار شد و با ارجاسپ تورانی جنگید و سرانجام پس از کشته شدنش، اسب به‌دست تورانیان افتاد. آنگاه فرزند زیر بنام بَسْتُور دوباره آن را به‌چنگ آورد. (فرهنگ ایران باستان، ص ۲۶۰) و نیز (بشت‌ها، ج ۱، ص ۲۸۷).

بنه بر سرت افسر خسروی	نگارش همه گوهر پهلوی ^۱
بدان سان که هرکس که بیند تورا	ز گردنکشان برگزیند تورا
بداند که هستی تو خسرو نژاد	کند آفریننده را بر تو یاد
بیر پنج بالای زرین ستام	سرافراز ده موبد نیک نام ^۲
هم از راه تا خوان رستم بران	مکن کار بر خویشان بر گران
دروش ده از ما و خوبی نمای	بیفروز گفتار و چربی فزای ^۳
بگویش که هرکس که دارد خرد	سر از رای شاهان بدر کی برد ^۴ ؟
ز دادار ^۵ باید که دارد سپاس	که اویست جاوید نیکی شناس
چو باشد فزاینده نیکویی	به پرهیز دارد دل از بدخویی ^۶
بیفزایدش کامگاری و گنج	بود شادمان در سرای سپنج ^۷
چو دوری گزیند ز کردار زشت	بیابد بدان گیتی اندر بهشت
بد و نیک بر ما همی بگذرد	چنین داند آن کس که دارد خرد
سرانجام بستر بود تیره خاک	بپرد روان سوی یزدان پاک
بگیتی هرآن کس که نیکی شناخت	بکشید و با شهریاران بساخت ^۸

۱ - پهلوی: در اینجا بمعنی خسروی و سلطنتی است. معانی این چند بیت از (۲۰۷ تا ۲۱۰) بدین گونه است که اسفندیار به بهمن گوید: بر اسب سیاه برنشین و دیبای چینی بر تن و تاجی که منقش به جواهرات سلطنتی باشد بر سر بگذار، بگونه ای که هرکس در راه تو را ببیند احترام کند و بداند که تو از خاندان گشتاسپ هستی و به تو ماشاء الله بگوید.

۲ - بالا: اسب جنیبت؛ یعنی: پنج اسب جنیبت با زین و برگ زرین، همراه با خود ده مؤبد نیک نام و مشهور ببر.

۳ - چرب گفتار: شیرین سخن و فصیح (از لغت نامه).

۴ - در چاپ مسکو (ص ۲۳۱، ب ۲۲۵):

بگویش که هرکس که گردد بلند جهاندار وز هر بدی بی گزند

۵ - دادار: یزدان.

۶ - «به پرهیز دارد» - یعنی: دل از بدی ها پاکیزه سازد.

۷ - سرای سپنج: جهان ناپایدار، گیتی.

۸ - معنی بیت: در جهان هر آن کس که نیک را از بد بشناسد، آنگاه وی می کوشد تا با شاهان رفتاری خوب داشته باشد. ضمناً يك بیت در مسکو (ص ۲۳۲، ب ۲۳۳) اضافه دارد، مانند:

همان بر که کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی

- ۲۲۵ کنون از تو اندازه گیریم راست
که بگذاشتی سالیان بی شمار^۲
اگر بازجوئی ز راه خرد
که چندین بزرگی و گنج و سپاه
همه از نیاکان من یافتی
چه مایه جهان داشت لهراسپ شاه
چو او شهر ایران به گشتاسپ داد
سوی او یکی نامه ننوشته‌ای
۲۳۰ نرفتی به درگاه او بنده‌وار
ز هوشنگ و جم و فریدون گرد
همی رو چنین تا سر کیقباد
چو گشتاسپ نشست^۴ يك نامدار
پذیرفت پاکیزه دین بهی
۲۳۵ چو خورشید شد راه گیهان خدیو^۸
- نباید برین برفزودن^۱ نه کاست
بدیدی بگیتی بسی شهریار
بدانی که چونین نه اندر خورد^۳
گرانمایه اسبان و تخت و کلاه
چو در بندگی تیز بشتافتی
نکردی گذر سوی آن بارگاه
نیامدت از آن پس خود از تخت یاد
از آرایش بندگی گشته‌ای
نخوانی کسی را همی شهریار^۴
که از تخم ضحاک شاهی ببرد
که تاج بزرگی^۵ به سر برنهاد
ببزم و برزم و بباز و شکار
نهان گشت بیدادی^۶ و بی‌رهی
نهان شد بدآموزی و راه دیو

۱ - در مسکو (ب ۲۳۴): «برفزون و». اسفندیار در پیغامش به رستم گوید: اکنون تو را چون ترازویی می‌دانیم که خویشتن را در وفاداری به شاهان و حق آنان را به‌خوبی نهادن بی‌کم‌وکاست، با آن می‌سنجیم.

۲ - «که بگذاشتی سالیان -» یعنی عمر طولانی کردی.

۳ - خلاصه معانی این چند بیت از پیغام اسفندیار چنین است: اگر تو از راه خرد بنگری خواهی دید که سزاوار نیست کسی که این همه تخت و تاج و اسب و سپاه از نیاکان من بچنگ آورده باشد در آن وقتی که از آنان فرمان می‌برد، لیکن در مدت درازی که لهراسپ پادشاهی کرد هیچ بنزد وی برای اظهار بندگی نرود و پس از آن که گشتاسپ به تخت نشست هیچ از وی یاد نکند.

۴ - مصراع دوم در مسکو (ب ۲۴۲): «نخواهی بگیتی کسی شهریار».

۵ - مسکو (ب ۲۴۴): «- فریدون».

۶ - مسکو (ب ۲۴۵) در مصراع اول: «چو گشتاسپ شه نیست -» و در مصراع دوم: «برزم و ببزم و برای و -» می‌باشد.

۷ - در مسکو (ص ۲۳۲، ب ۲۴۶): گمراهی. دین بهی: «آئین مزدیسنا و دین زردشتی» را گویند و پیرو آن «به‌دین» است. (مزدیسنا. ج ۲، ص ۵۰).

۸ - گیهان خدیو: خدای جهان؛ یعنی: راه رسیدن به دین زردشت درخشان شد و همه‌جا را روشن کرد و دین اهریمن در تاریکی نهان گردید.

وز آن پس چو ارجاسپ آمد بجنگ
 ندانست کس لشکرش را شمار
 یکی گورستان کرد از دشت کین
 همانا که تا رستخیز این سخن
 ۲۴۰ کنون خاور اوراست تا باختر
 ز توران پرو^۲ تا در هند و روم
 ز دشت سواران نیزه گذار^۳
 فرستند ازین شهرها^۴ باژ و ساو
 از آن گفتم این با تو ای پهلوان
 ۲۴۵ نرفتی بدان نامور بارگاه
 کرانی گزیدی همی^۵ در جهان
 سپه چون پلنگان و مهتر نهنگ^۱
 پذیره شدش نامور شهریار
 که جایی ندیدند روی زمین^۲
 میان بزرگان نگرده کهن
 همی بشکند پشت شیران نر
 جهان شد مر او را چو یک مهره موم
 به درگاه او نیز چندی سوار
 که با جنگ او نیستشان زور و تاو
 که او از تو آزرده دارد نهان^۶
 نکردی بدان نامداران نگاه
 همی خویشتن داری اندر نهان

۱ - اسفندیار گوید: پس از آن که ارجاسپ تورانی برای رزم و برانداختن دین بهی به ایران آمد، سپاهش چون پلنگ بود و مهتر آن (ارجاسپ) چون نهنگ.

۲ - خلاصه این چند بیت بدین گونه است: چون ارجاسپ تورانی به ایران آمد، گشتاسپ به مقابله برخاست و چنان جنگی شد که زمین چون گورستان گردید و تورانیان چنان فرار کردند که گویی روی زمین را نمی دیدند و همه سر به فرمان وی نهادند و اکنون از خاور تا باختر از آن او است. (البته این پیروزی مربوط است به وقتی که خود اسفندیار فرمانده سپاه بود و تورانیان شکست خوردند، نه آنگاه که گشتاسپ خود به رزم ارجاسپ رفت: زیرا وی مغلوب سپاهیان توران شد).
 ضمناً این بیت در چاپ مسکو (ص ۲۳۳، ب ۲۵۰):

یکی گورستان کرد بر دشت کین که پیدا نبد پهن روی زمین

۳ - پرو: امر از رفتن.

۴ - دشت سواران نیزه‌وران یا دشت سواران نیزه‌گذار: بمعنی شبه جزیره عربستان، جریره العرب. (لغت نامه - ذیل دشت). مانند:

ز دشت سواران برآزند خاك شود جای بر تازیان بر مغاك

(چاپ مسکو، ج ۷، ص ۲۸۷، ب ۴۱۷).

۵ - مسکو (ب ۲۵۵): «فرستندش از مرزها».

۶ - مسکو (ب ۲۵۶): «دارد روان».

۷ - مسکو (ب ۲۵۸): «کرانی گرفتستی». کرانی گزیدن: کرانه‌ای گزیدن و گوشه‌ای گرفتن؛ یعنی گوشه‌ای برگزیده‌ای و خود را پنهان ساخته‌ای.

- فراموش تو را مهتران چون کنند؟
همیشه همه نیکوئی خواستی
اگر برشمارد کسی رنج تو
۲۵۰ ز شاهان کسی بر چنین داستان
مرا گفت رستم ز بس خواسته
بزاوَل نشستست و گشتست مست
چو کار آیدش دوری از بارگاه
برآشفت يك روز و سوگند خورد
۲۵۵ که او را بجز بسته در بارگاه
کنون من از ایران بدین آمدم
پرهیز و پیچان شو^۷ از خشم اوی
مگر مغز و دل پاك بیرون کنند^۱
بفرمان شاهان بیاراستی^۲
بگیتی فزون آید از گنج تو
ز بنده نبوندند همداستان
همان کشور^۳ و گنج آراسته
نگیرد کس از مست چیزی بدست
نبیند تو را نیز در بزم گاه^۴
به روز سپید و شب لاژورد^۵
نبیند کسی زین گزیده سپاه^۶
نبُد شاه دستور تا دم زدم^۷
ندیدی که خشم آورد چشم اوی

۱ - یعنی بزرگان هرگز تو را فراموش نخواهند کرد، مگر آن وقتی که بکلی از مغز و دل (هوش و خرد) خالی شده باشند.

۲ - آراستن: آماده شدن و بسیجیدن. (واژه نامک). معانی این چهار بیت بدین گونه است: تو همیشه نیکخواه و دلسوز کشور و آماده خدمت به شاهان بودی. هر گاه کسی رنج های تو را بشمارد از اندوخته ای که داری بیشتر است. هیچ يك از شاهان با تو که بنده و چاکر هستی در این کار - که به درگاه نروی - موافق نبودند. يك روز گشتاسپ بمن گفت: رستم از بس که گنج، اندوخته است بخود مغرور گشته و ثروت وی را مست کرده است و کسی از مست سودی نخواهد برد.

۳ - مسکو (ب ۲۶۳): هم از کشور.

۴ - در متن چاپ مسکو این بیت نیامده است. کار: جنگ و اتفاق (لغت نامه). یعنی: اگر برای وی حادثه ای پیش آید تو از درگاه دور هستی و از تو کاری ساخته نیست و هنگام بزم و سور هم کسی تو را در بارگاه نمی بیند.

۵ - سوگند خوردن به شب و روز در قرآن نیز هست: *وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ*. سوگند به شب چون همه چیزها را فروپوشد و سوگند به روز چون روشن شود. (تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۱۱۶۸، چاپ دوم).

۶ - مسکو (ب ۲۶۶): «ازین پس جهاندار شاه».

۷ - «نبُد شاه دستور تا دم زدم»؛ در این مصراع قدری تعقید لفظی هست و معنی همه بیت چنین می باشد: اسفندیار گوید اکنون من از ایران برای بستن و بردن تو آمده ام و دستور شاه این بود که لحظه ای در راه نیاسایم و با شتاب برگردم.

۸ - پیچان شو: بیمناك باش.

روان از نشستن پشیمان کنی ^۱	چو ایدر بیائی و پیمان کنی
بجان پدرم آن گرانمایه شیر ^۲	بخورشید و روشن روانِ زیر
برافروزم این اختر و ماه را ^۳	۲۶۰ که من زین پشیمان کنم شاه را
روان و خرد رهنمای منست	پشوتن بدین در ^۴ ، گوی منست
ولیکن همی زو ندیدم گناه ^۵	که من چند ازین جستم آواز شاه
ز فرمان او يك زمان نگذرم	پدر شهریار است و من کهترم
زدن رای و سودن بدین کار دست	همه دوده اکنون بیاید نشست
جهاندیدگان را همه نیک نام	۲۶۵ زواره، فرامرز و دستانِ سام

۱ - در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۲۳۴، ب ۲۶۹):

چو اینجا بیایی و فرمان کنی
روان را بیوزش گروگان کنی
که نسخه قاهره و فرهنگستان نیز: «روان از نشستن پشیمان کنی» می باشد. همان طور که ملاحظه می کنید متن شوروی معنی درستی ندارد. ایدر: یعنی اینجا.
۲ - مسکو (ب ۲۷۰):

بخورشید رخشان و جان زیر
بجان پدرم آن جهاندار شیر
و پیش از این گفتیم که زیر برادر گشتاسپ در جنگ با تورانیان کشته شد.
۳ - پس از این بیت، چاپ مسکو، يك بیت (بشماره ۲۷۲) اضافه دارد که دستنویس قاهره و دو فرهنگستان نیز ندارند، مانند:

که من زین که گفتم نجویم فروغ
نگردم بهر کار گرد دروغ
۴ - مسکو (ب ۲۷۳): «برین بر» است.
۵ - مسکو (ص ۲۳۴، ب ۲۷۴):

همی جستم از تو من آرام شاه
ولیکن همی از تو دیدم گناه
آواز: رای و عقیده. (لغت نامه). معنی بیت: اسفندیار گوید که من چندین بار رای گشتاسپ را در این مورد جويا شدم، لیکن دیدم که گناهی ندارد و توهستی که به درگاه نرفتی و وی را خشمگین کردی.

۶ - مسکو (ب ۲۷۷): «جهاندریده رودابه» آمده است. اما معنی این دو سه بیت؛ گوید که همه خاندان (دوده) باید بنشینید و با هم مشورت کنید، مانند: زواره برادرت و فرامرز پسر و زال فرزند سام و همه پهلوانان دیگر. همه شما به سرتاسر سختم گوش کنید و به درست بودن آن باور داشته باشید.

همه پند من سرسُر^۱ بشنوید
 نباید که این خانه ویران شود
 چو بسته تو را نزد شاه آورم
 وز آن پس بباشیم پیشش بیای^۲
 ۲۷۰ نمانم که بادی به تو بروزد
 بدین خوب گفتار من بگروید
 بکام دلیران ایران شود
 بدو بر، فراوان گناه آورم^۳
 ز خشم و ز کین آرامش باز جای
 بدانسان که از گوهر من سزد

رفتن بهمن برسولی بنزد رستم

سخن‌های آن نامور پیشگاه^۴
 پوشید زربفت^۵ شاهنشهی
 خرامان بیامد به^۶ پرده سرای
 جهانجوی برگشت^۷ بر هیرمند
 ۲۷۵ هم اندر زمان دیده‌بان چون بدید
 که آمد نبرده سواری دلیر
 پس پشت او خوار مایه سوار
 هم‌اندر زمان زال زر برنشست
 چو بشنید بهمن بیامد به راه
 به سر برنهاد آن کلاه مهی
 درفش‌ی درفشان پس او پیای
 جوانی سرافراز و اسبی بلند
 سوی زاولستان فغان برکشید
 به هرّای زرّین سیاهی بزیر^۸
 تن آسان گذشت از لب جویبار^۹
 کمندی بفتراک^{۱۰} و گریز بدست

۱ - مسکو (ب ۲۷۸): «همه پند من يك به يك» می باشد.

۲ - «بدویر، فراوان . . .»: یعنی گناه را متوجّه گشتاسپ خواهم کرد، و - (ب ۴۸۷، متن).

۳ - مسکو (ب ۲۸۱): «بباشیم پیشش بخواشش بیای». اسفندیار گوید: پافشاری خواهم کرد تا گشتاسپ را به حالت اصلی خود برگردانم.

۴ - پیشگاه: پادشاه. (واژه نامک). و مراد از: «نامور پیشگاه» اسفندیار است.

۵ - زربفت: پارچه‌ای که در آن تارهای زر بکار رفته باشد.

۶ - در قاهره و دو نسخه فرهنگستان نیز: «به» است که به معنی «ز» می باشد.

۷ - در مسکو (ص ۲۳۵، ب ۲۸۶): «جهانجوی بگذشت -» است. در نسخه لنینگراد، دقیقاً «برگشت» آمده است، بجای «بگذشت» و در جایی این واژه را به این معنی ندیدم.

۸ - نبرده سوار: سوار جنگاور. هرّا: گلوله‌های زرّین و سیمین که در زین و لگام و سینه اسب بندند. (برهان). سیاه: اسب سیاه. ← بیت ۲۰۷ متن.

۹ - خوار مایه سوار: سوار اندک. تن آسان (رسم الخطّ اصلی: تناسان): بمعنی بی رنج و بی زحمت. جویبار: جوی بزرگ، رود. (لغت نامه).

۱۰ - فتراک: دوالی که از زین اسب آویزند برای بستن چیزی.

بیامد همانگه چو بهمن بدید^۱
 ۲۸۰ چنین گفت کین نامور پهلویست^۲
 ز لهراسپ دارد همانا نژاد
 ز دیده بیامد به درگاه رفت
 هم اندر زمان بهمن آمد پدید
 بدانست^۳ مرد جوان زال را
 ۲۸۵ چو نزدیکتر رفت آواز داد
 سر راستان^۴ پور دستان کجاست؟
 یکی باد سرد از جگر برکشید
 سرافراز و با جامه خسروست
 پی او برین بوم فرخنده باد
 زمانی پر اندیشه بر زین بخوفت^۵
 وزو رایت^۶ خسروی گسترید
 بیفراخت آن خسروی یال را
 چنین گفت کای مرد دهقان نژاد
 که دارد زمانه بدو پشت راست

۱ - مسکو (ص ۲۳۵ ب ۲۹۱) مصراع اول: (بیامد ز دیده مر او را بدید) می باشد. «باد سرد... کشیدن» آه کشیدن، ناراحت شدن. معنی بیت: «زال همین که از دور بهمن را دید، ناگهان آهی سرد از جگر برآورد». گوئی زال از آمدن بهمن از ایران آگاهی داشته، و یا احساس می کرده است که کسی از سوی گشتاسپ خواهد آمد، از این روی بود که ناگهان آه از نهاد برآورد و بیمناک گردید.

۲ - مسکو (ب ۲۹۲): «- کین نامور پهلویست». در نسخه لنینگراد: «پهلوی» یا «ی» نسبت است؛ یعنی: منسوب به پهلوانان. زال گفت: این سواری که می آید، نام آوری پهلوان و گردنکشی است با جامه خسروانی.

۳ - دیده: دیدگاه، جای دیده بانی (واژه نامک). بخوفت: که با واو معدوله ضبط شده و بفتح خاء خوانده می شود، در اصل نسخه لنینگراد، سه حرف اول آن نقطه ندارد و در چاپ مسکو (ص ۲۳۵، ب ۲۹۴): «بخفت» است که تلفظی از خفتن بضم خاء و بمعنی خمیدن و دولا شدن می باشد نه «خوابیدن». باز در مسکو (ج ۱، ص ۱۸۶، ب ۷۹۰): خفت با کفت قافیه شده که در آنجا بمعنی خوابیدن و دراز کشیدن است نه خم شدن، مانند این بیت درباره سیندخت مادر رودابه که گوید:

بیامد ز تیمار گریان بخفت
 همی پوست بر تنش گفستی بگفت

که در نسخه فلورانس ضبط آن در داستان زال و رودابه: «بخوفت» با واو معدوله است. پس لازم نیست که بگوئیم آن کلمه مصحف «چفت» است؛ زیرا در نسخه فلورانس در هر دو جا با «واو» معدوله آمده و رفع شبهه می کند. اما معنی مصراع دوم در متن ما، این است: که زال از دیده بانی به درگاه خانه آمد و زمانی بر روی قاش زین خم شد و به اندیشه فرو رفت.

۴ - رایت: علم، پرچم و مجازاً نشانه؛ یعنی: از وی نشانه های خسروی به هر سو گسترده و هویدا بود.

۵ - مسکو (ص ۲۳۵، ب ۲۹۶): «ندانست» می باشد و همین طور است ترجمه بنداری (جزء اول، صفحه ۳۵۵): «و وصل فی الحال بهمن و کم یکن یعرف دستان». اما در لنینگراد و فرهنگستان: «بدانست» (مثبت) آمده است، و از ابیات بعد هم معلوم می گردد که فعل مثبت است نه منفی.

۶ - مسکو (ب ۲۹۸): «سر انجمن».

که آمد به زاول یکی نامدار^۱ سراپرده زد بر لب جویبار
بدو گفت زال ای پسر کامجوی فرود آی و می خواه و آرام جوی
کنون رستم آید ز نخچیرگاه زواره، فرامرز و چندی سپاه
۲۹۰ تو با این سواران تنی ارجمند بیارای دل را بیگماز^۲ چند
چنین داد پاسخ که اسفندیار نفرودمان رامش و میگسار
گزین کن یکی مرد جوینده راه^۳ که با ما بیاید به نخچیرگاه
چنین گفت با او که نام تو چیست ز گوهر کدामी و کام تو چیست^۴؟
بدانم^۵ که تو خویش لهراسپی که از تخمه شاه گشتاسپی
۲۹۵ بدو گفت بهمن^۶ که من بهمنم نبیره جهاندار روئین تنم
چو بشنید گفتار او سرفراز فرود آمد از اسب و بردش نماز^۷
بخندید بهمن پیاده بیود بیوسید^۸ و او گفت بهمن شنود

۱ - مسکو (ب ۲۹۹): «- گو اسفندیار» است.

۲ - بیگماز: نبید بود (مجموعه الفرس). این واژه ترکی است. ← پاورقی مجموعه الفرس، صفحه ۱۰۲. زال به بهمن گوید: تو که تنی ارجمند هستی، با این سواران به نوشیدن نبید دل را شاد کن. در مسکو (ص ۲۳۶، ب ۳۰۲): «بیاش ارجمند» است.

۳ - مرد جوینده راه: مرد راهنما، بلد، راه شناس. (لغت نامه). در مواردی دیگر: «راهجوی» آورده شده. ← لغت نامه دهخدا. در بنداری (ج اول، ص ۳۵۵) گوید: وَلَكِنْ اَبْعَثْ مَعَنَا مَنْ يَدُلُّنَا عَلَى الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ فِيهِ.

ضمناً این ترجمه بنداری متن لنینگراد را تأیید می کند که «با ما بیاید» آورده است نه مانند مسکو: «با من بیاید».

۴ - مسکو (ب ۳۰۵):

بدو گفت دستان که نام تو چیست همی بگذری تیز کام تو چیست؟

۵ - مسکو (ب ۳۰۶): «برآتم» و در مصراع دوم: «گر از تخمه» می باشد. «بدانم»: یعنی: برآتم و معتقدم.

۶ - در چاپ مسکو (ب ۳۰۷): چنین داد پاسخ. «نبیره» در مصراع دوم بمعنی فرزند است. و باز بعکس این؛ در بیت ۵۸۶ متن ما: پورسام؛ یعنی: نبیره سام.

۷ - وقتی که زال گردنکش سخن بهمن را شنید از اسب پیاده شد و به وی احترام کرد.

۸ - در مسکو (ب ۳۰۹): پیوسیدش. پیاده بیود: یعنی پیاده شد؛ بهمن خندید و از اسب پیاده شد، زال به رخسارش بوسه زد و به سخنش گوش داد.

بسی کرد خواهش که ایدر پپای
بدو گفت پیغام^۲ اسفندیار
۳۰۰ گزین کرد گردی که دانست راه
همی رفت پیش اندرون رهنمون
چنین تیز رفتن تو را نیست رای^۱
ن شاید گرفتن چنین سست و خوار
فرستاد با او به نخچیرگاه
جهان دیده بُد نام او شیر خون^۳
[هم اندر زمان بازگشت او ز راه^۴

یکی کوه بُد پیش مرد جوان
نگه کرد بهمن بنخچیرگاه]
۳۰۵ درختی گرفته بچنگ اندرون
یکی نوّه گوری زده بر درخت
برانگیخت آن باره را پهلوان^۵
بدید آن برّ پهلوان سپاه
یکی مرد همچون کُهِ بیستون^۶
که در چنگ او پرّ موری نسخت^۷
پرستنده^۸ بر پای پیشش پسر
درخت و گیا بود و هم جویبار
همی گشت رخس اندر آن مرغزار^۹

۱ - در مسکو (ب ۳۱۰):

بسی خواهش کرد کایدربایست چنین تیز رفتن تو را روی نیست

۲ - مسکو (ب ۳۱۱): فرمان.

۳ - در اصل: «سیر خون» است، بدون نقطه، که در پاورقی مسکو (ب ۳۱۳) بغلط: «سرخون» آورده شده است.

۴ - در اصل: از مصراع دوم این بیت تا مصراع اول بیت ۳۰۴ در متن ما، ساقط شده بود که ما آن را از چاپ مسکو (ب ۳۱۴، تا ۳۱۶) افزودیم.

۵ - بهمن به شکارگاه می رفت که کوهی نمایان شد، وی به بالای کوه اسب را برانگیخت.

۶ - بر: تن، بدن.

۷ - مصراع دوم در مسکو (ص ۲۳۷، ب ۳۱۷): «بر او نشسته بسی رهنمون». کوه بیستون: در حدود چهل کیلومتری کرمانشاه، کنار جاده همدان واقع شده حجاری ها و کتیبه های بیستون از زمان داریوش اول هخامنشی است. (لغت نامه).

۸ - سَخْتَن: سنجیدن؛ «که در چنگ او-» یعنی آن گور در چنگ رستم به اندازه بال مورچه ای وزن نداشت.

۹ - پرستنده: خدمتگار.

۱۰ - در اصل لنینگراد و فرهنگستان: «همی گشت بهمن در-» می باشد که خطای کاتب است.

- چنین گفت بهمن که این رستمست
 ۳۱۰ بگیتی کسی مرد ازین سان ندید
 بترسم که با او یل اسفندیار
 من این را به یک سنگ بیجان کنم
 یکی سنگ از آن کوه خارا بکند
 بنخچیرگاهش زواره بدید
 ۳۱۵ خروشید کای پهلوان سوار^۶
 نجنبید رستم نه بنهاد^۷ گور
 همی بود تا سنگ نزدیک شد
 بزد پاشنه سنگ بنداخت^۸ دور
 غمی شد^۹ دل بهمن از کار او
 ۳۲۰ همی گفت اگر فرخ اسفندیار
 تن خویش در جنگ رسوا کند
 گر ایدونک ازو^{۱۰} بهتر آید بجنگ
- و یا آفتاب سپیده دمست^۱ ؟
 نه از نامداران پیشین شنید
 نتابد^۲ پیچد سر از کارزار
 دل زال را زار و^۳ پیچان کنم
 فروهشت^۴ از آن کوهسار بلند
 هم آواز آن^۵ سنگ خارا شنید
 یکی سنگ، غلتان شد از کوهسار
 زواره همی کرد از آن گونه شور
 ز گردش همه کوه تاریک شد
 زواره برو آفرین کرد و پور
 چو دید آن بزرگی و دیدار او
 کند با چنین نامور کارزار
 همان به^۶ که با این مدارا کند
 همه شهر ایران بگیرد بجنگ

- ۱ - در این بیت دو صنعت بدیعی بکار رفته؛ یکی تجاهل العارف است. دیگری صنعت اغراق می باشد همراه با تشبیه مضمّر.
- ۲ - نتابد: نتواند و ایستادگی نکند.
- ۳ - مسکو (ب ۳۲۴): «دل زال و رودابه».
- ۴ - فروهشتن: رها کردن.
- ۵ - مسکو (ب ۳۲۶): در مصراع اول: «ز نخچیرگاهش». در مصراع دوم: «خروشیدن» می باشد.
- ۶ - مسکو (ب ۳۲۷): «کای مهتر نامدار».
- ۷ - «نه» در «نجنبید» برای نفی فعل است و در دومی برای قید نفی. معنی مصراع دوم: «زواره از آن بی اعتنائی رستم، سخت نگران و ناراحت بود».
- ۸ - بنداخت: بینداخت.
- ۹ - غمی شد: غمگین شد.
- ۱۰ - مسکو (ص ۲۳۸، ب ۳۳۴): «ور ایدونک او». معنی این چند بیت بدینگونه است: وقتی که بهمن دید، رستم با پاشنه پا سنگ غلطان را از خود دور کرد سخت اندوهگین شد، و با خود گفت: اگر اسفندیار با چنین ناموری جنگ کند خود را در نزد جهانیان رسوا خواهد کرد. پس بهتر است با رستم مدارا کند؛ زیرا اگر وی بر اسفندیار پیروز شود، ایران را - که مقر پادشاهی گشتاسپ است - ضمیمه خاک سیستان خواهد کرد.

نشست از بر بارهٔ بادپای	پراندیشه از کوه شد باز جای ^۱
بگفت آن شگفتی به موبد که دید	وز آن راه آسان سر اندر کشید ^۲
۳۲۵ چو آمد بنزدیک نخچیرگاه	تہمتن بدیدش ہم آنگہ ز راہ
به موبد چنین گفت کان مرد کیست؟	من ایدون گمانم کہ گشتاسپست ^۳
هم آنگہ بدید آن سواران ز کوه	کہ از دیدنش جملہ، آمد ستوہ ^۴
پذیرہ شدش با زوارہ بہم	ز نخچیر ہرکس کہ بُد ^۵ بیش و کم
پیادہ شد از اسب بہمن چو دود ^۶	بہر سیدش و نیکوی ہا نمود
۳۳۰ بدو گفت رستم کہ تا نام خویش	نگوئی نیابی ز من کام خویش
چنین گفت من پور اسفندیار	سر راستان بہمن نامدار
ورا پهلوان زود دربر گرفت	ز دیر آمدن پوزش اندر گرفت ^۷
برفتند ہردو بجای نشست ^۸	خود و نامدارانِ مہتر پرست
چو بنشست بہمن بدادش درود	ز شاہ و ز ایرانیان برفزود ^۹

۱ - معنی بیت: بہمن بر پشت اسب سوار شد و اندوہگین از کوہ بجای خود در نزد ہمراہان برگشت.

۲ - راہ آسان: راہ نرم در برابر راہ دشوار و سنگلاخ (طریق سہل: راہ آسان ← تُہامی در منہی الأوب). سراندر کشیدن: بسوئی رفتن. فردوسی در بارۂ کاوہ آہنگر گوید (ج ۱، ص ۶۴، ب ۳۳۶):

بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و ہمی رفت راست

و نیز ← (ج ۵، ص ۲۸۱، ب ۷۶۲ و ص ۳۳۵، ب ۱۶۹۷). معنی بیت متن چنین است: آن کار شگفت انگیز را کہ بہمن از رستم دیدہ بود بہ موبد گفت. سپس از راہ غیر دشوار یعنی پائین کوہ بہ سوی رستم و ہمراہانش روان شد.

۳ - «من ایدون -»: یعنی گمانم چنین است کہ وی از فرزندان و تبار گشتاسپ باشد.

۴ - پس از دیدن بہمن، چشم رستم بہ بقیۂ سواران افتاد، آشفته و بیمناک شد. ضمناً این بیت در متن مسکو نیامدہ و در پاورقی ہم بہ آن اشارہ ای شدہ است.

۵ - مسکو (ص ۲۳۸، ب ۳۳۹): «بنخچیرگہ ہرک بُد -» می باشد.

۶ - چو دود: یعنی فوراً و با شتاب.

۷ - رستم از این کہ اندکی دیرتر بہ استقبال بہمن رفتہ بود از وی پوزش خواست.

۸ - جای نشست: نشستگاہ. در چاپ مسکو (ص ۲۳۸، ب ۳۴۴) مصراع دوم: «خسرپرست».

۹ - برفزود: افزون، بعلاوہ (لغت نامہ)؛ یعنی: ہنگامی کہ بہمن در جای خود نشست از سوی خود بہ رستم درود گفت و افزون بر آن از سوی شاہ و ایرانیان بر وی درود فرستاد.

۳۳۵	وز آن پس چنین گفت کاسفندیار	چو آتش برفت از بر شهریار ^۱
	سراپرده زد ^۲ بر لب هیرمند	بفرمان فیروز، شاه بلند
	پیامی رسانم ز اسفندیار	اگر بشنود پهلوان سوار ^۳
	چنین گفت رستم که فرزند شاه	برنجید و زین سان پیمود راه ^۴
	خوریم آنچه داریم چیزی نخست	پس آنگه جهان زیر فرمان توست
۳۴۰	بگسترد بر سفره بر، نان نرم	یکی گور بریان بیاورد گرم
	پرستنده، خوان پیش بهمن نهاد	گذشته سخن‌ها همی کرد یاد ^۵
	برادرش را نیز با او ^۶ نشاند	وز آن نامداران کسی را نخواند

- ۱ - بهمن گفت: که اسفندیار از نزد گشتاسب با شتاب و پر خشم به زابل آمده است.
 ۲ - سراپرده زدن: خیمه و خرگاه زدن. (لغت‌نامه). هیرمند: (نگاه کنید بیت ۱۸۹) لنینگراد.
 مصراع دوم در چاپ مسکو (ب ۳۴۷): «بفرمان فرخنده» است.
 ۳ - «اگر بشنود پهلوان سوار»: این يك عبارت مؤدبانه است؛ یعنی: «اگر اشکالی ندارد و اگر اجازه می‌فرمائید و مانند آن» نظیر این جمله در چاپ مسکو (ج ۸، ص ۲۹۹، ب ۴۱۹۷) در داستان کفشگر و انوشیروان آمده است:

به شاه جهان گفت بوذرجمهر
 یکی آرزو کرد موزه فروش
 که ای شاه نیک اختر خوب چهر
 اگر شاه دارد به‌گفتار گوش
 که در بنداری (جزء اول ص ۳۵۵) نیز از قول بهمن گوید: وَمَعَى رِسَالَةٍ مِنْ اسْفَنْدِيَارٍ اَعْرَضَهَا اِنْ اُذِنَتْ.
 ۴ - در چاپ مسکو (ص ۲۳۸، ب ۳۴۹):

چنین گفت رستم که فرمان شاه
 برآیم که برتر ز خورشید و ماه
 که متن لنینگراد با ترجمه بنداری کاملاً برابر است، مانند: فَقَالَ رَسْتَمُ قَدْ تَعَبَ ابْنُ الْمَلِكِ وَجَاءَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.
 ۵ - مسکو (ب ۳۵۲):

چو دستار خوان پیش بهمن نهاد
 گذشته سخن‌ها برو کرد یاد
 معنی بیت متن چنین است: هنگامی که خدمتگار سفره را نزد بهمن نهاد، رستم بیاد پهلوانی‌های گذشته افتاد و از آن وقایع سخن گفت.
 ۶ - مسکو (ص ۲۳۹ ب ۳۵۳): «با خود» می‌باشد.

که هربار گوری بُدی خوردنش ^۱	دگر گور بنهاد پیش تنش
نظاره بدان بر ^۲ ، سرافراز مرد	نمک برپراگند و بیرید و خورد
نبد خوردنش پیش او صد یکی ^۳	۳۴۵ همی خورد بهمن ز گور اندکی
ز بهر خورش بیش دارد سپاه ^۴	بخندید رستم بدو گفت شاه
چگونه شدی بر ره هفتخوان ^۵ ؟	خورش چون برین گونه داری به خوان

۱ - در چاپ مسکو (ص ۲۳۹، ب ۳۵۴):

دگر گور بنهاد در پیش خویش که هربار گوری بُدی خوردنش

۲ - مسکو (ب ۳۵۵): بر و بر. سرافراز مرد: یعنی بهمن.

۳ - مسکو (ب ۳۵۶): «زان اوده یکی» می باشد.

۴ - مسکو (ب ۳۵۷) مصراع دوم: «ز بهر خورش دارد این پیشگاه». معنی بیتِ لنینگراد چنین می شود: «رستم با خنده به بهمن گفت: ای شاه اگر کم بخوری تنت ناتوان می شود، آنگاه به سپاه بیشتری نیازمند خواهی بود.

۵ - در چاپ مسکو (ص ۲۳۹، ب ۳۵۸) چنین است:

خورش چون بدین گونه داری به خوان چرا رفتی اندر دم هفتخوان؟

که رسم الخط لنینگراد: «بخان» بدون «واو» است. در اینجا به هفتخوان اسفندیار اشاره شده است که پسر و برادر اسفندیار نیز همراه با لشکر بوده اند که بسوی روئین دژ می رفتند، در (جلد ۶ ص ۱۸۵ ب ۳۳۰) اسفندیار به ایرانیانی که از سخن گرسارِ تورانی ترسیده بودند، گوید:

از ایران نخواهم بر این رزم کس پسر با برادر مرا یار بس

هفتخوان عبارت است از:

۱ - کشتن دو گرگ.

۲ - هلاک کردن شیر نر و ماده.

۳ - درآویختن با اژدها.

۴ - به بند کردن زن جادوگر.

۵ - جنگ با سیمغ.

۶ - گرفتار شدن در برف و سرما.

۷ - گذشتن از دریائی ژرفناک.

که همه همراهان درواقع در دو خان آخر شرکت داشتند. رستم به بهمن گوید! «تو که این چنین کم غذا هستی، پس چگونه جرأت کردی با پدرت عازم هفتخوان بشوی؟».

چگونه زنی نیزه در کارزار
بدو گفت بهمن که خسرو نژاد
خورش کم بود کوشش جنگ^۲ بیش
بخندید رستم باواز گفت
یکی جام می خواست از میگسار
چو خوردن چنین داری ای شهریار؟
سخن گوی و بسیار خواره مباد^۱
بکف برنهم آن زمان جان خویش
که مردی ز مردان نشاید نهفت^۳
که کشتی نکردی بر او برگذار^۴

۱ - سخن گوی: پرگویی. بهمن گوید: «خدا نکند که خسرو نژاد پرگویی و شکم پرست باشد»: زیرا این دو صفت عیب بزرگی برای شاهزادگان و امرا می باشد.

لازم است که بگویم: «سخن گوی» به کسی گفته می شود که زبان آور و بلیغ باشد، اما در اینجا به قرینه عطف گرفتن «بسیار خواره» به آن بمعنی زیاده گوی باید باشد، نه جز آن. بنداری نیز آن را به «کثیر الکلام» ترجمه کرده و گفته است: «فَقَالَ بِهِمَنْ: مَنْ كَانَ مِنْ شَجَرَةِ الْمَلِكِ لَا يَكُونُ كَثِيرَ الْأَمَلِ وَلَا كَثِيرَ الْكَلَامِ». بنداری، جزء اول، ص ۳۵۵، سطر آخر.

۲ - مسکو (ص ۲۳۹، ب ۳۶۱): «کوشش و جنگ» است. در نسخه قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد بدون «واو» می باشد. این گفته فردوسی به کلام امیر مؤمنان «ع» در نهج البلاغه، نامه چهل و پنجم (شماره ۱۰) می ماند که می فرماید: «وَكَاثِي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: إِذَا كَانَ هَذَا قُوْتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضُّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَمُنَازَلَةِ الشُّعْجَانِ... و گویا که من نگرنده به گوینده شمام که گوید: چون باشد این مقدار قوتِ پسر ابی طالب پس بدرستی که بنشانده باشد او را ضعیفی از جنگ کردنِ همسران و مغالبتِ شجاعان؛ بدان بدرستی که درخت بیابانی که آب کم می خورد سخت تر بود به چوب...» ← ترجمه کهن نهج البلاغه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳ - مانند این عبارت در هفتخوان اسفندیار نیز آمده است، آنگاه که سپاه اسفندیار از سخنِ گرگسار ترسیده بودند و از رفتن بسوی روئین دژ نگران شدند، بعد که آمدند و اظهار وفاداری کردند اسفندیار شادمان شد:

به ایرانیان آفرین کرد و گفت که هرگز نماند هنر در نهفت

← (ج ۶، ص ۱۸۶، ب ۳۴۲). در اینجا نیز وقتی که بهمن از مردانگی خود سخن می گوید، رستم با خنده او را تأیید می کند و می گوید: «مردانگی هرگز پنهان نمی ماند و خود را هر جا که باشد آشکار می سازد».

۴ - این بیت که در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۳۹) از نسخه لنینگراد و فرهنگستان آورده شده است، مفهوم اغراق آمیز دارد. می گوید: «آن جام می مانند دریائی موج افکن بود که کشتی جرأت عبور کردن از آن را نداشت». البته این بیت با کمی اختلاف، در چاپ مسکو (ص ۲۶۵ ب ۷۹۵) آورده شده و در آنجا: «که کشتی بکردی-» می باشد و متن لنینگراد در همانجا بکلی چیز دیگری است. ← (متن لنینگراد بیت ۷۷۰).

یکی جام زرین پر از باده کرد
دگر جام بر دست بهمن نهاد
۳۵۵ بترسید بهمن ز جام نبید
بدو گفت کای بچه شهریار
ازو بستد آن جام، بهمن سبک
همی ماند از رستم اندر شگفت
نشستند بر باره هر دو سوار
۳۶۰ بدادش یکایک به رستم پیام^۴

وزو یاد مردان آزاده کرد^۱
که برگیر از آن کس که خواهی تو یاد
زواره نخستین دمی درکشید^۲
ز تو شاد بادا می و میگسار
دل آرام میخواره ای بد تَنک^۳
از آن خوردن و یال و بازو و کُفت
همی راند بهمن بر نامدار
از اسفندیار آن یل شادکام

۱ - بیاد مردان باده خوردن، يك رسم کهن بوده، که در این باره سخن بسیار گفته شده است. ←
(شرح منشی استاد فروزانفر - دفتر اول، ص ۶۱۵).

۲ - معنی این چند بیت از یکسو به بیت ۳۵۲ متن لنینگراد بستگی دارد که در باورقی مسکو (ص ۲۳۹ بشماره ۲۱) آمده و از سوی دیگر به بیت ۳۶۷ مسکو مربوط می شود که با متن لنینگراد تفاوت دارد (نگاه کنید به بیت ۳۵۷ متن ما).

«وقتی که جام می را رستم به دست بهمن داد، بر طبق آئین گذشته می باید وی باده را تا به آخر بنوشد و الا برای آن پهلوان عیب شمرده می شد. اما بهمن از نوشیدن اندکی درنگ کرد و ترسید که نتواند تمام کند. زواره فهمید جام را از بهمن گرفت و يك نفس نوشید، سپس بهمن بشتاب جام را برای نوشیدن از زواره گرفت؛ زیرا وی از این جهت ترسید که جوانی تَنک مایه و تازه کار بود». ممکن است این گمان نیز پیدا شود که بهمن ترسید از اینکه مبادا زهر در جام وی ریخته باشند. نخست این سخن وقتی درست است که پیام رسان در امان نباشد و حال آنکه در قدیم آورنده نامه و پیام آور در امنیت کامل بوده. خاصه که رستم با خاندان گشتاسب دشمنی نداشته و حتی وی بهمن را پس از مرگ اسفندیار در کَنف خود می گیرد و آداب رزم و بزم را به وی یاد می دهد. دیگر آنکه دستنویس لنینگراد که فعلاً بهترین نسخه است مجال چنین اندیشه ای را در دل نمی دهد.

۳ - مسکو (ب ۳۶۷):

از او بستد آن جام بهمن بچنگ دل آزار کرده بدان می درنگ

۴ - در اصل نسخه لنینگراد «- به بهمن پیام» است که اصلاح شد.
ضمناً در باورقی چاپ مسکو (ص ۲۴۰ ب ۳۷۰): بغلط: «برستم» - می باشد.

پاسخ اسفندیار از رستم

چو بشنید رستم ز بهمن سخن
چنین گفت آری شنیدم پیام
ز من پاسخی بر^۲ به اسفندیار
هرآن کس که دارد روانش خرد^۳
۳۶۵ چو مردی و پیروزی و خواسته^۴
بزرگی و گردی و نام بلند
بگیتی برین سان که اکنون تویی
بیاشیم بر داد، یزدان پرست
سخن هرچه برگفتش روی نیست
۳۷۰ اگر جان تو بسپرد راه از
چو مهتر سراید سخن گفته^۵ به

پُر اندیشه شد مغز مرد کهن^۱
دلَم شد بدیدار تو شادکام
که ای شیردل مهتر نامدار
سرِ مایه کارها بنگرد
ورا باشد و گنج آراسته
بنزد گرانمایگان ارجمند
نباید که دارد دلت بدخویی
نگیریم دست بدی را بدست
درختی بود کش بر و بوی نیست
شود کار بی سود بر تو دراز
ز گفتار بد، کام پردخته به

۱ - مسکو (ص ۲۴۰، ب ۳۷۱): «نامدار کهن» است. «پُر اندیشه شد مغز مرد-»: رستم از آن پیام اندیشناک و اندوهگین شد.

۲ - مسکو (ب ۳۷۳): پاسخ این بر.

۳ - «هر آن کس که دارد-» یعنی هرکس که خرد با وی همراه است. در شاهنامه خرد پایه زندگی و چراغ گیتی افروز است و از آن، تعبیرهای گوناگون شده. مانند: «خرد با جان جفت بودن»:

ابر شهریار آفرین کرد و گفت که با جان خسرو خرد باد جفت

(مسکو، ج ۴، ص ۲۳، ب ۲۴۱)، یا: «مغز با خرد جفت بودن» (ج ۴، ص ۱۴۱، ب ۴۰۷)، «شاه جهان با خرد جفت بودن» (ج ۸، ص ۲۹۹، ب ۴۱۹۸)، «خرد جان را رهنمون بودن»، «دل و جان از خرد روشن بودن»، «بدانش روان را پروردن» و مانند آن.

۴ - خواسته: مال و ثروت. معنی این چند بیت چنین است: هرکس که خردمند باشد، باید به اساس و علل کارها پی ببرد. آنچنان که تو اکنون همه نیکی ها را گرد آورده ای، مال و پیروزی و سپاه در دست تو است و در نزد جهانیان گرانمایه هستی. بنابراین تو نباید بدخو و بدکنش باشی، بیا تا با هم به دادگری و ترویج دین یزدان پردازیم و دست بدی را در دست بگیریم. سخنی که گفتش به مصلحت نیست نباید به زبان آورد و آن همچون درختی است که نه میوه دارد و نه بوی خوش.

۵ - مسکو (ص ۲۴۰، ب ۳۸۱): «سخته» می باشد. در لغت نامه دهخدا: «سخته» بمعنی سنجیده و وزن کرده شده است. آن واژه متن را در نسخه لنینگراد می توان «گفته» نیز خواند که از گفتن

ز گفتارِ آن کس شدی^۱ بنده شاد
بمردی و فرهنگ و^۲ رای و خرد
چو پیداست^۳ نامت به هندوستان
۳۷۵ ازین پندها داشتم من سپاس
که گفתי که چون تو ز مادر نژاد
همی بر نیاکان خود بگذرد
به روم و به هندو به جادوستان
ستایش کنم روز و در شب سه پاس^۴
که اکنون بدو دل^۵ بیاراستم

باشد اما معنی درستی ندارد. لیکن «گفته» که در نسخه فرهنگستان نیز آمده بمعنی شکفته و از هم باز شده است که در اینجا مجازاً بمعنی روشن و آشکارا می باشد؛ یعنی هنگامی که مهتر سخن می گوید باید آشکارا عقیده خود را بگوید و از گفتار زشت دوری بجوید.

۱ - مسکو (ب ۳۸۲): «رگفتارت آنگه بدی -» است.

۲ - مسکو (ب ۳۸۳): گردی.

۳ - مسکو (ب ۳۸۴): «پدیدست» می باشد. در این بیت «جادوستان» می باید کشور مازندران باشد که رستم در آنجا با زن جادو و دیوان جادوگر جنگید. مانند:

تن و جان فدای سپهبد کنم طلسم تن جادوان بشکنم
(ج ۲، ص ۹۰، ب ۲۶۵)، و نیز (ج ۲، ص ۹۷، ب ۴۰۱) که رستم به چشمه ای می رسد:
خور جادوان بُد چو رستم رسید از آواز او دیو شد ناپدید
و نیز در (ج ۲، ص ۱۰۸، ب ۶۰۹):

سر دیو جادو هزاران هزار بیفگند باید بخنجر بزار
و نیز ← (ج ۲، ص ۹۸، ب ۴۱۱، و ب ۴۲۱).

۴ - مسکو (ص ۲۴۰، ب ۳۸۵):

از آن پندها داشتم من سپاس نیایش کنم روز و شب در سه پاس

پند: در اینجا مطلق «سخن» است. پاس: يك بهر از پنج بخش شبانه روز در آئین زردشتی. (واژه نامک). از بیت ۳۷۲ متن ما تا اینجا به اجمال معنی چنین است: «رستم گوید: من از گفته آن کس شاد خواهم بود که از مردانگی های من سخن براند، و بگوید: تو همانند نداری و از نیاکانت در گردنکشی فزون تری و در همه جا از هندوستان تا مازندران آوازه داری. آنگاه من از اینگونه سخنان سپاسگزار می بودم و شب و روز در سه وقت وی را ستایش می کردم».

۵ - مسکو (ص ۲۴۱، ب ۳۸۶): «به تو دل» است.

که دیدم پسندیده چهر تو را
کنون آنچه دیدم همه یافتم
نشینیم يك با دگر شادكام
به پیش تو آیم همی بی سپاه ۳۸۰
بیارم برت عهد^۴ شاهان داد
کنون ای تهمتن تو در کار من
بدان نیکوی ها که من کرده‌ام
پرستیدن شهریاران همان
چو پاداش این رنج بند آیدم ۳۸۵
همان به که گیتی نبیند کسی

بزرگی و مردی^۱ و مهر تو را
بخواهشگری پیش^۲ بشتافتم
بیاد شهنشاه گیریم جام^۳
ز تو بشنوم آنچه فرمود شاه
ز کیخسرو آغاز تا کیقباد
نگه کن بیازارِ کردار من^۵
همین رنج و سختی که من خورده‌ام^۶
از امروز تا [روز] پیش آن زمان^۷
هم از شاه ایران گزند آیدم
چو بیند بدو در نماند بسی

۱ - مسکو (ب ۳۸۷) در مصراع اول: «که بینم» و در مصراع دوم: «گردی» می باشد. رستم گوید:
از یزدان می خواستم که تو را ببینم و اکنون که آمدی از دیدارت شادمان گردیدم (خلاصه دو بیت).

۲ - مسکو (ب ۳۸۹): مصراع اول، «جُستم» بجای «دیدم» و در مصراع دوم: «تیز».

۳ - بیاد کسی باده نوشیدن ← (ب ۳۵۳).

۴ - عهد: فرمان شاهان.

۵ - مسکو (ب ۳۹۲):

کنون شهریارا تو در کار من نگر کن بکردار و آزار من
۶ - مسکو (ب ۳۹۳):

گر آن نیکوی ها که من کرده‌ام همان رنج‌هایی که من برده‌ام

۷ - مسکو (ب ۳۹۴) مصراع دوم: «از امروز تا روز پیشی زمان» که در متن لنینگراد واژه «روز» از متن مسکو افزوده شد. خلاصه ابیات از شماره ۳۷۹ تا ۳۸۹ بدین قرار است: «رستم بسخنانش ادامه می دهد و می گوید که اگر با هم بنشینیم و بیاد گشتاسب شاه باده بگیریم و من فرمان شاهان را بنزد تو بیاورم. بین آن همه سختی که من برای شاهان پیشین کشیده‌ام اگر سزای من بند و گزند است، در چنین حالی ای کاش که رستم به دنیا نیامده بود و اگر آمده دیر نماند و زندگانی نکند! اگر پاداش آن همه رنج و سختی این است. بسیار خوب من بنزد تو خواهم آمد و راز نیامدن به درگاه گشتاسب را خواهم گفت و در گیتی به چنین فرمانبردار شهره خواهم شد. تو آنگاه بازوی مرا ببند و با چرمی که از پوست پلنگ است مرا بیاویز، با کسی چنین کن که پیش ازین گردن پیل بزرگی را شکسته و آن را در خون غوطه‌ور ساخته است». البته رستم این سخنان را برای رام کردن و نرم کردن اسفندیار می گوید: نه اینکه براستی وی به این کار ننگین تن درخواهد داد و با بند به درگاه شاه خواهد رفت.

بیایم بگویم همه راز خویش
بیندم بیازویکی پالهننگ
از آن پس که من گردن زنده پیل
۳۹۰ گر از من گناهی بیامد^۲ پدید
سخن‌های ناخوش ز من دور دار
مگوی آن که^۳ هرگز نگفتست کس
بزرگان بر آتش نیابند راه
همان تابش ماه نتوان نهفت^۵
۳۹۵ تو بر راه من بر، ستیزه مریز^۶
ندیده کست^۷ بند بر پای من
تو آن کن که از پادشاهان سزاست

ز گیتی برافرازم آوازِ خویش
بیاویز پایم به چرم پلنگ
شکستم فگندم به دریای نیل^۱
کز آن بد سر من بیاید برید
بیدها دل دیو رنجور دار
بمردی مکن باد را در قفس
به دریا گذر نیست بی آشنه^۴
نه روبه توان کرد با شیر جفت
که من خود یکی مایه‌ام در ستیز
نه بگرفت شیر ژیان جای من
مدار ایچ با دیو بر دست راست^۸

۱- مسکو (ص ۲۴۱، ب ۳۹۹):

از آن سان که من گردن زنده پیل بیستم فگنده به دریای نیل
دریای نیل: کنایه از خون زیاد می‌باشد که از بدن پیل جاری است و در این بیت صنعت اغراق
بکار رفته است، مانند این بیت (ص ۲۵۲، ب ۵۸۰) مسکو که گوید:

اگر هم نبردش بود زنده پیل برافشاند از تارکِ پیل، نیل

۲- در اصل نسخه، حرف اول نقطه ندارد. در چاپ مسکو (ب ۴۰۰) در مصراع اول: «چو از
من گناهی بیاید» و در مصراع دوم: «از آن پس» می‌باشد.

۳- مسکو (ب ۴۰۲) «مگوی آنچ». معنی مصراع دوم: بزور باد را در قفس مکن؛ یعنی کار بیهوده
مکن. (لغت‌نامه).

۴- رستم می‌گوید: کسی که از خاندان شاهان باشد خود را بی اندیشه به آتش نمی‌زند و بی آنکه
فنّ شنا بداند از دریا نمی‌گذرد زیرا این کار از خردمندی نیست.

۵- این عبارت شبیه است به مثل: «خورشید را نمی‌توان به گل اندود» (لغت‌نامه)؛ یعنی راستی
را نمی‌شود نادرست پنداشت و روباه و شیر یکسان نیستند.

۶- ستیزه ریختن: آتش جنگ را تیزتر کردن؛ یعنی: ای اسفندیار تو در راه من آشوب بپا مکن؛ زیرا
من خود به دنبال بهانه هستم تا آشوب کنم.

۷- مسکو (ص ۲۴۲، ب ۴۰۶): «ندیدست کس» و در مصراع دوم: «پیل ژیان» است.

۸- مسکو (ص ۲۴۲، ب ۴۰۷) مصراع دوم: «مگرد از پی آنک آن نارواست». معنی متن لنینگراد
چنین است: تو کاری کن که درخور شاهان باشد و دیو را در طرف راست خود راه مده؛ یعنی وی تو را
از راه بدر نبرد.

بمردی ز دل دور کن خشم و کین
 به دل خرمی دار و بگذار رود
 ۴۰۰ گرامی کن این خانه ما بسور
 چنان چون بدم کهنتر کیقباد
 چو آیی بنزدیک من بی سپاه^۲
 بیاساید^۳ از رنج مرد و ستور
 همه دشت، نخچیر و مرغ اندر آب
 ۴۰۵ ببینی دل و زور مردان [و] چنگ^۴
 چو خواهی که لشکر به ایران بری
 گشایم در گنج‌های کهن
 به پیش تو آم همه هرچه هست
 بدار^۵ آنچه خواهی و دیگر ببخش

جهان را بچشم جوانی مبین^۱
 تو را باد از پاك یزدان درود
 مباحش از پرستنده خویش دور
 کنون از تو دارم دل و مغز شاد
 هم ایدر بیاشی بشادی دو ماه
 دل دشمنان گردد از رشك کور
 اگر دیرمائی بگیرد شتاب^۲
 بشمشیر با شیر جویند جنگ
 بنزدیک شاه دلیران بری
 که ایدر فگندم بشمشیر بن
 کجا گرد کردم بنیروی دست
 مکن بر دل ما چنین روز، رخس

- ۱ - «جهان را بچشم ...» یعنی: غرور جوانی را از سر بدر کن و به پایان کار ببندیش.
 ۲ - مسکو (ب ۴۱۲): بایوان من یا سپاه .
 ۳ - مسکو (ب ۴۱۳): برآساید.
 ۴ - شتاب: بمعنی دلتنگی، در شاهنامه فراوان بکار رفته است و معنی آن به بیت بعد بستگی دارد.
 ۵ - در اصل: «مردان جنگ» که «واو» بقیاس افزوده شد. این بیت در چاپ مسکو (ص ۲۴۲، ب ۴۱۵) بدین گونه است:

ببینم ز تو زور مردان جنگ بشمشیر شیر افگنی گر پلنگ

معنی این دو بیت بنا بر نسخه لنینگراد چنین می شود: «در این دشت، نخچیر فراوان و پرندگان آبی زیاد است. اگر از ماندن در اینجا دلتنگ شدی آنگاه می توانی زورآمائی مردان ما را تماشا کنی و ببینی که آنان حتی با شیران می توانند بجنگند».

۶ - مسکو (ب ۴۱۸): که من.

۷ - مسکو (ب ۴۱۹): بخواه. در مصراع دوم چاپ مسکو: «دخش» و نسخه بریتانیا و قاهره نیز مانند لنینگراد «رخش» است. ← پاورقی صفحه ۲۴۲. گرچه فرهنگ نویسان نوشته اند که «رخش» رنگی است میان سیاه و بور، لیکن شادروان نوشین در واژه نامک بر آن باور است که «رخش» غلط و درست آن «دخش» می باشد، و معلوم نشد که چگونه و به چه دلیل ایشان سخن فرهنگ نویسان را نمی پذیرد و معنی بی که آنان کرده اند چرا نادر است؟ و ← دکتر خالقی (ج ۲ ص ۴۷۰ ب ۶۹۸).

۴۱۰ درم ده سپه را و تندى مكن
 چو هنگام رفتن فراز آيدت
 عنان از عنانت نپيچم براه^۲
 بپوزش كنم نرم خشم ورا
 بپرسم ز بيداد^۳ شاه بلند
 ۴۱۵ كنون هرچه گفتم همه ياد دار

چو خوشى^۱ بيابى نزندي مكن
 بديدار خسرو نياز آيدت
 خرامان بيايم بنزدك شاه
 بيوسم سر^۲ و پاى و چشم ورا
 كه پايم چرا كرد بايد ببند؟
 بگو پيش پرمايه اسفنديار

ز رستم چو بشنيد بهمن برفت
 تهمتن بزه بر زمانى بماند
 كز ايدر بنزدك دستان رويد^۷

همى راند با مويد پاك، تفت^۵
 زواره، فرامرز را پيش خواند^۶
 بنزد مه زاولستان رويد

۱ - مسكو (ب ۴۲۰): چو خوبى. مى گويد: هنگامى كه از سوى ما خوشى ديدى، ديگر دلنگى نبايد بكنى.

۲ - مصراع اول در چاپ مسكو (ص ۲۴۳، ب ۴۲۲): «عنان با عنان تو بندم براه» مى باشد. اين عبارتى كه در متن مسكو آمده و آنچه كه در لنينگراد است در معنى يكي است. «عنان از عنان نپيچيدن»؛ يعنى: همراه بودن. گويد: در راه از تو جدا نخواهم شد تا اينكه با نازش و سرافرازي (خرامان) بنزدك شاه بيايم.

۳ - در اصل: «بيوسم سو» خوانده مى شد. در بندارى (جزء اول، ص ۳۵۶، س ۱۸). «وَأَقْبَلِ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ» است.

۴ - مسكو (ب ۴۲۴): «بيدار» و نسخه فرهنگستان نيز مانند لنينگراد: «بيداد» است. در دستنويس قاهره (كه در پاورقى مسكو آمده): «پيروز» مى باشد.

۵ - در متن مسكو (ب ۴۲۶):

ز رستم چو بشنيد بهمن سخن روان گشت با مويد پاك تن

كه دستنويس قاهره و فرهنگستان نيز مانند لنينگراد است. ← پاورقى صفحه ۲۴۳ مسكو.

۶ - معنى اين بيت و پيش از آن بدین گونه است: «هنگامى كه بهمن پيغام رستم را شنيد، بى درنگ با مويد بسوى اسفنديار رهسپار شد. رستم اندكى در راه توقف كرد و برادرش زواره و فرزندش فرامرز را بنزد خود خواند».

۷ - مسكو (ص ۲۴۳، ب ۴۲۸): در مصراع اول و دوم «شويد» مى باشد و بجای «زاولستان»، «كابلستان» است. ايدر: اينجا. «مه زاولستان»: مراد زال است و «بَدَل» از برای دستان مى باشد. در اينجا «مه» را اگر بكسر ميم بخوانيم بمعنى مهتر است و اگر بفتح بخوانيم بمعنى ماه، در هر دو ←

۴۲۰ به ایوان‌ها تخت زرین نهید
چنان همچو^۲ هنگام کاووس شاه
بسازید چیزی که باشد خورش
که نزدیک ما پور شاه آمدست
گوی نامدارست و شاهی دلیر
شوم پیش او گر پذیرد نوید^۴
۴۲۵ اگر نیکویی بینم اندر سرش
ندارم ازو گنج و گوهر دریغ
وگر بازگرداندم ناامید
تو دانی که آن تابداده کمند

جهان را یکی خواستار آمدست
بدو جامه خسروی گسترد^۱
وزو نیز پرمایه‌تر پایگاه
نباید که ماند ازو پرورش^۳
پر از کینه و رزمخواه آمدست
نپندیشد از جنگِ يك دشت شیر
بنیکی بود هرکسی را امید
ز یاقوت و زر آرم افسرش
نه برگستوان و نه گویال و تیغ
نباشد مرا روز با او سپید
سر زنده پیلان^۵ درآرد ببند

صورت، مراد از آن مرد بزرگ و سالار می‌باشد. مثل «ماه یمانی»: چهره حضرت رسول اکرم و «ماه کنعان»: مراد حضرت یوسف است (لغت‌نامه). در بنداری نیز مانند لنینگراد آمده است (جزء اول، ص ۳۵۶، پنج سطر به آخر): و أَرْسَلَهُمَا إِلَىٰ أَيْبِهِ دَسْتَان، و أَمْرُهُمَا أَنْ يَقُولَا لَهُ: إِنَّ اسْفَنْدِيَارَ قَدْ وَصَلَ، که بنداری از «مه زاولستان» همان زال (دستان) را اراده کرده است. نظامی گنجوی «ماه یمانی» را در نعت حضرت رسول بکار برده است (مخزن الأسرار، چاپ وحید، ص ۲۶).

شب بسر ماه یمانی درآر سر چو مه از برد یمانی برآر

- ۱ - مسکو (ب ۴۳۰) مصراع دوم: «برو جامه خسرو آئین نهید».
- ۲ - مسکو (ب ۴۳۱): «چنان هم که» و اول مصراع دوم: «از آن» است. گوید: چنانکه زمان کیکاوس ایوان‌ها را آئین می‌بستند از آنهم بالاتر و بهتر آرایش کنید.
- ۳ - در متن مسکو (ب ۴۳۲).

بسازید چیزی که باید خورش خورش‌های خوب از پی پرورش

بنابر متن لنینگراد «نباید»: مبدا. «پرورش»: پرستش. (لغت‌نامه). رستم گوید: برای اسفندیار خورشی که درخور وی باشد تهیه کنید، مبدا که در خدمت کردن کوتاهی بشود.

- ۴ - نوید: خبر خوش، وعده دادن بخیر، در اینجا دعوت به میهمانی. رستم گوید: می‌روم تا اسفندیار را به میهمانی دعوت کنم. اگر وی بپذیرد خوب خواهد بود؛ زیرا هرکسی می‌خواهد که کارها بنیکی پایان بپذیرد نه بیدی.

- ۵ - مسکو (ص ۲۴۴، ب ۴۳۹): «سر زنده پیل اندر» می‌باشد.

۴۳۰ زواره بدو گفت مندیش^۱ ازین ندانم بگیتی یکی شهریار
 بزور و بمردی چو اسفندیار^۲ نیاید ز مرد خرد^۳ کار بد
 ندید او ز ما هیچ کردار بد زواره پیامد بنزدیک زال
 وزآن روی رستم برافراخت یال^۴ پیامد دمان تا لب هیرمند
 سرش خیره^۵ گشته ز بیم گزند ۴۳۵ عنان را گران کرد^۶ بر پیش رود
 همی داد بر پاك یزدان درود

رسیدن بهمن بنزد پدر با پیغام رستم^۷

چو بهمن پیامد به پرده سرای همی بود پیش پدر بر پیای
 پرسید ازو فرخ اسفندیار چه بشنیدی از پهلوان سوار^۸؟
 چو بشنید بنشست پیش پدر بگفت آنچه بشنید ازو^۹ در بدر
 نخستین پیامش ز رستم بداد پس آنگه ز رستم همی کرد یاد^{۱۰}

۱ - مندیش: میندیش، اندوهگین مباش.

۲ - مسکو (ص ۲۴۴، ب ۴۴۱):

ندانم بگیتی چو اسفندیار برای و بمردی یکی نامدار
 ۳ - مرد خرد: خردمند.

۴ - یال برافراختن: در اینجا «سوئی رفتن» است.

۵ - مسکو (ب ۴۴۴): تیز. دمان: دمنده، جوشنده و نگران از پایان کار.

۶ - عنان گران کردن: ایستادن و اسب را نگاهداشتن. مصراع دوم در مسکو (ب ۴۴۵): «همی بود تا بهمن آرد درود».

۷ - این عنوان که در اصل دستنویس، دوسطر پائین تر قرار داشت، ما پس از بیت ۴۳۵ گذاشتیم.

۸ - مسکو (ب ۴۴۷) مصراع دوم: «که پاسخ چه کرد آن یل نامدار»، قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است.

۹ - مسکو (ب ۴۴۸): «بشنیده بد» که قاهره و دو نسخه فرهنگستان نیز: «بشنید ازو» است. یعنی: بهمن هرچه که از رستم شنیده بود برای اسفندیار نقل کرد.

۱۰ - مسکو (ب ۴۴۹):

نخستین درودش ز رستم بداد پس آنگاه گفتار او کرد یاد

که دستنویس فرهنگستان نیز: «پس آنگه ز رستم همی - می باشد».

همان نیز نادیده اندر نهفت ^۱	همه دیده پیش پدر باز گفت
نبیند کسی نیز در ^۲ انجمن	بدو گفت چون رستم پیلتن
نهنگی ^۳ برآرد ز دریای نیل	دل شیر دارد تن زنده پیل
نه جوشن نه خود و نه گرز و کمند ^۴	بیامد کنون تا لب هیرومند
ندانم چه دارد همی با تو راز؟	بدیدار شاه ^۵ آمدستش نیاز
ورا بر سر انجمن کرد خوار	ز بهمن برآشت اسفندیار
نزبید که با زن نشیند براز	بدو گفت کز مردم سر فراز
فرستد نباشد دلیر و سترگ	دگر کودکان را بکار بزرگ
که رستم بمردی پسندیده‌ای ^۶ ؟	تو گردنگشان را کجا دیده‌ای
دل نامور انجمن بشکونی ^۷	ز رستم همی پیل جنگی کنی

۱ - در این بیت اگر برای ضرورت وزن نبود، فردوسی می‌گفت: «بهمن هرچه دیده و ندیده بود به پدر گفت». این نوع کلماتِ ناهم‌آهنگ، معمولاً در زبان فارسی برای تأکید زیاد بکار می‌رود. مانند: «دار و ندار از دستش رفت»، «هرچه داشت و نداشت بردند» و «خواه و ناخواه باید رفت» و در لغت‌نامه، ذیل «بود و نبود» این بیت از سنائی آورده شده است که:

مرد را فرد و ممتحن بگذاشت بود و نابود او یکی پنداشت

در اینجا نیز مراد این است که بهمن هرچه دیده بود همه را از «سیر تا پیاز» برای پدر در پرده‌سرا (نهفت) نقل کرد.

۲ - مسکو (ص ۲۴۵، ب ۴۵۱): «ندیده بود کس به هر -».

۳ - در فرهنگستان نیز «نهنگی» و در قاهره «نهنگ او» می‌باشد.

۴ - مسکو (ب ۴۵۳): «ابی جوشن و خود و -».

۵ - مراد از شاه اسفندیار است.

۶ - مسکو (ص ۲۴۵، ب ۴۵۷): در مصراع اول: «وگر کودکان را» و در مصراع دوم «فرستی».

۷ - مسکو (ب ۴۵۸): «که آواز روباه بشنیده‌ای».

۸ - «بشکنی» را بضم کاف بخوانیم تا با «کنی» هم‌آهنگ گردد. اما معنی ابیات از شماره ۴۴۵ متن تا اینجا: «اسفندیار از پسرش بهمن خشمگین شد و در نزد همه وی را سرافکنده ساخت و گفت که زبینه نیست کسی چون من با بهمن که مانند زنان ترسو است هم‌نشست کردم. دیگر آن که اگر کسی بچه‌ها را به‌کاری بزرگ بفرستد آن کس هرگز دلیر و بزرگ نخواهد بود. ای بهمن تو پهلوانان را کجا دیده‌ای که بدین‌گونه رستم را در مردی بیش از دیگران می‌دانی؟ تو در اندیشه‌ات از رستم پیل جنگی درست کرده‌ای و از این جهت است که همه را مأیوس و ناامید می‌کنی».

۴۵۰ چنین گفت پس با پشوتن براز که ای شیر جنگاور رزم ساز^۱
 جوانی همی سازد از خویشتن ز سالش نیامد همانا شکن

بفرمود کاسب سیه زین کنند بیالاش بر، زین زرین کنند^۲
 پس آن لشکر نامور صد هزار برفتند با فرخ اسفندیار
 [بیامد دمان تا لب هیرمند بفتراک^۳ بر، گرد کرده کمند]

آمدن رستم به دیدن اسفندیار

۴۵۵ وز آن سو خروشی برآورد رخس دگر سوی اسب یل تاجبخش
 تهمتن ز خشک اندر آمد بهرود پیاده همی^۵ داد یل را درود
 پس از آفرین، گفت کز يك خدای همی خواستم تا بود رهنمای

۱ - مسکو (ب ۴۶۰) مصراع دوم: «که این شیر رزم آور جنگ ساز» که در فرهنگستان نیز مانند لنینگراد «که ای شیر» می باشد. در این دو بیت اسفندیار به پشوتن گوید: ای شیر جنگاور رزم ساز، رستم در اندیشه اش خود را جوان می داند از این رو است که از سالیان دراز نشکسته و تندرست مانده است (در چاپ مسکو، ص ۲۵۸، ب ۶۷۲ رستم می گوید من بیش از پانصدسال عمر دارم).

۲ - مسکو (ب ۴۶۲) در هر دو مصراع: «کنید» است. و نیز مصراع دوم: بیالای او. ضمناً در اصل، این بیت با بیت بعد پس و پیش بود که ما بر ترتیب چاپ مسکو آن را تنظیم کردیم. بالا: اسب جنیت است. ← (ب ۲۱۱) و نیز (ج ۹، ص ۷۶، ب ۱۱۳۸).

۳ - فتراک: تسمه پشت زین. بهمان گونه که می بینید این بیت را از چاپ مسکو (ب ۴۶۴) افزوده ایم و مصراع نخست آن درست مانند مصراع نخست بیت (۴۳۴) لنینگراد و (۴۴۴) مسکو است.

۴ - مسکو (ب ۴۶۵): «ازین» و در مصراع دوم: «وزان روی» می باشد. پس از این بیت، يك بیت در متن مسکو (ص ۲۴۶، ب ۴۶۶) آمده که در نسخه قاهره و فرهنگستان و لنینگراد نیست، مانند:

چنین تا رسیدند نزدیک آب به دیدار هر دو گرفته شتاب

۵ - مسکو (ب ۴۶۷): پیاده شد و؛ یعنی رستم از خشکی وارد رود شد و پس از عبور از آن، پیاده شد و به اسفندیار درود گفت. بنداری گوید: (جزء اول ص ۳۵۷)؛ فخاص رستم الماء و عبر الی اسفندیار فترجل له و خدّم و دعا و اثنی.

- ۴۶۰ که تا آمدی اندرین جایگاه
نشینیم و گفتارِ فرخِ نهیم
چنین دان که یزدان گوی منست
که من زین سخن ها نگیم^۲ فروغ
که روی سیاوش اگر دیدمی
نمانی همی جز سیاوخش را
خُنک شاه کو چون تو دارد پسر
خُنک شهر ایران که تخت تو را
۴۶۵ دژم بخت آن کز تو جوید نبرد
- چنین تن درست آمده با سپاه^۱
وز آن پس همه نیک پاسخ دهیم^۲
خرد زین سخن رهنمای منست
نگردم به هر جای گرد دروغ
بدین تازه رویی نخندیدمی^۴
مر آن [ن] تاجدار نگوینخش^۵ را
بیالا و چهرت^۶ بنازد پدر
ببینند و بیدار^۷ بخت تو را
ز تخت و ز بخت اندر آید به گرد^۸

۱ - مسکو (ب ۴۶۹):

که با نامداران بدین جایگاه
۲ - مسکو (ص ۲۴۶، ب ۴۷۰):

نشینیم یکجای و پاسخ دهیم
همی در سخن رای فرخِ نهیم

فرخ: نیکو، خجسته. (واژه نامک). رستم گوید: با هم در یک جا بنشینیم و سخنان دوستانه با هم بگوئیم و پاسخ های نیکو رد و بدل کنیم.

۳ - مسکو (ب ۴۷۲): «نجویم» و در مصراع دوم: «نگردم به هر کار» می باشد.

۴ - مسکو (ب ۴۷۳): «نگردیدمی».

۵ - بخش: بخت. (لغت نامه). نگوینخش: یعنی نگوینخت.

ضمناً در اصل لنینگراد: «نگوینخش» آمده بود که مخفف «نگوینخش» می باشد و ما کمی اصلاح کردیم. در متون کهن فارسی «نگوسار» بجای «نگونسار» فراوان بکار رفته است. اما این واژه در چاپ مسکو (ب ۴۷۴): «جهان بخش» آورده شده است.

۶ - مسکو (ب ۴۷۵): فرّت. در این بیت مراد از «شاه» گشتاسب می باشد.

۷ - مسکو (ب ۴۷۶): «پرستند بیدار» است.

۸ - در مسکو (ص ۲۴۶، ب ۴۷۷):

دژم گردد آنکس که با تو نبرد
بجوید، سرش اندر آید بگرد

ضمناً در دستنویس لنینگراد «تخت» و «بخت» در دو حرف اول بی نقطه بود. بگرد آمدن: بمعنی هلاک شدن است.

همه دشمنان از تو پر بیم باد
همه ساله بخت تو پیروز باد
چو بشنید گفتارش اسفندیار
تن پیلوارش^۳ بیر درگرفت ۴۷۰
که یزدان سپاس ای جهان پهلوان
سزاوار باشد ستودن تو را
خُنک آن که چون تو پسر باشدش
خُنک آن که باشد ورا چون تو پشت
چو دیدم تو را یادم آمد زریز^۴ ۴۷۵
بدو گفت رستم که ای پهلوان
یکی آرزو خواهم ای^۵ نامدار
[خرامان بیائی سوی خان من
سزای تو گر نیست چیزی که هست

دل بدسگالت^۱ بدونیم باد
شبان سیه بر تو نوروز باد
فرود آمد از باره^۲ راهوار^۳
فراوان ستود، آفرین برگرفت
که دیدم تو را شاد و روشن روان^۴
یلان را همه بنده بودن تو را^۵
یکی شاخ بیند که بر^۶ باشدش
بود ایمن از روزگار درشت^۷
سپهدار اسب افگن^۸ نره شیر
جهاندار و بیدار و روشن روان
که باشم بر آن آرزو کامگار
بدیدار روشن کنی جان من^۹
بکوشیم و با آن پسائیم دست^{۱۰}

۱ - بدسگالت: دشمن. در مسکو: «بدسگالان» آمده است.

۲ - مسکو (ب ۴۸۰): باره نامدار.

۳ - مسکو (ب ۴۸۱): «گوپیلتن را» و در مصراع دوم: «چو خشنود شد».

۴ - روشن روان: دانا و خردمند.

۵ - مسکو (ب ۴۸۳): «یلان جهان خاک بودن تو را».

۶ - در اصل روی کلمه «بر» نوشته شده بود: «سر».

۷ - پس از این بیت در متن مسکو این بیت (۴۸۶) افزوده شده است که در نسخه قاهره و فرهنگستان نیز نیامده:

خُنک زال کش بگذرد روزگار
بگیتی بماند تو را یادگار

۸ - پیش از این گذشت که زریز، برادر گشتاسپ است و در جنگ با تورانیان کشته شد.
ضمناً در این بیت در چاپ مسکو (ب ۴۸۷) در مصراع اول: «بدیدم تو را» و در مصراع دوم:
«اسب افگن و».

۹ - مسکو (ب ۴۸۹): دارم از.

۱۰ - این بیت از متن مسکو (۴۹۰) افزوده شد.

۱۱ - بسودن، پسودن، بساویدن، پسائیدن: دست کشیدن و لمس کردن می باشد. (لغت نامه) بکار
رفتن این فعل با «دست» تأکید بیشتری دارد و با اجزاء جمله، معانی گوناگون به خود می گیرد. در این
←

۴۸۰ چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 هرآن کس که او چون تو باشد بنام
 نشاید گذر کردن از رای اوی
 ولیکن ز فرمان شاه جهان
 به زاول نفرمود ما را درنگ
 ۴۸۵ تو آن کن که برتابی^۳ از روزگار
 تو خود بند برپای نه^۴ بی درنگ
 تو را چون برم بسته نزدیک شاه
 ازین بستنت من روان^۵ خسته‌ام
 نمانم که تا شب بمانی ببند
 ۴۹۰ همین بر گمانی تو ای^۶ پهلوان
 که ای از یلان جهان یادگار
 ازو شهر ایران بود شادکام^۱
 گذشت از برویوم، مر پای^۲ اوی
 نیچم روان آشکار و نهان
 نه با نامداران این بوم جنگ
 بر آن رو که فرمان دهد شهریار
 نباشد ز بند شهنشاه ننگ
 سراسر بدو باز گردد گناه^۴
 به پیش تو اندر کمر بسته‌ام
 نه برجانت^۵ آید ز چیزی گزند
 بدی ناید از شاه، خود بی گمان

بیت «دست پسانیدن» بمعنی دست دادن و پیمان دوستی بستن است، مانند این بیت در متن مسکو (ج ۹، ص ۷۷، ب ۱۱۵۳) که خسرو پرویز به رسولش می‌گوید: هنگامی که بنزد قیصر رفتی در هرچه که دیدی برای ما، زبانی نخواهد داشت تو برآن، پیمان ببند:

بچیزی که برما نیاید شکست بکوشید و با آن بسائید دست

در اینجا نیز رستم گوید: اگرچه ما برای تو چیزی که لایق باشد نمی‌توانیم فراهم کنیم، لیکن می‌توان کوشید تا بر آن خوان دست یک‌دیگر را به دوستی بفشریم و نیز ← بیت ۵۱۲ لنینگراد.
 ۱ - مسکو (ب ۴۹۳): اوّل مصراع اوّل: «هرآن کس کجا» و اوّل مصراع دوم: «همه‌شهر» می‌باشد.

۲ - مسکو (ب ۴۹۴): آخر مصراع‌ها «تو» می‌باشد و در اصل دستنویس لنینگراد این واژه «مر پای» بدون نقطه است. «پای»: بمعنی جا و مکان است (لغت‌نامه). اسفندیار گوید: نمی‌شود از رای تو گذر کرد و رفت و نیز نمی‌توان از بر و بوم و جای تو چشم پوشید.

۳ - مسکو (ب ۴۹۷): «برپایی» است. برتافتن: تحمل کردن^۵ توانستن (واژه‌نامهک)؛ یعنی کاری بکن که بتوانی از عهده آن کار بدرایی.

۴ - اسفندیار گوید: چون تو را بسته بنزد پدر بیرم معلوم خواهد شد که تویی گناهی و هر گناهی که هست از وی است.

۵ - مسکو (ص ۲۴۸، ب ۵۰۰): «وزین بستگی من جگر-».

۶ - مسکو (ب ۵۰۱): وگر بر تو.

۷ - مسکو (ب ۵۰۲) در مصراع اوّل: «همه از من انگار-» و در مصراع دوم: «- از شاه
 ←

وزان پس چو من تاج بر سر نهم
نه نزدیک دادار باشد گناه
وگر^۲ باز گردی به زاولستان
بیابی تو چندان ز من^۳ خواسته
۴۹۵ بدو گفت رستم که ای نامدار
که خرم کنم دل بدیدار تو
دو گردن فرازیم پیر و جوان
بترسم که چشم بد آید همی
همی یابد اندر میان، دیو^۴ راه
۵۰۰ یکی ننگ باشد مرا زین سخن
که چون تو سپهبد سزا مهتری^۵
نیائی زمانی تو در خان من
جهان را بدست تو اندر نهم
نه شرم آید از تاج و ز^۱ روی شاه
بهنگام بشکوفه و گلستان
که گردد برو بومت آراسته
همی جستم از داور کردگار
کنون چون شنیدم ز گفتار تو^۶
خردمند و بیدار دو پهلوان
سر از خواب خوش برگراید^۷ همی
دلت کژ بکرد از پی تاج و گاه
که تا جاودان آن نگردد کهن
سرافراز شیری و گنداوری
نباشی بدین مرز مهمان من

روشن روان». «همین» در متن ما بمعنی البتّه، است، گوید: ای تهمتن البتّه تو هنوز در دودلی بسر می بری، بدان که گشتاسب شاه بی گمان به تو بدی نخواهد کرد.

۱ - مسکو (ب ۵۰۴): «نه شرم آیدم نیز از» - می باشد. اسفندیار گوید: همین که من تاج بر سر نهادم بی درنگ کشور را به تو می سپارم و این کار نه در نزد یزدان گناه است و نه هم من از دیدن تاج و روی شاه شرمند می شوم.

۲ - مسکو (ب ۵۰۵): چو تو. بشکوفه: شکوفه (واژه نامک). در چاپ مسکو: «بشکوفه» گلستان است.

ضمناً باید بگویم که شاید این «واو» نیز نشانه کسره باشد که پیش از این بدان اشاره کردیم. ← (ب ۱۸۷ متن ما).

۳ - مسکو (ب ۵۰۶): «ز من نیز یابی بسی» -.

۴ - مسکو (ب ۵۰۸): «- بدیدم من آزار تو» می باشد.

۵ - گرائیدن و گرایستن: میل کردن و روی آوردن. «سر از خواب خوش برگراید»؛ یعنی سر از پریشانی و اندوه، خواب خوش نبیند.

۶ - دو: تلفظی از دیو است که هنوز در خراسان بکار می رود. در مصراع دوم: «دلت کژ کند» - . رستم گوید: می ترسم که چشم بد کار خود را بکند، آنگاه آشوبی بپا شود و نیز دیو در این میانه راه یابد و برای تاج و تخت دلت را از راه راست برگرداند.

۷ - مسکو (ص ۲۴۸، ب ۵۱۳): «گزیده سری» و در مصراع دوم: «شیری و نام آوری».

۵۰۵ مگر بند کز بند عاری بود
نبیند مرا زنده با بند کس
بپاسخ چنین گفت^۱ اسفندیار
همه راست گفתי [نگفتی] دروغ
ولیکن پشتون شناسد که شاه
۵۱۰ گر اکنون بیایم سوی خان تو
تو گردن بیچی ز فرمان شاه
بکوشی و بر دیو افسون کنی
ز دیدارت آرایش جان کنم
شکستی بود زشت کاری بود
که روشن روانم برینست و بس^۲
که ای از گوان جهان یادگار
ز کژی نگیرند مردان فروغ
چه فرمود چون^۳ من برفتم براه
بوم شاد و پیروز مهمان تو
بدان گیتی آتش بود پایگاه^۴

۱ - مسکو (ب ۵۱۵): «این تیزی. «بر دیو افسون کردن»؛ یعنی بر دیو افسون و عزایم خواندن و وی را به فرمان خود درآوردن، (هنوز در نزد دعانویسان رسم است، اورادی بر کاسه^۱ پر آبی که در پیش روی بیمار دارند می خوانند و جن همزاد را احضار می کنند و از وی می خواهند تا دست از آزار بیمار بردارد).

۲ - مسکو (ب ۵۱۶): «خواهی تو فرمان کنم» و در مصراع دوم: «بدیدار تورامش -» می باشد.
۳ - رستم گوید: تا زنده هستم کسی مرا در بند و زنجیر نخواهد دید و دل روشن و آگاه من همین گونه می اندیشد و بس. پس از این بیت در متن مسکو این بیت افزوده شده است که در دستنویس های قاهره و فرهنگستان نیز نیامده:

ز تو پیش بودند گندآوران نکردند پایم ببند گران

۴ - مسکو (ب ۵۲۰): «گفتش» و در مصراع دوم: «که ای در جهان از گوان -» است.
۵ - مسکو (ب ۵۲۲): «تا» است. اسفندیار گوید: پشتون می داند هنگامی که من به راه افتادم، گشتاسپ چه گفت؟ (مراد این است که شاه گفته بود که اگر رستم تو را به مهمانی فرا خواند به خانه اش نروی).

۶ - در متن مسکو (ب ۵۲۴) مصراع دوم چنین است: «مرا تابش روز گردد سیاه». در چاپ مسکو ظاهراً اشتباهی رخ داده است که در پاورقی از دستنویس فرهنگستان چنین آورده: «بدان گیتی آتش بود» و از نسخه لنینگراد هیچ نامی برده نشده است.

ضمناً در متن مسکو (ب ۵۲۵ تا ۵۲۷) این ابیات افزوده شده است. مانند:

دگر آنک گر با تو جنگ آورم
فرامش کنم مهر نان و نمک
پرخاش خوی پلنگ آورم
به من بر دگرگونه گردد فلک
بدان گیتی آتش بود جایگاه
وگر سر بیچم ز فرمان شاه

تو را آرزو گر چنین آمدست
 که داند که فردا چه خواهد بُدن؟
 بدو گفت رستم که ایدون^۳ کنم
 ۵۱۵ به يك هفته نخچیر کردم همی
 بهنگام خوردن مرا بازخوان
 وز آن جایگه رخس را برنشست
 بیامد دوان^۴ تا به ایوان رسید
 بدو گفت ای مهتر نامدار
 ۵۲۰ سواریش دیدم چو سرو سهی^۵

يك امروز با می پسائیم دست^۱
 بدین داستان ها بیاید^۲ زدن
 شوم جامه راه بیرون کنم
 بجای بره گور خوردم همی
 تو با دوده خویش بنشین بخوان^۲
 دل خسته را اندر اندیشه بست^۵
 رخ زالِ سامِ نریمان بدید
 رسیدم بنزدیک اسفندیار
 خردمند با زیب و با فرهی

۱ - بسودن، بسائیدن و پسائیدن: دست کشیدن و لمس کردن است (لغت نامه). چنان که در ذیل بیت ۴۷۹ لنینگراد گفتیم، این فعل با کلمه «دست» تأکید بیشتری خواهد داشت و بمعنی دست دادن و پیمان دوستی بستن می آید. اسفندیار گوید: اکنون از این روز بهره بگیریم و با نوشیدن می دست یکدیگر را به پیمان دوستی بفشریم.

۲ - مسکو (ب ۵۲۹) در مصراع اول: «چه شاید بدن» و در مصراع دوم: «نباید زدن» است. اما در نسخه لنینگراد و دو دستنویس فرهنگسان: «بیاید» (بایستن) آمده و معنی عام دارد و مراد این است که «کسی از فردا آگاه نیست و نمی داند که چه خواهد شد و این آشتی سبب خواهد شد که مردمان از آن داستان ها بگویند و مثال ها بزنند».

۳ - ایدون: چنین. (واژه نامک).

۴ - مسکو (ص ۲۴۹، ب ۵۳۲): «چو با دوده بنشینی از پیش خوان» که نسخه قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است. دوده: دودمان، خاندان.

رستم گوید: «هنگام غذا خوردن، مرا به میهمانی بخوان و لازم نیست که با من هم کاسه باشی، بلکه تو با خویشان بر سر يك خوان و يك کاسه بنشین و من بتنهائی بر سر يك خوان».

در روزگار گذشته، میهمانی ها بگونه ای بود که دو یا سه نفر و گاهی بیشتر که همسال و هم شأن بودند از يك ظرف، غذا می خوردند که در روستاها و چادر نشینان این رسم هنوز باقی است. در اینجا رستم می گوید: تو چون شاهزاده هستی با شاهزادگان بر سر يك خوان بنشین و من بتنهائی می نشینم.

۵ - معنی بیت: رستم از نزد اسفندیار سوار بر رخس گردید و دل ناراحتش به اندیشه فرو رفت که گوئی در درون خود حادثه ای را پیش بینی می کرد.

۶ - مسکو (ب ۵۳۴): بیامد دمان.

۷ - سهی: راست و بلند (واژه نامک).

تو گفستی که شاه آفریدون گرد^۱ بزرگی و دانائی او را سپرد
به دیدن فزون آمد از آگهی همی تافت ازو فر شاهنشهی^۲

چو رستم برفت از لب هیرمند^۳ پر اندیشه شد نامدار بلند
پشوتن که بد شاه را رهنمای هم آنگه بیامد به پرده سرای
چنین گفت با وی یل اسفندیار که کاری گرفتیم دشخوار خوار^۴ ۵۲۵
به ایوان رستم مرا کار نیست ورا نزد من راه^۵ دیدار نیست
همان گر نیاید نخوانمش نیز گر از ما یکی را برآید قفیز^۶
دل زنده از کشته بریان شود سر از آشنائیش گریان شود

۱ - فریدون از شاهانی است که در بزرگی و خردمندی و آگاهی ضرب المثل شده است. (از لغت نامه دهخدا).

۲ - رستم به زال گوید: «چون اسفندیار را دیدم بیش از آن بود که درباره وی شنیده بودم و از وی هر لحظه فروغ ایزدی می تابید». این مضمون یادآور بیتی است از قصیده ای که متنی آن را در مدح علی بن احمد بن عامر انطاکی سروده است (دیوان ج ۲، ص ۲۶۰، چاپ لبنان)، مانند:

وَأَسْتَكْبِرُ الْأَخْبَارَ قَبْلَ لِقَائِهِ فَلَمَّا أَلْتَقَيْنَا صَغُرَ الْخَبَرُ الْخَبِيرُ

متنی گوید: «آنچه که درباره وی شنیده بودم، در اندیشه بسیار بزرگ می نمود، لیکن چون وی را دیدم آن شنیده ها در دیدارم خرد و کوچک گردیدند» و نیز ← کلیله چاپ استاد مینوی ص ۳۱۲.
در شاهنامه یکبار دیگر این مضمون بکار رفته است (مسکو، ج ۳، ص ۸۷ پاورقی از نسخه های لنینگراد و فرهنگستان):

ز خوبی و دیدار و فرّ و هنر بدانم که دیدنش بیش از خبر

۳ - ← (ب ۱۸۹) لنینگراد؛ یعنی هنگامی که رستم از کنار رود هیرمند به خانه برگشت اسفندیار به اندیشه فرو شد و غمناک گردید.

۴ - اسفندیار به برادر گوید: «این کاری که در پیش داریم بسیار دشوار است، لیکن ما آن را ساده گرفته ایم». این تعبیر در شاهنامه (ج ۹، ص ۲۳۹، ب ۳۸۳۱) نیز آمده، مانند:

چو آگاه شد زان سخن شهریار همی داشت آن کار دشوار خوار

۵ - مسکو (ب ۵۴۲): «نیز». اما در قاهره و فرهنگستان مانند لنینگراد: «راه» می باشد.

۶ - قفیز: پیمانه ای است که در هر ولایتی بگونه ای و اندازه ای معمول بوده است. (لغت نامه). مثلاً در مساحت: یکصد و چهل چهار گز شرعی بوده و در اوزان: بمقدار دوازده صاع (هر صاع هشت ←

۵۳۰ پشوتن بدو گفت ای نامدار
بیزدان که دیدم شما را نخست
برادر که یابد چو اسفندیار^۱ ؟
دلم گشت از آن کار چون نوبهار^۲
که يك نامور با دگر کین نجست
چو در کارتان کردم اکنون^۳ نگاه
هم از رستم و هم ز اسفندیار
بیندد همی مر خرد دیو راه

رطل و هر رطلی نیم من بوده). در شاهنامه ترکیبات این واژه چندین بار آمده است، مانند: «قفیز برآمدن»، «قفیز پر آمدن»، «قفیز پر شدن» و «قفیز سر آمدن» که بمعنی پایان رسیدن عمر و پیمانه زندگی لبریز شدن است (واژه نامک). اما معنی این دو بیت: «اسفندیار گوید که اگر رستم خود بنزد من نیاید، وی را نخواهم خواند و نیز اگر دشمنی ما بالا بگیرد و یکی از ما دو نفر کشته شویم، آنگاه دل آن کس که زنده مانده است بر دیگری خواهد سوخت و برای دوستی های پیشین، از دیده اشک خواهد ریخت».

۱ - معنی بیت: پشوتن به اسفندیار گوید: چه کسی در جهان چون من برادری دارد؟ یعنی تو کسی هستی که در همه صفات نیک از همه برتر و بالاتری.

۲ - پشوتن گوید: «چون دیدم شما دو نامور را که با هم بخوبی سخن می گفتید بسیار شادمان شدم و دلم چون بهار تازه شد؛ هم از تو و هم از رستم». البته نمی توان گفت که در اینجا مراد از نوبهار معبد بلخ است. زیرا آنگاه معنی خشمگین شدن را می داد نه شادمانگی، مانند این بیت از داستان رستم و سهراب، در آن هنگام که گردآفرید از میدان فرار می کند و سهراب در پی او خشمگین، اسب می تازد (ج ۲، ص ۱۸۶، ب ۲۱۸):

عنان برگرائید و برگاشت اسب بیامد بکردار آذرگشسپ

یعنی سهراب مثل آتش دمنده و تیز و تند بود. ← (داستان رستم و سهراب بتصحیح مینوی، ص ۱۰۸).

۳ - مسکو (ص ۲۵۰، ب ۵۴۸): «چو در کارتان باز کردم -» و در مصراع دوم: «همی بر خرد». همانطور که می بینیم در دستنویس لنینگراد: «مر خرد» ضبط شده است. پس اگر این نسخه را درست تر بدانیم آنگاه باید بگوئیم فعل «بیندد» (بستن) دو مفعول بی واسطه دارد؛ یکی: «مر خرد» و دیگری: «راه» که در متون نظم و نثر فارسی نیز سابقه دارد. مثلاً در شعر رودکی برطبق چاپ آکادمی تاجیکستان (ص ۴۴۸) چنین است:

يك چند روزگار، جهان دردمند بود به شد که یافت بوی سمن، باد را طیب

معنی شعر رودکی: «چندی بود که جهان در زمستان بیمار بود، اکنون که فصل بهار است حالش به شده است؛ زیرا آن جهان، بوی سمن و باد بهاری را طیب خویش یافته است». و در تفسیر سوراآبادی چاپ عکسی بنیاد فرهنگ (بشماره ۶) در ترجمه سوره حمد گوید: «نموده می دار ما را راه راست» (یعنی نموده می دار ما را راه راست را) که در گذشته «راء» علامت مفعول صریح را غالباً حذف ←

تو آگاهی از کار دین و هنر
 پرهیز و با جان ستیزه مکن
 شنیدم همه هرچه رستم بگفت
 ۵۳۵
 نباید دو پای و تنش بند تو
 سوار جهان پور دستان سام
 بترسم که این کار گردد دراز
 بزرگی و از شاه داناتری
 ۵۴۰
 یکی بزم جوید دگر رزم و کین
 ز فرمان یزدان و رای پدر^۱
 نبوشنده باش ای برادر سخن
 بزرگیش بود او بمردیش جفت^۲
 نیاید سبک وی سوی پند تو^۳
 بیازی سر اندر نیارد به دام^۴
 بزشتی میان دو گردن فراز
 بجنگ و بمردی^۵ تواناتری
 نگه کن که تا کیست با آفرین^۶؟

می کردند. در بیت متن ما نیز همین طور است، پشوتن گوید: «چون به کار شما دو پهلوان نگریستم، دیدم که دیوراه تشخیص را بر خردتان بسته است».
 ۱ - مسکو (ب ۵۴۹):

تو آگاهی از کار دین و خرد روانست همیشه خرد پرورد
 که قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است. هنر: در متن ما بمعنی تقوا می باشد. اما معنی این دو بیت: «پشوتن گوید: ای اسفندیار تو از دین و پرهیزگاری نیک آگاهی و فرمان بردن از یزدان و پدر را می دانی. لیکن پرهیز و با جانت ستیزه و دشمنی مکن و پند مرا بپذیر».
 ۲ - مسکو (ب ۵۵۱): «بزرگیش با مردمی بود جفت»، معنی مصراع دوم متن: «بزرگی با مردانگیش همسان و برابر بود».
 ۳ - مسکو (ب ۵۵۲):

نباید سبک وی پیوند تو نباید دو پای و را بند تو
 نسخه فرهنگستان نیز: «وی سوی پند تو» می باشد.
 ۴ - پس از این بیت، چاپ مسکوه بیت از (۵۵۴ تا ۵۵۶) اضافه دارد که در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز نیامده است، مانند:

چنو پهلوانی ز گردنکشان ندادست دانا بگیتی نشان
 چگونه توان کرد پایش ببند مگوی آنکه هرگز نباید پسند
 سخن های ناخوب و نادله پذیر سزد گر نگوید یل شیرگیر

۵ - مسکو (ب ۵۵۸): «بمردی و گردی -» است. شاه: یعنی گشتاسب پدر اسفندیار.
 ۶ - پشوتن گوید: «از شما دو نفر یکی خواهان بزم و آشتی است و دیگری در پی جنگ و خونریزی تو خود بنگر کدام یک شایسته ستایش و آفرین می باشد؟»

چنین داد پاسخ بدو نامدار
 مرا خود بگیتی نکوهش بود
 دو گیتی به رستم نخواهم فروخت
 بدو گفت هرچیز کامد ز پند
 همه گفتم اکنون بهین را گزین ۵۴۵
 سپهبد ز خوالیگران^۵ خواست خوان
 چونان خورده شد جام می برگرفت
 وز آن مردی خود همی یاد کرد
 همی بود رستم به ایوان خویش
 ۵۵۰ چو دیری برآمد نیامد کسی
 چو هنگام نان خوردن اندر گذشت
 که گر سر بیچم من^۱ از شهریار
 هم از بیم یزدان پژوهش بود^۲
 کسی چشم دین را بسوزن ندوخت^۳
 تن پاک و جان تو را سودمند^۴
 دل شهریاران نیازد بکین
 کسی را نفرمود کو را بخوان
 ز روئین دژ آنگاه بر سر گرفت^۶
 بیاد شهنشاه می باده خورد^۷
 ز خوردن نگهداشت پیمان خویش^۸
 نگه کرد رستم به ره بر بسی
 ز مغز دلیر آژ برتر گذشت

۱ - مسکو (ب ۵۶۰): در مصراع اول: «ورا نامدار» و در مصراع دوم: «که گر من بیچم سر-» می باشد.

۲ - مسکو (ب ۵۶۱):

بدین گیتی اندر نکوهش بود همان پیش یزدان پژوهش بود

پژوهش (اسم مصدر از پژوهیدن): بازخواست و مؤاخذه (واژه نامک).

۳ - «چشم دین را بسوزن دوختن»: یعنی از دین چشم پوشیدن و از آن دوری جستن، می باشد، و ترکیبات دیگری نیز در شاهنامه آمده، مانند: «چشم خرد دوختن»، «چشم شادی دوختن»، و «چشم نیرنگ دوختن» و نیز «دوختن در لغت نامه. اسفندیار گوید: «من دو جهان را برای از دست دادن دین، فدای رستم نخواهم کرد و هرگز کسی از دین دوری نخواهد جست».

۴ - معنی این دو بیت چنین است: «پشوتن گوید آنچه که از پند و نیکخواهی برای تو سودمند بود همه را گفتم. اکنون تو بهترین آن ها را برگزین. دل شهریاران نباید بسوی کین جستن متمایل گردد». ۵ - خوالیگر: آشپز، طبّاح؛ یعنی اسفندیار از آشپزها خواست تا خوان بگسترنند و نیز به کسی نگفت که رستم را بخواند.

۶ - مسکو (ص ۲۵۱، ب ۵۶۶): «ز روئین دژ آنگه سخن درگرفت». بر سر گرفتن: آغاز کردن؛ مراد این است که اسفندیار شروع کرد از پهلوانی های خویش در روئین دژ، سخن گفتن.

۷ - بیاد مردان آزاده می نوشیدن یک رسم دیرینه بوده است. «(ب ۳۵۳) در همین متن.

۸ - یعنی رستم در ایوان خود چشم براه پیغام اسفندیار بود و قراری که با وی داشت، از غذا خوردن خودداری می کرد.

۹ - مسکو (ص ۲۵۲، ب ۵۷۰): «ز مغز دلیر آب-» است. «ز مغز دلیر آژ برتر-»؛ یعنی میل رستم به میهمانی رو به فروزی گرفت، تا جایی که دلتنگ و خشمگین گردید.

بخندید و گفت ای برادر تو خوان
چنین است^۲ آئین آن نامدار
بفرمود تا رخس را زین کنند
شوم بازگویم به اسفندیار
بیارای و آزادگان^۱ را بخوان
تو آئین آن نامور یاد دار
همه زین^۳ بآرایش چین کنند
که او کار ما را گرفتست خوار^۴

رسیدن رستم و اسفندیار به یکدیگر

نشست از بر رخس بر سان پیل
بیامد دوان تا بنزدیک آب^۶
هر آن کس که از لشکر او را بدید
همی گفت لشکر^۷ که این نامدار
۵۵۵ بر آن کوهه زین که آهنست
خروشیدن اسب شد بر دو میل^۵
سپه را بدیدار او بُد شتاب
دلش مهر و پیوند^۸ او برگزید
نماند بکس جز به اسفندیار
همین رخس گوئی که آهر منست^۹

۱ - آزاده: اصیل و نجیب و کریم. (لغت نامه). رستم هنگامی که دید از سوی اسفندیار کسی برای فراخواندش نیامد، دلتنگ شد و به زواره گفت خوان را بگستران و یازان را بر آن بنشان.

۲ - مسکو (ب ۵۷۲): گر اینست.

۳ - مسکو (ب ۵۷۳): همان زین. آرایش چین: یعنی بآئین و رسم چینیان زین اسب را آرایش کنند. در لغت نامه دهخدا گوید: این ترکیب پنج بار در شاهنامه بکار رفته است.

۴ - خوار: آسان و سهل و سبک.

۵ - مسکو (ص ۲۵۲، ب ۵۷۵):

نشست از بر رخس چون پیل مست یکی گرزه گاو پیکر بدست

میل: در تعیین اندازه آن اختلاف کرده اند. در روم قدیم برابر با ۱۶۲۰ یارد انگلیسی و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی یا یک میل و نیم ایرانی موافق مقادیر جدید می باشد. در قدیم پیش ایرانیان ثلث فرسنگ بوده و هر میلی دو نعره یا ندا و ندا چهار آماج. (یادداشت مرحوم دهخدا).

۶ - مسکو (ب ۵۷۶): بیامد دمان. آب: یعنی رود هیرمند. ← ب ۱۸۹ لنینگراد. رستم با شتاب به کنار رود آمد و سپاه اسفندیار برای دیدنش لحظه شماری می کردند.

۷ - پیوند: دوستی و صلح و آشتی. (لغت نامه).

۸ - مسکو (ب ۵۷۸): «هرکس» و در مصراع دوم: «جز به سام سورا».

۹ - مانده کردن اسب تندرو به دیو در ادبیات ما سابقه دارد، چنانکه منوچهری دامغانی شاعر دوره غزنویان در وصف اسبش گوید (دیوان ص ۵۵):

اگر هم نبردش بود زنده پیل
خرد نیست اندر سر شهریار
بدین سان همی از پی تاج و گاه
سر وی^۳ سوی گنج یا زان ترست
۵۶۵ چو آمد بنزدیکِ اسفندیار
بدو گفت رستم که ای پهلوان
چرا می نیزم^۵ به مهمان تو
سخن هرچه گویم زمن یاد گیر
همی خویشتن را بزرگ آیدت
برافشانند او بر رخ پیل نیل^۱
که با فر گردی چو اسفندیار^۲
به کشتن دهد نامداری چو ماه
به مهر و به دیهیم نازان ترست
هم آنگه پذیره شدش نامدار
نو آئین و نوساز و فرخ جوان^۴
چنین بود تا بود پیمان تو؟
مشو تیز با پیر بر خیر خیر^۶
وزین نامداران سترگ آیدت^۷

نشستم از برش چون عرش بلقیس بجست او چون یکی عفریت هایل

۱ - پیش از این در شرح بیت (۳۸۹) گفتیم که مراد از رود نیل، خون زیاد است و در شعر اغراق می باشد. در اینجا چاپ مسکویك بیت اضافه دارد که دستنویس قاهره و دو فرهنگستان نیز همچون لنینگراد ندارند، مانند:

کسی مرد ازین سان بگیتی ندید نه از نامداران پیشین شنید

۲ - مسکو (ب ۵۸۲) مصراع دوم: «که جوید ازین نامور کارزار»، دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می باشد. در متن ما «فر»: بمعنی فروغ ایزدی است و معنی این بیت موقوف است به بیت بعد. «هرکسی که رستم را دید می گفت: گشتاسب مرد بی خردی است؛ زیرا پهلوانی چون اسفندیار را برای تخت و تاج به کشتن می دهد».

۳ - مسکو (ب ۵۸۴): به پیری. مهر: نگین شاهی. دیهیم: تاج. در مصراع دوم لنینگراد، در اصل: «یا زان» خوانده می شد. پس از این بیت در چاپ مسکو، يك بیت اضافه شده (شماره ۵۸۵):

همی آمد از دور رستم چو شیر بزیر اندرون ازدهای دلیر

که قاهره و فرهنگستان نیز ندارد.

۴ - رستم این کلمات را از راه طنز می گوید. نوائین: زیبا و آراسته. (لغت نامه). نوساز: نوساخته، تازه کار. فرخ: خجسته و نیکو. (واژه نامه).

۵ - مسکو (ص ۲۵۳، ب ۵۸۸): «خرامی نیززید». خرام: مهمانی و ضیافت. (برهان). اما در دستنویس لنینگراد: «چرا می نیزم -» است. رستم گوید: چرا به مهمانی تو نباید سزاوار باشم، آیا پیمان و وعده تو از ابتدا همین طور بوده؟

۶ - «مشو تیز با پیر -»: یعنی بیهوده با پیر تندی مکن.

۷ - معنی این بیت: «تو خود را بزرگ می بینی و از همه کس خویشتن را نیرومندتر می دانی».

۵۷۰ همانا بمردی سبک داریم
 بگیتی چنان دان که رستم منم
 بخاید زمن دست دیو سیاه^۳
 بزرگان که دیدند گبر مرا^۴
 چو کاموس جنگی چو خاقان چین^۵
 ۵۷۵ که از پشت زین شان بخم کمند
 نگهدار ایران و شیران^۶ منم
 ازین خواهش من مشو در گمان
 من از بهر این فر و اورند تو

برای و بدانش تَنک داریم^۱
 فروزنده تخت نَیم^۲ منم
 سر جادوان اندر آرم بچاه
 همین شیر غُران هُزیر مرا
 سوار درنگی و مردان کین
 ربودم سر و پای کردم بیند
 بهرجای پشت دلیران منم
 مدان خویشتن برتر از آسمان^۷
 بجویم همی رای و پیوند تو^۸

- ۱ - رستم گوید: تو مرا در مردانگی و دلآوری بی ارزش می دانی و در رای و دانش کم مایه.
 ۲ - مسکو (ص ۲۵۳، ب ۵۹۲): «تخم نیم». نیم: نریمان؛ یعنی: جد اعلای رستم. در این بیت از واژه «رستم»، مطلق پهلوان بی همتا اراده شده است. رستم گوید: «این من هستم که نامم رستم است نه جز من و نیز منم که دودمان نیم از من روشنی گرفته است».
 ۳ - مسکو (ب ۵۹۳): «-چنگ دیو سپید» و در مصراع دوم: «بسی جادوان را کنم ناامید».
 ۴ - مسکو (ب ۵۹۴): «ببر مرا» و در مصراع دوم: «همان رخس غُران -» می باشد. گبر: بمعنی خود و خفتان است. (برهان). هُزیر: در مدخل داستان (ب ۱۰) «هزیر» با «زاء» بکار رفته و در اینجا «هزیر» است. این واژه، هم بمعنی شیر است و هم بمعنی زورمند و زیان، مانند:

دو رانش چو ران هیونان ستبر دل شیر و نیروی ببر و هُزیر

- (مسکو ج ۱، ص ۲۴۵، ب ۱۵۸۹) از پاورقی، لنینگراد. در لغت نامه دهخدا این بیت را «- ببر هزیر» ضبط کرده اند و در ذیل «هزیر» بدون «واو» عطف. شیر غُران: کنایه از رخس می باشد.
 ۵ - کاموس کشانی از امرای زبردست افراسیاب و فرمانروای سنجاب از ایالات ترکستان بوده است. (برگرفته از برهان) و نیز «- ج ۴، مسکو، ص ۲۸۴». خاقان: اصل آن ترکی است بمعنی شاهنشاه، عنوانی است که به سلاطین چین داده اند. (از پاورقی برهان). مصراع دوم در متن مسکو (ب ۵۹۵): «سواران جنگی -». درنگی (مرکب از درنگ + ی نسبت): پابرجا، استوار، پایدار. سوار درنگی: یعنی سواران پرتوان و پایدار (مفرد بجای جمع به قرینه مردان کین).
 ۶ - مسکو (ب ۵۹۷): «نگهدار ایران و توران -». شیران: مراد پهلوانان ایران است.
 ۷ - خواهش: التماس، تمنا، تقاضا. (لغت نامه). رستم گوید: از این خواهش و اصرار من - که به میهمانی من بیائی - بدگمان نشوی و آن را حمل بر سستی و ناتوانی من نکنی و خویشتن را برتر از همه جهانیان ندانی.

- ۸ - اورند (بروزن سوگند): بزرگی، شوکت و جلال. (واژه نامه). پیوند: دوستی و آشتی. «- ب ۵۵۸ لنینگراد.

نخواهم که چون تو یکی شهریار
 ۵۸۰ که من سام یل را بخوانم دلیر^۲
 تبه گردد از چنگ من روز کار^۱
 کزو بیشه بگذاشتی نره شیر
 بگیتی منم زو کنون یادگار
 دگر شاه زاده یل اسفندیار
 بید روز هرگز نپیموده‌ام^۳
 بسی رنج و تیمار من خورده‌ام^۴
 بدیدم یکی شاخ فرخ همال^۵
 ۵۸۵ که کین خواهد از مردم پاك دين^۶
 جهانی برو برکنند آفرین

- ۱ - مسکو (ص ۲۵۳، ب ۶۰۰) مصراع دوم: «تبه دارد از چنگ من روزگار». اما در متن لنینگراد «روز کار»؛ یعنی: روز جنگ.
- ۲ - معنی این دو سه بیت: چون که من سام یل را فقط دلاور می‌دانم، آن که شیر نر، بیشه را از ترس وی رها می‌کرد و می‌رفت و امروز من هستم که از او بیادگار مانده‌ام، نه جز من. دیگر اینکه ای اسفندیار من سالها در جهان پهلوان بوده‌ام، حتی يك روز به من بد نگذشته است و من همیشه پیروز بوده‌ام.
- ۳ - مسکو (ص ۲۵۴، ب ۶۰۳): «سخن‌ها زهرگونه بشنوده‌ام» که دستنویس‌های قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می‌باشد.
- ۴ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۲۵۴) از دستنویس‌های: قاهره، لنینگراد و دو فرهنگستان آمده است.
- ۵ - سپاسم: در لغت‌نامه گوید که «سپاسیدن» در فرهنگ ولف نیامده است و در شواهدی که هست، هم می‌تواند «سپاس» باشد و هم از «سپاسیدن» گرفته شده باشد (از پاورقی). همال: همتا، قرین و مانند (لغت‌نامه). فرخ همال: در اینجا بمعنی خوش اندام و خجسته بالا می‌باشد.
- ۶ - مسکو (ص ۲۵۴، ب ۶۰۵): «از مرد ناپاك دين» می‌باشد. در پاورقی مسکو از قاهره و فرهنگستان چنین است: «از من ابا پاك دين». همانطور که می‌بینید: دو نسخه قاهره و فرهنگستان نیز لنینگراد را تأیید می‌کنند. اما معنی این بیت و بیت پیش از آن: «رستم گوید خدا را سپاس می‌گزارم که پس از سالیان دراز که بر من گذشته است سرانجام شاهزاده خوش قد و بالائی را دیدم که از شخص پاك دينی چون من می‌خواهد کینه بگیرد، مردی که همه جهان بر وی آفرین و دعا گویند». ضمناً «مردم» بمعنی شخص، انسان و بشر آمده (لغت‌نامه)، ابوشکور گوید:

بهمین مردمان مردم نیک‌خوست بتر آن‌که خوی بد انباز اوست

در چاپ مسکویك بیت در اینجا افزوده شده است (ب ۶۰۶)، مانند:

توی نامور پُره‌نر شهریار بجنگ اندرون افسر کارزار

که نسخه قاهره و فرهنگستان هم از آن خالی است.

بخندید با^۱ رستم اسفندیار
 شدی تنگ دل چون نیامد خَرام^۲
 چنین گرم بُد روز و راهی دراز
 همی گفتم از بامداد پگاه
 ۵۹۰ بدیدار دستان شوم شادمان
 کنون تو بدین رنج برداشتی
 بیارام و بنشین و بردار جام^۵
 بدست چپ خویش بر، جای کرد
 جهاندیده^۷ گفت این نه جای منست
 ۵۹۵ بفرمود بهمن که بردست راست
 چنین گفت با شاهزاده بخشم
 هنر بین و این تخمه برترم^{۱۱}

چنین گفت کای پور سام سوار
 نجستم همی زین سخن نام و کام
 نکردم تو را رنجه تندی مساز
 پیوزش بیایم بر تو براه^۳
 به می^۴ شاد دارم روان یک زمان
 به دشت آمدی خانه بگذاشتی
 ز تیزی و تندی مبر هیچ نام
 ز رستم همی مجلس آرای^۶ کرد
 بجائی نشینم که رای منست
 نشستن بیاراست چونان که خواست^۸
 که برساز و برمن تو بگشای چشم^۹
 که از گوهر سام گنداورم

۱ - مسکو (ب ۶۰۷): «بخندید از -» و در مصراع دوم: «بدو گفت -».

۲ - خَرام: دعوت به مهمانی بود بعد از نوید (از لغت فرس اسدی). معنی این چند بیت در متن ما (۵۸۶ تا ۵۸۸): «اسفندیار خندید و به رستم گفت ای پور سام دلاور، چون تو را به میهمانی نخواندم این چنین دلتنگ شدی. باید بگویم که اندیشه ام از این کار، خودکامگی و آوازه نبوده، بلکه با خود گفتم چون هوا گرم است و راه طولانی نخواستم به تورنجگی رسد و آزرده شوی».

ضمناً پور در اینجا بمعنی: نبیره و فرزند زاده است؛ همانطور که بعکس اینجا، در بیت (۲۹۵) لنینگراد: نبیره بمعنی: پور و فرزند آمده بود.

۳ - مسکو (ب ۶۱۰) مصراع دوم: «به پیوزش بسازم سوی داد راه».

۴ - مسکو (ب ۶۱۱): به تو. اما در پاورقی می را «همی» خوانده اند.

۵ - مسکو (ب ۶۱۳): «بآرام بنشین و -» می باشد.

۶ - آرای: گاهی معنی اسمی دارد (لغت نامه): مجلس آرای کرد یعنی مجلس را آرایش کرد.

۷ - جهاندیده: رستم.

۸ - مسکو (ب ۶۱۶):

به بهمن بفرمود کز دست راست نشستی بیارای از آن کم سزاست

در متن لنینگراد فاعل بفرمود: اسفندیار می باشد و فاعل خواست: رستم.

۹ - مسکو (ب ۶۱۷): «که آئین من بین و بگشای چشم». معنی متن ما: «رستم از روی خشم به بهمن گوید: جایگاهی برایم بساز و چشم تو به من باشد که چه می گویم».

۱۰ - مسکو (ب ۶۱۸): «- نامور گوهرم» و در مصراع دوم: «که از تخمه -» است.

سزاوار من گر تو را نیست جای
وز آن پس بفرمود فرزند شاه
بیامد بر آن کرسی زر نشست ۶۰۰
مرا هست پیروزی و نام و رای^۱
که کرسی زرین نهد پیش گاه^۲
پُر از خشم، بویا تَرنجی^۳ بدست

چنین گفت با رستم اسفندیار
من ایدون شنیدستم از موبدان^۴
که دستانِ بد گوهر از دیوزاد
فراوان ز سامش نهان داشتند
تنش تیره و موی و رویش سپید ۶۰۵
که ای نیک دل مهتر نامدار
بزرگان و بیدار دل بخردان
بگیتی فزون زین ندارد نژاد^۵
همی رستخیز جهان داشتند^۶
چو دیدش دل سام شد ناامید

۱ - مسکو (ص ۲۵۵، ب ۶۲۰): هوش و رای. چاپ مسکو پیش از این بیت، يك بیت افزوده دارد:

هنر باید از مرد و فرّ و نژاد کفی راد دارد دلی پُر زداد

۲ - «پیش گاه»: روبروی تخت. هنگامی که رستم از نشستن در سوی چپ و راست اسفندیار خودداری می کند، آنگاه اسفندیار به بهمن می گوید که کرسی زرین را روبروی تخت وی بنهد و این گونه نشستن ها در گذشته بین اقوان رسم بوده و در قرآن مجید نیز در باره بهشتیان علی سرر متقابلین آورده شده است. (میبدی، ج ۵، ص ۳۱۳، وج ۸، ص ۲۶۶). پس از این بیت در چاپ مسکو چنین آمده:

بدان تا گو نامور پهلوان نشیند بر شهریار جوان

که در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز این بیت، مانند لنینگراد نیامده است.
۳ - بویا تَرنج: تَرنج معطر. تَرنج: میوه ای است از جنس مرکبات و معطر که از نارنج بزرگتر می باشد. (برگرفته از لغت نامه).

۴ - مسکو (ب ۶۲۵): «از بخردان» و در آخر مصراع دوم: «موبدان». پس از این بیت در چاپ مسکو افزوده شده:

از آن برگزیده نیاکان تو سرافراز و دین دار و پاکان تو
۵ - مسکو (ب ۶۲۷):

که دستانِ بدگوهر دیوزاد بگیتی فزونی ندارد نژاد

۶ - «همی رستخیز...»: یعنی؛ شیون و زاری و آشفتگی در بارگاه پیچیدن گرفت.

بفرمود تا پیش دریا برند
 بیامد بگسترد سیمرغ پر
 ببردش بجائی که بودش گُنام
 اگر چند بر کام^۴ ناهار بود
 ۶۱۰ بینداختش پس به پیش گُنام^۵
 همی خورد افکنده مردار اوی
 برافگند^۶ سیمرغ بر زال مهر
 از آن پس که مردار چندی چشید
 پذیرفت سامش ز بی بجگی
 ۶۱۵ خجسته بزرگان و شاهان من
 مگر مرغ و ماهی ورا بشکرند^۱
 ندید اندرو هیچ آئین و فر^۲
 ز دستان مرو را نه خوش^۳ بود کام
 تن زال پیش اندرش خوار بود
 به دیدار او کس بُد شادکام
 ز جامه برهنه تن خوار اوی^۴
 برو گشت ازین گونه چندی سپهر
 برهنه سوی سیستانش کشید
 ز نادانی و دیوی و غرچگی
 نیای من و نیک خواهان من

- ۱ - شکردن: از (شکر = شکار) + دن (پسوند مصدری) = شَکَریدن. (از پاورقی برهان). شکردن؛ اشکردن: شکستن، دریدن، پاره کردن و شکار کردن. (واژه‌نامهک).
- ۲ - آئین و فر: کنایه از جُتّه مناسب و شکل و شمایل خوب. یعنی سیمرغ از آسمان بر زال فرود آمد و در وی هیچ جُتّه مناسبی ندید.
- ۳ - مسکو (ص ۲۵۶، ب ۶۳۲): «مر و را خورش» که در دستنویس فرهنگستان نیز: «نخوش» آمده است.
- ۴ - مسکو (ب ۶۳۳): «اگر چند سیمرغ -». ناهار: گرسنه. (از: ن نفی) + آهار؛ یعنی: بی خورش، بی آش. (از پاورقی برهان). کام: سقفِ دهان را گویند؛ یعنی فکِ اعلیٰ و دهان را نیز گویند. (برهان). معنی بیت: سیمرغ هر چند گرسنه بود، لیکن تن زال در نظرش کم ارزش جلوه کرد و از آن چشم پوشید.
- ۵ - گُنام: آشیانه و آرامگاه پرنده و دام و دد. (واژه‌نامهک). کس (ضمیر مبهم)؛ یعنی هیچ یک از جوجه‌ها از آن شادمان نبودند.
- ۶ - مردار: لاشه حیوان که ذبح نشده است. (لغت‌نامه). معنی بیت: زال از گوشت مرداری که سیمرغ به لانه می افکند، می خورد و تن ناتوان وی نیز برهنه بود.
- ۷ - مسکو (ص ۲۵۶، ب ۶۳۶): چو افگند. معنی ابیات تا (۶۱۴): دیوی (حاصل مصدر): دیو بودن، صفت دیو داشتن. (لغت‌نامه). غرچگی: بی حمیتی، بی غیرتی، احمقی. (لغت‌نامه): «پس از آنکه سیمرغ مهر خود را بر زال افکند و روزگاری بدین گونه گذشت و چندی غذایش مردار بود، سرانجام سیمرغ زال را بسوی سیستان برد و سام وی را از بی بجگی و نادانی و گمراهی و بی حمیتی پذیرفت».

ورا برکشیدند و دادند چیز^۱ فراوان بدو سال بگذشت نیز
 یکی سرو شد نابسوده سرش^۲ چو با شاخ شد رستم آمد برش
 زمردی و فرهنگ^۳ و دیدار اوی به گردون برآمد چنین کار اوی
 براین گونه بر، پادشاهی گرفت بیالید و ناپارسائی گرفت^۴

۶۲۰ بدو گفت رستم که آرام گیر چه گوئی سخن های نادلپذیر
 دلت بیش کژی بنالد^۵ همی روانست ز دیوان بیالد همی

۱ - «ورا برکشیدند . . .»؛ یعنی شاهان و نیاکان من زال را به درجه بالا بردند و مال فراوان به وی بخشیدند.

۲ - معنی مصراع اول: «همچون سروی شد بلند که دست به سر آن نمی رسید».

۳ - مسکو (ب ۶۴۲): ز مردی و بالا.

۴ - مسکو (ب ۶۴۳):

برین گونه ناپارسائی گرفت بیالید و پس پادشاهی گرفت

۵ - این واژه به همان گونه که می بینید در متن لنینگراد (نسخه عکسی ص ۴۰۷ س ۲۰): «بنالد» می باشد و در نسخه فرهنگستان: «نالد» و در قاهره و بریتانیا کم نقطه است. نویسندگان مسکو آن را بصورت «پالیدن» (ب ۶۴۵) درآورده و گفته اند: «متن تصحیح قیاسی». گرچه «پالیدن» اگر در نسخه ای می آمد خیلی خوب بود؛ زیرا «پالیدن» بمعنی جستجو کردن و کاویدن در فرهنگ ها و نیز ترجمه مقامات حریری بکار رفته است. اما ما بر آن باوریم که باید کوشید تا ضبط اصلی محفوظ بماند و از دست زدن به هر نوع دگرگونی پرهیز کرد. در اینجا معنی بیت برای ما کاملاً روشن است و می دانیم که چه می خواهد بگوید، لیکن ربط دادن «نالدین» در مصراع اول به «پالیدن» در مصراع دوم قدری دشوار می باشد. ناگفته نماند که در ترجمه بنداری این چنین آمده (جزء اول، ص ۳۵۸ سه سطر به آخر): «فقال له رستم: ما أراك إلا وقد اخترت الزيف وأتبع الشيطان» رستم به وی گوید: همانا می بینم تو را که کژی را برگزیده ای و از دیو پیروی کرده ای. ضمناً بیتی دیگر در شاهنامه در مدح سلطان محمود آمده که قافیه های «نالدین» و «پالیدن» در آن بکار رفته است، مانند:

که گنجش ز بخشش بنالد همی بزرگی ز نامش بیالد همی

(مسکو، ج ۵، ص ۲۳۵، ب ۲). اکنون با توجه به آنچه که گفته شد، ما می توانیم بیت متن لنینگراد را بدین گونه معنی کنیم: «رستم به اسفندیار گفت: دلت از فرونی گرفتن کژی و ناراستی در درونش ناتوان شده است و می نالد و روانست از دیوان فرونی و بالندگی یافته در پی آنان می رود».

تو آن گوی کز پادشاهی^۱ سزاست
جهاندار^۲ داند که دستان سام
همان سام پور نریمان بدست
بزرگست و هوشنگ^۴ بودش پدر
همانا شنیدستی آواز^۵ سام
نخستین^۶ به طوس اندر آن ازدها
بدریا نهنگ و بخشکی پلنگ
۶۲۵
نگوید سخن شاه جز راه راست
بزرگست و با دانش و نیک نام
نریمان گرد از کریمان^۳ بدست
بگیتی شه و خسرو تاجور
نبد در زمانه چنو نیک نام؟
که از چنگ او کس نگشتی رها
همش نام و ننگ و همش خاک و سنگ^۷

۱ - مسکو (ب ۶۴۶): «کز پادشاهان» و در مصراع دوم: «نگوید سخن پادشا جز که راست» که نسخه قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است.

۲ - جهاندار: مراد یزدان است.

۳ - کریمان: جمع کریم؛ عربی است بسباق فارسی با «ان» که برهان قاطع و رشیدی آن را جدّ اعلای رستم دانسته‌اند و در فرهنگ رشیدی این بیت را از فردوسی شاهد آورده است:

بیالای سام نریمان بود بمردی و زور کریمان بود

در حالی که این بیت شاهد در داستان رستم و سهراب بدون اختلاف (مسکو، ج ۲، ص ۱۷۶، ب ۱۰۳): «بمردی و خوی کریمان» است نه «زور کریمان» که اگر رشیدی متن درستی در اختیار می داشت چنین اشتباهی نمی کرد. ← (فرهنگ رشیدی، نیمه دوم، ص ۱۱۲۵).

۴ - مسکو (ص ۲۵۷، ب ۶۴۹): «بزرگست و گرشاسپ» آورده است و حال آنکه متن لنینگراد و قاهره و دو فرهنگستان: «هوشنگ» است نه «گرشاسپ». در ترجمه بنداری نیز «نیرم ولد اوشهنج» نوشته شده؛ یعنی نریمان، بزرگ و از کریمان است و پدرش هوشنگ که در جهان، خسروی تاجور بوده است.

۵ - شنیدستی: بمعنی: شنیده‌ای (ماضی نقلی) که مقدسی در احسن التقاسیم آن را از ویژگی های زبان نیشابوریان می داند و مرحوم ملک الشعراء بهار آن را فعل نیشابوری نام نهاده (سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۴۷). لیکن عبدالحمی حبیبی، مصحح کتاب سواد الأعظم آن را ماوراء النهری خوانده و گوید: هنوز این گونه افعال در گفتگوی مردم آنجا باقی مانده است (سواد الأعظم، ص ۲۲۸). آواز: آوازه و شهرت.

۶ - مسکو (ص ۲۵۷، ب ۶۵۱): بکشتش.

۷ - مسکو (ب ۶۵۲) مصراع دوم: «ورا کس ندیدی گریزان ز جنگ» که در دستنویس قاهره و فرهنگستان شماره (۶): «همش بوی و رنگ و همش خاک و سنگ» و در لنینگراد و فرهنگستان شماره (۴): «همش نام و ننگ و همش خاک و سنگ». اما معنی ابیات از (۶۲۷ لنینگراد تا ۶۳۵):

طوس: ناحیتی است در خراسان که مزار امام معصوم علی بن موسی الرضا (ع) در چهار فرسنگی ←

وزو در هوا پَر کرگس بسوخت	بدریا سر ماهیان برفروخت
دل خرّم از یاد او شد دژم	۶۳۰ همی بُش را برکشیدی بدم
تنش بر زمین و سرش بآسمان	و دیگر که با دیو بُد بدگمان
ز تابیدن خور زیانش بدی	که دریای چین در میانش بدی
پس از گنبد ماه بگذاشتی	همی ماهی از آب برداشتی
ازو چرخ گردنده گریان شدی	بخورشید ماهیش بریان شدی
ز تیغ و دل سام بی جان شدند	۶۳۵ دو پتیاره زین گونه پیچان شدند
بدو کشور هند شاداب بود	همی مادرم دخت مهراب بود
ز شاهان گیتی برآورده سر	که ضحّاك بودش پنجم ^۱ پدر

آن قرار دارد و قبر حجة الاسلام امام محمد غزالی و احمد غزالی و هارون الرشید و آرامگاه فردوسی در آنجا است که شامل دو شهر طابران و نوقان می باشد. طوس در سمت شمالی کشف رود واقع است. «نقل باختصار از لغت نامه دهخدا؛ از حدود العالم و نُزهة القلوب». در دستنویس فرهنگستان بیتی آورده شده است که ازدهائی که سام آن را هلاک کرده اصل آن از کشف رود بوده است (مسکو، ج ۶، ص ۲۵۷، پاورقی):

یکی ازدها کو ز رُود کشف برون آمد و کرد گیتی چوکف

کشف رود؛ یکی از شعب هری رُود است که از کوه های هزار مسجد سرچشمه می گیرد پس از گذشتن از شمال مشهد در پل خاتون به هری رُود می ریزد. (از لغت نامه). «همش نام و ننگ -»؛ یعنی آن ازدها در پی یافتن آوازه بود، و پیوسته خاك و سنگ با پنجه هایش به هوا می کرد.

برفروخت: شعله ور می کرد. فردوسی گوید: «نخست سام ازدهائی که در سرزمین طوس بود و کسی از دست او رهائی نمی یافت هلاک کرد. آنچنان ازدهائی که نه نهنگ از دست او آسوده بود و نه پلنگ. در دریا سر ماهیان از نفسش کباب می شد و در هوا پَر کرگس از دم وی می سوخت و همه آب دریا را از بن سر می کشید. دیگر اینکه: دیوی در روزگار وی بود چندان بلند که سرش به آسمان ها می رسید و دریای چین تا کمرش می بود و ماهیان را می گرفت و بنزد خورشید می پخت و می خورد و این دو پتیاره از تیغ سام به هلاکت رسیدند». در این چند بیت آنچه که فردوسی از کشتن ازدها و دیو به سام نسبت می دهد در کتب زردشتیان آن را از پهلوانی های گرشاسب می دانند. (از مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، ص ۱۵۶).

ضمناً در مسکو (ب ۶۵۴): «همی پیل را درکشیدی -» است و در (ب ۶۵۵): «و دیگر یکی دیو -» و در (ب ۶۵۷)، مصراع دوم: «سر از گنبد ماه -» و در (ب ۶۵۹): «ز تیغ پلی هر دو -». ۱ - مسکو (ب ۶۶۱): «که ضحّاك بودیش پنجم -».

نژادی ازین نامورتر کراست؟
 هرآن کس که^۱ اندر جهان سربسر
 همان عهد کاووس^۲ دارم نخست
 همان عهد کیخسرو دادگر
 زمین را همه سربسر گشته‌ام
 چو من برگزیدم ز جیحون برآب
 ز کاووس در جنگ هاماوران^۳
 خردمند، گردن نییچد ز راست
 یلان را ز من جست باید هنر
 که بر من بهانه نیازند جست
 که چون او نیست از کیان کس کمر
 بسی شاه بیدادگر کشته‌ام
 ز توران به چین آمد افراسیاب^۴
 بتن‌ها برفتم به مازندران

۱ - مسکو (ب ۶۶۳): «دگر آنک -» می‌باشد. هنر: در اینجا دانش و مهارت جنگی است. مانند: سواری و بکار بردن تیغ و نیزه و کمان در میدان رزم، چنانکه عنصری گوید:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
 شود پذیره دشمن به‌جستن پیکار

(فرهنگ مجموعه الفرس، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، صفحه ۸۰). معنی بیت متن ما: رستم گوید: که در همه جهان هرکس که یل باشد، می‌باید هنر و دانش نبرد را از من بیاموزد.

۲ - رستم در روزگار گذشته عهدنامه‌ها و فرمان‌هایی برای حکومت کردن در کشور نيمروز، یعنی سیستان از شاهان بدست آورده بود، مانند عهدنامه کیکاووس (مسکو، ج ۲، ص ۱۲۵) و عهدنامه کیخسرو (مسکو، ج ۵، ص ۴۰۳).

۳ - اشاره است به جنگ رستم و افراسیاب در پی کشته شدن سیاوش بدست وی و فرار کردن افراسیاب به چین و پس از آن رستم شش سال در توران ماندگار شد و سپس به زابل برگشت (مسکو، ج ۳، ص ۱۹۰ و ۱۹۵).

۴ - هاماوران (هاماور + ان، پسوند مکان): سرزمین قبیله حَمِیر، یمن (از پاورقی برهان). معنی این بیت و بیت بعد: «رستم گوید: ای پهلوان من از کیکاووس برایت بگویم که چگونه در جنگ هاماوران وی را که گرفتار شده بود از زندان رهایش ساختم و نیز پس از آنکه کاووس در مازندران از دیوان شکست خورده بود و ببند افتاده بود چگونه بتنهایی به آنجا رفتم و پس از گذشتن از هفتخوان و کشتن دیو سپید، وی و یارانش را از بند آزاد کردم؟ نه ارژنگ دیو از دستم رهائی یافت، نه دیو سپید، نه سَنجه، نه اولاد پسر غندی و نه بید که بعضی را کُشتم و بعضی را اسیر کردم». ← جنگ رستم در هاماوران (مسکو، ج ۲، ص ۱۴۲) و برای جنگ مازندران (ج ۲، ص ۹۱).

ضمناً بیت متن ما (۶۴۵) پیش از این در چاپ مسکو (ج ۲، ص ۹۰، ب ۲۶۷) بدین‌گونه در پاورقی از لنینگراد آورده شده:

نه ارژنگ مانم نه دیو سپید
 نه سَنجه نه کولاد غندی نه بید

که ظاهراً در اثر بدخوانی: (کولاد) آورده شده است.

نه ارژنگ ماندم نه دیو سپید	۶۴۵
همی از پی شاه، فرزندی را	
که گردی چو سهراب دیگر نبود	
ز ششصد ^۲ همانا فزونست سال	
همه پهلوان بودم اندر جهان	
۶۵۰ بسان فریدون فرخ نژاد	
ز تخت اندر آورد ضحاک را	
دگر سام کو بود ما را نیا	
سدیگر که چون من بیستم کمر	
نه سنجه نه اولاد غندی و بید	
بکشتم دلیر خردمند را	
بزور و بمردی و رزم آزمود ^۳	
که تا من جدا گشتم از پشت زال	
یکی بود با آشکارم نهان ^۴	
که تاج بزرگی بسر برنهاد ^۵	
سپردن سرو ^۶ تاج او خاک را	
ببرد از جهان دانش و کیمیا ^۷	
تن آسان شد از رنج ها ^۸ تاجور	

- ۱ - مراد از «فرزند» سهراب است. ← (ج ۲، ص ۱۶۹).
- ۲ - رزم آزمود (حاصل مصدر): رزم آزمودگی. (لغت نامه)، و نیز مانند: کلاتسال بمعنی کلاتسالی (معارف بهاء ولد، ج ۱، ص ۴۸۶).
- ۳ - دستنویس قاهره: هفتصد، و متن مسکو (ب ۶۷۲): پانصد. ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۵۹، سطر ۵): ثلاث مائه.
- ۴ - معنی مصراع دوم: یعنی راستگو و درست کردار بودم.
- ۵ - رستم در ادامه سخنانش گوید: «آنچه کردم مانند فریدون بود آن که تاج بزرگی بسر برنهاد و ضحاک را از تخت بزیز آورد و سرو تاجش را لگدمال کرد».
- ۶ - مسکو (ص ۲۵۸، ب ۶۷۵): «سپرد آن سرو». سپردن: یعنی بجهت سپردن.
- ۷ - در نسخه بریتانیا: دانش کیمیا (مسکو ص ۲۵۸ پاورقی شماره ۱۹) که بدون «واو» می باشد. در این بیت بنظر می رسد که این «واو» نباید «واو عطف» باشد؛ زیرا نمی شود «کیمیا» را به «دانش» عطف گرفت. چونکه در شاهنامه این واژه بمعنی چاره اندیشی و حیل و تزویر است و در اینجا نیز باید همین معنی اراده شده باشد نه جز آن. بنابراین باید گفت که این «واو» بجای کسر اضافه آمده و آن مربوط به گویش آن حوزه ای است که کاتب در آن می زیسته است. قرائنی که این حدس را ثابت می کند یکی: ضبط نسخه بریتانیا است که بدون «واو» می باشد. دیگر این که: دستنویس فلورانس که نسخه ای دقیق و مضبوط می باشد در چند مورد «واو» آمده که بعضی گمان کرده اند که این «واو» ها زائد است و عملاً در چنین نسخه معتبر نمی شود این همه «واو» زائد و اتفاقی باشد. ← (مجله فرهنگ کتاب هفتم، پائیز ۱۳۶۹، ص ۴۲). اما معنی بیت: «رستم گوید: دوم اینکه سام نیای ما بود و هرچه دانش افسونگری و حیل بود از میان برداشت»؛ که مجازاً اهل تزویر و افسون مراد است.
- ۸ - مسکو (ب ۶۷۷): اندر جهان.

۶۵۵ بدان خرمی روز هرگز نبود
 که من بودم اندر جهان کامران
 بدان گفتم این تا بدانی همه
 تو اندر زمانه رسیده نوی
 تن خویش بینی همی در جهان
 چو بسیار شد گفته‌ها می خوریم
 ۶۶۰ ز رستم چو اسفندیار این شنید
 بدو گفت کز رنج و پیکار تو^۵
 کنون کارهائی که من کرده‌ام
 نخستین کمر بستم از بهر دین
 کس از جنگجویان گیتی ندید
 ۶۶۵ نژاد من از پشت گشتاسپست
 پی مرد بی‌راه^۱ بر دز نبود
 مرا بود شمشیر و گرز گران
 تو شاهی و گردنکشان چون رمه
 اگر چند با فر کیخسروی^۲
 نه آگاهی از کارهای نهان
 به‌می جان اندیشه را بشکریم^۳
 بخندید و شادان دلش بردمید^۴
 شنیدم همه درد و تیمار تو
 ز گردنکشان سر برآورده‌ام^۶
 تهی کردم از بُت پرستان زمین
 که از جنگِ آن^۷ خاک شد ناپدید
 که گشتاسپ از پشت لهراسپست

۱ - مرد بی‌راه: بی‌دین، گمراه و ستمکار. دز: حصار و قلعه. اینجا مجازاً: کشور و مملکت؛ یعنی: هرگز روزگاری بدان خوبی و شادمانگی نبود و هیچ ستمکاری در پی آن نبود که لشکر به سرزمین ما بکشد.

۲ - فر کیخسرو: شأن و شوکت کیخسرو. رستم گوید: تو در این روزگار تازه‌کار و کم تجربه‌ای هرچند که فر کیخسرو با تو است. توقف خودت را می‌بینی و از نهان کارها ناآگاهی (ترجمه دوبیت).

۳ - شِکُردن: شکار کردن. معنی مصراع دوم: با نوشیدن می‌اندوه را از میان برداریم.

۴ - دل از شادی و یا از غم بردمیدن؛ یعنی: طپیدن دل... (لغت‌نامه). نیز در شاهنامه هنگامی که سام رستم را در حالی که کودکی هشت ساله است می‌بیند، دلش از شادی می‌طپد (ج ۱، ص ۲۴۳، پاورقی از دستنویس لنینگراد):

چو بر پیل بر، بچه شیر دید
 بخندید و شادان دلش بردمید

۵ - مسکو (ص ۲۵۹، ب ۶۸۵): «- ازین رنج و کردار تو».

۶ - «- سر برآورده‌ام»: سر بلند و با آوازه شده‌ام.

۷ - مسکو (ب ۶۸۸): «که از کشتگان». در متن ما مراد از «جنگ آن»: جنگیدن با بُت پرستان است. اسفندیار گوید: در جهان هیچ جنگجویی نبرد مرا با بُت پرستان ندید مگر آن که از خون آن گروه، زمین ناپدید شده بود.

که لهراسب بُد پور اورندشاه
 [هم اورند از گوهر کی پشین
 پشین بود از تخمه کیقباد
 همی رُو چنین تا فریدون شاه
 ۶۷۰ همان مادرم دختر قیصرست
 همان قیصر از سلم دارد نژاد
 همان سلم پور فریدون گرد
 بگویم من و کس نگوید که نیست
 تو آنی که پیش نیاکان من
 ۶۷۵ پرستنده بودی تو خود با نیا
 تو شاهی^۸ ز شاهان من یافتی
 که اصل کیان بود و زیبای گاه^۱
 که کردی پدر برپشین آفرین
 خردمند شاهی دلش پُر ز داد
 که شاه جهان بود و زیبای گاه]
 که او^۲ بر سر رومیان افسرست
 ازو دین بآئین و با فرّ و داد^۳
 که از خسروان گوی گردی^۴ ببرد
 که بی فرّ او راه و داد^۵ اندکیست
 بزرگان و شاهان^۶ و پاکان من
 نجویم همی زین سخن کیمیا^۷
 اگر چند بر کینه بشتافتی

۱ - مسکو (ب ۶۹۰): «که او را بدی از مهان تاج و گاه». در این بیت «اورند» پدر لهراسب است و در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۵۹): لهراسب بن اروند (بتقدیم راه بر او) آمده. در برهان از هر دو صورت آن یاد شده لیکن در «اورند» شرح بیشتری داده شده است، مانند: «اورند: نام یکی از پسران کی پشین بن کیقباد است و او پدر لهراسب بوده»، سپس در پاورقی برهان همین بیت بعنوان شاهد آورده شده است. در متن لنینگراد از این بیت به بعد سه بیت حذف شده است که از متن مسکو (ب ۶۹۱ تا ۶۹۳) افزودیم و در ترجمه بنداری هم آمده است.

۲ - مسکو (ص ۲۵۹، ب ۶۹۴): کجا. مادر اسفندیار: کتابون دختر قیصر روم بود. می گوید: همچنین مادرم دختر قیصر است و مانند تاجی است که بر تارک رومیان می درخشد.

۳ - مسکو (ب ۶۹۵) مصراع دوم: «ز تخم فریدون با فرّ و داد». همانطور که می بینید ضبط نسخه لنینگراد بهتر از متن مسکو می باشد. زیرا در بیت بعد سلم را پور فریدون آورده، بنابراین نیاز بتکرار نبوده است.

۴ - مسکو (ب ۶۹۶): نام شاهی.

۵ - مسکو (ب ۶۹۷): «که بی راه بسیار و راه -». بنابر نسخه لنینگراد اسفندیار گوید: «من این سخن را می گویم و کسی هم منکر آن نیست که هر گاه کسی فرّ شاء فریدون را نداشته باشد در راه دین و داد کمتر گام خواهد نهاد».

۶ - مسکو (ب ۶۹۸): بیدار.

۷ - کیمیا: نیرنگ.

۸ - مسکو (ص ۲۶۰، ب ۷۰۰): «بزرگی» و در مصراع دوم: «چو در بندگی تیز -».

بمان تا بگویم همی^۱ هر چه هست
 که تا شاه گشتاسپ با داد و تخت^۲
 همان کس که رفت از پی دین چنین^۳
 ۶۸۰ وز آن پس که ما را بگفت گُرم
 به لهراسپ از بند من بد رسید
 بیاورد جاماسپ آهنگران
 همی کار آهنگران دیر بود
 دلم تنگ شد بانگشان برزدم
 ۶۸۵ برافراختم سر ز جای نشست
 گریزان شد ارجاسپ از پیش من
 یکی گر دروغست بنمای دست
 میان بسته دارم بمردی و بخت
 بکردند از آن پس برو آفرین
 بیست و مرا دور کرد او^۴ ز بزم
 شد از ترگ رومی^۵ زمین ناپدید
 که ما را گشاید ز بند گران
 دل من بر آهنگ شمشیر بود
 تن از دست آهنگران بستدم
 همه بند^۶ برهم شکستم بدست
 بر آن سان یکی نامدار انجمن^۸

۱ - مسکو (ب ۷۰۱): «تورا بازگویم همه -» که قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است. معنی بیت؛ اسفندیار گوید: «اجازه بده تا هر چه که هست برای تو گزارش کنم، هر گاه دیدی که يك جا نادرست است دستت را بعلافت اعتراض بلند کن».

۲ - مسکو (ص ۲۶۰، ب ۷۰۲): «که تا شاه گشتاسپ را داد تخت». معنی بیت از متن ما: «از آن هنگام که شاه گشتاسپ دادگر و با اورنگ کمر مرا از روی بخت و جوانمردی بست من همان کسم که بدین گونه برای گسترش دین به هر سو رفتم و همه مردم در این کار به من آفرین گفتند».

۳ - مسکو (ب ۷۰۳): «هرآنکس که رفت از پی دین به چین».

۴ - مسکو (ب ۷۰۴): «بیستم پدر دور کردم -».

۵ - مسکو (ب ۷۰۵): «تُرک، روي» است. معنی این دو بیت از متن: «از آن پس که گشتاسپ مرا بیدگوئی گرم در بند کشید و از بزم خود مرا دور کرد به لهراسپ پیر آسیب رسید و کشته شد و زمین از فزونی سربازان تورانی دیده نمی شد».

۶ - مسکو (ص ۲۶۰، ب ۷۰۷): «همان کار» و در مصراع دوم: «مرا دل».

۷ - مسکو (ب ۷۰۹): «غل و بند». معنی ابیات از (۶۸۲ تا ۶۸۵) متن ما: «پس از آمدن ارجاسپ به ایران، جاماسب آهنگران را بفرمان گشتاسپ آورد تا بندها را بگشاید، لیکن کار آنان بدرازا کشید و من برای رفتن به جنگ تورانیان شتاب داشتم و از کُندی آهنگران دلتنگ شدم، ناگهان بانگ بر آنان زدم و از پیش خود راندم. سپس با يك جنبش از جای برخاستم و همه بندها را درهم شکستم».

۸ - معنی بیت: «ارجاسپ از پیش من گریخت و هم بر آن سان جمعی از لشکریانش که نامدار بودند». در اینجا اسفندیار بجائی اشاره می کند که ارجاسپ پس از گرفتار شدن گرگسار، از میدان پا ویزگان می گریزد و سپاهش چون از این آگاه شدند نیمی به زینهار اسفندیار درآمدند و نیمی دیگر پا بفرار نهادند (ج ۶، ص ۱۶۳، ب ۲۴۹):

خود و ویزگان برهیسونان مست برفتند و اسبان گرفته بدست

همی رفتم از پس چون شیر ژیان
چه آمد ز شیران و از اهرمن^۱
جهانی برآن گونه بر هم زدم^۲
بجستم همی کین از ایرانیان^۳
همان رنج و سختی که من خورده‌ام
گر از شست ملاح کام نهنگ
که از بتری^۵ دور از انبوه بود
سراسیمه بر سان مستان بدند
بتان را همه بر زمین برزدم
بمردی بیستم کمر بر میان
شنیدی که در هفتخوان پیش من
بچاره به روئین دز اندر شدم
۶۹۰ بخون بزرگان بیستم میان
به توران و چین آنچه من کرده‌ام
همانا ندیدست گور^۴ از پلنگ
یکی تیر[ه] دز بر سر کوه بود
چو رفتم همه بت پرستان بدند
۶۹۵ بمردی من آن باره را بستم

۱ - اسفندیار در خوان دوم با شیران می جنگد و در خوان چهارم با زن جادو. (ج ۶، ص ۱۷۲ و ۱۷۶).

۲ - گوید: «با تدبیر و حيله به روئین دز وارد شدم و دز را تسخیر و خواهرانم را آزاد کردم». این واقعه شباهت زیادی دارد به داستان شهر تروا و ده سال جنگیدن یونانی ها بر سر پس گرفتن هلن شاهزاده یونانی، که سرانجام دلاوران یونان با فریب دادن دشمن و پنهان شدن در درون يك اسب چوبی شهر را گشودند.

۳ - مسکو (ب ۷۱۴) در این بیت، مصراع ها را پس و پیش آورده، مانند:

بجستم همه کین ایرانیان بخون بزرگان بیستم میان

و ترتیب بیت در نسخه قاهره نیز مانند لنینگراد است. معنی بیت متن: «از»؛ درباره، راجع به. (لغت نامه). اسفندیار گوید: «من برای خون بزرگان کمر بستم تا انتقام بگیرم و نیز درباره ایرانیان از تورانیان کین جستم».

۴ - در اصل نسخه: «کوه» بود، لیکن در پاورقی مسکو (ص ۲۶۰) از دستنویس فرهنگستان نام می برد نه از لنینگراد. «گو» در مصراع دوم: بمعنی «یا» است و «شست» قلاب ماهیگیری. ضمناً در چاپ مسکو يك بیت (۷۱۷) اضافه دارد:

ز هنگام تور و فریدون گرد کس اندر جهان نام این دژ نبرد

۵ - مسکو (ص ۲۶۱، ب ۷۱۸): برتر. «بتری»: بدی و شر؛ «یعنی: دژی بود تیره رنگ که بر سر کوه قرار داشت و بجهت شرارت زیاد کسی به آن نزدیک نمی شد و از دسترس جمعیت و سپاه دور بود».

[برافروختم آتش زرد هشت
 پیروزی داد ده^۲ يك خدای
 که ما را بهر جای دشمن نماند
 بتنها تن خویش^۴ جستم نبرد
 ۷۰۰ سخن ها کنون شد بر ما دراز
 که با مجمر آورده بود از بهشت]^۱
 به ایوان چنان آمدم باز جای
 به بتخانه ها در، برهمن^۳ نماند
 پرخاش، تیمار من کس نخورد
 اگر تشنه ای جام می برافراز^۵

* * *

چنین گفت رستم به اسفندیار
 کنون داد ده باش و بشنو سخن
 ازین نامبردار مرد کهن
 اگر من نرفتی^۶ به مازندران
 که کردار ماند ز ما یادگار
 بگردن برآورده گرز گران

۱ - از چاپ مسکو (ص ۲۶۱، ب ۷۲۱) افزوده شد. اسفندیار گوید: آتشی که زردشت از بهشت آورده بود در آتشکده آن قلعه برافروختم.

۲ - مسکو (ب ۷۲۲): «دادگر» و در مصراع دوم: «بایران».

۳ - برهمن: پیشوای روحانی آئین برهمنی است (لغت نامه). معنی این بیت و بیت پیش: «با آن پیروزی که خدای دادگر و یگانه به من داد به خانه برگشتم در حالی که در هیچ بتخانه ای برهمن و بت پرستی باقی نمانده بود».

۴ - بتنها تن خویش: تنها، يك تنه. پرخاش: پیکار، ستیزه، گفتار تند. گوید: «بتنهائی با دشمنان جنگیدم و در این ستیز کسی مرا یاری نکرد».

۵ - برافراز (فعل امر): برافراز، بلند کن. در مسکو (ب ۷۲۵):

سخن ها به ما برکنون شد دراز
 اگر تشنه ای جام می را فراز

۶ - نرفتی (حذف ضمیر متکلم) بجای نرفتمی (نمی رفتم). در تفسیر نسفی مقدمه جلد اول، چاپ دوم (ص ۲۹): «کاشکی من با ایشان رفتی تا من نیز مال بسیار گرفتی». و نیز «سبك شناسی (ج ۱، ص ۳۶۶). «به گردن برآورده گرز-»: هنگام نبرد، هرکدام از سلاح ها برای آسانی جایی داشته است که از آنجمله تبر و گرز را با بندی به گردن می آویختند تا در وقت نیاز به کار آید و نیز در چاپ مسکو (ج ۲، ص ۱۲۲، ب ۸۳۹):

مرا دید چون شاه مازندران
 بگردن برآورده گرز گران

و (ج ۲، ص ۱۳۰، ب ۵۰):

زبس خود زرین و زرین سپر
 بگردن برآورده رخشان تبر

و نیز (ج ۲، ص ۱۴۷، ب ۳۱۰) پاورقی مسکو و «گرشاسب نامه (ص ۳۵۹، ب ۵۴).

کجا^۱ بسته بُد گِیو و گودرز و طوس
 ۷۰۵ که کندی دل و مغز دیو سپید؟
 ز بند گران بردمش سوی تخت
 سر جادوان^۲ را بکندم ز تن
 مرا یار، دل بود و پس^۳ رخس بود
 وز آن پس که شد^۴ سوی هاماوران
 ۷۱۰ ببردم از ایرانیان لشکری
 بگشتم بجنگ اندرون شاهشان
 جهاندار کاووس خود^۵ بسته بود
 به ایران بُد افراسیاب آن زمان
 بیاوردم از بند کاووس را
 ۷۱۵ به ایران کشیدم ز هاماوران
 شب تیره تنها برفتم ز پیش
 که شد گوش ها کر از آن زخم کوس
 کرا بُد بیازوی خویش این امید؟
 شد ایران بدو شاد و او نیکبخت^۶
 ستودان ندیدند و گور و کفن
 چو شمشیر و تیر [م] جهان بخش بود
 بیستند پایش ببند گران
 بجائی که بُد مهتری یا^۷ سری
 تهی کردم آن نامورگاهشان
 ز رنج و ز تیمار دل خسته بود
 جهان پُر ز درد و^۸ بد بدگمان
 همان گِیو و گودرز و هم طوس را
 خود و شاه با لشکری بیکران
 همه نام جستم نه آرام^۹ خویش

۱ - کجا: جایی که، این بیت در چاپ مسکو (ب ۷۲۹) بدین گونه است:

- کجا بسته بُد گِیو و کاووس و طوس شده گوش کر یکسر از بانگ کوس
- معنی بیت متن: «جائی که گِیو و گودرز و طوس در بند بودند و گوش از آواز زدنِ طبل آزرده می شد».
- ۲ - این بیت و بیت بعد در چاپ مسکو (ب ۷۳۱ و ۷۳۲) پس و پیش آورده شده است.
- ۳ - سر جادوان: مراد دیو سپید است. (ج ۲، ص ۸۶). ستودان: دخمه مردگان.
- ۴ - مسکو (ب ۷۳۳): «مرا یار در هفتخوان» و مصراع دوم: «که شمشیر تیزم». معنی مصراع دوم: آنگاه که شمشیر و تیرم جهان را می گرفت و به شاهان می بخشید.
- ۵ - فاعل جمله کیکاووس است. هاماوران: سرزمین قبیله حَمِیر و یمن. (برهان).
- ۶ - مسکو (ص ۲۶۲، ب ۷۳۵): گر.
- ۷ - مسکو (ب ۷۳۷): کاووس کی.
- ۸ - مسکو (ب ۷۳۹): «از».
- ضمناً این بیت با بیت ۷۳۸ در چاپ مسکو پس و پیش آورده شده است.
- ۹ - آرام: بمعنی آرامش (صفت به جای اسم مصدر) در نظم و نثر کهن فراوان بکار رفته است. مانند: این بیت از رودکی (ابوعبدالله رودکی، ص ۵۵۶):

دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بد برتن تو جوشنست

که «بد» بجای «بدی» آمده است.

۷۲۰ به ایران بُد افراسیاب آن زمان
 چو دید آن درفشان درفش مرا
 برداخت ایران و شد سوی چین
 گر از یال کاووس خون آمدی
 که کیخسرو از پاك مادر بزاد^۳
 پدرم آن دلیر گرانمایه مرد
 چو^۴ لهراسپ را شاه بایست خواند
 چه نازی بدین تاج گشتاسپی
 ابا لشکر و نامور مهتران^۱
 به گوش آمدش بانگ رخس مرا
 جهان شد پُر از داد و پُر آفرین
 ز پشتش سیاوخش^۲ چون آمدی
 که لهراسپ را تاج بر سر نهاد
 ز ننگ اندر آن انجمن خاك خورد^۴
 وزو در جهان نام چندین نماند
 برین باره و تخت^۵ لهراسپی؟

۱ - این بیت که مصراع اول آن مانند (ب ۷۱۳) در متن ما است، در چاپ مسکو نیامده، لیکن در نسخه فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می باشد. در این بیت اشاره است به پادشاهی افراسیاب که در حدود ده سال در ایران پس از قتل نوذر پسر منوچهر برقرار بوده. (از لغت نامه) و در سرفصل دستنویس فلورانس آن را: دوازده سال و هفت ماه و بیست روز نوشته است. برای قتل نوذر بدست افراسیاب ← چاپ مسکو (ج ۲، ۳۵).

۲ - سیاوخش: تلفظی از سیاوش است.

۳ - مسکو (ص ۲۶۲، ب ۷۴۵): «وزو شاه کیخسرو پاك و راد».

۴ - در اینجا رستم به داستانی اشاره می کند که کیخسرو در پایان پادشاهی خود وقتی که لهراسپ را در حضور بزرگان بجانیشینی خود برگزید. نخست زال با آن کار مخالفت کرد، سپس کیخسرو برای همه شرح داد که وی از تخمه هوشنگ است و هنرها دارد و تأکید کرد که وی را بشاهی برگزینند. سپس زال فرمان کیخسرو را می پذیرد و در شاهنامه چنین آمده است (مسکو، ج ۵، ص ۴۰۸):

چو بشنید زال این سخن های پاك بیازید انگشت و برزد بخاك
 بیالود لب را بخاك سیاه به آواز لهراسپ را خواند شاه

لب را به خاك آلودن با انگشت، در گذشته های دور نشانه پشیمانی از کاری بوده است که بعدها در ادبیات ما باقی مانده نگاه کنید به مجله سخن دوره بیست و سوم (شماره ۶، ص ۵۸۲).

معنی این دوبیت: «رستم گوید: پدرم آن مرد گرانمایه در نزد بزرگان از شرم و ننگ پذیرفتن لهراسپ بشاهی، با انگشت خاك بر دهن زد و گفت چگونه لهراسپ را شاه خطاب کنیم و حال آن که از وی نام و نشان درستی ندانیم».

۵ - مسکو (ب ۷۴۷): که.

۶ - مسکو (ص ۲۶۲، ب ۷۴۸): «بدین تازه آئین -» و در پاورقی از فرهنگستان: «باره تخت» است. باره: اسب تیزرو.

- ۷۲۵ که گوید برو دست رستم ببند؟
من از کودکی تا شدستم بزرگ^۲
مرا خواری از پوزش و خواهش است
ز تیزیش^۴ خندان شد اسفندیار
بدو گفت کای رستم پیلتن
۷۳۰ ستبرست بازوت چون ران شیر
میان تنگ و باریک همچون پلنگ
بیفشارد چنگش میان سخن
ز ناخن همی ریختش آب زرد
گرفت آن زمان دست مهتر بدست^۸
- نبندد مرا دست چرخ بلند^۱
بدین گونه کس را ندیدم سترگ
وزین نرم گفتن مرا کاهش است^۲
بیازید و دستش گرفت استوار
چنانی چو بشنیدم از انجمن^۵
بر و یال چون ازدهای دلیر
چنان گرد کو برکشد روز جنگ^۶
ز برنا بخندید مرد کهن
همانا نییچید از آن درد مرد^۷
چنین گفت کای شاه یزدان پرست

۱ - در کتب درسی دبیرستان های قدیم آن را صنعت غلو نوشته اند. در چاپ مسکو (ب ۷۵۰) افزوده شده است:

که گر چرخ گوید مرا کاین نبوش بگرز گرانش بمالم دو گوش

۲ - مسکو (ص ۲۶۳، ب ۷۵۱): «کهن» و در مصراع دوم: «بدین گونه از کس نبردم سخن». شدستم: شده ام (پیش از این گفتیم که این افعال را باید «ماوراء النهری» گفت). ← ترجمه سواد الأعظم، ص ۲۲۸.

۳ - «رستم گوید: این که تو مرا خوار و خفیف می داری از پوزش و خواهش من مایه می گیرد و این نرم سخن گفتن من سبب کسر شأن من شده است». اشاره ضمنی دارد به این که تو جوانی سبک سر و تند و کم حوصله و کم خرد هستی، یادآور این بیت متنی می باشد:

إذا أنت أكرمت الكريم ملكته وإن أنت أكرمت اللئيم تمردا

(دیوان، جزء دوم، ص ۱۱).

۴ - تیزی: خشم. یازیدن: دست دراز کردن.

۵ - اسفندیار گفت: هرچه گفتی درست است و من آن را از مردم شنیده بودم.

۶ - مسکو (ب ۷۵۶): «بویژه کجا گرز گیرد بچنگ». گرد کردن: درهم کشیدن و مدور کردن. (ناظم الأطباء). معنی متن: «اسفندیار گوید: میان وی تنگ و باریک است همچون کمرگاه پلنگ و آنچنان گرد و باریک که در روز جنگ محکم می کشند».

۷ - از فشار دادن اسفندیار، آب زردی از سر ناخن های رستم تراوش کرد، لیکن وی از آن درد خم به ابرو نیاورد.

۸ - این بار رستم دست اسفندیار را بدست گرفت.

- ۷۳۵ خُئْكَ شاه گشتاسپ آن نامدار
خُئْكَ آن که چون تو پسر زایدش
همی گفت و چنگش بچنگ اندرون
همه^۲ ناخنش پُر زخوناب کرد
بخندید از آن^۳ فرخ اسفندیار
۷۴۰ تو امروز می خور که فردا برزم
چو من برنهم زین بر اسب سیاه^۵
بنیزه ز اسبت نهم بر زمین
دو دستت بیندم برم نزد شاه
بباشم به پیشش^۶ بخواهشگری
۷۴۵ رهانم تو را از غم و درد و رنج
بخندید رستم از اسفندیار
کجا دیده ای جنگ^{۱۰} جنگ آوران
اگر بر چنین^{۱۱} روی گردد سپهر
بجای می سرخ کین آوریم
- که او^۱ پور دارد چو اسفندیار!
همه فر گیتی بیفزایدش!
همی داشت تا چهر او شد چو خون
بروی سپهبد پُر از تاب کرد
بدو گفت کای رستم نامدار
پیچی^۴ و یادت نیاید ز بزم
سر برنهم خسروانی کلاه
از آن پس نه پرخاش جوئی نه کین^۷
بگویم بدیده^۸ ندیدم گناه
بسازم به هرگونه ای داوری
بیابی پس از رنج خوبی و گنج
بدو گفت سیر آئی از کارزار^۹
کجا یافتی باد گرز گران؟
پوشد میان دو تن روی مهر
کمان و کمند و کمین آوریم^{۱۲}

۱ - مسکو (ب ۷۶۰): «کجا؛» یعنی خوشا به حال شاه گشتاسپ که فرزندی چون اسفندیار دارد.

۲ - مسکو (ص ۲۶۳، ب ۷۶۳): «همان» و در مصراع دوم: «سپهد بروها -». یعنی همه ناخن های اسفندیار را از خون رنگین کرد و وی ابروها را درهم کشید.

۳ - مسکو (ب ۷۶۴): «بخندید ازو» و در مصراع دوم: «چنین گفت -».

۴ - پیچیدن: اندوهگین شدن.

۵ - مسکو (ب ۷۶۶): «چو من زین زرین نهم بر سیاه». اسب سیاه: این اسب از آن زریر بود.

۶ - پرخاش جستن: جنگ طلبیدن.

۷ - مسکو (ص ۲۶۴، ب ۷۶۸): «بگویم که من زو -». «بدیده ندیدم گناه»: من با چشم خود

از او گناهی ندیدم.

۸ - مسکو (ب ۷۶۹): «بباشیم پیشش -» و در مصراع دوم: «بسازیم -».

۹ - سیر آئی از کارزار: بزودی کاری خواهم کرد که از جنگیدن پشیمان شوی.

۱۰ - مسکو (ب ۷۷۲): رزم.

۱۱ - مسکو (ب ۷۷۳): «اگر بر جزین -». اما معنی این دو بیت: «رستم گوید: اگر بهمین گونه

که اکنون پیش می رود، گردش روزگار روی آشتی و دوستی را بپوشاند آنگاه بجای بزم می رزم و کین خواهیم داشت».

۱۲ - کمین آوردن: حمله کردن. مثال دیگر از چاپ دکتر دبیرسیاقی (ج ۱، ص ۲۶۵، ب ۸):

۷۵۰ عَوِ کوس^۱ خواهیم از آوای رود
 ببینی تو ای فرخ اسفندیار
 چو فردا بیایم^۲ بدشت نبرد
 ز زین کوهه^۳ باغوش بردارمت
 نشانمت بر نامور تخت عاج
 ۷۵۵ کجا یافتستم من از کیقباد^۴
 گشایم در گنج پر خواسته^۵
 دهم بی نیازی سپاه تو را
 از آنجا^۶ بیایم بنزدیک شاه
 بمردی تو را تاج بر سر نهم
 ۷۶۰ وز آن پس بیندم کمر برمیان
 ز شادی دل خویش را نو کنم
 به تیغ و به گویال باشد درود
 گرائیدن و جستن^۷ کار زار
 به آورد مرد اندر آید به مرد
 بنزدیک فرخنده زال آرمت
 نهم برسرت بر، دلفروز تاج
 به مینو همی جان او باد شاد
 نهم پیش تو گنج آراسته
 به چرخ اندر آرم کلاه تو را
 گرازان و نازان و خرم بره
 سپاسی به گشتاسپ زین برنهم
 چنان چون بیستم به پیش کیان
 همه روی پالیز بی خو کنم^۸

کنون گاه رزمست کین آورید به ترکان سرکش کمین آورید

۱ - مسکو (ب ۷۷۵): «عَوِ کوس -»؛ یعنی: بجای نغمه رود صدای طبل را بخوایم و بجای درود و آفرین تیغ و گرز را برگزینیم.

۲ - گرائیدن: قصد کردن (واژه نامک). در مسکو (ب ۷۷۶): «گرائیدن و گردش -».

۳ - مسکو (ص ۲۶۴، ب ۷۷۷): چو فردا بیایی. آورد: پیکار، نبرد (بعضی آن را مترادف با جولان دانسته اند).

۴ - مسکو (ب ۷۷۸): «ز باره باغوش -». زین کوهه؛ یعنی بالای زین. اما معنی آن دو بیت: چون فردا به دشت نبرد بیایم و در هنگامی که مرد با مرد روبرو می شود، من تو را از روی زین به آغوش برخوایم داشت و بنزد زال خواهم برد.

۵ - گوید: که آن تاج را من از کیقباد بدست آورده ام.

۶ - مسکو (ب ۷۸۱): و هر خواسته.

۷ - مسکو (ب ۷۸۳): «از آن پس» و در مصراع دوم: «گرازان و خندان -».

۸ - مسکو (ص ۲۶۵، ب ۷۸۶) در این بیت، مصراع ها پس و پیش است. مانند:

همه روی پالیز بی خو کنم ز شادی تن خویش را نو کنم

خو: گیاهی باشد نابکار که اندر میان کشت ها روید و آن را از زمین برکنند (لغت فرس چاپ عباس اقبال، ص ۴۱۱، پاورقی). در اینجا مراد دشمنان و مخالفان می باشد.

چو تو شاه باشی و من پهلوان کسی را به تن درنماند^۱ روان

چنین پاسخ آوردش اسفندیار که گفتار بیشی^۲ نیاید بکار
شکم گرسنه روز نمی گذشت ز پیکار، گفتار^۳ بسیار گشت
۷۶۵ بیارید چیزی که دارید خوان کسی را که بسیار گوید معخوان^۴
چو بنهاد، رستم به خوردن گرفت بماندند از خوردن او^۵ شگفت
یل اسفندیار و یلان^۶ یکسره نهادند هرسو به پیشش بره
بفرمود مهتر که جام آورید بدو در، می سرخ فام^۷ آورید
ببینیم تا رستم اکنون ز می چه جوید چه گوید^۸ ز کاووس کی؟

۱ - مسکو (ب ۷۸۷): نباشد.

۲ - گفتار بیشی: گفتار زیاد. (واژه‌نامه).

۳ - مسکو (ب ۷۸۹): «ز گفتار پیکار». در متن ما: «پیکار» بمعنی مشاجره می باشد.

۴ - اسفندیار گوید: اگر از خوردنی چیزی دارید بیارید و هرکسی که زیاد حرف می زند دعوت نکنید. مراد این است: «ما با هم بسیار سخن گفتیم و با هم جدال لفظی داشتیم، بنابراین کسی که پُرحرفی کند بر سر سفره بخوانید». کنایه است به این که رستم زیاد حرف می زند.

۵ - مسکو (ص ۲۶۵، ب ۷۹۱): «بماند اندر آن خوردن اندر». یعنی همین که ساقی خوان را گسترده رستم شروع به خوردن کرد، آنچنان که همه در شگفت ماندند.

۶ - مسکو (ب ۷۹۲): «گوان» و در مصراع دوم: «ز هر سو نهادند پیشش».

۷ - مسکو (ب ۷۹۳): «بجام اندرون سرخ فام» است. همانطور که می بینید نسخه فرهنگستان و قاهره هردو، دستنویس لنینگراد را تأیید می کنند و اکنون این سؤال پیش می آید که پختن یا ثلثان کردن شراب از کدام روزگار معمول بوده است؟ من برای روشن شدن این پرسش بسیار گشتم و هرچه منابع در اختیارم بود؛ پیش از اسلام و پس از آن را بررسی کردم، ندیدم جایی که می پخته قبل از رواج دین اسلام مرسوم شده باشد. بلکه همگی در ثلثان کردن می و کم تر خوردن آن برای فرار از حرمتش، پس از اسلام متفق بودند، بهمان گونه که در مذهب ابوحنیفه آمده: شرابی که مثلث شده یعنی: دو سوم آن تبخیر شده باشد - مانند شیر انگور - آنگاه کسی تا سرحد سُکر ننوشد حلال خواهد بود. میدی در کشف الأسرار از قول ابوحنیفه گوید: «مطبوح که دو سیک از آن بشود و سیکی بماند، خوردن آن مباح است و حد واجب نکند» (ج ۳، ص ۲۲۴، چهار سطر به آخر) و نیز ← (دیوان ناصر خسرو، چاپ دانشگاه، ص ۱۱۳، سطر اول).

ضمناً نگاه کنید بیت ۲۷ متن ما.

۸ - مسکو (ب ۷۹۴): چه گوید چه آرد.

۷۷۰	بیاورد يك جام مَي میگسار بیاد شهنشاه، رستم بخورد همان جام را كودك میگسار تهمتن چنین گفت با او براز چرا آب بر جام مَي افگنی پشوتن چنین گفت با میگسار
۷۷۵	مَي آورد و رامشگران را بخواند چو هنگام رفتن فراز آمدش
	که بگذشت بر وی بسی روزگار ^۱ برآورد از آن چشمه زرد گرد ^۲ بیاورد از آن باده شاهوار که برخوان نیاید بدآبت نیاز ^۳ که تیزی نبید کهن بشکنی؟ که بی آب جامی پُر از مَي ^۴ بیا ز رستم همی در شگفتی بماند بدیدار دستان نیاز آمدش ^۵

۱ - مسکو (ب ۷۹۵): «که کشتی بکردی برو بگذار» که فرهنگستان نیز مانند متن لنینگراد است. اما معنی بیت: گساردن در «میگسار» دو معنی دارد:

یکی - ریختن شراب به قلع. دوم - بمجاز نوشیدن آن می باشد (از واژه نامک).
پس «میگسار» هم ساقی است و هم نوشنده می؛ گوید: «ساقی جامی آورد که سالها بر عمرش گذشته و کهنسال بود» که رودکی در این مورد گوید: «جامه بکرده فراز پنجه خُلقان». ضمناً نگاه کنید به شرح بیت ۳۵۲ لنینگراد.

۲ - برآوردن گرد از کسی یا چیزی: کنایه از: نیست و نابود کردن آن است. چشمه زرد: مراد جام شراب است (لغت نامه). «یعنی: رستم همه جام را تا آخر بیاد گشتاسپ سرکشید و خورد». برای این مضمون - بیاد کسی شراب خوردن - نگاه کنید به بیت ۳۵۳ متن ما.

۳ - مسکو (ص ۲۶۵، ب ۷۹۸):

چنین گفت پس با پشوتن براز که بر می نیاید به آبت نیاز

که در پاورقی از لنینگراد: «- نیاید بدانت آمده که غلط است و صحیح آن: «بدآبت» می باشد. «بد» از بقایای رسم الخط پهلوی «پت» بوده و در جلو «آن، این، او» که مصوت در اول آنها است قرار می گرفته، لیکن در بعضی از نسخه های خطی در ابتدای کلماتی که بدون مصوت هستند نیز آمده است. ← سبک شناسی بهار، ج ۱، ص ۳۸۴، و ضمیمه دفتر یکم، ص ۱۲، خالقی مطلق.
ضمناً د رمتن مسکو: «چنین گفت -» فاعل جمله مبهم است. در حالی که در نسخه لنینگراد این ابهام وجود ندارد.

۴ - مسکو (ب ۸۰۰): «جامی مَي افگن».

۵ - مسکو (ب ۸۰۲):

چو هنگامه رفتن آمد فراز ز مَي لعل شد رستم سرفراز

چنین گفت با رستم^۱ اسفندیار
 می و هرچه خوردی تو را نوش باد!
 ۷۸۰ بدو گفت رستم که ای نامدار
 هر آن می که با تو خورم نوش گشت
 گر این کینه از دلت^۲ بیرون کنی
 ز دشت اندر آئی سوی خان خویش^۳
 که من^۴ هرچه گفتم بجای آورم
 ۷۸۵ بیاسای یک چند و بر بد^۵ مکوش
 چنین گفت با او یل اسفندیار
 تو فردا ببینی ز مردان هنر
 تن خویشتن نیز مستای هیچ
 ببینی که من در صف کارزار

که شادان بزی تا بود روزگار
 روان تو را راستی توش باد!^۶
 همیشه خرد بادت آموزگار
 روان خردمندبی^۷ توش گشت
 بزرگی و دانش بر افزون کنی
 بوی شاد یک چند مهمان خویش
 خرد پیش تو رهنمای آورم
 سر مردمی دار و باز آر هوش
 که تخمی که هرگز نروید مکار^۸
 چو من تاختن را^۹ بیندم کمر
 به ایوان شو و کار فردا بسیج^{۱۰}
 چنانم چو با باده و میگسار^{۱۱}

۱ - مسکو (۸۰۳): «با او یل» و در مصراع دوم: «که شادان بدی -».

۲ - مسکو (ب ۸۰۴): «روان دلاور پر از توش باد». توش: یعنی توان و نیرو.

۳ - مسکو (ص ۲۶۶، ب ۸۰۶): «روان خردمند را -». بنابر متن لنینگراد گوئی رستم از کلمه «روان خردمند» خود را اراده کرده که در این کشمکش لفظی بسته آمده است.

۴ - مسکو (ب ۸۰۷): از مغز.

۵ - مسکو (ب ۸۰۸): «خان من» و در مصراع دوم: «مهمان من». اما مراد از «خان خویش» این است که رستم به وی گوید: خانه من را خانه خود بشمار «و اگر از دشت به خانه خود بیایی و مدتی مهمان خود باشی...».

۶ - مسکو (ب ۸۰۹): سخن.

۷ - مسکو (۸۱۰): «چندی و بابد» و در مصراع دوم: «سوی مردمی یاز و -» می باشد. «سر مردمی داشتن»: جوانمرد بودن؛ رستم گوید: «اندکی استراحت کن و گرد بدی مگرد و جوانمرد و هوشیار باش».

۸ - «که تخمی که هرگز -»: یعنی کار بیهوده انجام مده.

۹ - تاختن را: برای تاختن.

۱۰ - کار فردا بسیج: کار فردا را مهیا کن.

۱۱ - در ایران باستان باده گساری را از آئین پهلوانان می شمردند، به کسی که آداب رزم را می آموختند، به وی نیز یاد می دادند که چگونه در مجلس بزرگان باید می بخورد. رستم وقتی که تربیت

۷۹۰ نتابی تو با من به دشت نبرد
هر آنچت بگویم تو بپذیر پند
چو از شهر زابل به ایران شویم^۲
هنر^۳ بیش بینی ز گفتار من
دل رستم از غم پُر اندیشه شد
۷۹۵ که گر من دهم دست، بند ورا

شنو پند من گرد رزم مگرد^۱
به گفتار شاه اندر آئی ببند
بنزدیک شاه دلیران شویم
مجوی اندرین کار تیمار من
جهان پیش او چون یکی بیشه^۴ شد
وگر سرفرازم^۵ گزند ورا

بهمن را می‌پذیرد همزمان با آداب نبرد به وی باده نوشیدن را نیز می‌آموزد (ج ۶، ص ۳۱۸، ب ۱۶۱۴):

سواری و می خوردن و بارگاه
بیاموخت رستم بدان پور شاه

البته مفهوم بیتِ متن ما به آن معنی نیست، که تعبیراتی مانند: «همی رزم را بزم پنداشتی» که در شاهنامه بکار رفته است. بلکه در اینجا اسفندیار گوید: من بهمان گونه که در باده نوشیدن از همه برترم، در جنگیدن نیز از دیگران بالاتر هستم.

۱ - این بیت و بیت بعد که در دستنویس لنینگراد و فرهنگستان آمده است، در پاورقی مسکو (ص ۲۶۷) قرار دارد.

۲ - مسکو (ب ۸۱۵): «- زاول به ایران شوم».

۳ - هنر: راستی و امانت‌داری می‌باشد.

۴ - «جهان پیش او» - یعنی جهان در پیش چشم رستم همچون جنگلی انبوه، آشفته و درهم شد. مانند این تعبیر نیز در پادشاهی نوذر آورده شده است آنگاه که اِغْرِیرت برادر افراسیاب می‌شنود که تورانیان می‌خواهند به ایران حمله کنند (ج ۲، ص ۱۲، ب ۸۹):

به‌پیش پدر شد پُر اندیشه دل
که اندیشه دارد همی بیشه دل

که در مصراع دوم گوید: اندوه زیاد دل را چون بیشه، درهم ریخته و آشفته می‌سازد. لازم بذکر است که بگویم: در چاپ مسکو، جلد دوم «همی پیشه دل» با «پ» آورده شده است. و حال آن‌که در نسخه عکسی بریتانیا (ص ۵۸، سطر ۵) دو حرف اول «بیشه» نقطه ندارد و در دستنویس فلورانس فقط حرف اول آن: یعنی «ب» با دو نقطه است.

۵ - سرفرازدن: دو معنی دارد: یکی نازش و دیگری سرکشی کردن. در اینجا معنی دوم مناسب‌تر است. زیرا رستم گوید: یا باید اطاعت کنم و دست به بند وی دهم و یا اینکه سرکشی کنم و به وی گزند برسانم.

دوکارست هر دو بنفرین بد^۱
 که^۲ از بند او بد شود نام من
 بگرد جهان هر که راند سخن
 که رستم ز دست جوانی نرست^۳
 همه نام^۴ من بازگردد به ننگ
 اگر کشته آید بدشت نبرد
 که او شهریاری جوان را بکشت
 به من بر^۵ پس از مرگ نفرین بود
 وگر من شوم کشته بر دست او
 گسسته^۶ شود نام دستان سام
 ولیکن همی خوب گفتار من
 اگر هیچ مانیده^۷ بودی ز من

گزاینده رسمی بد آئین بد
 بد آمد ز گشتاسپ فرجام من
 نه نیکو نماید ز مرد کهن^۸
 به کابل شد و دست او را بیست
 نماند ز من در جهان بوی و رنگ
 شود نزد شاهان مرا روی زرد
 بدان کو سخن گفت با وی درشت
 همه نام من نیز بی دین بود
 نماند به زابلستان رنگ و بوی
 ز زاول نگیرد کسی نیز نام
 ازین پس بگویند بر انجمن
 خرد بی گمان جان ربودی ز من

۱ - مسکو (ص ۲۶۷، ب ۸۱۹): «بنفرین و بد» و در مصراع دوم: «- نو آئین و بد». در این بیت «بد آئین» بجای بآئین بکار رفته است ← (ب ۷۷۳) لنینگراد. اما معنی این بیت موقوف است به بیت پیش. رستم گوید: هر يك از آن دو کار نفرین مردم را بدنبال دارد و آن رسمی دردناك با آئینی بد خواهد بود.

۲ - مسکو (ب ۸۲۰): «هم» و در مصراع دوم: «بد آید ز گشتاسپ انجام -» که دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد است.

۳ - مسکو (ب ۸۲۱): «نکوهیدن من نگردد کهن». گوید: «هرکس در گیتی از این داستان سخن بگوید از مرد کهنسالی چون من بد خواهد گفت».

۴ - مسکو (ب ۸۲۲): «بخست» که فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «نرست» می باشد و در مصراع دوم: «بزاول».

۵ - مسکو (ب ۸۲۳): «همان نام» که قاهره و فرهنگستان هم «همه نام» است.

۶ - مسکو (ب ۸۲۶): «برین بر» و در مصراع دوم: «همان نام -» می باشد.

۷ - مسکو (ب ۸۲۸): شکسته. اما معنی مصراع دوم: «دیگر کسی نام زایل را بر زبان نخواهد آورد و به آنجا کسی نخواهد رفت».

۸ - در اصل: «ماننده» خوانده می شد که اصلاح شد. این بیت که در نسخه قاهره و فرهنگستان نیز آمده در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۶۷) قرار گرفته است و علت حذف آن در متن، به جهت بودن واژه «مانیده» است که معنی آن روشن نبوده از این رو با تصحیف در زیر خط قرار گرفته است. این واژه

چنین گفت پس با سرافراز مرد^۱ که اندیشه روی مرا کرد زرد
 که چندین بگوئی تو از کار بند مرا بند و کار تو^۲ آید گزند
 ۸۱۰ مگر آسمانی سخن دیگرت که چرخ روان را گمان^۳ برترست

که در متن شوروی و فلورانس چند بار بصورت‌های: «مانید، مانند، مانیده و ماننده آورده شده، همان است که در لغت فرس و فرهنگنامه‌های دیگر نیز می‌بینیم و خلاصه معنی همه آن‌ها این است که: «مانید-» بمعنی کاری و سخنی که کسی آن را نکند و نگوید و نیز بمعنی جرم و خطا می‌باشد. اما در شاهنامه بواسطه شواهدی که موجود است، بهتر می‌شود معنی حقیقی آن را دریافت، مثلاً گاهی این کلمه بمعنی بی‌وفائی و گناه، می‌باشد. مانند این بیت (ج ۴، ص ۱۲۱) پاورقی مسکو، از نسخه‌های لنینگراد و دو فرهنگستان شوروی:

نبیند زما هیچ مانیده شاه مگر تیره گردد رخ هور و ماه

که ضبط اصلی در چاپ: ماننده بود که اصلاح شد. البته در آنجائی که مانند و یا ماننده خوانده می‌شود علتش این است که غالباً کاتبان در نقطه‌گذاری اهمال و کوتاهی می‌کرده‌اند، لذا نگذاشتن نقطه (یا مانید) سبب شده است که نقطه ذال را به نون دوم بدهند و آن را «مانند» بخوانند. گاهی این واژه بمعنی بازداشت و منع می‌آید که شواهد، زیاد است و ما به يك مورد بسنده می‌کنیم (ج ۴، ص ۸۳، ب ۱۱۵۹):

گرفتند بسیار و کشتند نیز نبود از بد بخت مانید چیز

پس معنی بیت متن لنینگراد هم روشن می‌شود. رستم گوید: اگر اندکی گناه از من دیده می‌شد، پس آنگاه بی‌گمان جان من خرد را از بدنم می‌ربود (در متون گذشته مفعول بی‌واسطه را غالباً بدون «راء» می‌آوردند، لذا هم می‌شود جان را فاعل گرفت و خرد را مفعول و هم بعکس).

۱- مرد سرافراز: دلاور و نامدار (اسفندیار است). اندیشه: غم و اندوه.

۲- مسکو (ص ۲۶۸، ب ۸۳۱): «مرا بند و رای تو-».

۳- مسکو (ب ۸۳۲): «که چرخ روان از گمان-» می‌باشد که نسخه فرهنگستان (شماره ۴) نیز مانند متن لنینگراد است. اما معنی بیت بنابر چاپ مسکو ابهامی ندارد. لیکن براساس متن لنینگراد معنی بیت بکلی فرق می‌کند. «چرخ روان را گمان»؛ یعنی گمان چرخ روان. (قد ما معتقد بودند که هر يك از افلاك دارای يك نفس می‌باشد که بوسیله آن از عقل مربوط به خود کسب فیض می‌کند). رستم گوید: مگر که سرنوشت، چیز دیگری بخواهد و فلک بگونه‌ای دیگر بگردد؛ زیرا اندیشه چرخ گردنده برتر از همه اندیشه‌ها است.

همه پند دیوان پذیری همی	برایش ^۱ سخن برنگیری همی
تو از سال برنامه ^۲ روزگار	ندانی فریب و بد شهریار
تو یکتا دلی و ندیده جهان	چنان دان که درد تو جوید بدان ^۳
گر ایدون که گشتاسب از تاج و تخت ^۴	نیابد همی سیری از روی بخت
همی گرد گیتی ^۵ دواند تو را	به هر سختی پروراند تو را
ز روی زمین ^۶ یکسر اندیشه کرد	خرد چون تبر هوش چون بیشه کرد

۱ - مسکو (ب ۸۳۳): «ز دانش سخن برنگیری -» است. اما «برگرفتن» در متن مسکونی می‌تواند بمعنی بهره گرفتن باشد؛ زیرا واژه «سخن» زائد و بی معنی خواهد بود. پس بنابر متن لنینگراد بیت را این چنین معنی می‌کنیم: «به = از -» لغت نامه: از» و «سخن برگرفتن»: یعنی با کسی سخن نگفتن و در خشم بودن، مانند: دامن برچیدن. رستم به اسفندیار گوید: «دیوان بر تو چیره شده‌اند و از این جهت تو از رای گشتاسب چشم نمی‌پوشی و از یاد آن زبان بر نمی‌گیری».

۲ - مسکو (ب ۸۳۴): «تو را سال برنامه از -» و در مصراع دوم: فریب بد. اما «تو از سال برنامه -»: تو ای اسفندیار نوجوانی و هنوز سال زیاد بر تو نگذشته است، لذا فریبکاری و بدی پدرت گشتاسب را نمی‌فهمی.

۳ - مسکو (ب ۸۳۵): «جهانبان به مرگ تو کوشد نهان» می‌باشد، در همین صفحه، پاورقی از دستنویس لنینگراد و فرهنگستان شماره (۴): «چنان دان که مرگ تو جوید -» آمده و حال آنکه در لنینگراد: «درد تو جوید» می‌باشد. اما معنی بیت: «یکتا دل»: ساده دل و ساده لوح؛ گشتاسب به جهت ساده‌دلی و بی تجربگی تو - که خواهان تخت و تاج شده‌ای - می‌خواهد تو را آزار دهد و به دور جهان بگرداند.

۴ - مسکو (ب ۸۳۶): «از روی بخت» و آخر مصراع دوم: «از تاج و تخت» است، البته نسخه‌های قاهره و دو فرهنگستان شوروی با لنینگراد مطابقت دارد.

۵ - مسکو (ب ۸۳۷): برگرد جهان بر.

۶ - مسکو (ب ۸۳۸): «بروی زمین» که قاهره و دو فرهنگستان نیز: «ز روی زمین» است. اما مصراع دوم در دستنویس‌ها بگونه‌ای مختلف آورده شده مثلاً مسکو «چون تیشه»، فرهنگستان (۴): «هوش و تیره»، قاهره: «خرد بر دل خویش چون -» و بریتانیا: «تیز هوش دلش بیشه». در متن ما، یعنی نسخه لنینگراد کلمه «بیشه»، یاء آن نقطه نداشت که از روی دستنویس بریتانیا نقطه گذاشتیم. همانطور که می‌بینید این مصراع در نظر بعضی از کاتبان مفهوم درستی نداشته، لذا بجهت بودن «چون تیره» در بیت، آنان «بیشه» را بدل به «تیشه» کرده‌اند تا با «تیره» مناسبت داشته باشد، غافل از این که بیت معنی درستی نخواهد داشت. اما معنی بر طبق دستنویس لنینگراد بدین گونه است: «گشتاسب از همه کسانی که در روی زمین دارای نام و نشان بودند اندیشناک بود از این روی خرد را چون تیره کرده بود و هوش (جان) را چون بیشه؛ یعنی: خرد با جانش در نزاع بود همچنانکه تیره با چوب درختان بیشه‌زار».

که تا کیست اندر جهان نامدار
 از آن نامور بر تو آید گزند
 که شاید که بر تاج نفرین بود^۲
 ۸۲۰ همی جان من در نکوهش نهی^۳
 بتن رنج داری بدین دست^۴ خویش
 مکن شهریارا جوانی مکن
 ز یزدان و ز روی من شرم دار
 نتابی نه بازیست این^۵ جنگ من
 ۸۲۵ زمانه همی تاخت با سپاه
 بماند بگیتی ز من نام بد
 چو بشیند گردنکش اسفندیار
 که او برنپیچد سر^۱ از کارزار
 بماند بدو تاج و تخت بلند
 وزین داستان خاك بالین بود
 چرا دل نه اندر پژوهش نهی؟
 گر از بدگمان دل نیایدت ریش
 چنین در بلا کامرانی مکن^۶
 مخور بر تن خویشتن زینهار^۷
 مکن کوشش [و] کردن آهنگ من
 که بر دست من گشت خواهی تباه^۸
 به گشتاسپ باد این سرانجام بد^۹!
 بدو گفت کای رستم نامدار

۱ - مسکو (ب ۸۳۹): «کجا سر نیچاند -» است.

۲ - مسکو (ب ۸۴۱) در آخر هر دو مصراع: «کنیم» آمده.

۳ - مسکو (ب ۸۴۲): آخر مصراع‌ها: کنی. پژوهش (از پژوهیدن): بازخواست، مواخذه (واژه‌نامه). رستم گوید: تو برآنی که جان مرا نکوهش کنی نه خود را، پس چرا تو دلت را در معرض پرسش و مواخذه نمی‌گذاری؟

۴ - مسکو (ب ۸۴۳): «بتن رنج کاری تو بر -» و مصراع دوم: «جز از بدگمانی نیایدت -» اما معنی متن لنینگراد: «بدگمان: بجای بدگمانی؛ به اسفندیار گوید: اگر تو از بدگمانیت دل ریش نشوی آنگاه با دست خود تنت را رنجور خواهی کرد».

۵ - کامرانی کردن: با عیش و عشرت زندگی کردن.

۶ - ضمناً در چاپ مسکو این بیت (۸۴۵) افزوده شده:

دل ما مکن شهریارا نژند میاور به جان خود و من گزند

که در دو نسخه فرهنگستان نیز این بیت نیست.

۷ - زینهار خوردن: پیمان شکستن و خیانت کردن. (واژه‌نامه).

۸ - مسکو (ص ۲۶۸، ب ۸۴۷): «تو را بی نیازیت از -» و در مصراع دوم: «وزین کوشش و -».

۹ - «زمانه همی -»؛ یعنی زمانه تو را با سپاهت به اینجا آورد تا بر دست من هلاک شوی.

۹ - رستم ادامه می‌دهد که، «در جهان نام بد از من باقی خواهد ماند که فرزند شاه را کشته‌ام» سپس وی با نفرین گوید: «ای کاش این سرانجام بد از آن گشتاسپ می‌بود!»

بدانای پیشین نگر تا چه گفت بدانگه که با جان خرد بود جفت^۱
 که پیر خردمند^۲ کانا بود اگر چند پیروز و دانا بود
 ۸۳۰ تو چندین همی با من افسون کنی که تا چنبر^۳ از یال بیرون کنی

۱ - مسکو (ب ۸۵۱) و بیت بعد بدین گونه است:

بدانای پیشی نگر تا چه گفت بدانگه که جان با خرد کرد جفت
 که پیر فریبنده کانا بود وگر چند پیروز و دانا بود

که در بیت اول، دو دستنویس قاهره و فرهنگستان هم: «بُود جفت» است و در بیت بعد، دستنویس‌های بریتانیا و فرهنگستان مانند لنینگراد: «پیر خردمند» آورده‌اند. اما معنی ابیات از شماره (۸۲۸ تا ۸۲۹) لنینگراد بدین گونه خواهد بود: خرد با جان جفت بودن در شاهنامه چند بار آمده است، مانند این بیت (ج ۴، ص ۲۳، ب ۲۴۱):

ابر شهریار آفرین کرد و گفت که با جان خسرو خرد باد جفت

یعنی «خرد راهنمای جان خسرو باد تا وی به راه نادرست قدم نگذارد». اکنون با مقایسه کردن متن مسکو با نسخه بدل‌های آن به چند نکته اساسی آگاهی خواهیم یافت:

- یکی آن که در بیت ۸۲۸ متن لنینگراد: «بود جفت» و در چاپ مسکو: «کرد جفت» می‌باشد. در بیت ۸۲۹ لنینگراد: «پیر خردمند» و در مسکو: «پیر فریبنده» است.

- دیگر آن که در لنینگراد و دو نسخه معتبر دیگر: «خردمند» آمده نمی‌شود گفت هر سه کاتب در زمان و مکان مختلف با هم قرار گذاشته‌اند که بجای «فریبنده» همه‌شان «خردمند» بنویسند و یا از روی هم نوشته باشند بی آن که به معنی آن توجه کنند. بنابراین بهتر است که این دو بیت (۸۲۸ و ۸۲۹) را با هم معنی کنیم.

اسفندیار به رستم گوید: «بین دانای پیشین در آن روزگاری که خرد با جان همراه بوده و مردم از راه خرد دور نیفتاده بودند چه گفته است (البته اکنون در روزگار اسفندیار چنین نیست): پیر خردمند (که جانش از راه خرد دور شود) ابله خواهد بود، هر چند که وی پیروز و دانا باشد». کنایه از این است که تو با این که دانائی اما از راه خرد دور افتاده‌ای.

۲ - مسکو (ب ۸۵۲): «که پیر فریبنده -» است.

۳ - چنبر: ترقوه، يك جفت استخوان باریك و نسبۀ بلندی است که دو سر هر يك دارای انحناء مخالفی است و در بالای قفسۀ سینه در هر طرف بدن بطور افقی قرار دارند که از يك سر به كتف و سر دیگر به استخوان جناغ متصل می‌شوند. (لغت‌نامه). یال: بمعنی گردن؛ چنبر از یال بیرون کردن؛ یعنی: گردن به درون دو استخوان گردن فرو بردن و کنایه از اظهار عجز است و این تعبیر شبیه به «گردن فرو بردن به دوش» می‌باشد، که در بوستان سعدی (عدل و تدبیر) آمده:

تو خواهی که هرکس که این بشنود
 بگوید که^۱ او با خَرام و نُوید
 مرا پاك خوانند^۲ ناپاك رای
 سپهد ز گفتار او سر بتافت
 ۸۳۵ همه خواهش او همی خوار شد^۳
 همی گفت من سر ز فرمان شاه
 بدو یابم اندر جهان خوب و زشت
 تو را هرچه خوردی فزاینده باد
 [تو اکنون بخوبی به ایوان پیوی
 ۸۴۰ سلیحت همه جنگ را ساز کن
 بدین چرب گفتار تو بگرو
 بیامد ورا کرد چندین امید
 تو را مرد هشیار نیکی فزای
 از آن پس که جز جنگ چاره نیافت^۴
 زبانی پُر از تلخ گفتار شد
 نیچم نه از بهر تاج و کلاه^۵
 بدویست دوزخ بدویم^۶ بهشت
 بداندیشگان را گزاینده باد!^۷
 سخن هرچه دیدی به دستان بگوی^۸
 وزین در^۹ میماید با من سخن

چو مُفلس فرو بُرد گردن به دوش از او برنیاید دگر جز خروش
 و تعبیر چنبر از یال بیرون کردن در شاهنامه (ج ۴، ملحقات، ص ۳۲۰ ب ۲۲) نیز آمده است. اما
 معنی متن - اسفندیار گوید: «تو با چرب زبانی و افسون می خواهی اظهار عجز کنی و خود را از بند
 برهانی».

۱ - مسکو (ب ۸۵۶): بگویند کو. خَرام: دعوت به میهمانی (واژه نامک). نُوید: خبر خوش؛
 مژده (واژه نامک).

ضمناً این بیت با بیت بعدِ متن ما، در چاپ مسکو (ب ۸۵۵) پس و پیش آورده شده است.

۲ - در اصل: «خوانند و» که اصلاح شد. پاك: یعنی: بطور کامل.

۳ - مسکو (ب ۸۵۷): کاری نیافت. متن لنینگراد در اصل: «چاره ندید» بود که اصلاح شد.

۴ - مسکو (ب ۸۵۸): «همی خواهش او همه خوار داشت» و در پایان مصراع دوم نیز: «گفتار
 داشت» است.

۵ - مسکو (ص ۲۶۹، ب ۸۵۹): «بدانی که -» و در مصراع دوم: «نتابم نه از بهر تخت و کلاه».

۶ - مسکو (ب ۸۶۰): بدو هم.

۷ - اسفندیار به رستم گوید: «هرچه نوشیدی تو را گوارا باشد و برای آنان که دشمن و بد اندیشند
 این خوردنی ها زیان بخش باد!» (اشاره نهانی دارد که اگر تو اندیشه بدی داری این غذاها برای ناگوار
 و گزنده باشد).

۸ - این بیت از چاپ مسکو (ب ۸۶۲) افزوده شده.

۹ - مسکو (ب ۸۶۳): «ازین پس». اسفندیار ادامه می دهد که: هرچه می خواستیم بگوئیم گفتیم
 و سودی بدست نیامد، پس در این باره دیگر سخنی به میان میاور.

مکن زین سپس کار بر ما دراز	پگاه آی و ^۱ بر جنگ چاره بساز
که گیتی شود پیش چشمت سیاه	تو فردا ببینی به آوردگاه
چگونه بود روز ننگ و نبرد ^۲	بدانی که پیکار مردانِ مرد
تو را گر چنین آمدست آرزوی	بدو گفت رستم که ای نیکخوی ^۳
ببینی به گویال درمان کنم	۸۴۵ به گرد پی ^۴ رخس مهمان کنم
به گفتار ایشان بگرویده‌ای	تو از پهلوی خویش بشنیده‌ای ^۵
نیاید به آورد هرگز بکار	که تیغ دلیران به اسفندیار ^۶
همان گرد کرده عنان ^۷ مرا	ببینی تو فردا سنان مرا
نجوئی به آوردگه بر، نبرد	که تا نیز ^۸ با نامدارانِ مرد

۱ - اصل: «پگاه آوی و» خوانده می‌شد، و این بیت در مسکو (ص ۲۷۰، ب ۸۶۴) بدین گونه است:

پگاه آی در جنگ من چاره ساز مکن زین سپس کار بر خود دراز

۲ - در شاهنامه عبارت «ننگ و نبرد» با واو عطف فراوان به کار رفته و مقصود از آن نبردی است که برای گروهی مایه شهرت و عزت و حرمت می‌شود و برای جمعی دیگر مایه فرومایگی و بی‌آبرویی.

۳ - مسکو (ب ۸۶۷): «شیرخوی» و دو نسخه فرهنگستان نیز مانند متن لنینگراد: «نیکخوی» است.

۴ - مسکو (ب ۸۶۸): «تورا برنگ» و در مصراع دوم: «سرت را». عبارتی تمسخرآمیز است که رستم گوید، (بنابر متن لنینگراد): «ای اسفندیار تو را به میهمانی گرد نعلِ رخس دعوت می‌کنم و خواهی دید که غرور تو را با عمود مداوا خواهم کرد».

۵ - در اصل: نقطه بَاء «بشنیده‌ای» کمی تیره است که «نشنیده‌ای» هم خوانده می‌شود. پهلوی: به معنی شهر است؛ لیکن اغلب نسخه‌های موجود آن را در حال اضافه: «پهلوی» آورده‌اند که همان «جَنب» عربی می‌باشد و اگر بمعنی شهر بود نیازی به یاء در حال اضافه نداشت.

ضمناً در مسکو (ب ۸۶۹): «تو در پهلوی-» می‌باشد. پس معنی این بیت و بیت بعد، بر مبنای دستنویس لنینگراد: «تو از پهلوی خود و از اطرافیان شنیده‌ای و آن سخنان را نیز باور کرده‌ای که تو روئین تن هستی و شمشیرهای پهلوانان در تو کارگر نیست».

۶ - مسکو (ب ۸۷۰): «بر اسفندیار» و در مصراع دوم: «بآورد گه بر، نیاید بکار».

۷ - عنان گرد کردن: آماده حمله شدن. ← شرح بیت ۶۰ لنینگراد.

۸ - نیز: بمعنی دیگر، است. به آوردگه بر: در میدان جنگ.

۸۵۰ لب مرد بُرنا پُر از خنده شد
به رستم چنین گفت کای نامجوی
تو فردا ببینی^۳ بدشت نبرد
نه من کوهم و زیم اسبم^۴ چو کوه
گر از دست من راه^۵ یابد سرت
۸۵۵ وگر کشته گردی به آوردگاه
بدان تا چنین بنده با شهریار
همه مهتر آن^۱ خنده را بنده شد
سبک تیز^۲ گشتی بدین گفت وگویی
بمردی و آورد مردان مرد
یکی مردم از آدمی همگروه
بگرید بدرج جگر مادرت
ببندمت بر زین برم نزد شاه
نجوید به آوردگاه کارزار

۱ - در اصل: «همه مهتران» خوانده می‌شد و در مسکو (ص ۲۷۰، ب ۸۷۳): «همی گوهر آن» است. البته می‌شد که متن لنینگراد را «همه مهتران» بخوانیم که فاعل جمع و فعلی آن مفرد باشد. لیکن با مصراع اول بیت هم‌آهنگی نداشت؛ زیرا در آن، فاعل فعل «شد» مفرد است نه جمع. پس در این مورد بهتر است که «همه» را در متن لنینگراد بمعنی «هر» بگیریم که در شاهنامه باز چنین کاربردی آمده است. مانند:

شده هر یکی شاه بر کشوری روان نامشان در همه دفتری

(مسکو، ج ۱، ص ۲۷، پاورقی شماره ۱۰)؛ یعنی: «در هر دفتری».

۲ - مسکو (ب ۸۷۴): «چرا تیز» می‌باشد.

۳ - مسکو (ب ۸۷۵): «چو فردا بیایی» و در مصراع دوم: «ببینی تو آورد مردان مرد».

۴ - مسکو (ب ۸۷۶):

نه من کوهم و زیم اسپی چو کوه یگانه یکی مردمم چون گروه

اما معنی بیت لنینگراد بدین گونه است: «همگروه»: دسته جمعی، همه با هم، متفق. (لغت‌نامه). اسفندیار گوید: «فردا نه تنها مرا خواهی دید که چون کوهی می‌باشم و بر کوهی سوار، بلکه همانند جمعی از آدمیانم که همه با هم یگانه و متحد باشند».

۵ - مسکو (ب ۸۷۷): «گر از گرز من یاد» است و در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «گر از دست من راه» آمده. اما بنابر چاپ مسکو، بیت ۸۷۷ و بیت بعد از آن، هر دو یک معنی می‌دهد که قاعده نباید چنین باشد و بر طبق متن دستنویس لنینگراد و قاهره و فرهنگستان معنی این دو بیت چنین است: «از دست کسی راه یافتن». رها شدن و نجات یافتن می‌باشد. اسفندیار گوید: «اگر از دستم رهائی یافتی آنگاه مادرت بر ذلت و خواری تو بزاری خواهد گریست و اگر کشته شدی من تو را بر پشت زین می‌بندم و بنزد گشتاسب می‌برم».

سخن گفتن رستم با پرده‌سرای اسفندیار

زمانی همی بود بر در پپای خُنْک آنکه بُد در توشه ^۱ جَمْشید	چو رستم بیامد ^۱ ز پرده‌سرای به کریاس گفت ای سرای امید
همان روز کیخسرو نیک پی که بر تخت تو ناسزا برنشست ^۳	همایون بُدی گاه کاووس کی در فرهی بر تو اکنون بیست
پیاده بیامد بر نامدار چرا تیز گشتی به پرده‌سرای	شنید این سخن را یل اسفندیار به رستم چنین گفت کای پاك رای ^۴
نهد دانشی، نام غُلغلستان ^۵ بزشتی برد نام پالیزبان ^۶	سزد گر مرین بوم زابلیستان که مهمان چو سیر آید از میزبان

۱ - مسکو (ص ۲۷۱، ب ۸۸۰): بدر شد.

۲ - مسکو (ب ۸۸۱): «خُنْک روز کاندَر تو بُد -». کریاس: درگاه، آستانه، ایوان، و در اصل «یاء» يك نقطه کم داشت. جَمْشید: مشد خواندنِ میم جَمْشید برای پُر کردن وزن بوده است و نیز (ج ۹، ص ۲۷۳، ب ۳۱۳):

چو هوشنگ و طهمورث و جَمْشید
کزیشان بُدی جای بیم و امید
و عُمَر (ج ۹، ص ۳۱۸، ب ۸۸) و نخرَم (ج ۹ ص ۳۲۵ ب ۱۸۷). و گاهی حرفی کم می‌شده است، مانند این بیت (ج ۹، ص ۳۴۲، ب ۳۸۰):

فَرخ زاد با ما ز يك پوستست
پیوستگی نیز هم دوستست

معنی دو بیت متن؟ همین که رستم به ایوان در می‌رسد خطاب به بارگاه اسفندیار می‌کند و می‌گوید: «ای سرای امید و آرزوها! خوشا آن روز که جَمْشید در تو می‌زیست و چه مبارک بودی در روزگار کیکاووس و کیخسرو!»

۳ - مسکو (ب ۸۸۳): «ناسزایی نشست». در متن لنینگراد: «ناسزا» بجای ناسزایی می‌باشد.

۴ - مسکو (ب ۸۸۵): سر گرای.

۵ - دانشی: مرد دانا، عالم. غُلغلستان: از غُلْغُل: هیاو، بانگ و فریاد + ستان، پسوند مکان (واژه‌نامهک). گوید: «سزاوار است که مرد دانشمند، سرزمین زابل را جایگاه مردم نادان و هرج و مرج طلب بنامد».

۶ - پالیزبان: باغبان، صاحب بوستان، نگهبان کشتزار. در اینجا کنایه از میزبان می‌باشد و این

۸۶۵ سراپرده را گفت به روزگار^۱
 که او راه یزدان بگیتی بهشت^۲
 همان روز کز بهر کاووس شاه
 گر او راه^۳ یزدان همی بازجست
 زمین زو سراسر پُر آشوب گشت^۴
 ۸۷۰ کنون مایه داری که گشتاسپست
 نشسته به یک دست چون^۵ زرد هشت
 بدیگر پشتون گوی نیک مرد
 به پیش اندرون فرخ اسفندیار
 که جمشید را داشتی در کنار
 نه خوش روز بود و نه خرم بهشت
 بُدی پرده و سایه دار سپاه^۶
 همی خواستش اختران را درست
 پُر از غارت و خنجر و چوپ گشت
 به پیش وی اندر چو جاماسپست
 که بازند پالک آمد او از بهشت
 بجوید ز گیتی همی^۷ گرم و سرد
 کزو شاد شد گردش روزگار

دنباله سخن پیشین است که اسفندیار گفت: زابلستان جای مردمان ناسپاس و آشوب طلب است که آنان هر گاه از میزبان خسته شدند از وی بزشتی یاد می کنند. سپس به سراپرده خطاب می کند و می گوید: آری همین طور است در آن زمانی که جمشید در کنارت بود، روزگار خوبی داشتی که همین فراخی در نعمت سبب شد که وی راه یزدان را رها کند؛ نه در این جهان روز خوشی داشته باشد و نه در آن جهان بهشت خرم.

۱ - مسکو (ص ۲۷۱، ب ۸۸۸): بُد روزگار.

۲ - هشتن: رها کردن.

ضمناً این بیت در پاورقی چاپ مسکو آمده است (ص ۲۷۱).

۳ - مسکو (ب ۸۸۹): «سایه بارگاه». سایه دار (در متن ما): دارای سایه، و در این بیت کنایه از پناهگاه است. اسفندیار گوید: «و نیز در آن روزگار که از برای کیکاووس سراپرده و برای سپاه وی پناهگاه بودی. اگر آن روز وی راه یزدان را جستجو می کرد، نه برای عبادت بود، بلکه می خواست بر ستارگان و آسمان ها دست یابد و فرمانروای عالم بالا گردد». (فریب خوردن کیکاووس و رفتن وی به آسمان ها. شاهنامه مسکو، ج ۲، ص ۱۵۱).

۴ - مسکو (ب ۸۹۰): «کجا راه» و در مصراع دوم: «همی خواستی» آمده است.

۵ - مسکو (ب ۸۹۱): پایان هر دو مصراع: بود. «چوب» در مصراع دوم یعنی چوبه دار.

۶ - مسکو (ب ۸۹۲): مایه دار تو. جاماسپ: وزیر گشتاسپ است که به لقب حکیم و دانا شهرت داشت.

۷ - مسکو (ب ۸۹۳): «دست او» و در مصراع دوم: «که بازند و اُست آمدست». اُست (در چاپ مسکو): مخفف «اوستا» می باشد، و بنا بر متن لنینگراد: «زَند» تفسیر و گزارش اوستا است به زبان و خط پهلوی، (واژه نامک).

۸ - مسکو (ص ۲۷۲، ب ۸۹۴): «چشیده ز گیتی بسی».

۸۷۵ دل نیک مردان بدو زنده شد
بیامد بدر پهلوان سوار
چو برگشت ازو با پشتوتن بگفت
ندیدم بدین گونه اسب و سوار
یکی زنده^۳ پیلست بر کوه گنگ
بیالا همی بگذرد فرّ و زیب^۴
۸۸۰ همی سوزد از فرّ و مهرش دلم
چو فردا بیاید به آوردگاه
پشتوتن بدو گفت بشنو سخن
تو را گفتم و بیش گویم همی

دد^۱ از بیم شمشیر او بنده شده
پس اندر همی دیدش اسفندیار
که گردی و مردی نشاید نهفت
ندانم که چون خیزد این کارزار^۲
اگر با سلیح اندر آید بجنگ
بترسم که فردا ببیند نشیب
ز فرمان دادار دل نگسلم^۵
برو بر، کنم روز روشن سیاه^۶
همی گویمت ای بردار مکن
نه از راستی دل بشویم^۷ همی

۱ - مسکو (ب ۸۹۶): بد. دد: جانور درنده (واژه نامک).

۲ - مسکو (ب ۸۹۹): «- از کارزار». معنی بیت: «اسفندیار که از تنومندی رستم به هراس افتاده بود گفت: من این چنین اسب و سوار هرگز ندیده بودم و نمی دانم پایان کار چه خواهد شد؟». (یعنی آیا من پیروز خواهم شد یا او؟).

۳ - زنده (زنده): بزرگ. کوه گنگ: مراد از آن گنگ دژ است که به وسیله سیاوش در بالای کوه بسیار بلند ساخته شد. (یشت ها، ج ۱، ص ۲۲۰).
ضمناً در چاپ مسکو (ب ۹۰۱) اضافه دارد:

اگر با سلیح نبردی بود همانا که آئین مردی بود

۴ - در این بیت صنعتِ مبالغه بکار رفته است. اسفندیار گوید: «قامتش آن چنان زیباست که از فرّ و شکوه نیز بیشتر و بالاتر است، من می ترسم فردا این مرد نیک اندام نتواند تاب بیاورد و در میدان شکست بخورد».

۵ - گوید: دلم از فرّ و شکوه و مهر وی سخت ناراحت است، اما چه کنم که از فرمان یزدان - یعنی فرمان گشتاسب - نمی توانم سرپیچی کنم.

۶ - مسکو (ص ۲۷۲، ب ۹۰۴): «کنم روز روشن برو بر سیاه». ابیاتی که در جزئی از آن پس و پیش دیده می شود، شاید علتش تکیه کردن به نیروی حافظه باشد که در گذشته بسیار مهم بشمار می آمده است و از این رو اشتباهاتی رخ می داده.

۷ - مسکو (ب ۹۰۶): «که از راستی دل نشویم همی». دستنویس قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد «نه از راستی -» است؛ یعنی راه راست و درست را رها نخواهم کرد.

میازار کس را که آزاد مرد	سر اندر نیارد به آزارِ مرد ^۱
۸۸۵ بخشب امشب و بامداد پگاه	برو تا به ایوان او بی سپاه
به ایوان او روز فرخ کنیم	سخن هر چه پرسدش ^۲ پاسخ کنیم
همه کار نیکوست زو در جهان	میان کهان و میان مهان
همی سر نپیچد ز فرمان تو	دلش راست بینم به پیمان تو
تو چندین که کوشی بکین و بخشم	بشوی از دلت کین و خشم ^۳ ز چشم
۸۹۰ یکی پاسخ آوردش اسفندیار	که بر گوشه گلیستان رُست خار
بدو گفت ^۴ کز مردم پاک دین	همانا نزیبد که گوید چنین
گر ^۵ ایدون که دستور ایران توئی	دل و گوش و چشم دلیران توئی

۱ - مسکو (ب ۹۰۷): «- بازار و درد»، که «مرد» در مصراع اولِ متن ما بمعنی پهلوان و در مصراع دوم بمعنی انسان است.

۲ - مسکو (ب ۹۰۹) «هرچه گویند» است. اما معنی این بیت؛ «پشوتن گوید: فردا به ایوان رستم برویم و روزی خوب و خوش با وی سپری کنیم و هرچه پرسد مطابق میل وی پاسخ دهیم».

۳ - مسکو (ب ۹۱۲):

تو با او چه گوئی بکین و بخشم بشوی از دلت کین وز خشم چشم

۴ - معنی این بیت و بیت پیش: پشوتن که در این سفر همیشه راهنما و وزیر برادرش اسفندیار بوده و برادر را از دست زدن به هر کار نسنجیده بر حذر می داشته است. در اینجا نیز می خواهد اسفندیار را از خشم و کین باز دارد. اسفندیار به وی گوید: «از مناظره‌ای که بین من و رستم درگرفت، دشمنی میان ما راه یافت. سپس به پشوتن گفت: از مردم دینداری چون تو شایسته نیست که این گونه سخنان بر زبان آورد و مرا این گونه اندرز دهد». در این بیت فاعل «گفت» اسفندیار است.

۵ - در زبان فارسی گاهی کلمه «گر» را برای تأکید و اثبات يك معنی بکار می برند، مثلاً در شاهنامه این بیت از زبان پیران، سردار تورانی چنین آمده (شاهنامه، چاپ دکتر دبیرسیاقی، ج ۲، ص ۸۵۰، ب ۱۶۷):

گر ایدونکه این تیغ زن رستمست بر این دشت ما را گه ماتمست

مراد این است که بدرستی این تیغ زن رستم زال است و در آن هیچ تردیدی نیست. در بیت متنی لنینگراد نیز همین طور است. اما معنی این دو بیت: «اسفندیار به پشوتن گوید: اکنون که تو وزیر و دستور کشور ایران و دل و گوش و چشم دلیران می باشی، پس بی گمان راه و روش خرد و دین و آزدن شاه را خوب می شناسی».

همی خوب دانی ^۱ چنین راه را	خرد را و آزدن شاه را
همه رنج و تیسار من باد گشت	همه دین زردشت را یادگشت ^۲
۸۹۵ که گوید که هرکو زفرمان شاه	بپیچد به دوزخ برد پایگاه ^۳
مرا چند گوئی که برکار ^۴ شو	ز فرمان گشتاسپ بیزار شو؟
تو گوئی ولیکن من این کی کنم	که از رای و گفتار تو پی کنم ^۵ ؟
گر ایدون که ترسی همی از تنم ^۶	من امروز ترس تو را بشکنم
کسی بی زمانه بگیتی نمرد	نمرد آنکه نامش بزرگی شمرد ^۷
۹۰۰ تو فردا ببینی که بر دشت جنگ	چه کار آورم پیش جنگی نهنگ ^۸
پشوتن بدو گفت ای نامدار	چنین چند گوئی تو از کارزار؟

۱ - مسکو (ص ۲۷۳، ب ۹۱۶): همی خوب داری.

۲ - در چاپ مسکو (ب ۹۱۷):

همه رنج و تیسار ما باد گشت همان دین زردشت بیداد گشت

در نسخه لنینگراد و فرهنگستان، مصراع دوم: «بادگشت» است. همانطور که می بینید نمی شود در هر دو مصراع «بادگشت» باشد. بنابراین ما آن را «یاد -» خواندیم تا هم عیب قافیه برطرف شود و هم معنی مناسبی داشته باشد. «یادگشت»: یعنی ذکر دین زردشت و خاطره آن از ذهن ها پاک شد و از یاد رفت.

۳ - مسکو (ب ۹۱۸): بود جایگاه. معنی بیت: «که دین زردشت به ما گوید: هرکس که از فرمان شاه سرپیچی کند، پایگاه او دوزخ خواهد بود.

۴ - مسکو (ب ۹۱۹): «گنه کار» است. «برکار شدن» یعنی برکار خود مسلط شدن، و دست بکار شدن و برخورد متکی شدن.

۵ - مسکو (ب ۹۲۰):

تو گوئی و من خود چنین کی کنم که از رای و فرمان او پی کنم

پی کردن (در يك معنی): پیروی کردن (واژه ناماك).

۶ - معنی مصراع اول: «اگر بدین گونه است که تو از شکست و کشته شدنم بیمناکی -».

۷ - مسکو (ب ۹۲۲): «نمرد آنکه نام بزرگی ببرد». معنی بیت لنینگراد - «نام کسی بزرگی شمردن»: نام وی مشهور شدن (در لغت نامه ها ندیدم). اسفندیار گوید: «کسی بی اجل نمی میرد، بویژه آن که نامش در جهان بزرگی شهرت یافته است».

۸ - مسکو (ب ۹۲۳): پلنگ.

که تو تا رسیدی به گرز^۱ و کمان
 به دل دیو را راه دادی کنون
 دلت تیره بینم سرت پُر ستیز
 چه گونه کنم من که ترس از دلم
 ۹۰۵ دو جنگی دو مرد و دو شیر^۴ دلیر
 ورا نامور هیچ پاسخ نداد
 نبد بر تو ابلیس را بد گمان
 همی نشنوی پند این رهنمون^۲
 کنون^۳ این که گفتم همه ریز ریز
 بدین سان بیکبارگی بگسلم
 چه دانم که پشت که آید بزیر؟
 دلش گشت پُر درد و لب پُر زباد

۱ - مسکو (ب ۹۲۵): «که تا تو رسیدی به تیر» و در مصراع دوم: «- این گمان» است.

۲ - رهنمون: مراد پشتون است.

۳ - در اصل لنینگراد: «کنم» بود که از روی نسخه های قاهره، فرهنگستان و بریتانیا اصلاح شد، و در مسکو (ص ۲۷۳ ب ۹۲۷):

دلت خیره بینم همی پرستیز کنون هر چه گفتم همه ریز ریز

ضمناً مصراع دوم در دستنویس قاهره و فرهنگستان بدین گونه است: «کنون این کفن را کنم ریز ریز» و نشان می دهد، عبارت «ریز ریز» که معنی آن روشن نبوده سبب این دگرگونی ها شده است. اما معنی بیت: «ریز» یا «ریز» بمعنی کام و مراد و رحمت است و در فرهنگنامه ها: «ریزی بریز» آمده؛ یعنی رحمتی کن و در دیوان خاقانی بتصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، ص ۶، این بیت آورده شده است:

ای فیض رحمت تو گنه شوی عاصیان ریزی بریز بر دل خاقانی از صفا

در این بیت شاهنامه: «ریز ریز»، واژه نخست بمعنی رحمت و نعمت است و کلمه دوم فعل امر؛ یعنی مرحمتی کن و لطفی بنما. در این یکی دو بیت پشتون به اسفندیار گوید: «تو چرا این همه از جنگ و ستیز سخن می گوئی و دیورا بر خود چیره ساخته ای و دلت از کینه جوئی پُر شده است، اکنون از همه آنچه که تورا پند دادم به من لطفی کن و ببین چگونه ترس همه وجودم را فرا گرفته است و من چه کنم تا این اندیشه ها را از دل بیرون کنم؟».

۴ - مسکو (ص ۲۷۳، ب ۹۲۹): «دو جنگی دو شیر و دو مرد».

۵ - (مسکو ب ۹۳۰): «سر پُر ز باد» می باشد. «نامور» صفت اسفندیار است. «لب پُر از باد گشتن»: آه کشیدن و متأسف شدن. و نیز در (ج ۷، ص ۲۳۷ ب ۳۱۹):

سپهبد ز گفتار او گشت شاد دلش پُر ز کین گشت و لب پُر ز باد

بازگشتن رستم به ایوان خویش

چو رستم بیامد به ایوان خویش
زواره بیامد بنزدیکِ او
۹۱۰ بدو گفت رو تیغِ هندی بیار
کمان آر و برگستوان آر و ببر^۴
زواره^۵ بفرمود تا هرچه گفت
چو رستم سلیحِ نبرده^۶ بدید
چنین گفت کای جوشن کارزار
۹۱۵ کنون کار پیش آمدت سخت باش
ندید او جز از رزمِ درمانِ خویش^۱
ورا دید تیره دل^۲ و زرد روی
همان نیزه و مغفر کارزار^۳
کمند آر و گرز گران آر و گبر
بیاورد گنجور او از نهفت
برافشانند و باد از جگر برکشید
برآسودی از جنگِ یک روزگار
به هر کار^۷ پیراهنِ بخت باش

۱ - مسکو (ص ۲۷۴، ب ۹۳۱): «نگه کرد چندی به دیوان خویش».

۲ - مسکو، (ص ۲۷۴، ب ۹۳۲): «ورا دید پژمرده» است.

۳ - مسکو (ب ۹۳۳): «یکی جوشن و مغفری نامدار» می باشد. تیغِ هندی؛ در آداب الحرب والشجاعة (ص ۲۵۸، س ۱۱) گوید: اما از همه تیغ ها، هندی بهتر و گوهردارتر و برنده تر آید و آن چند نوع است.

۴ - ببر؛ یعنی ببر بیان که در همین داستان (مسکو، ب ۱۱۵۸ و ۱۲۱۲) نیز آورده شده است. فردوسی خود درباره «ببر بیان» چنین گفته (مسکو، ج ۴، ص ۲۰۰، ب ۱۳۵۴):

یکی جامه دارد ز چرمِ پلنگ بپوشد بر و اندر آید بجنگ
همی نام ببر بیان خواندش ز خفتان و جوشن فزون داندش

که در بیت اول، لنینگراد و دودستویس فرهنگستان: «بپوشد به زیر اندر آید» آمده است. و «گبر» در مصراع دوم متن ما: بمعنی «خفتان» می باشد و «خفتان» نیز جامه جنگ است که درونش را از ابریشم خام پر کنند و آن را قزاقند گویند. (واژه نامک). برگستوان: پوششی که در روز جنگ بر اسب پوشند.

۵ - زواره: برادر رستم است از یک پدر و مادر. نهفت: گنج خانه و جای نگهداری اشیاء گرانبها.

۶ - مسکو (ب ۹۳۶): «سلیح نبردش» و در مصراع دوم: سر افشانند. در دستویس فرهنگستان (شماره ۴) در مصراع اول: «نبردی» و در مصراع دوم مانند لنینگراد: «برافشانند» می باشد. مراد از برافشانیدن سلاح یا جوشن؛ یعنی: آن را تکان دادن و مانند مخاطبی با آن سخن گفتن است.

۷ - مسکو (ب ۹۳۸): «بهر جای» و اما «بخت»: در شاهنامه بجز معنی معمول و رایج گاهی مرادف «فره ایزدی» می آید که ویژه شاهان است، پس در اینجا همان معنی طالع و اقبال را می دهد.

چنین رزمگاهی که غران دو شیر
کنون تا چه پیش آرد اسفندیار
چو بشنید دستان ز رستم سخن
بدو گفت کای نامور پهلوان
۹۲۰ تو تا برنشستی بزین نبرد
بفرمان شاهان سر افراخته
بترسم که روزی^۶ سرآید همی
مرین تخم دستان ز بُن برکنند
بدست جوانی چو اسفندیار
۹۲۵ نماند به زابلستان آب و خاک
ور ایدون که او را رسد زین گزند
همی هر کسی داستان‌ها زنند
که او شهریاری جوان را بکشت^۹

بجنگ اندر آیند هر دو دلیر
چه بازی کند در دم کارزار^۱ ؟
پُر اندیشه شد مغز^۲ مرد کهن
چه گفتی کزین تیره گشتم روان^۳
نبودی مگر پاک دل شیرمرد^۴
همیشه دل از رنج پرداخته^۵
گر اختر بخواب اندر آید همی
زن و کودکان را بخاک افکنند
اگر تو شوی کشته در کارزار
بلندی بر و بوم گردد مغاک^۷
نباشد تو را نیز نام باند
برآورده نام تو را بشکنند^۸
بدان کو سخن گفت با وی درشت

۱ - «کارزار» به نهنگ یا اژدهائی تشبیه شده که آدمیان را به کام خود می کشد و رستم می گوید:
«بینیم آیا اسفندیار پیروز خواهد شد و یا در این کارزار شکست خواهد خورد؟».

۲ - مسکو (ب ۹۴۱): جان.

۳ - تیره گشتم روان: یعنی روانم تاریک شد و غمناک شدم.

۴ - مسکو (ص ۲۷۴، ب ۹۴۳): نیک دل رادمرد.

۵ - مسکو (ب ۹۴۴): دو مصراع آن نسبت به دستنویس های قاهره، لنینگراد و دو فرهنگستان پس و پیش است.

۶ - مسکو (ب ۹۴۵): روزت. اختر کسی بخواب شدن: بی اقبال شدن و بدبختی به وی روی آوردن می باشد. زال گوید: «اگر اختر اقبال تو بخواب رود آنگاه از سرنوشت تو بیمناک خواهم شد و می ترسم که روزی این همه بزرگی و نام نیک تو پایان برسد».

۷ - مغاک: گودال. خلاصه معنی این چند بیت: «زال گوید: اگر تو بدست اسفندیار کشته شدی، همه پردگیان اسیر و همه دودمان ما از بیخ و بُن برکنده خواهند شد و تمامی سرزمین زابلستان را مبدل به ویرانه ای خواهند کرد».

۸ - مسکو (ص ۲۷۵، ب ۹۵۰): بشکنند. دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز «بشکنند» است. گوید: «اگر اسفندیار از تو گزند ببیند تو نیز نام و آوازه ات را از دست خواهی داد و هر کسی بر تو زبان بدگوئی خواهد گشود و نام نیک تو در جهان نابود خواهد شد».

۹ - مسکو (ب ۹۵۱): «که او شهریاری ز ایران - است. معنی بیت: «مردم خواهند گفت که رستم شهریار جوانی را کشت بجرم این که آن شهریار با وی بدرشتی سخن رانده بود».

- همی باش در پیش او بر، بیای
 ۹۳۰ به بیغوله‌ای شوز پیشش نهان^۱
 وزین بد تو را تیره گردد روان
 بگنج و برنج این جهان را بخر^۲
 سپاه ورا خلعت آرای نیز
 چو برگردد او از لب هیرمند^۳
 ۹۳۵ چو ایمن^۴ شدی بندگی کن براه
 چو بیند تو را کی کند کار^۵ بد
 بدو گفت رستم که ای مرد پیر
 بمردی مرا سال بسیار گشت
 رسیدم به دیوان مازندران
 ۹۴۰ همان رزم کاموس و خاقان چین
 کنون گر گریزم از^۶ اسفندیار
- وگر نه هم اکنون پرداز جای
 که کس نشود نامت اندر جهان
 بپرهیز ازین شهریار جوان
 مبر پیش دیبای چینی تبر
 وزو بازخر خویشتن را بچیز
 تو پای اندر آور به رخس بلند
 بدان تا ببینی یکی روی شاه
 خود از شاه، کردن بدی کی سزد؟
 سخن‌ها بدین گونه آسان مگیر
 بد و نیک هر دو بسر برگذشت
 بنزد^۷ سواران هاماوران
 که لرزان شدی زیر اسبش [زمین]^۸
 تو در سیستان کاخ و گلشن مدار

۱ - مسکو (ب ۹۵۳): «- فرود از مهان».

۲ - مسکو (ب ۹۵۵): «- این روان بازخر». «میر پیش دیبای چینی تبر»: یعنی کار بیهوده‌ای مکن؛ زیرا تبر پارچه ابریشم را نمی‌برد.

۳ - برای «هیرمند». ← ب ۱۸۹ لنینگراد.

۴ - چو ایمن شدی: یعنی هنگامی که از گزند وی آسوده شدی، همچون بندگان در راه همراه وی برو از آن‌جهت که مگر روی گشتاسب را ببینی.

۵ - مسکو (ص ۲۷۵، ب ۹۵۹): «شاه» و در مصراع دوم: «- کردار بد کی سزد» می‌باشد.

۶ - مسکو (ب ۹۶۱): چندی. رستم به زال گوید: «سال‌ها من با مردانگی و پهلوانی زیستم آنچنان که بدی‌ها و نیکی‌های فراوان بر من گذشت».

۷ - مسکو (ب ۹۶۲): برزم. هاماوران: بلاد یمن را گویند. «برهان».

۸ - مسکو (ب ۹۶۳): «که لرزان بدی زیر ایشان زمین». در این دو بیت رستم خود را می‌ستاید و می‌گوید: «برای رهایی کیکاووس به مازندران رفتم و با دیوان جنگیدم (ج ۲، ص ۱۱۳). سپس به هاماوران لشکر کشیدم و شاه آن را بفرمان خود درآوردم (ج ۲، ص ۱۲۷). همچنین با کاموس کشانی پیکار کردم (ج ۴، ص ۱۱۵ و نیز خاقان چین را با کمند از فیل پائین کشیدم (ج ۴، ص ۲۰۸)».

۹ - مسکو (ب ۹۶۴): «اگر من گریزم ز-».

۹۴۵ همی خوار گیرد^۳ سخن‌های من
گر او سر ز کیوان فرود آردی
ازو نیستی گنج و گوهر دریغ
سخن هرچه گفتم به چیزی نبست^۴
گر ایدون که فردا کند کارزار
من ارچه شدم پیر، روز نبرد
چو من بیر پوشم بروز نبرد
ز خواهش که گفתי بسی رانده‌ام
سر چرخ ماه اندر آرم بگرد^۱
چه صد زنده پیل و چه يك دشت مرد
بدو دفتر کھتری خوانده‌ام^۲
بپیچد سر از دانش و رای من
روانش بر من درود آردی^۴
همان گرز و گویال و خفتان^۵ و تیغ
ز گفتار باداست ما را بدست
دل و جان او جز گسسته^۶ مدار

۱ - در چاپ مسکو بجای این بیت و بیت بعد، بدین گونه آمده است (ب ۹۶۵):

چو من بیر پوشم بروز نبرد سر هور و ماه اندر آرم بگرد

و از توضیح پاورقی نیز درست فهمیده نمی شود و شاید در اصل، ترتیب متن نسخه‌ها چنین بوده:

من ارچه شدم پیر، روز نبرد چه صد زنده پیل و چه يك دشت مرد
چو من بیر پوشم بروز نبرد سر چرخ ماه اندر آرم بگرد

۲ - معنی بیت: «اما این که گفתי از وی خواهش کنم تا دست از نبرد بردارد و راه آشتی را پیشه کند، البته بارها من این سخن‌ها را به وی گفتم و اظهار بندگی کردم -».

۳ - خوار گرفتن: سهل شمردن.

۴ - معنی بیت - رستم گوید: «اگر اسفندیار از غرورش که سر بر آسمان می ساید اندکی می کاست و بر جان من درود می گفت -».

۵ - مسکو (ص ۲۷۶، ب ۹۶۹): «نه برگستان و نه گویال و -».

۶ - مسکو (ص ۲۷۶، ب ۹۷۰): «سخن چند گفتم به چندین نشست». سخن را به چیزی بستن: به آن اهمیت دادن. باد به دست داشتن: فایده‌ای نبردن. رستم گوید: «من به اسفندیار هر چه پند دادم، وی به سخنان من توجه نکرد و از آن گفتگو جز باد در کف چیزی دیگری ندادم».

۷ - مسکو (ب ۹۷۱): «دل از جان او هیچ رنجه مدار». در پاورقی متن مسکو پس از این بیت، يك بیت با اختلاف نسخ ذکر شده است، مانند (قاهره و فرهنگستان):

که من تیغ هندی بگیرم بدست چو سازم بر آن کوه پیکر نشست

و یا: «سر سروان را ببندم بهشت».

۹۵۰ که من تیغ تیزم نگیرم^۱ بکف
 نیچم باوردگه بر،^۲ عنان
 نبندم باوردگه راه اوی^۳
 ز کوهه باغوش برگیرمش
 بیارم نشانمش بر تخت عاج^۴
 ۹۵۵ چو مهمان من بوده باشد سه روز
 بیاراید آن چادر لاجورد
 سبک باز با او ببندم کمر
 نشانمش بر نامور تخت عاج

سر میزبان را بگیرم بدف
 نه گوپال بیند نه زخم سنان
 نگیرم بنیرو کمرگاه اوی
 بشاهی ز گشتاسپ پذیرمش^۴
 وزآن پس گشایم در گنج و تاج
 چهارم چو از چرخ گیتی فروز
 پدید آید از چرخ، یاقوت زرد
 وز ایدر نهم سوی گشتاسپ سر
 نهم بر سرش بر، دلفروز تاج

۱ - نگیرم: در اصل، حرف نون، بی نقطه بود و در مصراع دوم «بگیرم» در اصل، «نگیرم» منفی خوانده می‌شد. (معنی بیت پس از این می‌آید).

۲ - مسکو (ب ۹۷۲): «باورد با او».

ضمناً «نیچم باوردگه» در متن لنینگراد، حرف نون نقطه نداشت.

۳ - در اصل: «رای اوی» که اصلاح شد. مسکو (ب ۹۷۳):

نبندم باوردگه راه اوی بنیرو نگیرم کمرگاه اوی

۴ - مسکو (ب ۹۷۴) بدین گونه آمده:

ز باره باغوش بردارمش بشاهی ز گشتاسپ بگذارمش

اما معنی ابیات در لنینگراد از (۹۴۹ تا ۹۵۳) - رستم گوید: «اگر بدین گونه که اسفندیار می‌خواهد بچنگ پردازد، بی گمان دل و جانم از هم جدا و گسسته خواهد شد. اما فردا تیغ تیز بکف نخواهم گرفت و با او بشوخی و سرور خواهم پرداخت. هم چنین اسب به میدان نخواهم پیچید و وی از زخم گرز و سنانم در امان خواهد ماند. می‌کوشم تا کمر بندش را محکم نگیرم تا آزاده نشود، بلکه باآرامی از روی اسب باغوش پر مهر برخوام گرفت و بجای گشتاسپ وی را بر تخت خواهم نشاند». توضیح: همانطور که می‌بینید ابیات بجهت نامفهوم بودن، در دستنویس‌ها قدری مشوش آمده و تغییر کرده است. این ابهام در نسخه لنینگراد نیز کم و بیش وجود دارد زیرا ابیات کلیدی در آن نسخه حروف اولشان بی نقطه ضبط شده است از قبیل: «نگیرم بکف. نیچم باوردگه. نبندم باوردگه. نگیرم بنیرو» که روشن نیست آیا باید مثبت خوانده شود یا منفی؟

۵ - مسکو (ب ۹۷۵): «- نشانم بر تخت ناز» و در مصراع دوم: «در گنج باز».

۶ - مسکو (ب ۹۷۷): «ببندازد» و در مصراع دوم: «- از جام یاقوت زرد».

۹۶۰ ببندم کمر پیش او بنده وار
 تو دانی که من پیش تخت قباد
 بگیتی سرشت [این] سترگی مرا^۲
 تو فرمائی اکنون که پنهان شوم
 بخندید از گفت او زال زر
 بدو گفت زال ای پسر این سخن
 ۹۶۵ که دیوانگان این سخن بشنوند^۳
 بگفت ای پسر پیش تخت قباد
 قبادی به کوهی^۴ نشسته دژم
 چو اسفندیاری که فغفور چین^۵
 نجویم جز از کام^۱ اسفندیار
 بمردی چه کردم نداری بیاد؟^۲
 همو داد نام بزرگی مرا
 و یا بند او را بفرمان شوم^۳
 زمانی بجنباند از اندیشه^۴ سر
 مگوی و جدا کن سرش را ز تن^۵
 بدین خام گفتار تو نگروند
 چه کردی و من خود چه کردم بیاد^۶
 نه تخت و کلاه و نه گنج و درم
 نویسد همی نام او بر نگین

۱ - مسکو (ب ۹۸۰): «نجویم جدائی ز-».

۲ - مسکو (ب ۹۸۱): «چه کردم بمردی تو داری بیاد». پس از این بیت، دو بیت دیگر چاپ مسکو از لنینگراد در پاورقی آورده است.

۳ - در اصل: «... سرشت سترگی ورا» که اصلاح شد.

۴ - در چاپ مسکو این بیت در پاورقی صفحه ۲۷۶ آمده است.

۵ - مسکو (ص ۲۷۷، ب ۹۸۲): «زمانی بجنبید ز اندیشه-».

۶ - مسکو (ب ۹۸۳): «ز بن». اما معنی بیت - زال گوید: «ای پسر! این را هرگز بر زبان میاور».

۷ - در اصل، حرف اول «بشنوند» در این بیت، بدون نقطه بود و همین طور است نسخه قاهره و بریتانیا، و - (پاورقی مسکو ص ۲۷۷، شماره ۴). اما در دستنویس فرهنگستان: «نشنوند» منقوط می باشد. در مصراع دوم متن لنینگراد: «نگروند» مثبت خوانده می شد، که اصلاح کردیم؛ «یعنی اگر دیوانگان هم این سخن را بشنوند، از تو نمی پذیرند، تا چه رسد به آدم دانا!» که ما اگر در مصراع دوم «نگروند» را بصورت مثبت «بگروند» بخوانیم، در این صورت باید بیت را سؤالی کنیم تا معنی مناسبی داشته باشد، نه منفی.

۸ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۲۷۷) از دو نسخه لنینگراد و فرهنگستان نقل شده. «چه کردم بیاد»: یعنی من بیاد ندارم که تو کاری کرده باشی (از یاد کردم).

۹ - مسکو (ب ۹۸۵): «قبادی بجائی-» می باشد. کیقباد: در شاهنامه از خاندان فریدون است و در البرزکوه زندگی می کرد که رستم به دستور زال وی را از کوه می آورد و بر تخت می نشاند (مسکو، ج ۲، ص ۵۶، ب ۱۱۲) و نیز - ب ۱۱۷ لنینگراد.

۱۰ - فغفور: نام پادشاهان چین است، هر که باشد. (برهان).

تو گوئی که از کوهه^۱ بردارمش
 ۹۷۰ نگوید چنین مردم سالخورد
 بیر بر، سوی خان زال آرمش!
 بگرد در اختر بد مگرد^۲
 سپهدار^۳ با گنج و رای و سخن
 تو، به‌دان کنون ای مه انجمن^۴
 همی خواند بر کردگار آفرین^۵
 بگردان تو از ما بد روزگار
 نیامد زیانش ز خواهش^۶ ستوه
 ۹۷۵ بدین‌گونه تا خور برآمد ز کوه

چو شد روز رستم پیوشید گبر
 کمندی بفتراک^۸ زین بر، بیست
 نگهبان تن [کرد بر] گبرش بیر^۷
 برآن باره پیل پیکر نشست
 فراوان سخن راند از لشکرش
 بفرمود تا شد زواره^۹ برش

۱ - مسکو (ب ۹۸۸): که از باره.

۲ - مسکو (ب ۹۸۹): «بگرد در ناسپاسی -». دستنویس فرهنگستان نیز: «اختر بد» است. خلاصه معنی این چند بیت: «زال گوید: تو اسفندیار را که قفقور چین از وی فرمان می‌برد و بندگی می‌کند با کیقباد برابر بدان زیرا این یکی در کوهی می‌زیست و تهی دست و بینوا بود. بنابراین پس چه گونه می‌گوئی من اسفندیار را از روی زین برمی‌دارم و به خانه زال می‌آورم؟ مرد کارآموده‌ای مانند تو نباید چنین سخنانی بگوید و خود را بخطر بیندازد».

۳ - در اصل رسم الخط: «سپهدار» بود و در مسکو (ب ۹۸۶)، مصراع دوم: «سپهدار با رای و گنج کهن» است که پس از بیت «قبادی بجائی نشسته...» قرار دارد. اما معنی بیت: «زال به رستم گوید: تو کیقباد را با اسفندیار (شاه ایران) که سپهدار لشکر و دارای گنج و فرمان است برابر بدان».

۴ - این بیت در پاورقی متن مسکو صفحه ۲۷۷ از دستنویس‌های قاهره، دو فرهنگستان و لنینگراد آورده است.

۵ - «آفرین خواندن»: نیایش کردن؛ یعنی زال پس از این سخنان سر بر زمین نهاد و به یزدان نیایش کرد.

۶ - مسکو (ب ۹۹۲): «ز گفتن». خواهش: التماس، طلب. (لغت‌نامه دهخدا).

۷ - داخل قلاب از متن مسکو است. گبر: خفتان (جامه جنگ که اندرونش را از ابریشم خام پر کنند). ← ب ۹۱۱ متن لنینگراد. بیر: بیر بیان (همان شماره).

۸ - فتراک: تسمه‌ای که از زین اسب آویزند برای بستن چیزی (واژه نامک). باره: اسب.

۹ - زواره: برادر رستم می‌باشد از يك پدر و مادر.

بدو گفت رولشکر آرای باش
 ۹۸۰ بیامد زواره سپه گرد کرد
 تهمتن همی رفت نیزه بدست
 سپاهش بر او خواندند آفرین
 همی رفت رستم زواره ز پس^۲
 [بیامد چنان تا لب هیرومند
 ۹۸۵ سپه با برادر هم آنجا بماند^۴
 چنین گفت پس با زواره براز
 هم اکنون ازین رزم کوتاه کنم
 بترسم که با او بیاید زدن^۷
 تو ایدر بمان و سپه را بدار^۸

بر کوهه ریگ بر پای باش^۱
 به میدان کار و بدشت نبرد
 چو بیرون شد از جایگاه نشست
 که بی تو مباد اسب و گوپال وزین
 که او بود در پادشاهیش کس
 همه دل پر از باد و لب پر ز پند^۳
 سوی لشکر شاه ایران براند
 که من دست این بد رگ دیو ساز
 روان را سوی روشنی ره کنم^۵
 ندانم کزین بد چه شاید بُدن
 شوم تا چه پیش آورد روزگار

۱ - معنی بیت «رستم به برادرش گفت: لشکر را آئین ببند و در پای تپه ریگ آماده باش».
 ۲ - مسکو (ص ۲۷۸، ب ۱۰۰۰): «زواره پش» و در مصراع دوم: «کجا بود در پادشاهی کش».

۳ - این بیت از متن مسکو (ب ۱۰۰۱) افزوده شد.
 ۴ - مانند (متعدی): گذاشت. «شاه ایران»: مراد اسفندیار است. ← بیت ۹۷۱ لنینگراد. در شاهنامه بجز این داستان، شاه بمعنی فرد برجسته و ممتاز فراوان بکار رفته است، مانند این بیت که «شاه» برای زال آورده شده (مسکو، ج ۱ ص ۱۶۳ ب ۴۱۳):

مگر شاه را نزد ماه آوریم بنزدیک او پایگاه آوریم

۵ - مسکو (ب ۱۰۰۳): «که مردیست این بدرگ -». بدرگ: بد سرشت، بد گوهر، فرومایه (لغت نامه). دیوساز: دیو ساخته، شیطان منش (لغت نامه).

۶ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۷۸) از نسخه های قاهره، فرهنگستان و لنینگراد آورده شده است. معنی بیت: «رستم گوید: هم اکنون دست این بدگوهر، اسفندیار را از رزم کوتاه می کنم و روانم را از تیرگی اندوه می رهانم و راه روشنائی را به آن می نمایم».

۷ - مسکو (ب ۱۰۰۴): «نیارم زدن» و در مصراع دوم: «ندانم کزین پس -» می باشد. معنی بیت متن لنینگراد: «رستم گوید: می ترسم که با او جز رزم راه دیگری نداشته باشم و نمی دانم از این کار زشت چه خواهد خاست؟».

۸ - مسکو (ب ۱۰۰۵): «تو اکنون سپه را هم ایدر -». ایدر: اینجا (واژه نامک).

- ۹۹۰ اگر تند یابمَش هم زان نشان^۱
 بتنِها تنِ خویش جویم نبرد
 کسی باشد از بختِ فیروز شاد^۲
 گذشت از لب رود^۳ و بالا گرفت
 چنین گفت با فرخ^۴ اسفندیار
 ۹۹۵ چو بشنید اسفندیار این سخن
 بخندید و گفت اینک آراستم
 بفرمود تا جوشن و خود اوی
 ببردند و پوشید روشن برش
 بفرمود تا زین بر اسب سیاه^۵
 ۱۰۰۰ چو اسب سیه دید پرخاشجوی
 نهاد او بنِ نیزه را بر زمین
 بسان پلنگی که بر پشت گور
 نخواست ز زور و ز مردی که بود اندر اوی^۶
 ز روی زمین^۷ اندر آمد به زین
 نشیند برانگیزد از گور شور^۸

۱ - زان نشان: بدان سان. معنی بیت - رستم گوید: «بینم اگر بهمان گونه اسفندیار تند و خشمگین باشد آنگاه من کسی از دلاوران زایل را به یاری نخواهم خواند».

۲ - مسکو (ص ۲۷۹، ب ۱۰۰۸): «از بخت پیروز و شاد» که دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می باشد.

۳ - رود: یعنی رود هیرمند؛ یعنی، رستم از لب رود گذشت و در جایی بلند ایستاد.

۴ - مسکو (ب ۱۰۱۰): «خروشید کای فرخ -» و در مصراع دوم: «- برآرای کار» است.

۵ - پرخاشجوی کهن؛ یعنی پیر جنگجو (رستم).

۶ - مسکو (ب ۱۰۱۳): «همان ترکش و نیزه -» آورده.

۷ - اسب سیاه: پیش از این در باره این اسب که نخست از آن زیر، عموی اسفندیار بوده سخنی بمیان آمد. ← ۲۰۷ لنینگراد. شاه: مراد اسفندیار است. ← ب ۹۸۵ متن لنینگراد.

۸ - مسکو (ب ۱۰۱۶) چنین است:

چو جوشن بپوشید پرخاشجوی ز زور و ز شادی که بود اندر اوی

همانطوری که می بینید در متن مسکو، «جوشن پوشیدن» در مرتبه دوم بی مورد است و متن لنینگراد ارجحیت دارد، که «چو اسب سیه دید -» می باشد.

۹ - مسکو (۱۰۱۷): ز خاک سیاه.

۱۰ - شور برانگیختن: بهیجان آوردن (لغت نامه).

سپاه از شگفتی^۱ فروماندند
همی شد چو نزد تهمتین رسید
۱۰۰۵ پس از بارگی با پشتون بگفت
چو تنهاست ما نیز تنها شویم
پشتون ز پس باز شد با سپاه
گمان برد چون رستم از دور دید
بدان گونه رفتند هر دو برزم
۱۰۱۰ چو گشتند نزدیک^۵، پیر و جوان
خروش آمد از باره^۶ هر دو مرد
چنین گفت رستم با آواز سخت
بدین گونه مستیز و تندى مكوش
اگر جنگ خواهی و خون ریختن
۱۰۱۵ بگو تا سوار آورم زابلی
بر آن نامور آفرین خواندند
مر او را بر آن باره تنها بدید^۲
که ما را نباید بدو یار و جفت
ز پستی بر آن تند بالا شویم
یل نامور گردد لشکر پناه^۳
که کوهیست کز باره اندر چمید^۴
که گفتی که اندر جهان نیست بزم
دو شیر سرافراز و دو پهلوان
تو گفتی بدرید دشت نبرد
که ای مرد شادان دل^۷ نیکبخت
به داننده بگشای یکباره گوش^۸
بدین گونه سختی برآویختن^۹
که باشند با جوشن^۹ کابلی

- ۱- مسکو (ب ۱۰۱۹): سپه در شگفتی. «آفرین خواندن»: دعا کردن. ← ب ۹۷۳ لنینگراد.
۲- معنی این سه بیت: «اسفندیار می رفت تا به رستم رسید و او را تنها بر اسب دید آنگاه از روی اسب به پشتون گفت که برای رزم، نیازی به یار و همراه نداریم. چون وی تنها است ما نیز تنها با وی می جنگیم و از زمین پائین تپه به آن بلندی خواهیم رفت».
۳- مسکو (ص ۲۷۹) این بیت و بیت بعد را در پاورقی آورده است.
۴- چمیدن: جولان دادن در میدان جنگ و همببرد خواستن (لغت نامه). اما معنی این دو بیت: «پشتون از پس اسفندیار با سپاه برگشت، آنگاه یل نامور چو رستم را از دور دید گمان برد که کوهی است بر اسب نشسته و مبارز می طلبد». در اصل نسخه، حرف اول «چمید» بدون نقطه است.
۵- مسکو (ب ۱۰۲۴): «چو نزدیک گشتند»؛ پیش از این گفتیم: این نوع اختلافات و تصرفات ناشی از تکیه کردن به نیروی حافظه است.
۶- مسکو (ب ۱۰۲۶): «که ای شاه شادان دل و-» می باشد.
۷- مسکو (ص ۲۸۰، ب ۱۰۲۷):

ازین گونه مستیز و بد را مكوش
سوی مردمی یاز و باز آر هوش

دروتن لنینگراد: «تندی» بمعنی «بتندی» بکار رفته است.

- ۸- معنی بیت-رستم گوید: «اگر تو جنگ و خونریزی و بسختی نبرد کردن را دوست داری...».
۹- مسکو (ب ۱۰۲۹): با خنجر.

تو ایرانیان را بفرمای نیز
 بدین رزمگه‌شان بجنگ آوریم
 بباشد بکام تو خون ریختن
 چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 ۱۰۲۰ ز ایوان بشبگیر برخاستی
 چرا ساختی بر من اکنون فریب
 چه باید مرا جنگ زابلستان
 مبادا چنین هرگز آئین من!
 که ایرانیان را به کشتن دهم
 ۱۰۲۵ منم پیش رو^۱ هر که جنگ آیدم
 تو را گر همی یار باید بیار
 مرا یار در جنگ، یزدان بود
 توئی جنگجوی و منم جنگخواه
 ببینیم تا اسب اسفندیار
 ۱۰۳۰ و یا باره رستم نامجوی^۲

که تا گوهر آید پدید از پشیز^۱
 خود ایدر زمانی درنگ آوریم
 بینی تگاپوی و آویختن
 که چندین چه گوئی همی نابکار
 ازین تند بالا مرا خواستی
 همانا رسیدت بتنگی نشیب^۲
 همان^۳ جنگ ایران و کابلستان؟
 سزا نیست این کار در دین من
 خود اندر جهان تاج بر سر نهم
 وگر پیش، جنگِ پلنگ آیدم
 مرا یار هرگز نیاید بکار
 سروکار با بخت^۴ خندان بود
 بگردیم با یکدگر^۵ بی سپاه
 سوی آخر آید همی بی سوار
 به ایوان نهد بی خداوند روی؟

۱ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۲۸۰) آورده شده است که در دستنوس‌های قاهره و دو فرهنگستان نیز آمده. پشیز: یعنی پول بسیار کم ارزش (واژه‌نامهک).

۲ - مسکو (ص ۲۸۰، ب ۱۰۳۴):

چرا ساختی بند و مکر و فریب همانا بدیدی بتنگی نشیب

معنی بیت بنابر متن لنینگراد - اسفندیار گوید: «چرا دست به افسون زده‌ای؟ و همانا کارت به نقطه پایانی رسیده است و مرا می‌گویی که بی جهت خون ریختن و جنگیدن را دوست دارم».

۳ - مسکو (ب ۱۰۳۵): وگر. معنی بیت - اسفندیار گوید: «چرا باید من بدون دلیل با زابلی‌ها بجنگم و یا چرا بخواهم تا ایرانیان با کابلیان درهم آویزند؟».

۴ - در اصل: ضبط «پیش‌رو» بدون ترکیب نوشته شده بود.

۵ - در شاهنامه، واژه «بخت» بمعنی فره ایزدی فراوان بکار رفته است که یکی از آن موارد در همین بیت می‌باشد.

۶ - مسکو (ب ۱۰۴۱): بگردیم يك با دگر؛ یعنی با یکدیگر بجنگیم.

۷ - مسکو (ب ۱۰۴۳): «وگر باره رستم جنگجوی» است.

رزم رستم با اسفندیار

نهادند پیمان دو جنگی که کس	نباشد بر آن جنگ فریادرس ^۱
بنیزه فراوان ^۲ برآویختند	همی خون ز جوشن فرو ریختند
چنین تا سنان‌ها بهم برشکست	بشمشیر بزدند ناچار دست
به آورد گردن برافراختند ^۳	چپ و راست هر سو همی تاختند
۱۰۳۵ ز نیروی اسبان و زخم سران	شکسته شد آن تیغ‌های گران
برافراختند آن زمان یال را	ز زین برکشیدند گویال را ^۴
همی ریختند اندر آورد گرز	چو پتک اندر آید به پولاد، گرز

۱ - یعنی آن دو پهلوان جنگی با یکدیگر پیمان بستند که کسی از دو سوی به آنان کمک نکند.
 ۲ - مسکو (ص ۲۸۱، ب ۱۰۴۵): «نخستین بنیزه» و در مصراع دوم: «همی خون ز جوشن» - آمده و نسخه‌های خطی و چاپی که در دسترس داشتم نیز «خون» ضبط کرده‌اند. من احتمال می‌دهم که این واژه «خوی» بوده باشد که به «خون» تبدیل شده است؛ زیرا ممکن است از زخم سنان‌ها خون از بدن رستم بیرون جهیده باشد، اما در مورد اسفندیار که روئین‌تن است چنین چیزی درست نمی‌نماید.

۳ - مسکو (ب ۱۰۴۷): «بآوردگه گردن افراختند» و در مصراع دوم: «چپ و راست هر دو» - می‌باشد.

۴ - این بیت و بیت بعد، در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۱) از دستنویس‌های قاهره، لنینگراد و دو فرهنگستان آورده شده است، جز این که بیت دوم با کمی اختلاف بدین گونه آمده:

همی کوفتند اندر آورد گرز چو تنگ اندر آید ز بالای برز

[بپولاد گرز - لنینگراد] و همین بیت در چاپ هند (ج ۳ ص ۳۶۸ س آخر) این چنین است:

همی ریختند اندر آورد گرز چو سنگ اندر آید ز بالای برز

این بنده که متن اصلی لنینگراد (عکسی) را در اختیار دارم - همانطور که می‌بینید - در مصراع اول بیت ۱۰۳۷ لنینگراد «همی ریختند» و در مصراع دوم: «چو پتک اندر آید به پولاد» - می‌باشد. بنظر می‌رسد که در مصراع اول باید «گرز» (بضم کاف) بخوانیم؛ «یعنی زمین هموار» تا مشبّه‌به واژه «آورد» (میدان) بوده باشد، و فعل «ریختن» در مصراع نخست بمعنی فرود آوردن گرز است بر سر یکدیگر. نه این که آن دو پهلوان گرزها را بس که بر سر هم کوفتند تا بر زمین ریختند؛ چون که هر کدام يك گرز داشتند نه بیشتر و در دو بیت بعد گوید: «هم از دسته بشکست گرز گران». معنی کلی بیت چنین می‌شود: «آن دو پهلوان در میدانی که از تاخت و تاز، مانند زمین هموار شده بود چندان گرز بر سر هم

چو شیر زیان هر دو آشوفته
هم از دسته^۲ بشکست گرز گران
۱۰۴۰ گرفتند از آن پس دوال کمر
یکی سر بدست^۳ یل اسفندیار
بنیرو کشیدند زی خویشتن
همی زور کرد این بر آن، آن برین
پراگنده گشتند از آوردگاه
۱۰۴۵ کف اندر دهانشان شده خون و خاک

از آن زخم، اندام‌ها کوفته^۱
فروماند از کار دست سران
دو اسب تگاور برآورده سر^۳
بدست^۴ دگر رستم نامدار^۴
دو گرد سرافراز، دو پیلتن
نجنبید يك شیر از پشت زین
غمی گشت گردان و اسبان تباه^۵
همه گبر^۶ و برگستوان چاك چاك

بدانگه که جنگ یلان شد دراز
زواره بیاورد از آن سو سپاه
به ایرانیان گفت رستم کجاست؟
همی دیر شد رستم زال باز^۷
یکی لشکر از^۸ داغ دل کینه‌خواه
بدین روز خاموش بودن^۹ چراست؟

ریختند که گوئی پتك آهنگری بود که بر پولاد فرود می آمد.
ضمناً «گرز» در آخر مصراع دوم مفعول فعل است.
۱ - مسکو (ب ۱۰۴۹):

چو شیران جنگی برآشوفتند پر از خشم اندام‌ها کوفتند

زخم: در متن لنینگراد یعنی ضربت.

۲ - مسکو (ب ۱۰۵۰): «همان دسته -».

۳ - مسکو (ب ۱۰۵۱): «- فرو برده سر»، اما در قاهره و فرهنگستان (شماره ۶) نیز مانند لنینگراد: «برآورده» است.

۴ - باز این بیت و بیت بعد در پاورقی چاپ مسکو آورده شده. «یکی سر بدست»: يك سوی در اختیار؛ یعنی يك طرف در دست اسفندیار بود، و سوی دیگر در دست رستم.

۵ - مسکو (ب ۱۰۵۳): «غمی گشته اسبان و مردان تباه».

۶ - گبر: بمعنی خفتان است. ← ب ۹۷۶ متن ما.

۷ - مسکو (ص ۲۸۲، ب ۱۰۵۵): «که رزم یلان» و در مصراع دوم: «رستم سرافراز».

۸ - مسکو (ب ۱۰۵۶): یکی لشکری.

۹ - مسکو (ب ۱۰۵۷): «برین روز بیهوده خامش -». معنی این سه بیت: «ایرانیان»: در مقابل زابلان است. «خرامان» (در سطر بعد): با ناز و سرکشی رفتن؛ «زواره برادر رستم از دیر آمدن وی دل‌تنگ شد و سپاه را بسوی لشکر اسفندیار کشانید و صدا زد: هان ای ایرانیان! می‌دانید رستم

←

شما سوی رستم بچنگ آمدید	خرامان بچنگ نهنگ آمدید
۱۰۵۰ همی دستِ رستم نخواهید بست	برین رزمگه بر، نشاید نشست
زواره بدشنام لب برگشاد	همی کرد گفتار ناخوب یاد
برآشفست از آن، پورِ اسفندیار	سواری بُد اسب افکن و نامدار
جوانی که نوش آذرش بود نام	سرافراز از آن لشکر ^۱ و شادکام
برآشفست با سگزی ^۲ آن نامدار	زبان را بدشنام بگشاد خوار
۱۰۵۵ چنین گفت کآری گو بر منش	بفرمان شاهان کنند سرزنش؟ ^۳
نفرمود گفتا یل اسفندیار	چنین با سگان ^۴ ساختن کارزار
که پیچد سر از رای و فرمان اوی؟	که یارد گذشتن ز پیمان اوی؟

کجاست؟ اگر نمی دانید بگویم تا بدانید. اکنون وی در حال جنگیدن با اسفندیار است، پس چرا همه تان خاموش گشته اید؟ شما آمده اید تا با رستم بجنگید، اما شما خود را با پای خود بچنگال نهنگ گرفتار کرده اید و شما هرگز نمی توانید دست رستم را ببندید. و در این جنگ شما پایدار و پیروز نخواهید بود». در این مورد ترجمه بنداری خیلی کوتاه است که گوید: «وَلَمَّا أَبْطَأَ رَسْتَمُ عَلَى أَصْحَابِهِ خَافَ اخُوهُ زَوَّارَهُ عَلَيْهِ قَرْحَفٌ وَأَقْبَلَ إِلَى عَسْكَرِ الْأَبْرَانِيِّينَ فَسَفَّهُ عَلَيْهِمُ».

۱ - مسکو (ب ۱۰۶۲): «سرافراز و جنگاور».

۲ - سگزی: سیستانی، مراد از آن زواره می باشد. این واژه معمولاً به مردم عادی اطلاق می شده و گاهی هم قدری اهانت آمیز بوده است، مثلاً در این بیت (ج ۴، ص ۲۲۹، ب ۳۱۲) گوید:

به يك مرد سگزی که آمد بجنگ چرا شد چنین بر شما کار تنگ؟

خوار (در مصراع دوم): یعنی آسان.

۳ - مسکو (ب ۱۰۶۴): «بفرمان شاهان کند بدکنش» و در پاورقی از فرهنگستان شوروی (شماره ۶): کند پرورش. «بر منش»: یعنی بلندطبع و والامنش (واژه نامک). «گو بر منش» (از روی استهزاء): مراد زواره است. نوش آذر گوید: آری! آیا پهلوان والامقامی چون تو دیده است که مردم فرمان شاهان را نکوهش کنند که تو می کنی؟ (یعنی ما بدستور اسفندیار در اینجا مانده ایم و تو آن را بد می دانی، و بیت بعد مکمل آن است).

۴ - این جا واژه سگ از روی اهانت بکار رفته است نه این که بمعنی سیستانیان باشد، مانند این بیت (ج ۴، ص ۱۱۷، ب ۴۰):

نه در سرش مغز و نه در تنش رگ چه طوس فرومایه پیشم چه سگ

بجنگ اندرون پیش‌دستی کنید	اگر جنگ با ما درستی کنید ^۱
بتیغ و سنان و بگرز گران	ببینید پیکار جنگ‌آوران
سران سپه را دمید و دهید ^۲	۱۰۶۰ زواره بفرمود کاندز نهید
دهاده ^۳ برآمد ز آوردگاه	زواره بیامد ز پشت سپاه
چونوش آذر آن دید بر ساخت کار ^۴	بکشتند از ایرانیان بی‌شمار
بیامد یکی تیغ هندی بدست	سَمَند ^۵ سرافراز را برنشست
بیامد که بُد سرفراز سپاه ^۶	وز آن سوییکی گُرد لشکر پناه
سرافراز و اسب افکن و شادکام	۱۰۶۵ که آن نامور ^۷ بود الواد نام

۱ - مسکو (ب ۱۰۶۷): «اگر جنگ بر نادرستی -» و در مصراع دوم: «بکار اندرون -» می‌باشد. معنی بیت بنابر ضبط لنینگراد - نوش آذر گوید: «اگر بدون حيله و فريب با ما بجنگيد و نيز رزم را شما آغاز كنيد -».

۲ - مسکو (ص ۲۸۲، ب ۱۰۶۹): «سران راز خون بر سر افسر نهید». نهید: یعنی بزنید و حمله کنید (لغت‌نامه - نهادن ص ۹۳۳) و نیز در (ج ۴، ص ۱۰۸، ب ۱۵۴۰):

پس آنگه بفرمود کاندز نهید بتیر و بگرز و بژوبین دهید
دمیدن: خروشیدن و غریدن. (واژه‌نامهک). دهید: بزنید و بکشید. (لغت‌نامه) و در (ج ۱، ص ۱۲۷، ب ۷۹۷ از پاورقی):

شما روی یکسر سوی دژ نهید چو من برخوشم دمید و دهید
اما معنی بیت متن ما: «زواره به سران سپاه فرمان داد که بخروشید و با شمشیر به سپاه دشمن حمله کنید».

۳ - دهاده: زد و خورد، هیاو و فریاد هنگام نبرد. (واژه‌نامهک).

۴ - بر ساخت کار: آماده و مهیا شد.

۵ - سَمَند: اسبی که رنگش مایل بزردی است. تیغ هندی: از همه تیغ‌ها جوهردارتر است. ← آداب الحرب (ص ۲۵۸) و نیز بیت (۹۱۰ لنینگراد).

۶ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۲۸۳) قرار دارد.

۷ - مسکو (ب ۱۰۷۳): یکی نامور.

ضمناً در اصل لنینگراد، رسم الخط: الوا بنام (ظ: الوادنام) بوده است. الواد نیزه‌دار و نگهبان رستم بوده در جنگ‌های همگانی، تا کسی از پشت به وی حمله نکند. در جزء اول ترجمه بنداری (ص ۲۲۴، س ۱۵) گوید: «و کان فی أصحاب رستم الزابلیین فارس یسمى الواد قد اُفتی عمره فی معالجة الحروب و تعلم من رستم القروسية و طرائق القتال». در نسخه لنینگراد (ب ۱۰۷۰) دقیقاً «الواد» با ذال معجم نوشته است که در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۳) به آن اشاره‌ای نشده.

کجا نیزه رستم او داشتی
چو از دور نوش آذر او را بدید
برآورد یک زخم و زد بر سرش
زواره برانگیخت اسب نبرد
۱۰۷۰ چو^۴ او را فگندی کنون پای دار
زواره یکی نیزه زد بر برش
برادر چو از دور دیدش ورا
پس پشت او هیچ نگذاشتی
بزد دست^۱ و تیغ یلی برکشید
ز باره بخاک اندر آمد برش^۲
بشد نزد نوش آذر آوای کرد^۳
چو الواد را من نخواندم سوار
بخاک اندر آمد هم آنگه سرش
که کشته شد آن شاه نوش آذرا^۵

کشته شدن نوش آذر و مهنوش بر دست فرامرز [و] زواره

چو نوش آذر نامور کشته شد
برادرش گریان و دل پر ز جوش^۶
۱۰۷۵ غمین شد^۷ دل مرد شمشیرزن
سپه را همه روز برگشته شد
جوانی که بُد نام او مهنوش
برانگیخت آن باره پیلتن

۱ - دست زدن: یازیدن دست. (لغت نامه، ص ۷۰۴). این تعبیر چندبار در شاهنامه آمده و ظاهراً
بمعنی ناگهان دست به اسلحه یا چیز دیگر دراز کردن می باشد، مانند (ج ۵، ص ۲۵، ب ۲۸۶):

بزد دست و خنجر کشید از نیام در خانه بگرفت و برگفت نام

۲ - مسکو (ب ۱۰۷۶):

یکی تیغ زد بر سر و گردنش بدو نیمه شد پیل پیکر تنش

۳ - مسکو (ب ۱۰۷۷): «بتندی به نوش آذر آواز کرد».

۴ - مسکو (ب ۱۰۷۸) که (= چه).

ضمناً همانطور که گفته شد در نسخه عکسی لنینگراد (ورق ۴۱۴) در این بیت: «الواذ» نوشته شده
است.

۵ - در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۳) این بیت ضبط شده.

۶ - جوش: غلیان، اضطراب، خشم. (لغت نامه).

۷ - مسکو (ص ۲۸۳، ب ۱۰۸۲): غمی شد. مرد شمشیرزن: مهنوش. باره: اسب.

برفت از میان سپه پیش صف
وز آن سو فرامرز چون پیلِ مست
برآویخت با نامور^۲ مهرنوش
گرامی دو پرخاشجوی^۳ جوان
۱۰۸۰ چو شیران جنگی برآشوفتند
به آوردگه تیز شد مهرنوش
یکی تیغ بگزارد^۴ کورا زند
بزد تیغ بر گردن اسب خویش
فرامرز کردش پیاده تباه
۱۰۸۵ چو بهمن برادرش را کشته دید
بیامد بنزدیک^۵ اسفندیار
بدو گفت کای نره شیر ژیان
دو پور تو نوش آذر و مهرنوش
ز درد جگر بر لب آورده کف
پیاده^۱ یکی تیغ هندی بدست
دو رویه ز لشکر برآمد خروش
یکی شاهزاده دگر پهلوان
همی تیغ بر^۲ یگدگر کوفتند
نبودش همی با فرامرز توش^۵
سر نامدارش بخاک افگند
سر باد پای^۶ اندر آمد پیش
ز خون لعل شد خاک آوردگاه
زمین زیر او چو گِل آغشته دید
بجائی که بُد آتش کارزار
سپاهی بجنگ آمد از سگزیان^۹
بزاری^{۱۰} بسگزی سپردند هوش

- ۱ - مسکو (ص ۲۸۴، ب ۱۰۸۴): «بیامد» و همین طور است چاپ هند (ج ۳، ص ۳۶۹، س ۱۸). ظاهراً «پیاده» دگرگون شده «بیامد» می باشد. فرامرز: پسر رستم است.
- ۲ - مسکو (ب ۱۰۸۵): با او همی.
- ۳ - پرخاشجوی: جنگجوی و دلاور. گرامی: که بمعنی محبوب و عزیز است، در این بیت از جهت دلسوزی و شفقت بکار رفته؛ زیرا همیشه کشمکش و جنگ بین دو گروه و یا دو نفر درمی گرفته است که یکی ایزدی و دیگری اهریمنی باشد، لیکن در اینجا هر دو از نظر فردوسی نیک و بزرگواری و مرتکب هیچ گناهی نشده اند.
- ۴ - مسکو (ب ۱۰۸۷): همی بر سر.
- ۵ - توش: توان، تاب و نیرو (واژه نامک).
- ۶ - در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۴، شماره ۷): «بگذازد» ضبط شده است. ضمناً این بیت در پاورقی مسکو فقط از نسخه قاهره آمده، نه لنینگراد.
- ۷ - باد پای: صفت اسب می باشد. بنابر ضبط لنینگراد: «مهرنوش که خود را با فرامرز برابر نمی دید، تیغ را بلند کرد که بروی زند، اما باشتباه تیغ بر گردن اسبش فرود آمد و آن را بر زمین افگند».
- ۸ - مسکو (ب ۱۰۹۲): «بیامد دوان نزد» و در مصراع دوم: «که بود».
- ۹ - سگزی: مردم سیستان.
- ۱۰ - مسکو (ص ۲۸۴، ب ۱۰۹۴): بخواری. هوش: روح، جان. ← ب ۱۶۹ همین متن.

تو اندر نبردی و ما پر ز درد
 ۱۰۹۰ بر این تخمه از ننگ تا جاودان
 دل مرد بیدار، شد پر ز خشم
 برستم چنین گفت کای دیوزاد
 از آن خشم را برگشادی زبان
 نگفتی که لشکر نیارم به جنگ؟
 ۱۰۹۵ نداری ز من شرم وز کردگار
 ندانی که مردان پیمان شکن
 دو سگزی دو پور مرا کشته اند
 چو بشنید رستم غمی گشت سخت
 بجان و سر شاه سوگند خورد
 جوانان و سر شاه سوگند خورد

جوانان و کی زادگان زیر گرد^۱
 بماند ز کردار نابخردان
 پر از باد لبها، پر از آب چشم^۲
 چرا گشتی از راه آئین و داد^۳
 به رستم چنین گفت کای بد نشان^۴
 تو را نیست آرایش نام و ننگ^۵
 نترسی که پرسد به روز شمار^۶
 ستوده نباشد به هر انجمن؟^۷
 وز آن خیرگی هم نه برگشته اند^۸
 بلرزید بر سان شاخ درخت
 بخورشید و شمشیر و دشت نبرد

۱ - بهمن به اسفندیار گوید: تو در حال نبردی و حال آنکه دل ما از مرگ جوانانی که کشته شده اند پر از درد است.

۲ - مسکو (ب ۱۰۹۷):

دل مرد بیدارتر شد ز خشم
 پر از تاب مغز و پر از آب چشم

که ضبط لنینگراد در پاورقی مسکو (ص ۲۸۴) آورده نشده است.

۳ - بجای این بیت که در پاورقی مسکو (ص ۲۸۴) آمده است بیت بعد آن، در چاپ مسکو این بیت قرار گرفته است:

برستم چنین گفت کای بد نشان
 چنین بود پیمان گردنکشان؟

۴ - بد نشان: یعنی بیدی شهرت یافته، بدنام و نشان. (واژه نامک). معنی بیت - اسفندیار برای آن کشته ها خشمگین شد و به رستم چنین گفت: «ای مرد پلید و بی نام و نشان -».

۵ - نام و ننگ: شهرت و آبرو؛ اسفندیار به رستم گوید: «مگر نگفتی که من لشکر برای جنگ فراهم نخواهم کرد؟ اکنون فهمیدم که تو در پی نگهداری نام و شهرت نیستی».

ضمناً مصراع اول در چاپ مسکو (ص ۲۸۵، ب ۱۰۹۹): «تو گفتی» می باشد.

۶ - مسکو (ب ۱۱۰۰): نترسی که پرسند.

۷ - مسکو (ب ۱۱۰۱): بر انجمن.

۸ - مسکو (ب ۱۱۰۲): «بر آن خیرگی باز برگشته اند». اما معنی متن لنینگراد: «آن دو سگزی (زواره و فرامرز) دو فرزند مرا کشته اند و هنوز به آن خیره سری ادامه می دهند».

۱۱۰۰ بآتش که کاووس کی بفرورخت
 بتاج کیانی و استا^۲ و زند
 که این^۳ جنگ هرگز نفرموده‌ام
 ببندم دو دست برادر کنون
 فرامرز را نیز بسته دو دست
 ۱۱۰۵ بکین^۴ گرانمایگانسان بکش
 چنین گفت با رستم اسفندیار
 بریزیم ناخوب و ناخوش بود
 تو ای بد نشان چاره خویش ساز
 تن رخس^۵ با هر دو رانت بتیر
 ۱۱۱۰ بدان تا چنین^۶ بندگان زین سپس
 وگر زنده مانی ببندمت چنگ
 سیاوش بر وی گذشت و نسوخت^۱
 بجان و سر شهریار بلند
 کسی را که این کرد نستوده‌ام
 که او بود^۲ اندر بدی رهنمون
 بیارم بر شاه یزدان پرست^۳
 مشوران بدین کار بیهوده، هس
 که بر خون طاووس نر خون مار^۴
 نه آئین شاهان سرکش بود
 که آمد بتنگی زمانت^۵ فراز
 برآمیزم اکنون چو با آب شیر
 نریزند خون خداوند کس
 بنزدیک شاهت برم بی درنگ

۱ - این دو بیت که در پاورقی مسکو (ص ۲۸۵) آمده است، در اصل لنینگراد، در حاشیه نسخه نوشته شده.

۲ - استا: مخفف اوستا است و زند شرح آن است.

۳ - مسکو (ص ۲۸۵، ب ۱۱۱۵): «که من» و در مصراع دوم: «کسی کین چنین».

۴ - مسکو (ب ۱۱۱۶): گر او بود.

۵ - شاه یزدان پرست: اسفندیار.

۶ - مسکو (ب ۱۱۱۸): «بخون» و در مصراع دوم: «مشوران ازین رای».

ضمناً در اصل نسخه لنینگراد: «مسوزان» خوانده می‌شد.

۷ - اسفندیار گفت: اگر بانتقام خون طاووس نر مار را بکشیم، این کار نادرست خواهد بود و از رسم و آئین شاهان بیرون است. (مراد از طاووس نر: فرزندان و از مار برادر و پسر رستم است). طاووس را مردم همچون اسب گرمی می‌داشتند. (لغت‌نامه). مردم ایران مار را از حیوانات زیانکار می‌دانستند و کشتن آن را واجب. (فرهنگ ایران باستان. ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۹۶).

۸ - مسکو (ب ۱۱۲۱): «که آمد زمانت بتنگی» - پیش از این گفتیم که این نوع تصرفات و پس‌ویش‌ها از آثار اعتماد کردن بنیروی حافظه است.

۹ - مسکو (ب ۱۱۲۲): بر رخس.

۱۰ - مسکو (ب ۱۱۲۳): «بدان تا کس از» - و در مصراع دوم: «نجویند کین» - می‌باشد.

وگر کشته آئی ز پیکان تیر بخون دو فرزند پرمایه گیر^۱
 بدو گفت رستم کزین گفت و گوی چه آید^۲ مگر کم شود آب روی
 بیزدان گشای^۳ و بیزدان گرای که اویست بر نیک و بد رهنمای

۱۱۱۵ کمان برگرفتند و تیر خدنگ همی گم شد از روی خورشید رنگ^۴
 ز پیکان همی آتش افروختند بتندی^۵ زره را همی دوختند
 یل اسفندیار اندر آن ننگ کرد بروها و چهره پر از ژنگ کرد^۶
 چنو دست بردی به تیر و کمان نرستی کس از دست او بی گمان^۷

۱ - گیر (از گرفتن): فرض کن. «اسفندیار گوید: اگر از پیکان تیر من کشته شدی آن را برای انتقام خون دو فرزندم بشمار آور».

ضمناً این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۶) آورده شده است.

۲ - مسکو (ب ۱۱۲۵): «چه باشد». عبارت «کم شود آب روی»؛ یعنی این جرّ و بحث‌ها سبب کاسته شدن آبروی ما دو پهلوان خواهد شد. اما اگر «م» را ضمیر بگیریم، آنگاه معنی فقط شامل رستم می‌شود نه اسفندیار. البته وجه دیگری نیز می‌تواند باشد و آن وقتی است که آن را «گم شود» با گاف بخوانیم، و در هر حال وجه اول بهتر است.

۳ - مسکو (ب ۱۱۲۶): بیزدان پناه. اما «بیزدان گشای» یعنی: بیزدان گشایش بخواه.

۴ - مسکو (ب ۱۱۲۷): «ببردند از روی خورشید رنگ».

۵ - مسکو (ص ۲۸۶، ب ۱۱۲۸): ببر بر. در فرهنگستان نیز: «بتندی» است. تندی: درشتی، غضبناکی. (لغت‌نامه). معنی بیت: «از پیکان تیر گوئی آتش برمی افروختند و از خشم، زرها را بر تن می‌دوختند». این معنی مربوط به ظاهر ابیات بود که گفته شد و اما احتمال می‌رود که این واژه «بتن در» بوده که به کلمه «بتندی» بدل گردیده است.

۶ - مسکو (ب ۱۱۲۹) بدین‌گونه آمده است:

دل شاه ایران بدان تنگ شد بروها و چهرش پرآژنگ شد

در متن لنینگراد در اصل: «رنگ کرد» بود که بقرینه متن مسکو آن را اصلاح کردیم؛ زیرا «ژنگ» و «آژنگ» هر دو بمعنی چین و شکنج می‌باشد. «ننگ کردن» در مصراع اول: بمعنی عار داشتن و ننگ داشتن است. (لغت‌نامه). معنی بیت: «اسفندیار از رد و بدل تیر در وهله نخستین دل تنگ شد و احساس ننگ و عار کرد» و در چند بیت بعد گوید: «وی چرخ را - که آن را تَخش و کمان بزرگ می‌گفتند - از کماندان بیرون کشید و تیری که چون الماس بود بر آن نهاد».

۷ - مسکو (ب ۱۱۳۰):

چو او دست بردی بسوی کمان نرستی کس از تیر او بی گمان

برنگ طَبْرُخُون^۱ شدی این جهان
 ۱۱۲۰ یکی چرخ را برکشید از شگاع
 بتیری که پیکانش الماس^۲ بود
 چو او از کمان تیر بگشاد شست^۳
 همی تاخت بر گردش اسفندیار
 چو تیر از کف شاه رسته شدی
 ۱۱۲۵ بدو تیر رستم نیامد بکار
 بگفت آنگهی رستم نامدار
 تن رخس از آن تیرها گشت سست
 شدی آفتاب از نهیش نهان
 تو گفתי که خورشید را شد شعاع^۴
 زره پیش او همچو قرطاس بود
 تن رستم و رخس جنگی بخت
 نیامد بر او تیر رستم بکار
 تن رستم از تیر خسته شدی^۵
 فرو ماند رستم از آن کارزار
 که روئین تنست این یل اسفندیار
 نبذ باره و مرد جنگی درست^۶

۱ - طَبْرُخُون: بید سرخ که آن را بید طبری نیز گویند. (برهان).

۲ - مسکو (ب ۱۱۳۲): «تو گفתי که خورشید شد در شرع». در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۶) آمده: «شگا و شگاه بمعنی تیردان و کمان دان با شرع قافیه شده و در همه نسخه ها با عین ضبط است». اما در چاپ هند (ج ۳، ص ۳۶۹ چهار سطر بآخر) بیت بدین گونه است:

یکی چرخ را برکشید از شرع تو گفستی که خورشید بر زد شعاع

اما «شگاع» باید تلفظی باشد از شگا و شگاه.

ضمناً مصراع دوم لنینگراد بر چاپ مسکو ارجحیت دارد و بر آن می چربد.

۳ - الماس: خالص ترین انواع زغال است که بصورت متبلور در پاره ای از نقاط زمین پیدا می شود و بزرگ ترین معادن آن در جنوب افریقا است. (لغت نامه) و کنایه از شمشیر می آید (واژه نامه). در بیت متن «الماس» مشبّه می باشد؛ «یعنی با تیری که پیکانش مانند الماس تیز بود».

۴ - در این بیت اگر بظاهر کلمات نگاه کنیم معنی چنین می شود: «همین که او (اسفندیار) از کمان شست عدد تیر رها کرد». اما قرینه حالیه که در بیت قبل هست نشان می دهد که هنوز نخستین تیر است که وی در کمان نهاده است. پس باید بگوئیم که در این مصراع الفاظ اندکی پس و پیش شده اند و معنی بدین گونه است: «وقتی که شست او تیر را از کمان رها کرد». باید اضافه کنم که فاضل محترم آقای مهدی قریب در راهنمای کتاب (سال هفدهم، شماره های ۴، ۵، ۶ - تیر - مرداد - شهریور ۵۳، ص ۳۴۸ «تیر» را «تیز» خوانده است.

۵ - این بیت و دو بیت بعد در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۸۶) آمده است.

۶ - این بیت برابر است با بیت (۱۱۳۵) مسکو، البته در آنجا «بر رخس» می باشد. معنی بیت: «تن رخس از تیرهای اسفندیار ناتوان و سست گردید، اسب و سوار از کار بازماندند».

یکی چاره سازید بیچاره‌وار ^۱	چو مانده شد از کار رخش [و] سوار
سر نامور سوی بالا نهاد	فرود آمد از رخش رخشان چو باد ^۲
چنین با خداوند، بیگانه شد	۱۱۳۰ همان رخس خسته ^۳ سوی خانه شد
شده سست و لرزان که بیستون	ز اندام رستم ^۴ همی رفت خون
بدو گفت کای رستم نامدار	بخندید چون دیدش اسفندیار
ز پیکان چرا کوه آهن ^۵ بخت؟	چرا گم شد آن نیروی پیل مست
برزم اندرون فرهی برز تو؟ ^۶	کجا رفت آن مردی و گرز تو
چو آواز شیر ژیان بشنودی؟ ^۷	۱۱۳۵ گریزان بیالا چرا برشدی
دد از تف تیغ تو بریان شدی؟	نه آنی که ^۸ دیو از تو گریان شدی
ز جنگش ^۹ چنین دست کوتاه گشت؟	چرا پیل جنگی چو روباه گشت
که از دور با خستگی در رسید ^{۱۰}	زواره پی رخس رخشان بدید
خروشان همی رفت ^{۱۱} تا جای جنگ	سیه شد جهان پیش چشمش بزنک

۱ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۲۸۶) آمده است. سازید: (ساخت) از مصدر سازیدن گرفته شده است.

۲ - مسکو (ب ۱۱۳۷): «- رستم چو باد»؛ یعنی: فوراً رستم از اسب پیاده شد و سر بسوی بلندی نهاد و بر بالای تپه رفت.

۳ - مسکو (در ص ۲۸۷، ب ۱۱۳۸): «همان رخس رخشان -». اما معنی بیت: «رخس که زخم فراوان برداشته بود بسوی خانه زال روان شد و رستم را رها کرد».

۴ - مسکو (ب ۱۱۳۹): «بیالا ز رستم -» و در مصراع دوم: «بشد».

۵ - مسکو (ب ۱۱۴۱): پیل جنگی.

۶ - مسکو (ب ۱۱۴۲): «فره و برز تو». فرهی: فروزیب، شگوه. (واژه نامک). برز: قد و قامت.

۷ - بشنودی: تلفظی از بشنودی.

۸ - مسکو (ب ۱۱۴۵): تو آنی که. دد: جانور درنده، جانور وحشی.

ضمناً این بیت با بیت بعد در چاپ مسکو پس و پیش است.

۹ - مسکو (ب ۱۱۴۴): ز رزمت.

۱۰ - مسکو (ب ۱۱۴۶) بدین گونه می باشد:

زواره پی رخس ناگه بدید کز آن رود با خستگی درکشید

۱۱ - مسکو (ب ۱۱۴۷): همی تاخت. سیه شد بزنک: یعنی بزنک سیاه درآمد.

۱۱۴۰ تن پیلتن را ^۱ چنان خسته دید
 بدو گفت خیز اسب من برنشین
 بدو گفت رو پیش دستان بگوی
 نگه کن که تا چاره کار چیست
 اگر من ^۵ ز پیکان اسفندیار
 ۱۱۴۵ چنان دانم ای زال کامروز من
 چو رفتی همه ^۶ چاره رخس ساز
 زواره ز پیش برادر برفت
 زمانی همی ماند اسفندیار
 بیالا چنین چند باشی پپای
 ۱۱۵۰ کمان بفکن از دست و بیرریان ^۹

همه خستگی هاش نابسته دید
 که پوشم ^۲ ز بهر تو خفتان کین
 که از دوده ^۳ سام شد رنگ و بوی
 بر این خستگی ها بر آزار چیست؟ ^۴
 شبی را سرآم بدین روزگار
 ز مادر بزادم درین انجمن
 من آیم کنون گر بمانم دراز
 دو دیده سوی رخس بنهاد تفت ^۷
 خروشان که ای رستم نامدار ^۸
 که خواهد بدن مر تورهنمای؟
 بر آهنج و بگشای بند از میان

- ۱ - مسکو (ب ۱۱۴۸): تن مرد جنگی. خستگی ها: زخم ها.
- ۲ - مسکو (ب ۱۱۴۹): که پوشد. خفتان: جامه جنگ که درونش را با ابریشم خام پر کنند و آن را قزاقند گویند. (واژه نامک).
- ۳ - مسکو (ب ۱۱۵۰): کزین دوده سام.
- ۴ - مسکو (ب ۱۱۵۱): آزار چیست. معنی مصراع دوم از متن لنینگراد: «- بالاتر و بیشتر از این زخم ها آیا آزاری هست؟» که «بر» دوم بمعنی تأکید «بر» اول نیست، بلکه بمعنی «بالا» می باشد.
- ۵ - مسکو (ص ۲۸۷، ب ۱۱۵۲): که گر من.
- ۶ - مسکو (ص ۲۸۸، ب ۱۱۵۴): چو رفتی همی. معنی بیت: «رستم به زواره گوید: هنگامی که بنزد زال رفتی بمعالجه زخم های رخس پرداز و من نیز اگر عمری باقی مانده باشد، هم اکنون به راه خواهم افتاد».
- ۷ - تفت: «بشتاب» و قید است برای رفتن؛ «یعنی زواره از پیش برادر در حالی که چشمش بدنبال رخس بود با سرعت شروع به رفتن کرد».
- ۸ - مسکو (ب ۱۱۵۶):
- پستی همی بود اسفندیار خروشید کای رستم نامدار
- ۹ - بیرریان: جامه ای بوده از چرم پلنگ که اولین بار آن را کیومرث پوشیده است و رستم نیز آن را بفال نیک گرفته و از آن پس وی آن جامه را در جنگ ها می پوشیده است؛ و «ب ۹۱۱ لنینگراد. «اسفندیار گوید: کمان را از دست بیفکن و بیرریان را از تن بیرون کن و کمر را از میان بگشای»-».

پشیمان شو و دست را ده به بند
 بدین خستگی پیش^۲ شامت برم
 وگر جنگ سازی^۳ تو اندرز کن
 گناهی که کردی ز یزدان بخواه
 ۱۱۵۵ مگر دادگر^۵ باشدت رهنمای
 چنین گفت رستم که بی گاه گشت^۶
 تو اکنون يك امشب همی^۷ باز گرد
 من اکنون یکی^۸ سوی ایوان شوم
 بیندم همه خستگی های خویش
 ۱۱۶۰ زواره فرامرز و دستان سام
 بسازم کنون هرچه فرمان توست
 بدو گفت روئین تن اسفندیار
 تو مردی^{۱۲} بزرگی و زورآزمای

کزین پس نیابی تو از من گزند^۱
 ز کردارها بی گناهی برم
 یکی را نگهبان این مرز کن
 پیوزش سزد گر ببخشد گناه^۴
 چو بیرون شوی زین سپنجی سرای
 ز رزم و ز بد دست کوتاه گشت
 شب تیره هرگز که جوید نبرد؟
 بیاسایم و يك زمان یغَنوم
 بخوانم کسی را ز خویشان^۹ پیش
 کسی را ز خویشان که دارند نام^{۱۰}
 همه راستی زیر پیمان توست
 که ای بر منش^{۱۱} پیر ناسازگار
 بسی چاره دانی و نیرنگ و رای

- ۱ - مسکو (ب ۱۱۵۹): «کزین پس تو از من نیابی -» که کلمات پس و پیش است.
 ۲ - مسکو (ب ۱۱۶۰): «نزد» است که پیش از این گفتیم این جابجائی ها و یا پس و پیش آوردن ها در اثر پشت گرمی زیاد به نیروی حافظه می باشد.
 ۳ - مسکو (ب ۱۱۶۱): «وگر جنگ جوئی -» است. اسفندیار گوید: «اگر می خواهی بازهم بجنگ بپردازی، پس بهتر است که وصیت کنی تا شخص دیگر پس از تو مرزبان کشور زابل گردد».
 ۴ - مسکو (ب ۱۱۶۲): «سزد گر پیوزش ببخشد گناه»؛ یعنی اگر پیوزش بخواهی سزاوار بخشش خداوند خواهی بود.
 ۵ - دادگر: خداوند. سپنجی سرای: جهان عاریتی، دنیا.
 ۶ - مسکو (ب ۱۱۶۴): «بیگاه شد» و در مصراع دوم: «کوتاه شد» آمده است.
 ۷ - مسکو (ب ۱۱۶۵): «تو اکنون بدین رامشی -» است و در چاپ مسکو مصراع ها جلو عقب آمده که در اثر اتکاء به قوه حافظه می باشد.
 ۸ - مسکو (ص ۲۸۸، ب ۱۱۶۶): «من اکنون چنین -». غَنودن: آسودن، آرمیدن. (برهان).
 ۹ - مسکو (ب ۱۱۶۷): کسی را که دارم.
 ۱۰ - دارند نام؛ یعنی نامدار و پهلوانند.
 ۱۱ - برمنش: بلند منش، با شخصیت، بزرگ.
 ۱۲ - مردی (مرد + ی اضافه). مردی بزرگی؛ یعنی مرد بزرگی. زورآزمای: زورمند، پهلوان. (لغت نامه).

بدیدم سراسر فریب تو را^۱ بدیدم سراسر فریب تو را
 ۱۱۶۵ بجان امشبى دادمت زینهار^۲ بجان امشبى دادمت زینهار
 سخن هرچه پذیرفتی از من^۳ بکن سخن هرچه پذیرفتی از من
 بدو گفت رستم که ایدون کنم بدو گفت رستم که ایدون کنم
 چو برگشت از پیش اسفندیار^۴ چو برگشت از پیش اسفندیار
 چو بگذشت رستم چو کشتی ز رود چو بگذشت رستم چو کشتی ز رود
 ۱۱۷۰ همی گفت کای داور داد [و] پاک^۵ همی گفت کای داور داد [و] پاک
 که خواهد ز گردنکشان کین من؟ که خواهد ز گردنکشان کین من؟
 چو اسفندیار از پشش بنگرید چو اسفندیار از پشش بنگرید
 نخواهم که بینم نشیب تو را نخواهم که بینم نشیب تو را
 به ایوان رسی کام کژی مخاب به ایوان رسی کام کژی مخاب
 وز آن پس مپیمای با من سخن وز آن پس مپیمای با من سخن
 که^۶ بر خستگی ها بر، افسون کنم که^۶ بر خستگی ها بر، افسون کنم
 نگه کرد تا چون شود نامدار نگه کرد تا چون شود نامدار
 ز یزدان همی داد تن را درود^۷ ز یزدان همی داد تن را درود
 گر از خستگی ها شوم من هلاک گر از خستگی ها شوم من هلاک
 که گیرد دل و رای و آئین من؟ که گیرد دل و رای و آئین من؟
 بر آن سوی^۸ رودش بخشکی بدید بر آن سوی^۸ رودش بخشکی بدید

۱ - مسکو (ص ۲۸۹، ب ۱۱۷۲): «بدیدم همه فروز و زیب تو را». در اصل، نسخه لنینگراد: «نون در «نخواهم» بدون نقطه بود. بنابر این متن، اسفندیار به رستم گوید: «من با این که همیشه از سوی تو فریب و نیزنگ دیده‌ام باز هم نمی‌خواهم که تو نام و شهرت خود را از دست بدهی».
 ۲ - زینهار دادن: پناه و امان دادن. کام کژی خاریدن: راه دشمنی و کج رفتن، در اندیشه فریب و افسون بودن و نیز مانند این بیت (ج ۶، ص ۵۶، ب ۷۷۰):

بپرسم تو را راست پاسخ گزار اگر بخردی کام کژی مخاب
 و باز ← (ج ۹، ص ۴۱، ب ۵۲۸).

۳ - مسکو (ب ۱۱۷۴): آنرا. سخن پیمودن: گفتن، سخن راندن. (واژه‌نامه).

۴ - مسکو (ب ۱۱۷۵): چو. افسون کردن: درمان و چاره کردن.

۵ - مسکو (ب ۱۱۷۶):

چو برگشت از رستم اسفندیار نگه کرد تا چون رود نامدار

۶ - مسکو (ب ۱۱۷۷) چنین است:

چو بگذشت مانند کشتی برود همی داد تن را ز یزدان درود

«ز یزدان همی داد -»؛ یعنی بخود باریک الله گفت و از سوی یزدان به تنش آفرین خواند. مراد آن است که: «آفرین بر چنین بدنی که توانست از رود هیرمند بگذرد!».

۷ - مسکو (ب ۱۱۷۸): داور داد و پاک. در فرهنگستان نیز: «داد پاک» بدون «واو» است.

۸ - مسکو (ص ۲۸۹، ب ۱۱۸۰): بر آن روی.

همی گفت کین را نخوانند^۱ مرد
 شگفتی فروماند^۲ اسفندیار
 ۱۱۷۵ چنان آفریدی که خود خواستی
 گذر کرد با خستگی ها^۳ بر آب
 بدانگه که شد نامور باز جای
 ز نوش آذر گرد وز مهرنوش
 سراپرده^۴ شاه پرخاک بود^۵
 ۱۱۸۰ فرود آمد از باره اسفندیار
 همی گفت زار ای دو گرد جوان
 چنین گفت پس با پشوتن که خیز
 که سودی نبینم ز خون ریختن

یکی زنده پیلست با دار و برد
 همی گفت ایا داور کامگار
 زمان و زمین را بیاراستی
 از آن زخم پیکان شده پر شتاب
 خروشیدن آمد ز پرده سرای^۶
 پشوتن بیامد پشش با خروش
 همه جامه مهتران چاک بود
 نهاد آن سر کشتگان در کنار
 کجا شد ازین کالبدتان روان؟
 بر این کشتگان آب دیده مریز^۷
 شاید بجان^۸ اندر آویختن

۱ - مسکو (ب ۱۱۸۱): «مخوانید» و در مصراع دوم: «یکی ژنده -» می باشد. ژنده: تلفظی از ژنده است. دار و برد: کر و فر، شکوه و عظمت. (واژه نامک).

ضمناً در این بیت، صنعت مدح شبیه به ذم و نیز مبالغه بکار رفته است، مانند این بیت از آندراج:

حیف باشد زانکه انسان گویمت از بهر آنک
 تن بود ناپاک انسان را و تو پاکی چو جان

۲ - مسکو (ب ۱۱۸۳): «شگفتی بمانده بُد -» و در مصراع دوم: کای داور. شگفتی؛ یعنی بشگفتی.

۳ - شماره این بیت برابر است با بیت ۱۱۸۲ مسکو. پر شتاب: پرانده و پر غم. خستگی: بمعنی زخم است و در شاهنامه فراوان بکار رفته.

۴ - این بیت و بیت بعد در متن مسکو (ب ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶) بدین گونه آمده است:

بدانگه که شد نامور باز جای
 ز نوش آذر گرد وز مهرنوش
 پشوتن بیامد ز پرده سرای
 خروشیدنی بود با درد و جوش

همانطور که می بینید مصراع های دو بیت جابجا شده اند.

۵ - «سراپرده شاه -» یعنی سراپرده و خیمه اسفندیار خاک آلود بود.

۶ - مسکو (ب ۱۱۸۹): «همی گفت زارا -» و در مصراع دوم: «که جانتان شد از کالبد با توان».

معنی بیت متن ما - اسفندیار گفت: «زاری باد بر شما ای دو پهلوان جوان، اکنون بگوئید که روان شما از این کالبد به کجا رفته است؟».

۷ - مسکو (ب ۱۱۹۰): آب چندین مریز.

۸ - مسکو (ب ۱۱۹۱): نشاید بمرگ.

همه مرگ راثیم برنا و پیر
 ۱۱۸۵ به تابوت زرین و بر مهد ساج^۱
 پیامی فرستاد نزد پدر
 تو کشتی به آب اندر انداختی^۲
 چو تابوت نوش آذر و مهرنوش
 بچرم اندرست گاو اسفندیار
 ۱۱۹۰ نشست از بر تخت با سوک و درد
 چنین گفت پس با پشتون که شیر
 به رستم نگه کردم امروز من

به رفتن خرد بادمان دستگیر
 فرستادشان زی خداوند تاج
 که آن شاخ و رای تو^۳ آمد به بر
 ز رستم همی چاکری ساختی
 ببینی بازار^۴ چندین مکوش
 ندانم چه بد آید^۵ از روزگار
 سخن های رستم همی یاد کرد^۶
 بیچید ز چنگال مرد دلیر
 بدان زور^۷ و بالای آن پیلتن

۱ - ساج: درختی است راست بالا و سیاه رنگ که بیشتر در هند می روید. (واژه نامک). خداوند تاج: گشتاسب می باشد.

۲ - مسکو (ص ۲۹۰، ب ۱۱۹۴): (شاخ رای تو) که در فرهنگستان (شماره ۴) نیز مانند لنینگراد «شاخ و رای» می باشد. البته «شاخ رای» که در چاپ مسکو بصورت استعاره آمده بهتر است. من احتمال می دهم که «واو» در لهجه کاتب آن حوزه ای که زندگی می کرده است بجای کسره اضافی بکار می رفته. زیرا نمی شود بگوئیم که این «واو» در دو دستنویس لنینگراد و فرهنگستان خطای نویسنده بوده است و قبلاً نیز به این نکته اشاره کرده ام. ← (ب ۶۵۲) لنینگراد. پس فعلاً «شاخ و رای» را بجای «شاخ رای» باید بپذیریم و بگوئیم که «اسفندیار به پدرش پیغام می فرستد و می گوید: آن شاخ درخت اندیشه ات که همانا دور کردن من بود از بارگاه، اکنون بار نشسته و میوه داده است. در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۶۱، س ۱۶) گوید: وَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولًا، وَأَمَرَهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ عَلَى سَبِيلِ التَّعْنِيفِ وَالتَّوْبِيخِ: إِنَّ هَذِهِ نَتِيجَةُ رَأْيِكَ فِي قِتَالِ رِسْتَمَ وَهَذَا أَوَّلُ الْأَمْرِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ مِنْ بَعْدُ.

۳ - کشتی به آب انداختن: داعیه ای بزرگ در سر پروراندن. (رستم و سهراب بتصحیح استاد مینوی، ص ۱۰۳). اسفندیار بر سیبل سرزنش گوید: ای پدر! تو بیش از اندازه خود در پادشاهی خواستار گسترش آن شدی و گمان بردی که رستم کاملاً مطیع و چاکر تو است.

۴ - مسکو (ب ۱۱۹۶): «ببینی تو در آرزو» می باشد.

۵ - مسکو (ب ۱۱۹۷): «ندانم چه راند بدو» است. «بچرم اندر است گاو»؛ یعنی پایان کار من روشن نیست. در شاهنامه این تعبیر چند بار بکار رفته است، مانند این بیت (ج ۵، ص ۳۹۹، ب ۲۷۷۱):

کنون گاو آن زیر چرم اندر است که پاداش و باد افرو دیگرسست

۶ - «سخن های رستم»؛ یعنی اسفندیار بیاد رستم و آنچه که در میدان با وی گذشت، افتاد.

۷ - مسکو (ص ۲۹۱، ب ۱۲۰۰): بر آن بُرز.

ستایش گرفتم بیزدان پاك
كه پروردگار آن چنان آفرید
۱۱۹۵ چنین کارها رفت بر دست اوی
همی برکشیدی ز دریا نهنگ
بر آن سان بخرستم تنش را بتیر
پیاده ز هامون بیالا^۳ برفت
برآمد چنان خسته از آبگیر^۴
۱۲۰۰ بدانم که چون او به ایوان شود^۵

کزویست امید و هم ترس و باك
بر آن آفرین كو جهان آفرید
رسیده به دریای چین شست اوی^۱
بدم برکشیدی به هامون پلنگ
كه از خون او گشت خاك آبگیر^۲
سوی رود با گبر و شمشیر تفت
سراسر تنش پر ز پیکان تیر
روانش از ایوان به کیوان شود

وز آن روی رستم به ایوان رسید
چو رستم به ایوان شد اندر زمان
زواره فرامرز گریان شدند
زواره همی کند از سرش موی^۸

مرو را بدان گونه دستان بدید
بر او گرد شد سر بسر دودمان^۶
وز آن خستگی هاش^۷ بریان شدند
برآواز ایشان همی خست روی

۱ - مسکو (ب ۱۲۰۳): «كه دریای چین بود تا شست او». همانطور كه می بینید متن مسكو معنی درستی ندارد. شست: قلاب ماهیگیری است، و اما معنی این دو بیت: «چنین کارهایی بر دست وی انجام گرفت و چنگك او به دریای چین رسید و نهنگ را با آن از دریا بیرون آورد و با يك نفس پلنگ را بسوی خود كشید» (صنعت مبالغه و اغراق).

۲ - مسكو (ب ۱۲۰۵): «- خاك شد آبگیر».

۳ - مسكو (ب ۱۲۰۶): «ز بالا پیاده پیمان -» می باشد. معنی بیتِ متن ما - اسفندیار گوید: «هنگامی كه رستم بدنش از زخم خونین شد، وی توانست از زمین بسوی بلندی برود و سپس با لباس رزم از رود با شتاب بگذرد».

۴ - آبگیر: بركه و استخر (اینجا مجازاً رود هیروند است).

۵ - مسكو (ص ۲۹۱، ب ۱۲۰۸): «برآتم كه چون او بایوان رسد» و در پایان مصراع دوم نیز «رسد».

۶ - این بیت در پاورقی مسكو از دستنویس لنینگراد و فرهنگستان آمده است.
۷ - خستگی: زخم.

۸ - مسكو (ب ۱۲۱۱): «ز سر بر همی كند رودابه موی». همان طور كه می بینید در نسخه لنینگراد «زواره همی كند از سرش موی» می باشد. در شاهنامه دو جای دیگر هست كه مردان موی می كنند اما نامی از سر نیست: یکی از آن ها، چهار بیت بعد كه زال موی خود را می كند و دیگری وقتی كه افراسیاب از مرگ شیده آگاه می شود (ج ۵، ص ۲۷۷، ب ۶۹۱).

۱۲۰۵ پیامد زواره گشاده میان
هر آن‌کس که دانا بُد از کشورش
بفرمود تا رخس را پیش اوی
گرانمایه دستان همی کند موی
همی گفت من زنده با پیر سر
۱۲۱۰ بدو گفت رستم که نالش چه سود
به پیش است کاری که دشوارتر
که من همچو روئین تن اسفندیار
رسیدم ز هرسو به گرد جهان
گرفتم کمرگاه دیو سپید
ازو گبر بگشاد و بیریان^۱
نشستند یکسر همه بر درش
ببردند هرکس که بُد چاره‌جوی
بر آن خستگی‌ها بمالید روی
بدیدم بر این سان گرامی پسر
گر از آسمان بودنی‌ها بی‌بود؟^۲
وزو جان من پر ز تیمارتر
ندیدم بمردی گه کارزار^۳
خبر یافتم ز آشکار و نهان
زدم بر زمین بر، چو يك شاخ بيد^۴

۱ - مسکو (ص ۲۹۲، ب ۱۲۱۲):

زواره بزودی گشادش میان از و بر کشیدند بیریان
اما معنی بیت از متن لنینگراد: «زواره که کمر از میان خود بعلامت سوگواری گشوده بود جلو آمد،
گبر و بیریان را از تن رستم بیرون آورد». پیش از این در باره گبر و بیریان شرح داده شد.
۲ - مسکو (ب ۱۲۱۷) بدین گونه است:

بدو گفت رستم کزین غم چه سود؟ که این ز آسمان بودنی کار بود
۳ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۲) قرار گرفته است و نیز در همان چاپ دو بیت اضافه
دارد، مانند (ب ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰):

که هر چند من بیش پوزش کنم که این شیردل را فروزش کنم
نجوید همی جز همه ناخوشی بگفتار و کردار و گردنکشی

البته این دو بیت، با قدری اختلاف در نسخه لنینگراد، پس از بیت ۱۲۱۸ قرار گرفته است.

۴ - مسکو (ص ۲۹۲، ب ۱۲۲۲):

گرفتم کمر بند دیو سپید زدم بر زمین همچو يك شاخ بيد
در چاپ مسکو این بیت اضافه دارد:

نتابم همی سر ز اسفندیار از آن زور و آن بخشش کارزار

۱۲۱۵ خدنگم ز سندان^۱ گذر یافتی
 زدم چند بر گبر اسفندیار
 همان گرز^۲ من گر بدیدی پلنگ
 ندر^۳ همی جوشن اندر برش
 وگر چند من نیز خواهش کنم
 ۱۲۲۰ نجوید همی جز ز من^۴ ناخوشی
 سپاسم ز یزدان که شب تیره شد
 برستم من از چنگ آن اژدها
 چه اندیشم اکنون جزین نیست رای
 بجائی شوم کو نیابد نشان
 ۱۲۲۵ سرانجام ازین کار سیر آید او
 زبون داشتی گر سپر یافتی
 گراینده دست مرا گشت خوار^۵
 نهان داشتی خویشتن زیر سنگ
 نه آن پاره شد پرنیان بر سرش
 که این شیردل را نیایش کنم^۶
 بگفتار و کردار و هر سرکشی
 در آن تیرگی چشم من^۷ خیره شد
 ندانم کزین خسته یابم رها
 که فردا بگردانم^۸ از رخس پای
 به زابلستان گو بکن^۹ سرفشان
 اگرچه بید دست چیر آید او^{۱۰}

-
- ۱ - سندان: افزاری آهنی که آهنگران و مسگران و زرگران بر روی آن با پتک یا چکش فلز را بکوبند.
 رستم گوید: «تیرم از سندان می گذشت و سپر را بهیچ می شمرد».
- ۲ - مسکو (ص ۲۹۳، ب ۱۲۲۵): داشت خوار. گراینده دست یا دست گراینده، بمعنی دستی که تیر را بکار برنده و آهنگ تیراندازی کننده است. خوار: ناتوان، زبون (واژه نامک).
- ۳ - مسکو (ب ۱۲۲۶): همان تیغ.
- ۴ - مسکو (ب ۱۲۲۷): «نبرد» و در مصراع دوم: «نه آن پاره پرنیان» - گوئی که اسفندیار پارچه ای منقش، از پرنیان بر سر بسته بوده است. رستم گوید: «نه جوشن بر تن وی شکافت و نه هم آن پرنیان که بر سر داشت پاره شد».
- ۵ - پیش از این در ذیل بیت ۱۲۱۲ لنینگراد گفتیم که در چاپ مسکو دو بیت اضافه آمده (۱۲۱۹ و ۱۲۲۰) که ما در آنجا ابیات را نقل کردیم.
- ۶ - در اصل: «نجوید ز من همی جز» - که کمی اصلاح کردیم.
- ۷ - مسکو (ب ۱۲۲۸): چشم او.
- ۸ - مسکو (ب ۱۲۳۰) نیز «بگردانم»، اما نسخه قاهره: «نگردانم است. حال اگر ضبط «بگردانم» را بپذیریم، معنی چنین می شود: «هرچه می اندیشم جز این راهی نیست که من فردا رخس را رها کنم و خود به بیغوله ای پناه ببرم».
- ۹ - مسکو (ب ۱۲۳۱): گر کند. رستم گوید: «بجائی خواهم رفت که اسفندیار مرا نیابد، هر چند وی مردم زابلستان را گردن بزند».
- ۱۰ - مسکو (ب ۱۲۳۲): «اگرچه ز بد سیر دیر آید او». در نسخه فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «دست چیر» است.

بدو گنت زال ای پسر گوش دار
یکی چاره دانم من این را گزین
همه کارهای جهان را در است
که او باشدم زین سپس رهنمای
۱۲۳۰ وگرنه شود بوم ما کندوند
سخن چون بیاد آوری هوش دار
که سیمرغ را بازخوانم^۱ بر این
مگر مرگ را کان دری دیگر است^۲
بماند به ما بوم و کشور بجای^۳
از اسفندیار آن بد بد پسند^۴

آمدن سیمرغ بنزد زال از بهر رستم

چو گشتند هر دو بر آن رای کند
از ایوان سه مجمر پر آتش ببرد
فسونگر چو بر تیغ بالا رسید
گزین زال آمد بیالا بلند^۵
برفتند با او سه هشیار گرد^۶
ز دیبا یکی پر به بیرون کشید^۷

۱ - مسکو (ص ۲۹۴، ب ۱۲۳۵): یار خوانم. «گزین»: زبده، نیکو و گزیده. (از وژه نامک).
زال گوید: «من برای این کار چاره‌ای نیکو می‌دانم».

ضمناً این بیت و بیت بعد در چاپ مسکو پس و پیش آمده است.

۲ - این بیت، در چاپ مسکو (ص ۲۹۳، ب ۱۲۳۴) قرار گرفته است.

۳ - مسکو (ص ۲۹۴، ب ۱۲۳۶):

گر او باشدم زین سخن رهنمای
بماند به ما کشور و بوم و جای

۴ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۴) قرار گرفته است. کند وُند: کند مند و خراب. زال
گوید: اگر سیمرغ به ما کمک نکند سرزمین ما از حمله اسفندیار خراب و نابود خواهد شد.

۵ - مسکو (ب ۱۲۳۷) بدین گونه است:

بیودند هر دو بر آن رای مند
سپهبد برآمد بیالا بلند

در دستنویس قاهره و فرهنگستان (ش ۶) نیز مانند لنینگراد «رای کند» است. بنابراین وقتی که سه
نسخه معتبر «رای کند» آورده، آیا می‌شود گفت: هر سه نسخه اشتباه کرده‌اند؟ و «رای کند» برخلاف
قیاس می‌باشد؟ اما معنی بیت: «چون آن دو، برای یاری جستن از سیمرغ هم رای شدند، زال پهلوان
بجائی بلند برآمد». «

۶ - مسکو (ب ۱۲۳۸): سه هشیار و گرد (با واو عطف).

۷ - مسکو (ب ۱۲۳۹): «یکی پر بیرون کشید». فسونگر: یعنی چاره‌گر، در اینجا مراد زال است.
تیغ بالا: تیزی کوه بلند.

ز مجمر یکی آتشی برفروخت
 ۱۲۳۵ چو يك پاس از تیره شب درگذشت
 نگه کرد زال آن گهی از فراز
 همانگه چو مرغ از هوا بنگرید
 نشسته برش زال با داغ و درد
 بشد زال با عود سوز از فراز^۵
 ۱۲۴۰ به پیشش سه مجمر پر از بوی کرد
 بدو گفت سیمرخ شاه^۶ چه بود
 بدو گفت^۷ کاین بد بدشمن رساد
 تن رستم شیردل خسته شد
 از آن خستگی بیم^۸ جانست و بس

بر آتش از آن پر^۱ لختی بسوخت
 تو گفستی که روی هوا تیره گشت^۲
 ز سیمرخ و آتش هوا پرگداز^۳
 درخشیدن آتش تیز دید
 از افراز مرغ اندر آمد چو گرد^۴
 ستودش فراوان و بردش نماز
 ز خون جگر بر رخس خوی کرد^۹
 که آمد بدین سان نیازت به دود؟
 که بر من رسید از بد بد نژاد
 ز تیمار او پای^{۱۰} من بسته شد
 بر آن گونه خسته ندیدست کس

۱ - مسکو (ب ۱۲۴۰): «ببالای آن پر».

۲ - مسکو (۱۲۴۱) چنین آمده:

چو پاسی از آن تیره شب درگذشت تو گفستی چو آهن سیاه ابر گشت

۳ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۴) آمده است. معنی بیت: «زال از بلندی کوه، هوا را می دید که از پرواز سیمرخ و شعله های آتش گرم و پر التهاب شده بود».

۴ - مسکو (ب ۱۲۴۳) چنین ضبط شده:

نشسته برش زال با درد و غم ز پرواز مرغ اندر آمد دژم

۵ - مسکو (ب ۱۲۴۴): «بشد پیش با عود زال از فراز». عود سوز: مجمر، ظرفی که در آن عود می سوزانند. (لغت نامه). عود: نام چوبی است سیاه رنگ که بجهت بخور سوزانند. (لغت نامه). فراز و افراز: بلندی، (واژه نامه). نماز بردن: تعظیم کردن، سر فرود آوردن. (واژه نامه).

۶ - مسکو (ب ۱۲۴۵): «- بر دورخ جوی کرد». بنابر ضبط چاپ مسکو: «زال گریست و خون جگر از دو گونه جاری ساخت». اما بر طبق نسخه لنینگراد: «یعنی از بس که زال ناراحت بود، آن اندوه بمانند عرق در چهره اش پدیدار گردید»، نه این که وی گریست. ← خوی خونین در لغت نامه.

۷ - شاه: خطاب به زال می باشد.

۸ - مسکو (ص ۲۹۵، ب ۱۲۴۷): «چنین گفت». زال گوید: «این بدی که از اسفندیار بد نژاد به من رسیده است، به دشمن برسد!».

۹ - مسکو (ب ۱۳۴۸): از آن خستگی جان.

۱۰ - مسکو (ب ۱۲۴۹): «کز آن خستگی بیم». در اصل لنینگراد: «بیم» نقطه نداشت، بنابراین ممکن است که آن «نیم جان» هم باشد.

۱۲۴۵ همان رخس گویی که بی جان شدست
 بیامد بر این کشور اسفندیار
 نخواهد همی کشور و گنج و تخت
 بدو گفت سیمرغ کای پهلوان
 سزد گر نمائی به من رخس را
 کسی سوی رستم فرستاد زال
 ۱۲۵۰ بفرمای تا رخس را همچنان
 چنان چون بنزدیک رستم رسید
 چو رستم بر آن تند بالا رسید
 بدو گفت کای زنده پیل بلند^۸

ز پیکان همه روز^۱ پیچان شدست
 نکوبد همی جز در کارزار
 بن [و] بار خواهد همی از درخت^۲
 مباحش اندرین کار خسته روان
 همان سرفراز جهان بخش^۳ را
 که لختی بچاره برافراز یال^۴
 بیارند پیش من اندر زمان^۵
 تن و رخس هر دو بیالا کشید^۶
 همان مرغ روشن روان را بدید^۷
 ز دست که گشتی بدینسان نژند؟

۱ - مسکو (ب ۱۲۵۰): «ز پیکان تنش زار و-» می باشد. پیچان: اندوهگین و آشفته.

۲ - مسکو (ب ۱۲۵۲):

نجوید همی کشور و تاج و تخت بروبار خواهد همی با درخت

در نسخه قاهره: «بن و بیخ» و در فرهنگستان (ش ۴): «بر و بیخ» است. معنی بیت: «زال گوید: «اسفندیار فقط در پی کشورگشائی و گنج و تخت نیست، بلکه وی درخت را با ریشه و بار می خواهد؛ یعنی می خواهد همه چیز را خراب کند و از ریشه بیرون بیاورد».

۳ - معنی مصراع دوم: «همچنین به من بنمائید رستم جهانبخش را». جهانبخش: صفت رستم است؛ یعنی جهان را می گیرد و بعد به فرمانروای آن می بخشد. «(بخش - در لغت نامه).

۴ - زال کس می فرستد بنزد رستم و پیغام می دهد که «هر طور شده از جا برخیز و گردن را بالا بگیر و بیا اینجا».

۵ - اندر زمان: فوراً و بی درنگ.

۶ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۵) قرار دارد، جز آنکه با کمی اختلاف از نسخه فرهنگستان نقل شده، مانند:

خبر چون که نزدیک رستم رسید تن و رخس هر دو بیالا کشید

اما معنی متن لنینگراد: «چون که فرستاده بنزد رستم آمد، وی خودش را و نیز رخس را به هر زحمتی که بود تا بالای کوه برد».

۷ - مسکو (ب ۱۲۵۷): «- روشن دل او را بدید». این بیت و بیت بعد در لنینگراد، پس و پیش بود که اصلاح کردیم.

۸ - مسکو (ب ۱۲۵۸): «- ژنده پیل بلند».

۱۲۵۵ چرا رزم جستی از اسفندیار
 بدو گفت زال ای خداوند مهر^۲
 گر ایدون که رستم نگرده در دست
 شود کنده این تخم ما را^۴ ز بن
 نگه کرد مرغ اندر آن خستگی
 ۱۲۶۰ بمنقار از آن خستگی خون کشید
 بر آن خستگی ها بمالید پر
 بدو گفت کاین خستگی ها ببند
 همی آتش^۱ افگندی اندر کنار
 چو اکنون نمودی به ما پاك چهر
 کجا خواهد^۳ اندر جهان جای جُست؟
 کنون بر چه رانیم با او سخن
 بجُست اندرو روی^۵ پیوستگی
 وزو هشت پیکان به بیرون کشید^۶
 هم اندر زمان گشت با هوش و فر^۷
 همی باش يك هفته^۸ دور از گزند

۱ - مسکو (ب ۱۲۵۹): چرا آتش.

۲ - خداوند مهر: صاحب محبت، مهربان. پاك چهر: زیباروی، نيك منظر.

۳ - مسکو (ص ۲۹۵، ب ۱۲۶۱): «کجا خواهم» می باشد. اما معنی این دو بیت: «زال به سیمرغ گوید که ای مرغ مهربان بدینسان که تو چهره نیکو را به ما نمودی [باید بیرسم] که اگر رستم تندرست نشود، پس در کجای جهان می تواند از خشم اسفندیار پنهان گردد؟».

ضمناً پس از این بیت در چاپ مسکو (ص ۲۹۶، ب ۱۲۶۲) بیتی افزوده است، مانند:

همه سیستان پاك ویران کنند بكام دلیران ایران کنند

۴ - مسکو (ب ۱۲۶۳): «این تخمه ما» و در مصراع دوم: «کنون بر چه رانیم یکسر».

۵ - مسکو (ب ۱۲۶۴): «بدید اندرو راه».

۶ - در مسکو با قدری اختلاف بدین گونه آمده است (ب ۱۲۶۵):

از او چار پیکان به بیرون کشید بمنقار از آن خستگی خون کشید

در دستنویس های قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد آمده است، یعنی: «هشت پیکان» و ترجمه بونداری (جزء اول، صفحه ۳۶۲، س ۳): «وَأُخْرِجَتْ مِنْهَا نِصَالًا أَرْبَعَةً» آورده است، مانند چاپ مسکو.

۷ - مسکو (ب ۱۲۶۶): با زیب و فر.

۸ - مسکو (ب ۱۲۶۷): «همی باش يك چند».

در شاهنامه مدت معالجه هفت روز آمده است، مانند این بیت در (ج ۹، ص ۱۶۰، ب ۲۵۵۴):

فرمان یزدان چو شد هفت روز شد آن دخت، چون ماه گیتی فروز

یکسی پر من تر بگردان به شیر^۱
 بر آن همنشان^۲ رخس را پیش خواست
 ۱۲۶۵ برون کرد پیکان شش از گردنش
 هم‌آنگه خروشی برآورد رخس
 بدو گفت سیمرخ کای^۳ پیلتن
 چرا رزم جُستی ز اسفندیار
 بدو گفت رستم که او را ز بند
 ۱۲۷۰ مرا کشتن آسان‌تر آید ز ننگ
 چنین داد پاسخ کز اسفندیار
 بمال اندر آن خستگی‌های تیر
 فرو برد منقار بر دست راست
 نبد خسته تا زیست جان و تنش^۴
 بخندید شادان دل تاج‌بخش
 توئی نامدار همه انجمن
 که او هست روئین‌تن و نامدار
 سخن هست [بسیار] و مارا زپند^۵
 اگر بازمانم بسختی^۶ ز جنگ
 اگر سر بخاک آوری^۷ نیست عار

۱ - در زمان گذشته «شیر» مانند داروی بسیار خوبی در طبابت و جراحی بکار می‌رفته است، مانند این بیت (ج ۶، ص ۱۶۳، ب ۴۶۵):

بشستند شمشیر و کفش به شیر کشیدند بیرون ز خفتانش تیر

۲ - بر آن همنشان: بر آن سان. بهمان ترتیب. (لغت‌نامه) و نیز مانند این بیت (ج ۵، ص ۳۶۰، ب ۲۱۳۱):

بیامد بر آن همنشان تا به چاچ بیاویخت تاج از بر تخت عاج

«فرو برد منقار بر دست راست»: یعنی منقار را از سوی دست راست فرو کرد.

۳ - مسکو (ص ۲۹۶، ب ۱۲۷۰): «نبد خسته گر بسته جائی تنش».

۴ - مسکو (ب ۱۲۷۲): «بدو گفت مرغ ای گو-» و در مصراع دوم: «توئی نامبردار هر-» می‌باشد.

۵ - مسکو (ب ۱۲۷۴) بدین گونه آمده:

بدو گفت رستم گر او را ز بند نبودی، دل من نگشتی نژند

۶ - مسکو (ص ۲۹۷، ب ۱۲۷۵): بجائی. کشتن: کشته شدن. بسختی: یعنی کاملاً.

۷ - مسکو (ب ۱۲۷۶): «اگر سر بجاآوری-». در قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد آمده است. پس از این بیت در چاپ مسکو سه بیت افزوده شده:

که اندر زمانه چنوئی نخاست بدو دارد ایران همی پشت راست

پیرهیزی از وی نباشد شگفت مرا از خود اندازه باید گرفت

که آن جفت من مرغ با دستگاه بدستان و شمشیر گردش تباه

که او هست شهزاده و رزمزن
گر ایدون که با من^۲ تو پیمان کنی
نجوئی فزونی بر اسفندیار
۱۲۷۵ کنی لابه او را تو فردا به پیش
گر ایدون که او را برآمد زمان
پس آنگه یکی چاره سازم تو را
چو بشنید رستم ازو شاد گشت
بدو گفت کز گفت تو نگذرم
۱۲۸۰ بدو^۷ گفت سیمرغ کز راه مهر
که هرکس که او خون اسفندیار
فر ایزدی دارد و پاک تن^۱
سر از جنگ جستن پشیمان کنی
وگر بخشش و کوشش^۲ کارزار
فدی داری او را تن و جان خویش^۴
نه اندیشد از پوزش بی گمان^۵
بخورشید سر بفرارم تو را
از اندیشه کشتن آزاد گشت
وگر تیغ بارد هوا بر سرم
بگویم همی با تو راز سپهر
بریزد ورا بشکرد^۸ روزگار

۱ - این بیت بجای آن سه بیت که بشماره‌های (۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹) می باشد. در پاورقی مسکو (ص ۲۹۷) قرار دارد.

۲ - مسکو (ب ۱۲۸۰): اگر با من اکنون.

۳ - مسکو (ب ۱۲۸۱) چنین می باشد:

نجوئی فزونی باسفندیار گه کوشش و جستن کارزار

کوشش: یعنی نبرد و حمله. سیمرغ به رستم گوید: «اگر قول بدهی که به اسفندیار فخر نفروشی و خویش را بر وی افزون تر ندانی؛ و اگرچه این افزون خواهی در جوانمردی و بخشندگی باشد و یا هرچند در کار رزم و کارزار».

۴ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۷) قرار گرفته است.

۵ - مسکو (ب ۱۲۸۲):

ور ایدونك او را بیامد زمان نیندیشی از پوزش بی گمان

در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «پوزش» می باشد. اما معنی بیت: «بی گمان»: بیقین، بدون شك و قید است برای «برآمد زمان». سیمرغ گوید: «اگر چنین باشد و ی را بی گمان زمانش به آخر رسیده و از پوزش اندیشناك نباشد».

۶ - مسکو (ب ۱۲۸۴): «دلش شاد» و در مصراع دوم: «از اندیشه بستن» - می باشد.

۷ - مسکو (ب ۱۲۸۶): «چنین» و در مصراع دوم: «بگویم کنون» است.

۸ - شکردن و شکریدن: بمعنی شکار کردن است. (برهان). معنی این دو سه بیت - سیمرغ به رستم گوید: «رازی در آسمان نهفته است که من باید آن را به آگاهی تو برسانم. آن راز این است که

همان نیز تا زنده باشد ز رنج بدین گیتی اش شوربختی بود
 بدین سان که همداستان گر شدی ۱۲۸۵ شگفتی نمایم^۲ هم امشب تورا
 برو رخسار رخشنده را برنشین چو بشنید رستم میان را بیست
 همی راند تا پیش دریا رسید چو آمد بنزدیک دریا فراز
 ۱۲۹۰ به رستم نمود آن زمان راه خشک^۴ همی نیابد نمآندش گنج
 وگر بگذرد رنج و سختی بود بدشمن بر، اکنون دلاور شدی^۱
 ببندم ز گفتار بد لب تورا یکی خنجر آبگون برگزین
 وز آن جایگه رخسار را برنشست^۳ ز سیمرخ روی هوا تیره دید
 فرود آمد آن مرغ گردنفرافز همی آمد از باد او بوی مشک

هرکس خون اسفندیار را بریزد روزگار، وی را نابود خواهد کرد و نیز تا زنده است در رنج و تهی دستی
 بسر خواهد برد و در جهان دیگر هم آسایش نخواهد داشت».

۱ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۲۹۸) آورده شده است. اما معنی بیت - سیمرخ گوید:
 «اگر تو بدینگونه که می گویم با من همداستان می شدی، بی گمان بر دشمن غلبه می کردی و دلاور
 می گردیدی».

۲ - سیمرخ ادامه می دهد و می گوید: «امشب يك کار شگفت انگیز نشانت می دهم تا با دیدن آن
 لبانت را از بد گفتن به اسفندیار ببندی».

۳ - در اینجا ابیات (۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷) در چاپ مسکو افزوده شده است که در دستنویس قاهره و
 فرهنگستان نیز مانند لنینگراد نیامده، مانند:

به سیمرخ گفت ای گزین جهان چه خواهد بر این مرگ ما ناگهان
 جهان یادگارسست و ما رفتنی بگیتی نمآند بجز مردمی
 بنام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
 کجا شد فریدون و هوشنگ شاه که بودند با گنج و تخت و کلاه
 برفتند و ما را سپردند جای جهان را چنین است آئین و رای

بویژه بیت دوم این چند بیت که در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تحت عنوان: «نگاهی
 دیگر به داستان رستم و اسفندیار» چاپ شد. در آنجا نظرم درباره «رفتنی - مردمی» این بود که ممکن
 است «مردمی» مصحف «مرتنی» باشد که در خط نسخ آن را «مردمی» خوانده اند و گفتیم که «مر»، هم
 جلو مفعول بی واسطه می آید و هم جلو فاعل. اما اکنون می گویم: وقتی که سه نسخه خوب و معتبر
 (تا امروز) این ابیات را ندارند. پس چه نیازی هست که ما خود را بتکلف بیندازیم و بچنین نظری خود
 را قانع و راضی نگهداریم؟

۴ - راه خشک: راه خشکی. «سیمرخ رستم را از راهی که بتواند نزدش برود، نشان داد و از باد آمدن
 سیمرخ بوی مشک همه جا را پر کرده بود».

بمالید بر تارکش پر خویش ^۱	بفرمود تا رفت رستم به پیش
نشست از برش مرغ فرمانروا	گزی دید بر خاک سر بر هوا
تنش برتر و سرش برکاستر ^۲	بدو گفت شاخی گزین راستر
تو این چوب را خوار مایه مدار	بدین گز بود هوش ^۳ اسفندیار
یکی پاک پیکان نگه کن کهن ^۴	۱۲۹۵ بر آتش مر این چوب را راست کن

۱ - این بیت در مسکو (ب ۱۳۰۱) چنین است:

بمالید بر تارکش پر خویش بفرمود تا رستم آمدش پیش
تارک: روی کله، فرق سر.

۲ - مسکو (ب ۱۳۰۳): مصراع دوم: «سرش برترین و تنش کاستن» و در پاورقی از قاهره و لنینگراد و دو فرهنگستان: «سرش برتر و تنش بر-» می باشد. در حالی که نسخه عکسی موجود لنینگراد آن طور نیست که در پاورقی مسکو آمده است. در مصراع دوم این بیت، در گزیدن نوع شاخه درخت گز ابهام وجود دارد که همان، سبب شده است تا آن مصراع را به چند گونه قرائت کنند. ترجمه بنداری هم به ترجمه این بیت کمکی نمی تواند بکند؛ زیرا گوید: *إِقْطَعْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ قَضِيماً مُسْتَقِيماً يَكُونُ أَحَدُ طَرَفَيْهِ أَغْلَظَ مِنَ الْآخَرِ*. اما بنابر متن لنینگراد معنی بیت چنین می شود: کاستر (کاستن) یعنی باریک تر. (لغت نامه). سیمرغ گوید: شاخی برگزین که از همه شاخه ها راست تر باشد و تنه اش از همه شاخه ها بالاتر و سرش باریک تر از بقیه شاخه ها، و معمولاً چنین وصفی شامل شاخه ای می شود که در انتهائی ترین قسمت درخت قرار دارد؛ زیرا شاخه آخر بالاتر از همه شاخه ها است و چون تازه روئیده است پس باریک تر نیز هست.

۳ - هوش: مرگ، جان. خوارمایه: کوچک، حقیر، اندک. (واژه نامه).

۴ - مسکو (ب ۱۳۰۵): «نگه کن یکی نغز پیکان کهن». مراد سیمرغ از پیکان کهن و یا آن همه سفارش شگفت انگیز که در برگزیدن چوب گز می دهد چیست؟ بنظر چنین می رسد همه آنها برای استواری بخشیدن به جان ناتوان رستم و نیرو دادن به تن لرزان وی است. سیمرغ درست مانند دعانویسان و جادوگران عمل می کند که با نوشتن اشکال کج و معوج بنام طلسم، با مشک و زعفران و شنگرف و فرمان های دیگر که مثلاً این طلسم را با موی سگ و گربه در فلان گورستان متروک دفن کنند و یا نوشتن بر استخوان مردگان و نعل اسب و در آتش نهادن و از این قبیل کارها همگی برای این است که روحیه طرف مقابل را به خود جلب سازند، که این مقدمات به اصل موضوع ارتباطی ندارد. نباید نیز فراموش کرد که در آئین گذشتگان رسومی بوده که امروز همه یا بعضی از آنها منسوخ و از بین رفته است. مثلاً پلنگینه پوشیدن رستم بیمن نام کیومرث که نخستین خدیو جهان بوده و پس از آن هم سلاطین آن را بفال نیک گرفتند و می گفتند آن را جبرئیل از بهشت آورده است. همچنین است پرچم کاویان در جنگ ها و گریزه گاو سر، که از ابتکارات فریدون می باشد. از همین روی است تهدید کردن اسفندیار رستم را به تیر گشتاسبی و پیکان لهراسبی (ص ۳۰۴، ب ۱۳۸۵ مسکو). پس کهن بودن

همی^۱ پر و پیکان بر او برنشان
 چو بیرید رستم از آن شاخ گز
 بدان ره که^۲ سیمرغ بُد رهنمای
 بدو گفت اکنون چو اسفندیار
 ۱۳۰۰ تو خواهش کن و جوی ازو راستی^۴
 اگر^۵ بازگردد به شیرین سخن
 [که] تو چند گه بودی اندر جهان
 چو پوزش کنی چند و نپذیردت
 بزه کن کمان را و این تیر گز^۷

نمودم تو را از گزندش نشان
 بیامد ز دریا به ایوان رز^۲
 همی بود بر تارکش بر بپای
 بیاید که جوید ز تو کارزار
 مجوی ایچ گونه در کاستی
 بیاد آیدش روزگار کهن
 برنج و بسختی میان^۵ مهان
 همی از فرومایگان گیردت
 بدین گونه پرورده از آب رز

پیکان یعنی آنچه که در گذشته از پهلوانان باقی مانده، بجهت فرخ و مبارک بودن آن، می باید رستم بر سر چوب گز نصب کند و به جنگ اسفندیار برود.

۱ - مسکو (ب ۱۳۰۶): بنه.

۲ - مسکو (ب ۱۳۰۷): بایوان و رز.

۳ - مسکو (ص ۲۹۹، ب ۱۳۰۸): «بر آن کار -» و در مصراع دوم: «- بر تارک او بپای». یعنی سیمرغ هنگامی که رستم را بانجام آن کار راهنمایی می کرد، بالای سرش ایستاده بود.

۴ - مسکو (ب ۱۳۱۰): «- لابه و راستی» و در مصراع دوم: «مکوب ایچ -» می باشد.

۵ - مسکو (ب ۱۳۱۱): مگر. «اگر»: بمعنی «مگر» در مقام گمان و تردید. (واژه نامک). معنی بیت - سیمرغ گوید: «شاید اسفندیار با سخنان شیرین تو، دست از آن ستهندگی بردارد و بیاد آورد آن روزگاری که تو خدمت به شاهان کرده ای».

۶ - مسکو (ب ۱۳۱۲): ز بهر.

۷ - مسکو (ب ۱۳۱۴): «چوب گز» و در مصراع دوم: «در آب رز» است. در این داستان آب رز بجهت ابهامی که در معنی بیت وجود داشته است سبب شده که فرهنگ نویسان را از قدیم تاکنون و یا شارحان داستان رستم و اسفندیار را دچار حیرت کند و از آب رز به زهر هلاهل تعبیر کنند و بگویند «رز» بمعنی زهر است. این بنده مدّتی در این اندیشه بودم و بخود می گفتم که فردوسی نباید سخنی چنین بی ربط بگوید و من به آن حکیم اعتقاد داشتم که وی حتّی واژه ای نادرست در شاهنامه بکار نمی برد. لذا بدنبال چنین اندیشه ای بجستجو پرداختم و کتب خطّی و عکسی را در باره طلسم و جادو جَنَبَل دیدم و سرانجام به این نتیجه رسیدم که «آب رز» همان آب درخت انگور است، نه شراب و نه چیز دیگر. این آب که هنگام هَرَس کردن شاخ مو از آن فراوان به زمین می چکد و بقدری زیاد است که زیر درخت مو را گل می کند. سپس دیدم که در کتاب نوادرالتبادر صفحه ۲۴۷ در منافع اشجار و اثمار گوید: «آب که از شاخ رز بیرون آید بوقت بریدن بگیرند و با سیکی بیامیزند و در کوزه کنند و در میان رز نهند ملخ آنجا نیاید» و نیز در کتاب نَزّهت نامه علائی تألیف شهردان بن ابی الخیر صفحه ۲۱۶

۱۳۰۵ ابر چشم او راست کن هر دو دست چنان چون بود مردم گز پرست^۱

چنین آمده است: «آب شاخ رز بوقت بریدن بگیرند و با سیکی بیامیزند و در کوزه‌ای کنند و در میان رز بنهند ملخ آنجا نشود. اگر رز را به سرگین نیک دود بدهند چنان که باد هر جای برساند و خاکستر چوب گز در آن فشانند تا در چشم‌های شاخ نشیند، سرما آنجا کار نکند». پس اجمالاً در علوم کشاورزی قدیم، آب رز (یعنی آب شاخه انگور)، می‌تواند خاصیت زهرگونه‌ای داشته باشد و ضمناً با چوب گز هم بی‌رابطه نیست. بنابراین اگر کسی «پیکان تیر» را به آب مو آب دهد، هم کار آب خالص را کرده که آهنگران فولاد را به آن آب می‌دهند و هم کار زهر را کرده است که فولاد را بزهر نیز آب می‌دادند. توضیح این مطلب نیز خالی از فایده نیست که در بوستان سعدی (باب پنجم) حکایتی آمده است که مرد چادرنشینی بواسطه خوردن آب رز درد پهلوی گرفته و طبیعی که در آن ناحیه بوده وی را از خوردن آن منع کرده است، که در آنجا نیز باید عرض کنم، در کتاب بوستان چاپ انتشارات خوارزمی (بهمن ۶۳) بتصحیح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی (ص ۱۳۹، ب ۲۵۸۴) که فعلاً از قدیمی‌ترین و بهترین نسخه‌ها است، «برگ رز» آمده نه «آب رز» و حکایت چنین است:

شبی کردی از درد پهلوی نخفت طبیعی در آن ناحیه بود و گفت
ازین دست کو برگ رز می‌خورد عجب دارم از شب پسیان برد

البته این اعتقاد مردم قدیم و علوم گذشته آنان است، نه علوم آزمایشگاهی امروز.

۱- چوب گز: این درخت در مناطق کویری مختلف کشور ایران مانند: فارس، کرمان، مکران، زابل و کنار رود ارس در زمین‌های شوره‌زار می‌روید و با آب شور پرورش می‌یابد. من به دوران کودکیم برمی‌گردم، زادگاهم ولایت اسفرائین (اسپر + آئین) است و در یکی از قراء پائین جلگه نزدیک کویر می‌زیستم. می‌دیدم مردم در آن روزگار یعنی سال‌ها پیش غالباً از چوب گز که فراوان در کویر می‌روئید برای سوخت گرمای و روشنایی استفاده می‌کردند. و هرگاه درخت گز در نزدیکی‌های قبر امامزاده‌ای می‌روئید مردم آن را (نه هر درختی دیگر) نظر کرده و مقدس می‌دانستند و برای برآوردن حاجات، پارچه‌هایی به شاخه‌های آن می‌بستند و با روی کردن به سوی آن درخت و دراز کردن دست از آن شفا و یا هر حاجت دیگر می‌طلبیدند. البته از سفارش سیمرغ چنین فهمیده می‌شود که توتیر در کمان بنه و هر دو دست به سمت چشم اسفندیار بگیر، آنگه خود بخود یا بوسیله روزگار آن تیر از کمان می‌جهد و به چشم وی می‌خورد که این کار یکی از خوارق عادت است که از سیمرغ سر می‌زند و منافاتی هم با چند بیت بعد ندارد که در چاپ مسکو (ص ۳۰۴، ب ۱۳۸۷) آمده است که گوید:

تہمتن گز اندر کمان راند زود بر آن سان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار

و در حقیقت یادآور این آیه قرآن است که: وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال آیه ۱۸).

زمانه برد راست آن را به چشم	به چشمست بخت اندر آری بخشم ^۱
تن زال، سیمرخ پدرود کرد	[ازو تار وز خویشتن پود کرد] ^۲
یکی آتش خوب بر پای کرد	طرب را بجان اندرون جای کرد ^۳
از آن جایگه شاد دل ^۴ برپرید	چو اندر هوا رستم او را بدید
۱۳۱۰ یکی تیز پیکان بر او برنشاند	چو شد راست، پرها بر او درنشاند

کشتن رستم اسفندیار را

سپیده هم‌آنگه ز که بردمید	میان شب تیره اندر چمید
بپوشید رستم سلیح نبرد	همی از جهان آفرین یاد کرد
چو آمد بر لشکر نامدار ^۵	که کین جوید از رزم اسفندیار

۱ - مسکو (ب ۱۳۱۶): «بدانگه که باشد دلت پر ز خشم» و در چاپ مسکو پاورقی (ص ۲۹۹) بغلط از لنینگراد: «بچشمست بخت ار نداری به خشم» آورده شده. در قاهره: «بچشمست بخت ار نداری تو». و در فرهنگستان: «بچشمست ز بخت اندر آری -». این اختلاف نسخ نشان می‌دهد که معنی مصراع دوم روشن نبوده و کاتبان هر کسی بنابر سلیقه خود بگونه‌ای که معنی بدهد درآورده‌اند. اما معنی بنابر متن لنینگراد: «بخشم» قید است برای زمانه. «بخت» در شاهنامه فراوان برای فره ایزدی بکار رفته. و در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۶۲، س ۱۴) گوید: «فَإِنَّهُ يُصِيبُ عَيْنَهُ وَيَكُونُ فِي ذَلِكَ حَيَّتهُ»؛ یعنی در این ترجمه «حَیْن» که مرگ است، آمده. سیمرخ گوید: «زمانه آن تیر را با خشم، درست و راست به چشم اسفندیار می‌زند، آری فره ایزدی و هلاک وی در چشم است».

۲ - در اصل لنینگراد: «طرب را بجان اندرش رود -» بود که این خطای کاتب را اصلاح کردیم و همین‌طور که می‌بینید این عبارت در مصراع دوم بیت بعد با کمی اختلاف آمده که در قاهره و فرهنگستان نیز مانند لنینگراد می‌باشد.

۳ - مسکو (ب ۱۳۱۹):

یکی آتش چوب پرتساب کرد دلش را بر آن رزم شاداب کرد

۴ - مسکو (ب ۱۳۱۸): نیک دل.

ضمناً این بیت با بیت پیش، در مسکو جلو عقب آمده است.

۵ - نامدار: لقب اسفندیار است؛ «یعنی رستم برای کین جستن بنزد سپاه اسفندیار آمد تا آن تیرهائی که وی زده بود انتقام بگیرد».

سرافراز شد رستم چاره‌جوی
 ۱۳۱۵ که ای شیردل چند خسی چنین
 تو برخیز اکنون^۲ ازین خواب خوش
 چو بشنید آوازش اسفندیار
 چنین گفت پیش پشوتن که شیر
 گمانی نبردم که رستم ز راه
 ۱۳۲۰ همان بارگی^۳ رخس زیر اندرش
 شنیدم که دستان جادوپرست
 خروشی برآورد بیغاره جوی^۱
 که رستم نهادست بر رخس زین
 برآویز با رستم کینه‌کش
 سلیح جهان نزد^۳ او گشت خوار
 نباشد بر مرد جادو دلیر^۴
 به ایوان کشد گبر و بیر^۵ و کلاه
 ز پیکان نبود ایچ پیدا برش
 به هرکار^۶ یازد بخورشید دست

۱ - این بیت و بیت بعد در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۰۰) قرار دارد. بیغاره (بیغاره): سرزنش، ریشخند. (واژه‌نامه)؛ «رستم سرافراز بنزد اسفندیار آمد در حالی که جوینده چاره بود و فریادی از روی تمسخر و ریشخند برآورد».

۲ - مسکو (ص ۳۰۰، ب ۱۳۲۴): «بدو گفت برخیز».

۳ - مسکو (ب ۱۳۲۵): پیش. اما معنی بیت: چون اسفندیار صدای رستم را شنید، گوئی همه افزارهای جنگی در نظرش بیهوده آمد، (زیرا شنیده بود که زال افسون کار است. پس آن همه زخمی که رستم و رخس برداشتند اسفندیار گمان نمی کرد تا ایوان زال، لباس رزم را بکشد، تا چه رسد که اکنون تندرست و نیرومند برگشته است و ابیات بعد شرح همین نکته می باشد). در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۶۲، س ۱۶) گوید: «فَبَلِّغِ الْخَيْرَ اسْفَنْدِيَارَ بَانَ رَسَمٍ قَدْ عَادَ إِلَى الْقِتَالِ. فَقَالَ: مَا حَسِبْتُ أَنَّهُ يَقْدِرُ أَنْ يَصَلَ إِلَى أَيَوَانِهِ وَرَجُوعَهُ الْآنَ لَيْسَ إِلَّا بِرُقِيِّ دَسْتَانَ سَاحِرٍ». رُقِيٌّ: بمعنی افسون کردن است. ۴ - مسکو (ب ۱۳۲۶):

چنین گفت پس با پشوتن که شیر بهیچد ز چنگال مرد دلیر

بنابر متن لنینگراد: «اسفندیار به برادرش پشوتن گوید: که شیر در برابر مرد جادوگر ناتوان خواهد بود».

۵ - بیر: بیر بیان. ← به بیت ۹۱۱ از لنینگراد.

۶ - مسکو (ب ۱۳۲۸): همان بارکش. گوید: «تن رخس از زیادی پیکان که بر آن خورده بود، دیده نمی شد».

۷ - مسکو (ب ۱۳۲۹): بهنگام. اما معنی دو بیت: یازیدن (یاختن)؛ دست فراچیزی یازیدن: دست دراز کردن به آن. در این بیت صنعت غلو بکار رفته است. اسفندیار گوید: «شنیده بودم که زال در هر کاری می تواند دستش را تا خورشید دراز کند و آن را بزیر فرمان خود درآورد (یعنی هر کاری که باشد زال بر انجام آن توانا است). وقتی وی بخشم آید بر همه جادوان پیشی می گیرد و این پندار با خرد ما سازگار نبوده. [براستی آیا وی چنین توانائی دارد؟]».

چو خشم آرد از جادوان بگذرد
پشوتن بدو گفت باز آر خشم
چه بودت که امروز پژمرده‌ای
۱۳۲۵ میان جهان این دو یل را چه بود
بدانم^۵ که بخت تو شد کندرو
پوشید جوشن یل اسفندیار
خروشید چون روی رستم بدید
نه آنی که از من بجستی تو دوش
۱۳۳۰ فراموش کردی تو سگزی^۷ مگر
کنون رفتی و جادوی^۸ ساختی
برابر نگردد همی^۱ با خرد
که بر دشمنت هست بازار خشم^۲
همانا که شب خواب نشمرده‌ای؟^۳
که چندین همی رنج باید فزود؟^۴
که کین آورد هر زمان نو بنو
بیامد بر رستم نامدار
که نام تو باد از جهان ناپدید
نبودت دل و جان و مغز و نه هوش؟^۶
کمان و بر مرد پرخاشخو
بدین سان سوی رزم من تاختی

۱ - مسکو (ب ۱۳۳۰): «برابر نکردم پس این -» می باشد.

۲ - مسکو (ب ۱۳۳۱) چنین آمده:

پشوتن بدو گفت پر آب چشم که بر دشمنت باد تیمار و خشم

همانطور که می بینید متن شوروی با لنینگراد دگرگونی فراوانی دارد. از سوی دیگر در متن دستنویس لنینگراد حرف اول «خشم» در پایان مصراع‌ها از نظر نقطه درست روشن نیست و ممکن است یکی از آن‌ها را «چشم» نیز بخوانیم. اما معنی بر طبق متن لنینگراد: بازار، بمجاز؛ لاف و گزاف گوئی. (لغت‌نامه). پشوتن به اسفندیار گفت: «تو نیز اکنون خشم خود را نشان بده، چون دشمنت لاف و گزاف از سر خشمگین بودن خود می‌زند»، (باز آر و بازار تجنیس مرکب است).

۳ - خواب شمردن: خوابیدن. (واژه‌نامه)

۴ - پشوتن گوید: «در این جهان چه شده است و چرا چنین باید باشد که این دو پهلوان این همه رنج و محنت برای ما درست کنند؟».

۵ - در نسخه لنینگراد حرف باء «بدانم» بدون نقطه است. بدانم: یعنی بر آن عقیده هستم. پشوتن گوید: «بدان باورم که بخت تو روی به کندی نهاده است؛ زیرا هر لحظه آتش کینه را شعله‌ور می‌سازد».

۶ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۰۱) قرار گرفته است.

۷ - سگزی: سیستانی (از روی تحقیق)؛ مراد رستم می‌باشد. اسفندیار گوید: «ای مرد سگزی آیا فراموش کردی کمان و سینه فراخ مرا که چگونه کمان را می‌کشیدی؟».

۸ - در اصل رسم الخط: «جادوی» و نیز در سطر بعد.

ضمناً این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۰۱) آمده است.

وگر نه کنارت همی دَلَه جست^۱ چو از جادوی زال گشتی درست
 که ناید بر او چاره زال پیر^۲ چنانست بدوزم همه تن بتیر
 کزین پس نبیند تو را زنده زال بکوبمت ازان گونه امروز یال
 که ای سیر ناگشته از کارزار چنین گفت رستم به اسفندیار
 سوی پوزش و نام و ننگ آمدم^۳ من امروز نر بهر جنگ آمدم
 خرد را مکن بر دل^۴ اندر مغاک بترس از جهاندار یزدان پاک
 دو چشم خرد را پوشی^۵ همی تو با من بیداد کوشی همی
 بنوش آذر و آذر و فرهی بدادار و زردشت^۶ و دین بهی
 که دل را برانی ز راه گزند بخورشید و ماه و بوستا و زند^۷
 وگر پوست بر تن کسی را بکفت^۸ نگیری بیاد آن سخن ها که رفت

۱ - مسکو (ب ۱۳۳۸) چنین است:

ز نیرنگ زالی بدین سان درست وگر نه که پایت همی گور جست

در پاورقی مسکو از لنینگراد و فرهنگستان (ش ۴): «کنارت همی دجله» آورده است، لیکن در نسخه عکسی لنینگراد دقیقاً «دله» نوشته شده و در آن هیچ تردیدی نیست. اما معنی بیت: «دله» که در شعر به تشدید دال خوانده می شود، مراد از آن گریه وحشی است، مانند:

همیشه تا بصورت یوز کمتر باشد از آهو همیشه تا بقوت شیر برتر باشد از دله

← لغت نامه دهخدا. اسفندیار گوید: «تو از جادوگری زال این چنین تندرست شده ای وگر نه می باید در کنار جسد تو گریه وحشی می نشست و گوشت بدنت را از هم می درید».

۲ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۰۱) قرار گرفته است.

۳ - در مسکو این بیت و بیت بعد (۱۳۴۱، ۱۳۴۲) پس و پیش آمده است.

۴ - مسکو (ب ۱۳۴۱): «خرد را مکن با دل اندر» می باشد. در فرهنگستان و لنینگراد: «بر دل» است. «بر» به معنی علیه، ضد. (لغت نامه). بنابر نسخه لنینگراد: رستم گوید: «از خدا بترس و خرد را برخلاف خواسته دل در گودال نادانی فرو مبر».

۵ - «دو چشم خرد را»؛ یعنی دو چشم عقل را کور می کنی. در میبیدی (ج ۷، ص ۲۹۷): «شعب چشم پوشیده برد آن عصا بدست می پاسید».

۶ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۳۰۱): «بدادار زردشت» بدون واو از قاهره آورده است.

۷ - مسکو (ص ۳۰۲، ب ۱۳۴۴): «به استاو زند» و در مصراع دوم: «که دل را نرانی به راه» می باشد. در متن لنینگراد: «وستا» مخفف اوستا است. برانی: یعنی دور کنی.

۸ - کفتن: شکافتن.

گشایم در گنج دیرینه باز کجا گرد کردم بروز^۱ دراز
کنم بار بر بارگی های خویش به گنجور ده تا براند ز پیش^۲
برابر همی با تو آیم براه روم گر تو^۳ فرمان دهی پیش شاه
۱۳۴۵ پس ار شاه بکشد مرا^۴ شایدم همان نیز گر بند فرمایدم
نگه کن که دانای ایران^۵ چه گفت که هرگز مبادا تو را شرم جفت
همه چاره جویم که تا روزگار تو را سیر گرداند از کارزار^۶

پوست بر تن بگفت: یعنی؛ پوست بدن از شدت خشم یا اندوه دریده شد. و نیز (ج ۴، ص ۱۶۵، ب ۷۸۳):

بگفت این و دل پر ز کینه برفت همی پوست بر تنش گفתי بگفت

و نیز (ج ۶، ص ۱۶۳، ب ۴۵۸). در شاهنامه از این واژه ترکیبات دیگری هم وجود دارد از قبیل: «دل کفتن، زهره کفتن». ضمناً در مسکو (ب ۱۳۴۶) افزوده دارد:

بیایی بیینی یکی خان من روندست کام تو بر جان من

۱ - مسکو (ب ۱۳۴۷): بسال. کجا: به معنی «که» می باشد.

۲ - یعنی گنج را بر اسب های خویش بار می کنم و پیشاپیش، قبل از حرکت سپاه به گنجینه داریت بده تا بنزد گشتاسب ببرد.

۳ - مسکو (ب ۱۳۴۹): کنم هرچه. برابر آمدن: دوش بدوش آمدن، با هم آمدن.

۴ - مسکو (ب ۱۳۵۰): «اگر کشتیم او کشد» می باشد.

۵ - مسکو (ب ۱۳۵۲):

نگه کن که دانای پیشی چه گفت که هرگز مباد اختر شوم جفت

این بیت و بیت (۱۳۵۱) در مسکو پس و پیش آمده است. اما معنی بیت بنابر دستنویس لنینگراد چنین می شود: «بین که دانای ایران چه گفته است. وی گوید: خدا نکند که کسی با شرمساری جفت گردد و سرافکنده شود».

(ضمناً رستم می خواهد بگوید که برای من بسیار مایه شرمندگی است که بند بر دست نهم و با تو بنزد گشتاسب شاه بیابم).

لازم به ذکر است که بگویم ضمیر «تو» در این عبارت مفهوم عام دارد، نه يك شخص معین.

۶ - در اصل لنینگراد، بیت چنین بود:

همه چاره جویم که تا کارزار تو را سیر گرداند از روزگار

چنین داد پاسخ که مرد فریب
از ایوان و خان چند گوئی همی
۱۳۵۰ اگر زنده خواهی که مانی بجای
دگر باره رستم زبان برگشاد
مکن نام من زشت و جان تو خوار^۴
هزارانت گوهر دهم شاهوار
هزارانت کودک^۵ دهم نوش لب
۱۳۵۵ هزارت کنیزک^۶ دهم خلجی
در گنج^۷ سام نریمان و زال
همه پاک پیش تو گردآورم

نیم روز پیکار^۱ و روز نهیب
رخ آشتی چند شویی همی^۲
نخستین بتن بند ما را بسای^۳
مکن شهریارا ز بیداد یاد
که جز بد نیاید ازین کارزار
ابا یاره^۵ و در و با گوشوار
بوندت پرستنده در روز و شب
که زیبای تاجی و هم^۷ فرخی
گشاده کنم پشت ای بی همال
ز کابلستان نیز مرد آورم

که کلمات آخر مصراع ها را جابجا کردیم.

- ۱ - مسکو (ب ۱۳۵۳): روز پرخاش. «نهیب»: بیم و ترس و هیبت. (واژه نامک).
- ۲ - این بیت و بیت بعد در چاپ مسکو با قدری اختلاف پس و پیش آمده است، مانند:
 اگر زنده خواهی که مانی بجای
 از ایوان و خان چند گوئی همی
 رخ آشتی را شستن: به آشتی گرائیدن، نیز (ج ۲، ص ۱۳۲، ب ۸۴):
 کنون با تو پیوند جویم همی
 رخ آشتی را بشویم همی
- ۳ - - بسای (پسای): لمس کن (از بساویدن و پسنائیدن).
- ۴ - مسکو (ب ۱۳۵۷): «مکن نام من در جهان زشت و خوار».
- ۵ - ابایاره: باباره. یاره: طوق و دست بند؛ هم برای مردان بوده و هم برای زنان. اما برای زنان مانند (ج ۳، ص ۱۱۴، ب ۱۷۶۴):
 فرنگیس را افسر و گوشوار
 همان یاره و طوق گوهر نگار
- ۶ - مسکو (ص ۳۰۲، ب ۱۳۵۹): «هزارانت بنده دهم -» و در مصراع دوم: «پرستنده باشد تورا - می باشد. در فرهنگستان (ش ۶): هزاران دهم کودک.
- ۷ - مسکو (ب ۱۳۶۰): «که زیبای تاج اند با -». خلج: نام شهری است از ترکستان منسوب به خویان، مشک خوب از آنجا آورند. (برهان). زیبا: بمعنی شایسته است.
- ۸ - مسکو (ص ۳۰۳، ب ۱۳۶۱): «دگر گنج» و در مصراع دوم: «گشایم به پیش تو -».

چو بزم آیدت پیش، فرمان کنند
 وز آن پس به پشت پرستارفش^۲
 ۱۳۶۰ ز دل دور کن شهریارا تو کین
 جز از بند دیگر تو را بند هست^۴
 که از بند تو جاودان نام بد
 به رستم چنین گفت اسفندیار
 مرا گوئی از راه یزدان بگرد
 ۱۳۶۵ که هر کوز فرمان شه شد برون
 جز از بند یا رزم چیزی مجوی
 گه رزم بدخواه را بشکنند^۱
 روم تا به پیش شه کینه کش
 مکن دیو را در تن خود مکین^۳
 به من بر، تو شاهی و یزدان پرست
 بماند مرا، بد ز تو کی سزد؟^۵
 که تا چند گوئی همی نابکار^۶
 ز فرمان شاه جهانبان بگرد
 خداوند را کرده باشد فسون^۷
 چنین گفتی های خیره مگوی^۸

۱ - مسکو (ب ۱۳۶۳) چنین آورده:

که تا مر تو را نیز فرمان کنند روان را بفرمان گروگان کنند

۲ - مسکو (ب ۱۳۶۴): «پرستاروا» و مصراع دوم: «دوان با تو آیم بر شهریار».

۳ - مسکو (ب ۱۳۶۵): «مکن دیو را با خرد همنشین». در نسخه قاهره نیز مانند لنینگراد: مکن است.

۴ - مسکو (ب ۱۳۶۶): «- تو را دست هست» و در مصراع دوم: «به من بر، که شاهی -». رستم گوید: «تو را جز این بند یک بند دیگری هست و آن شاه بودن تو بر من و نیز یزدان پرست بودن تو است».

۵ - مسکو (ب ۱۳۶۷) بدین گونه است:

که از بند تا جاودان نام بد بماند به من وز تو انجام بد

۶ - مسکو (ب ۱۳۶۸): «- سخن نابکار». نابکار: بیهوده، باطل.

۷ - مسکو (ب ۱۳۷۰):

که هر کوز فرمان شاه جهان بگردد سرآید بدو بر زمان

۸ - مسکو (ب ۱۳۷۱) بدین گونه می باشد:

جز از بند گر کوشش کارزار به پیشم دگرگونه پاسخ میار

پس از این بیت در متن مسکوسه بیت افزوده شده است، مانند:

←

چو دانست^۱ رستم که لابه بکار
 کمان را بزه کرد و آن تیرگز
 هم آنکه نهادش همان در کمان^۲
 ۱۳۷۰ همی گفت ای داور داد ده
 همی بینی این پاك جان مرا
 که من چند کوشم^۳ که اسفندیار
 [تو دانی که بیداد کوشد همی
 پیامرزم آخر^۴ گناه هم مگیر
 ۱۳۷۵ چو در کار چندی بکردش^۵ درنگ
 نیاید همی پیش اسفندیار
 که پیکانش را داده بُد آب رز^۶
 سر خویش کردش سوی آسمان
 فزاینده دانش و فرّ و زه^۷
 روان مرا هم توان مرا^۸
 مگر سر بگرداند از روزگار
 به من^۹ جنگ و مردی فرو شد همی
 توئی آفریننده ماه و تیر
 که رستم همی دیر شد سوی جنگ

بتندی بیاسخ گو نامدار
 همی خوار داری تو گفتار من
 چنین داد پاسخ که چند از فریب
 چنین گفت کای پر هنر شهریار
 بخیره بجوئی تو آزار من
 همانا بتنگ اندر آمد نشیب

۱ - مسکو (ص ۳۰۴، ب ۱۳۷۵): بدانست.

۲ - پیش از این در ذیل بیت ۱۳۰۴ لنینگراد، در باره آب رز. بتفصیل سخن گفتیم.

۳ - مسکو (ص ۳۰۴، ب ۱۳۷۷): «همی راند تیرگز اندر کمان» و در مصراع دوم: «سر خویش کرده -».

۴ - مسکو ب، ۱۳۷۸:

همی گفت کای پاك دادار هور فزاینده دانش و فرّ و زور

۵ - مسکو (ب ۱۳۷۹): «توان مرا هم روان مرا». پیش از این گفتیم: این نوع دگرگونی ها و یا پس و پیش شدن کلمات، یا مصراع ها و ابیات، در اثر اتکاء به نیروی حافظه می باشد، نه جز آن.

۶ - مسکو (ب ۱۳۸۰): «که چندین بییچم -» و در مصراع دوم: «مگر سر بییچاند -» می باشد.

۷ - «به من»: از دستنویس قاهره است.

ضمناً این بیت و بیت ۱۳۷۸ در متن ما از چاپ مسکو افزوده شد.

۸ - مسکو (ب ۱۳۸۲): «بیادافه این -». یادافراه: جرم، گناه، بازخواست.

۹ - مسکو (ب ۱۳۸۳): «چو خودکامه جنگی بدید -» می باشد. بنابر متن لنینگراد: فاعل «درنگ

کردن» رستم است و «ش» فاعلی می باشد. درنگ کردن: وقت سوختن، طول دادن. (لغت نامه).
 معنی این دو بیت: «هنگامی که رستم در کار آمدن طول داد و دیر به جنگ آمد، اسفندیار گفت ای پهلوان گویا تو از نبرد کردن دلسرد شده ای».

بدو گفت ای رستم نامدار
 ببینی^۲ کنون تیر گشتاسپی
 [یکی تیر برترگ^۳ رستم بزد
 تهمتن گز اندر کمان راند زود
 ۱۳۸۰ بزد تیر بر چشم اسفندیار
 خم آورد بالای سرو سَهی^۴
 نگون شد سر شاه یزدان پرست
 گرفتش بُش^۵ و یالِ اسب سیاه
 چنین گفت^۶ رستم به اسفندیار
 ۱۳۸۵ تو آنی که گفتی که روئین تنم^۸
 بشد سیر جانت هم از کارزار^۱
 دل شیر و پیکان لهراسپی
 چنان کز کمان سواران سزد
 بر آن سان که سیمرخ فرموده بود
 سیه شد جهان پیش آن نامدار
 ازو دور شد دانش و فرهی
 بیفتاد چینی^۵ کمانش ز دست
 ز خون لعل شد خاك آوردگاه
 که آورد آن تخم زفتی^۶ بیار
 بلند آسمان بر زمین برزیم

۱ - در مسکو (ب ۱۳۸۴) بدین گونه است:

بدو گفت کای سگری بدگمان نشد سیر جانت ز تیر و کمان

۲ - در اصل: نبینی (منفی) خوانده می‌شد. ابزار جنگی نیاکان از دو جهت قابل اهمیت بوده: یکی برای اصالت در جنس و اندازه و وزن. دوم بواسطه خوش‌یمن بودن آن؛ (گشتاسب: پدر اسفندیار و لهراسب جد وی است).

۳ - ترگ: کلاهخود.

۴ - سَهی: راست و بلند بالا (واژه‌نامک)؛ «یعنی قامتِ چون سرو اسفندیار خم شد، خرد و فروغ ایزدی روی بتاریکی نهاد».

۵ - مسکو (ص ۳۰۴، ب ۱۳۹۰): چاچی. (منسوب به چاچ ترکستان). شاه یزدان پرست: مراد اسفندیار است.

۶ - مسکو (ب ۱۳۹۱) گرفته بُش. «ش» در «گرفتش» شین فاعلی است. بُش: موی گردن اسب. (واژه‌نامک). بُش و یال: مترادف و به يك معنی می‌باشند. خاك آوردگاه لعل شدن: یعنی از خون سرخ شدن.

۷ - مسکو (ص ۳۰۵، ب ۱۳۹۲): «که آوردی» و در فرهنگستان (ش ۶) نیز مانند لنینگراد است. حال اگر ضبط «آورد» خطای کاتب نباشد، باید بگوئیم: فاعل آن کارها و جنگ‌طلبی‌های اسفندیار می‌باشد. «تخم زفتی»: تخم تندخوئی و ستیزه‌جوئی (واژه‌نامک - زفتی).

ضمناً در اصل لنینگراد: «چنین گفت» قدری خط خورده بود.

۸ - روئین تن: کسی که حربه در بدن وی کارگر نیست. این صفت مخصوص اسفندیار است و گویند این حالت بتدبیر و تعویذ زردشت برای وی حاصل شده بود. (از لغت‌نامه).

که من دی صد و شصت تیر خدنگ^۱
 به يك تیر برگشتی از کارزار
 هم اکنون بخاك اندر آید سرت
 هم آنگه سر نامبردار شاه
 ۱۳۹۰ زمانی همی بود ازو رفته هوش^۲
 سر تیر بگرفت و بیرون کشید
 هم آنگه به بهمن^۳ رسید آگهی
 بیامد به پیش پشوتن^۴ بگفت
 تن زنده پیل^۵ اندر آمد بخاك
 ۱۳۹۵ برفتند هر دو پیاده دوان
 بدیدند جنگی^۶ برش پر ز خون
 پشوتن همی گفت راز جهان
 که داند ز نام آوران^۷ و مهان؟
 بخوردم نئالیدم از نام و ننگ
 بخفتی بر این باره^۸ نامدار
 بسوزد دل مهربان مادرت
 نگون اندر آمد ز پشت سیاه^۹
 بر آن خاك بنشست و بگشاد گوش
 همی پر و پیکانش در خون کشید
 که تیره شد آن فر شاهنشهی
 که پیکار ما گشت با درد جفت
 جهان گشت بر چشم او چون مَگاك
 ز پیش سپه تا بر پهلوان
 یکی تیر پر خون بدست اندرون
 که داند ز نام آوران^۹ و مهان؟

۱ - مسکو (ب ۱۳۹۴): «من از شست تو هشت تیر خدنگ».

توضیح: این بنده شنیدم که استاد درگذشته مجتبی مینوی طهرانی در یکی از سخنرانی هایش گفته بود که «صد و شست تیر خدنگ» از احساسات میهن پرستانه يك کاتب شاهنامه مایه گرفته است والا که «حق» با «هشت تیر خدنگ» است. نام و ننگ: شهرت، آبرو، اعتبار. (لغت نامه - ننگ و نام).

۲ - باره: اسب.

۳ - سیاه: اسب سیاه (اسب زریر بود).

۴ - مسکو (ب ۱۳۹۸): «- تا یافت هوش» و مصراع دوم «بر خاك بنشست».

۵ - بهمن: فرزندان اسفندیار است که پس از گشتاسب پادشاه شد. فر: فروغ ایزدی است.

۶ - پشوتن: پسر دیگر گشتاسب است که اسفندیار را در این سفر راهنمایی می کند.

۷ - مسکو (ب ۱۴۰۲): «تن زنده پیل» و در مصراع دوم: «دل ما ازین درد کردند چاك». مَگاك: گودال. «جهان گشت»: جهان در نظر او تیره شد.

۸ - جنگی (منسوب به جنگ): جنگجو، دلاور. (لغت نامه). بر: سینه. بدست اندرون: در دست. پس از این بیت در چاپ مسکو دو بیت (۱۴۰۵ و ۱۴۰۶) افزوده شده است. مانند:

پشوتن بر او جامه را کرد چاك
 خروشان بسر بر همی کرد خاك
 همی گشت بهمن بخاك اندرون
 بمالید رخ را بدان گرم خون

۹ - مسکو (ص ۳۰۶، ب ۱۴۰۷): «که داند ز دین آوران».

مگر کردگار روان^۱ و سپهر
چو اسفندیاری که از بهر دین
۱۴۰۰ جهان کرد پاک از بد^۲ بت پرست
[بروز جوانی هلاک آمدش
بدی^۳ را کزویست گیتی بدرد
فراوان بدو بگذرد روزگار
جوانان گرفته سرش در کنار^۴
خداوند کیوان و ناهید و مهر
بمردی برآهیخت شمشیر^۵ کین
بیدکار هرگز نیازید دست
سر تاجور سوی خاک آمدش]
پرازار ازو جان آزادمرد
که هرگز نبیند بد روز کار^۵
همی خون ستردند از آن شهریار

۱ - این بیت در پاورقی مسکو (ص ۳۰۶) آمده. روان: جان. کیوان: نام ستاره زحل است که در فلک هفتم می باشد. (برهان). ناهید: ستاره زهره را گویند و مکان او فلک سیم است. (برهان). مهر: نام آفتاب است.

۲ - برآهیختن شمشیر: کشیدن تیغ از نیام.

۳ - بد: بمعنی بدی. بدکار: یعنی کار بد. دست یازیدن: دست دراز کردن.

ضمناً بیت بعد، از چاپ مسکو (۱۴۱۰) می باشد.

۴ - بدی (بد + ی نکره): شخص بد.

۵ - مسکو (ب ۱۴۱۲): بد کارزار. کار: بمعنی پیکار است. اما معنی ابیات از (ب ۱۳۹۷) متن ما: «پشتون گوید که مرگ اسفندیار از اسرار بشمار می آید و بجز یزدان کسی این راز را نمی داند؛ زیرا وی که برای دین شمشیر کشید و بت پرستی را از جای کند و هرگز بسوی بدی نرفت، می باید این چنین در جوانی هلاک شود. اما آدم بد که جهان از او پررنج بوده و آزاد مرد از وی در آزار، عمر طولانی می کند و هیچ گاه بدی روز پیکار را نمی بیند». این سخن یادآور اشعار «ابوطیب مُصعبی می باشد که گفت:

صد و اند ساله یکی مرد غرچه
چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟
اگر نه همه کار تو بازگونه ست
چرا آنکه ناکس تر او را نوازی؟

و شبیه به این معنی است ابیاتی که در شاهنامه، در بزم دوم انوشیروان با بزرگمهر و مؤبدان آمده که در آنجا بزرگمهر به مؤبدان و دانایان پاسخ می دهد:

چنین داد پاسخ که جوینده مرد
دوان و شب و روز با کار کرد
بود راه روزی بر او تار و تنگ
بجوی اندرون آب او با درنگ
یکی بی هنر خفته بر تخت بخت
همی گل فشاند بر او بر، درخت

(ج ۸، ص ۱۲۱، ب ۱۱۴۰) و نیز ← (ج ۳، ص ۱۵۳، ب ۲۳۴۹).

۶ - مسکو (ب ۱۴۱۳): «- گرفتندش اندر کنار».

ضمناً در مصراع دوم لنینگراد: «همی خون ستردن - بجای «سترند» آمده بود.

۱۴۰۵ پشوتن بر او بر، همی مویه کرد^۱
 همی گفت زار ای یل اسفندیار
 که برکند این^۲ کوه جنگی ز جای؟
 که کند این پسندیده دندان پیل؟
 چه آمد بر این تخمه از چشم بد؟^۵
 ۱۴۱۰ کجا شد دل و جان و آئین^۶ تو
 کجا شد برزم آن نکوساز^۷ تو؟
 رخی پر ز خون و دلی پر ز درد
 جهاندار^۲ وز تخمه شهریار
 که آورد شیر ژیان را ز پای؟
 که افگند در^۴ موج دریای نیل؟
 که بر بد کنش بی گمان بد رسد
 توانائی و اختر و دین تو؟
 کجا شد بیزم آن خوش آواز تو؟

۱ - مویه کردن: گریستن.

۲ - مسکو (ب ۱۴۱۵): جهانجوی. «همی گفت زار-»: یعنی بر من بگریید، وای بر من.

۳ - مسکو (ب ۱۴۱۶): «که کند این چنین-» و در مصراع دوم: «که افگند-» می باشد.

۴ - مسکو (ب ۱۴۱۷): «که آگند با». دندان پیل را کندن: آن را عاجز و ناتوان کردن.
 ← (دندان کندن - لغت نامه). دریای نیل: کنایه از خون فراوان است. ← (ب ۳۸۹) لنینگراد.

۵ - چشم بد: چشمی که اثر بد دارد. در داستان های شاهنامه سخن از چشم بد و اثرات آن شده است، مانند این ابیات درباره پایان کار کیخسرو (ج ۵، ص ۳۸۹، ب ۲۵۹۹):

شده گوژ بالای سرو سهی گرفته گل سرخ رنگ بهی
 ندانم چه چشم بد آمد بر اوی چرا پژمرد آن چو گلبرگ روی؟
 و در شعر قدیم ترین شاعران ایران نیز بکار رفته است، از قبیل حنظلله باد غیسی (طاهریان) که گوید:
 یارم سپند اگرچه بر آتش همی فگند از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند
 و یا شهید بلخی (سامانیان)، مانند:

بیا نگارا از چشم بد بترس و مکن چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

و ← لغت فرس - چشم پنام.

۶ - مسکو (ب ۱۴۲۰): «کجا شد دل و هوش و آئین-». ضمناً در چاپ مسکو این بیت با بیت بعد پس و پیش آمده است.

۷ - ساز: افزار و آلات جنگی. اسفندیار در خان چهارم آواز می خوانده و نیز طنبور را که از سازهای چند وتری بوده، می نواخته است، مانند:

یکی جام زرین بکف بر نهاد چو دانست کز می دلش گشت شاد
 همانگاه تنبور را برگرفت سرائیدن و ناله اندر گرفت
 (ج ۶، ص ۱۷۸، ب ۲۰۰)

چو کردی جهان را ز بدخواه پاك	نیامدت از شیر و از دیو ^۱ باك
كنون كامد آن سودمندی بكار	همی خاك بینم ^۲ پروردگار
كه نفرین بر آن تاج و آن تخت باد	گرش سر نیارد بتن هیچ یاد ^۳
۱۴۱۵ كه چون تو سواری یل شهریار	یكى مرد دانای به روزگار ^۴
سزد گر شود مرده ری تخت و گاه	براین بی وفا باب گشتاسپ شاه ^۵

۱ - مسكو (ص ۳۰۶، ب ۱۴۲۱): «نیامدت از پیل وز شیر».

۲ - مسكو (ب ۱۴۲۲) بدین گونه است:

كنون آمدت سودمندی بكار كه در خاك بیند تو را روزگار

بنابر متن لنینگرا؛ «پشوتن گوید: اکنون آن کارهائی که انجام داده‌ای فایده بخشید و سودمندی بیار آورد؛ و آن فایده، همنشین بودن تو با خاك است که پرورنده تو خواهد بود». می خواهد بتعریض بگوید: آن همه کار و کوشش برای رسیدن به تخت و تاج بی نتیجه بوده و سرانجام جان خود را بر سر آن نهاده.

۳ - مسكو (ب ۱۴۲۳):

كه نفرین بر این تاج و این تخت باد بدین کوشش بیش و این بخت باد

معنی بیت متن: «که بر آن تاج و تخت نفرین باد! و سزاوار است که سر در تن آدمی از آن هیچ یاد نکند». در پاورقی چاپ مسكو: «کزین» بجای «گرش» ضبط شده است.

۴ - مسكو (ص ۳۰۷، ب ۱۴۲۴):

كه چون تو سواری دلیر و جوان سرافراز و دانا و روشن روان

و پس از این بیت در چاپ مسكو يك بیت افزوده دارد، که در قاهره و دو فرهنگستان نیز نیامده، مانند:

بدین سان شود کشته در کارزار بزاری سرآید بر او روزگار

۵ - مسكو (ب ۱۴۲۶) چنین می باشد:

كه مه تاج بادا و مه تخت شاه مه گشتاسپ و جاماسپ و آن بارگاه

مرده ری: در شاهنامه، چند جا بکار رفته است و بمعنی مال و خواسته‌ای است که از مرده باز مانده باشد و مجازاً مالی پست و فرومایه و منفور. (از واژه نامك). معنی بیت متن بدین گونه است: «سزاوار است که این تخت و مسند نفرین شده به این پدر بی وفای تو که گشتاسپ شاه می باشد باقی بماند».

چنین گفت با دانش^۱ اسفندیار
 مکن خویشتن پیش من در تباه^۲
 تن کشته را خاک باشد نهان^۳
 ۱۴۲۰ کجا شد فریدون و هوشنگ و جم؟
 همان پاک‌زاده نیاکان من^۴
 برفتند و ما را سپردند جای
 فراوان بگشتم من^۵ اندر جهان
 که تا راه^۶ یزدان بجای آورم
 ۱۴۲۵ چو از من گرفت این سخن روشنی^۷
 زمانه بیازید چنگال شیر

که ای مرد دانای به روزگار
 که این بود بهر من از تاج و گاه
 تو از کشتن من پریشان ممان
 ز باد آمده بازگشته^۸ بدم
 گزیده سرافراز پاکان من
 نمآند کسی در سپنجی سرای
 چه در آشکارا چه اندر نهان
 خرد را بر این رهنمای آورم
 ز بد بسته شد دست آهرمنی
 ببر زد مرا روزگار دلیر^۹

۱ - مسکو (ب ۱۴۲۷): پر دانش.

۲ - مسکو (ب ۱۴۲۸): «بر تباه» و در مصراع دوم: «چنین بود».

۳ - مسکو (ب ۱۴۲۹): «نهال» و در مصراع دوم: «منال». نهان: گور. (لغت‌نامه) و نیز (ج ۷، ص ۱۸۰، ب ۴۳۶):

نمآند بجز نام زو در جهان همه رنج با او شود در نهان

۴ - مسکو (ب ۱۴۳۰): بازگردد. «ز باد آمده بازگشته بدم»: از هیچ آمده به هیچ منتهی می‌شود. (از لغت‌نامه - باد، ص ۲۰۰). و نیز این بیت (ج ۷، ص ۱۱۰، ب ۱۸۹۵):

ز باد اندر آرد برد سوی دم نه دادست پیدا نه پیدا ستم

۵ - مسکو (ب ۱۴۳۱): «- نیاکان ما» و در مصراع دوم: «- سرافراز و پاکان ما».

۶ - مسکو (ب ۱۴۳۳): «فراوان بکوشیدم» و در مصراع دوم: «چه در آشکار و -».

۷ - مسکو (ب ۱۴۳۴): «که تا رای».

۸ - «چو از من گرفت این سخن»؛ یعنی چون سخن دین از من رونق گرفت.

۹ - مسکو (ص ۳۰۷، ب ۱۴۳۶):

زمانه بیازید چنگال تیز بُد زو مرا روزگار گریز

در پاورقی مسکو از دستنویس‌های بریتانیا و دو فرهنگستان نیز، آخر مصراع‌ها را «شیر» و «دلیر» آورده است. اما معنی بیت متن: «زمانه»، بمعنی مرگ، اجل و عمر است. «روزگار»: هنگام، وقت و دهر. (از واژه‌نامک و لغت‌نامه). اسفندیار گوید: «مرگ چنگال خود را بسوی من دراز کرد و روزگار دلیر (آسمان) آن را بر سینه من زد»؛ یعنی مرگ و طبیعت هردو با هم مرا هلاک کردند. ضمناً «ببر زد» در اصل کم نقطه بود، لذا در پارق‌ی چاپ مسکو آن را «ببرزد» خوانده‌اند.

امیدم چنین است^۱ کاندلر بهشت
بمردی مرا پور دستان نکشت
بدین چوب شد روزگارم بسر
۱۴۳۰ فسون‌ها و این بندها زال ساخت
چو اسفندیار این سخن یاد کرد
چنین گفت کز دیو ناسازگار
چنانست کو گفت یکسر سخن
که تا من بگیتی کمر بسته‌ام
۱۴۳۵ سواری ندیدم چو اسفندیار
چو بیچاره برگشتم از جنگ او^۲
سوی چاره گشتم ز بیچارگی
زمان^۳ ورا در کمان ساختم

بد اندیش من بدرود هرچه کشت
نگه کن بدین گز که دارم بمشت
ز سیمرخ وز رستم چاره‌گر
که این بند و رنگ از جهان او شناخت^۴
بیپچید و برگشت^۵ رستم بدر
تو را رنج‌ها آمد از روزگار^۶
که مردی و گردی بیفگنده^۷ بن
همی^۸ رزم گردن‌کشان جُسته‌ام
زره‌دار، با جوشن کارزار
بدیدم کمان و برو چنگ او
ندادم^۹ بدو سر بیکبارگی
چو روزش سرآمد بینداختم

۱ - مسکو (ب ۱۴۳۷): «امید من آنست -» و در مصراع دوم: «دل افروز من -». بهشت: روز واپسین، قیامت. (در فرهنگ‌ها ندیدم). لیکن در لغت‌نامه، «مینو» را بمعنی عالم علوی و عالم آخرت و بهشت آورده است. و در ترجمه بنداری بدین گونه آمده است: وَلَعَلَى أَحْصَدُ مَا زَرَعْتُ فِی دَارِ الْقَرَارِ وَمَنْزِلِ الْأَثَرَارِ. (جزء اول، ص ۳۶۳، س ۷).

۲ - مسکو (ص ۳۰۸، ب ۱۴۴۰):

فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت که اروند و بند جهان او شناخت

۳ - مسکو (ب ۱۴۴۱): «بیپچید و بگریست -»، در دستنویس قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد: «برگشت» است. برگشتن: آشفته و درهم شدن. (لغت‌نامه)، مرادف «بیپچیدن» است.
۴ - مسکو (ب ۱۴۴۲): «تو را بهره رنج من آمد بکار».

۵ - مسکو (ب ۱۴۴۳): «ز مردی بکزی نیفگند -». بنابر متن لنینگراد: «رستم گوید: هم چنان است که اسفندیار گوید، زیرا وی بود که مردی و گردی را پی افگند».

۶ - مسکو (ب ۱۴۴۴): بسی.

۷ - مسکو (ب ۱۴۴۶): «- از دست اوی» و در مصراع دوم: «- شست اوی».

۸ - مسکو (ب ۱۴۴۷): بدادم. سر بکسی دادن: تسلیم شدن. رستم گوید: «چون بیچاره شدم، در پی چاره‌جویی افتادم و دیگر گوش بسخنان وی نسرادم و تسلیم وی نشدم».

۹ - زمان: مرگ و اجل. رستم گوید: «مرگ اسفندیار را مانند تیر در کمان نهادم و چون اجلش فرا رسید بسوی وی نشانه گرفتم».

گر او را همی روز بازآمدی
ازین خاک تیره بیاید شدن
۱۴۴۰
همانست کزین بد نشانه منم
مرا کارِ گز کی فراز آمدی؟^۱
پرهیز يك دم نشاید بدن^۲
وزین تیرِ گز بر، بهانه منم^۳

چنین گفت با رستم اسفندیار
تو از من^۴ پرهیز، خیز ایدر آی
نکو بشنو این^۵ پند و اندرز من
۱۴۴۵ بکوشی و آن را بجای آوری
تهمت به گفتار او داشت گوش^۶
همی ریخت خون از دو دیده بشرم^۷
چو دستان خبر یافت از رزمگاه
که اکنون سرآمد مرا روزگار
که ما را دگرگونه گشتست رای
ز بهر پسر مایه و ارز من
بزرگی بر او رهنمای آوری
پیاده بیامد برش با خروش
همی مویه کردش باوای نرم
[ز ایوان چو باد اندر آمد براه]^۹

- ۱ - باز ادامه می دهد: که اگر عمر وی باقی بود برای من کی به این آسانی گز فراهم می شد؟
۲ - مسکو (ص ۳۰۸، ب ۱۴۵۰): نشاید زدن. پرهیز: حذر کردن از مرگ است. گوید: «آدمی ازین خاک تیره باید رخت بریندد و با دوری جُستن از عفریتِ مرگ لحظه ای عمر را افزون نمی کند».
۳ - مسکو (ب ۱۴۵۱):

همانست کز گز بهانه منم وزین تیرگی در، فسانه منم

در بیت «همانست» را به تخفیف تاء می خوانیم. معنی بیت: «رستم گوید: بهمان گونه که گفته شد در این کارِ بد، من انگشت نما شدم و در حقیقت کُشنده اسفندیار چوب گز است اما من در این میانه علت و بهانه گردیدم».

- ۴ - مسکو (ب ۱۴۵۳): «تو اکنون» و در مصراع دوم: «که ما را دگرگونه تر گشت».
۵ - مسکو (ب ۱۴۵۴): «مگر بشنوی» و در مصراع دوم: «بدانی سرِ مایه و...». اسفندیار گوید: «این پند و اندرز مرا در باره پسرِ بهمن نیک بشنو که وی ارزش زندگی و مایه عمر من است».
۶ - مسکو (ص ۳۰۹، ب ۱۴۵۵): «بزرگی بر این»؛ «یعنی کوشش کنی که اندرز مرا بکاربندی و بزرگیت را، راهنمای وی سازی».
۷ - مسکو (ب ۱۴۵۶): داد گوش.

۸ - مسکو (ب ۱۴۵۷): «همی ریخت از دیدگان آب گرم».

- ۹ - در اصل: «که تاریک شد روی خورشید [و] ماه» که خطای کاتب می باشد چون که در نسخه لنینگراد این مصراع مربوط بخط زیر این بیت بوده که چشم کاتب - استثناء - بخطا رفته است و آن را بالاتر نوشته.

زواره فرامرز چون بیهشان	برفتند و جستند چندی نشان ^۱
۱۴۵۰ خروشی برآمد از آوردگاه	که تاریک شد روی خورشید و ماه
به رستم همی گفت ^۲ زال ای پسر	تو را بیش گریم بخون جگر
که ایدون شنیدستم از مؤبدان	از اخترشناسان و از بخردان
که هر کس که او خون اسفندیار	بریزد ورا بشکرد ^۳ روزگار
بدین گیتیش رنج و سختی بود	وگر بگذرد شوربختی بود ^۴

اندرز کردن اسفندیار به رستم

۱۴۵۵ چنین گفت با رستم اسفندیار	که اکنون سر آمد مرا روزگار ^۵
زمانه چنین بود و بود آنچه بود	کنون آنچه گفتم ^۶ بیاید شنود
بهانه تو بودی پدر بد گمان ^۷	نه سیمرغ و تیر و نه گرز و کمان

ضمناً يك بيت در چاپ مسكو افزوده دارد، مانند (ب ۱۴۵۹):

- ز خانه بیامد به دشت نبرد دو دیده پر از آب و دل پُر ز درد
- ۱ - مسکو (ب ۱۴۶۰): «برفتند چندی ز-» که دستنویس‌های قاهره و دوفرهنگستان نیز مانند لنینگراد است. اما معنی بیت: «زواره و فرامرز که از این واقعه، ترسناک و اندوهگین شده بودند، در صدد پیدا کردن جای نبرد و یافتن جسد اسفندیار شدند».
- ۲ - مسکو (ب ۱۴۶۲): «چنین گفت» و در مصراع دوم: «بدرد جگر».
- ۳ - مسکو (ص ۳۰۹، ب ۱۴۶۴): «بریزد سر آید برو-». شِکردن و شِکریدن: بمعنی شکار کردن و شکستن دشمن. (برهان).
- ۴ - در چاپ مسکو (ب ۱۴۶۵): «شوربختی» در مصراع اول و «رنج و سختی» در مصراع دوم آمده است.
- ۵ - مسکو (ب ۱۴۶۶): «که از تو ندیدم بد-».
- ۶ - مسکو (ب ۱۴۶۷): «سخن هرچه گویم-».
- ۷ - مسکو (ب ۱۴۶۸): «- پدر بُد زمان» و در مصراع دوم: «نه رستم نه سیمرغ و تیر و-». در اینجا نیز کاتب مرتکب اشتباهی شده، این بیت را بصورت دو بیت درآورده و بدین گونه نقل کرده است:

بهانه تو بودی پدر بدگمان	برزم از تن من نبردند جان
نه سیمرغ و تیر و نه گرز و کمان	برزم از تن من نبردند جان

۱
 بر او برنخوانم ز جان، آفرین
 نخواهم کزین سان بود نیمروز^۲
 بدو ماند و من بمانم برنج
 خردمند و بیدار دستور^۳ من
 همه هرچه گویم ز من یاد گیر^۴
 سخن‌های بدگوه‌ران باد دار
 نشستگه رزم و باز و شکار^۵
 بزرگی و برخوردن از روزگار
 که هرگز بگیتی مبیناد کام!
 ۱۴۶۰ بکشید تا لشکر و تاج و گنج
 کنون بهمن این نامور پور من
 بمهر دل او را ز من در پذیر
 به زابلستان بر^۶، ورا شاد دار
 بیاموزش آرایش کارزار
 ۱۴۶۵ می ورامش و بزم و چوگان و کار^۷
 چنین گفت جاماسپ گم بوده نام

۱ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۰۹) قرار دارد.

۲ - مسکو (ب ۱۴۶۹): «نخواهم کزین پس -». نیمروز: نام دیگر سیستان است. اسفندیار گوید: «گشتاسب به من گفت که برو سیستان را خراب کن و آتش بزنی، زیرا من نمی‌خواهم که آن شهر بدان گونه باشد که اکنون هست».

۳ - دستور: وزیر و منشی باشد. (برهان).

۴ - مسکو (ص ۳۱۰، ب ۱۴۷۲):

بمیرم پدر وارش اندر پذیر همه هر چه گویم تو را یاد گیر

۵ - مسکو (ب ۱۴۷۳): «به زابلستان در -» و در مصراع دوم: «سخن‌های بدگوی را یاد دار». معنی بیت متن ما، اسفندیار گوید: «بهمن را با خود به زابل ببر و دل وی را شاد بدار و سخن‌های مردم فرومایه را هیچ پندار»، که معمولاً مردم جهان رستم را در این کار سرزنش خواهند کرد و خواهند گفت: این بچه وقتی بزرگ شود و فنون نبرد فرا گیرد، نخست به آموزگار خود حمله خواهد کرد، همانطور که زواره برادر رستم به این خطر اشاره می‌کند (ص ۳۱۲، ب ۱۵۱۷).

۶ - مسکو (ب ۱۴۷۴): «نشستگه بزم و دشت شکار» که در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز: «رزم» می‌باشد. بنابر دستنویس لنینگراد: «به بهمن یاد بده؛ آرایش جنگ و اقامتگاه رزم (که در کجا باید باشد)، و نیز باز و شکار را».

۷ - مسکو (ب ۱۴۷۵): «می ورامش و زخم چوگان و کار».

که بهمن ز من یادگاری بود
تہمتن چو بشنید بر پای خاست
که گر بگذری^۲ زین سخن نگذرم
۱۴۷۰ نشانمش بر نامور تختِ عاج
به پیشش بیندم کمر بنده وار
ز رستم چو بشنید گویا سخن
چنان دان که یزدان گواہی منست
کزین نیکوئی‌ها که تو کرده‌ای
۱۴۷۵ کنون نام نیکت به بد بازگشت
غم آمد روان تو را بهر ازین^۹
سرافراز تر شہریاری بود
بیر زد بفرمان او دست راست^۱
سخن ہرچہ گفتیت فرمان برم
نہم بر سرش بر، دلفروز تاج^۳
خداوند خوانمش یا شہریار^۴
بدو گفت کای پهلوان کهن^۵
بدین دین او رهنمای منست
ز شاہان گیتی برآورده‌ای^۶
ز من روی گیتی پرآواز گشت^۷
چنین بود رای جہان آفرین

۱ - یعنی رستم برسم اطاعت و فرمانبرداری از جا برخاست و دست راست را بر سینه نهاد. اما بنداری به گونه‌ای دیگر ترجمہ کرده است، مانند: «فَصَفَّقَ رَسْتَمُ يَدَهُ عَلٰى يَدِهِ وَ قَالَ اُمْتُئِلْ اَمْرَكَ . . .» رستم دست خود را بر دست اسفندیار زد و گفت فرمان تو را به کار خواہم بست. «جزءِ اوّل، ص ۳۶۳، س ۱۷».

۲ - مسکو (ص ۳۱۰، ب ۱۴۷۹): «که تو بگذری -» و در مصراع دوم: «- بجای آورم». «گفتیت»؛ یعنی گفتی تو. نہ این کہ گونه زبانی دیگر باشد از «گفتید»، چنانکہ در تفسیر نسفی و اسرارالتوحید آمدہ است، مانند: (گفتیت = گفتید).

۳ - مسکو (ب ۱۴۸۰): دلارای تاج. نامور: گرامی، ممتاز و پسندیدہ. (از لغت نامہ). نامور تختِ عاج: یعنی تختی کہ از عاج فیل ساختم شدہ است و بسیار گرامی و والامی باشد و نیز این بیت (ج ۳، ص ۲۰۷، ب ۳۱۴۶) از گفتہ کیخسرو:

همی گفت با نامور مادرم کز ایدر چه آید ز بد بر سرم

۴ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۱۰) قرار گرفته است.

۵ - مسکو (ب ۱۴۸۱): بدو گفت نوگیر چون شد کهن. گویا سخن: یعنی کلام روشن و بدون ابہام و مطمئن.

۶ - مسکو (ب ۱۴۸۲): «برین دین بہ -».

۷ - مسکو (ب ۱۴۸۳): «ز شاہان پیشین کہ پرورده‌ای». بر: بالا؛ برآوردن: بیشتر آوردن، بالاتر انجام دادن. اسفندیار گوید: نیکوئی‌های تو از ہمہ شاہان بیشتر است.

۸ - باز اسفندیار گوید: «اکنون نام نیک تو بیدی مبدل شد و داستانِ قتل من بدست تو در ہمہ جہان پیچید».

۹ - مسکو (ب ۱۴۸۵): بہرہ زین.

چنین گفت پس با پشتوتن که من
چو من بگذرم زین سپنجی سرای^۱
چو رفتی به ایران پدر را بگوی
۱۴۸۰ زمانه سراسر بکام تو گشت
امیدم نه این بود نزدیک تو
جهان راست کردم بشمشیر داد^۵
به ایران چو دین بهی راست گشت^۶
به پیش شهان^۷ پندها دادیم
۱۴۸۵ کنون زین سخن یافتی کام دل
چو ایمن شدی مرگ را دور کن
تو را تخت^۹ و، سختی و کوشش مرا

نجویم همی زین جهان جز کفن
تو لشکر بیارای و شو باز جای
که چون کام یابی^۲ بهانه مجوی
همه مهرها زیر^۳ نام تو گشت
سزد این بد^۴ از جان تاریک تو
ببید کس نیارست کرد از تو یاد
بزرگی و شاهی مرا خواست گشت
نهانی به کشتن فرستادیم
بیارای و بنشین بآرام دل
در ایوان^۸ شاهی یکی سور کن
تو را تاج و، تابوت و پوشش مرا

۱ - سپنجی سرای: دنیا (چند جا در همین داستان آمده است).
باز: بسوی، و نیز (رستم و سهراب، استاد مینوی، ب ۴۱۲):

بجوشد هم آنگه پشیمان شود
بخوبی ز سر باز پیمان شود

۲ - در اصل: «یافتی» که اصلاح شد.

۳ - مسکو (ص ۳۱۱، ب ۱۴۸۹): «همه مرزها پر ز -» می باشد. مهر: یعنی مهر سلطنت؛
گوید: همه مهرهای شاهان که نشانه پیروزی و کشورداری آنان است در زیر نام تو قرار گرفت و همه
بنده تو شدند.

۴ - مسکو (ص ۳۱۱، ب ۱۴۹۰): سزا این بد. «سزد این بد از -»؛ یعنی این بدی ها از جان
پلید و آزنند تو باید سر بزند و از آن دور نیست.

۵ - یعنی با شمشیر دادگری جهان را بفرمان تو آوردم و کسی را زهره نبود تا از تو ببدی یاد کند.

۶ - مسکو (ب ۱۴۹۲): «راست شد» و در مصراع دوم: «خواست شد». معنی این دوبیت چنین
است: «در ایران همین که دین زردشتی برقرار شد و می خواست که شاهی و فرمانروائی بمن روی آورد،
تو در نزد بزرگان بظاهر با دلسوزی سخن می گفتی اما در نهان مرا به زابلستان برای کشته شدن
فرستادی».

۷ - مسکو (ب ۱۴۹۳): به پیش سران.

۸ - مسکو (ب ۱۴۹۵): بایوان. «مرگ را دور کن»: سخنی طنزگونه است؛ «یعنی اگر تومی توانی،
مرگ را از خود بران»؛ زیرا همگی در چنگال مرگ گرفتارند، دیر یا زود باید این جهان را رها کنند.

۹ - مسکو (ب ۱۴۹۶): «تو را تخت، -» و در مصراع دوم: «تو را نام، تابوت -».

چه گفت آن جهاننیده دهقان^۱ پیر
 مشو ایمن از گنج وز تاج و گاه^۲
 ۱۴۹۰ چو آئی همی^۳ پیش داور شویم
 چو زو^۴ بازگردی به مادر بگوی
 که با تیر او گبر چون باد بود
 پس از من^۵ تو زود آئی ای مهربان
 برهنه مکن روی بر انجمن
 ۱۴۹۵ ز دیدار زاری بیفزایدت
 همان خواهران را و جفت مرا
 که نگریند از مرگ پیکان تیر
 روانم تو را چشم دارد براه
 بگویم و گفتار او بشنویم
 که مرگ آمد این بار پرخاشجوی
 گذر کرد گر کوه^۶ پولاد بود
 تو از من مرنج و مرنجان روان
 مبین نیز چهر من اندر کفن
 کس از بخردان نیز نستایدت
 که چونان^۷ بدیدی نهفت مرا

۱ - دهقانان در زمان گذشته به کسانی گفته می شدند که در بین عامه مردم روی شناس و دارای آب و ملک و حافظ فرهنگ قوم آریائی بودند و آنان مراعات مردم را مانند قاضی حل و فصل می کردند و دفاع کردن از ولایتی که در آن می زیستند برعهده آنان بود. (برگرفته از مقاله استاد مینوی - مجله سیمرغ، شماره ۱، اسفند ۱۳۵۱). «که نگریند -»؛ یعنی همه کس نابود می شوند، حتی پیکان تیر از زوال محفوظ نمی ماند.

۲ - مسکو (ب ۱۴۹۸): «از گنج و تاج و سپاه».

۳ - مسکو (ب ۱۴۹۹): «چو آئی بهم -».

۴ - مسکو (ب ۱۵۰۰): «کزو» و در مصراع دوم: «که سیر آمد از رزم -» می باشد. که در دستنویس قاهره و فرهنگستان نیز مانند نسخه لنینگراد است. معنی بیت متن و بیت بعد؛ اسفندیار به پشتون گوید: «همین که از سوی پدر بازگشتی بنزد مادر برو و بگو که مرگ، جنگجویانه به من روی آورد. آنچنان که در برابر تیرش گبر، چون باد بود هنگامی که بر آن نفوذ کند و بر کوه نیز می گذشت اگر چون پولاد سخت بود».

۵ - مسکو (ب ۱۵۰۱): «گذر کرده بر کوه -».

۶ - مسکو (ب ۱۵۰۲): «پس من».

۷ - مسکو (ص ۳۱۲، ب ۱۵۰۵): که جویا. در فرهنگستان (ش ۶): «چو گویا» و در فرهنگستان (ش ۴): «چونان ندیدی». اما در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۱۲) از نسخه لنینگراد سخنی به میان نیامده است، و در نسخه عکسی لنینگراد که در دسترس دارم دقیقاً «چونان» خوانده می شود. و نیز در فعل «بدیدی» فقط دال منقوٹ می باشد و بس. اما معنی متن ما: «چونان» در فرهنگ ها بمعنی «چنان» و «مانند» آمده، در اینجا: «که چونان» (= چونان که)، بمعنی همین که می باشد. نهفت: شبستان. (واژه نامه) و نیز این بیت (ج ۷، ص ۳۳۴، ب ۵۰۶):

کنون دختران تو جفت وی اند بآرام اندر نهفت وی اند

بگوئی بر آن پر هنر^۱ بخردان
 ز تاج پدر بر سرم بد رسید
 فرستادم^۲ اینک بنزدیک اوی
 ۱۵۰۰ بگفت این و برزد یکی تیز دم^۳
 هم آنگه برفت از تنش جان پاک
 چو بهمن^۴ بنزد پشوتن رسید
 بر او جامه رستم همه پاره کرد
 همی گفت زار^۵ ای نبرده سوار
 ۱۵۰۵ بخوبی شده در جهان نام تو^۶
 چو بسیار بگریست با کشته گفت
 روان تو شد با آسمان در بهشت^۸
 زواره بدو گفت ای نامدار
 که پدرود باشید تا جاودان
 در گنج را جان من شد کلید
 بشرم آورد جان تاریک اوی
 که بر من ز گشتاسپ آمد ستم
 تنش خسته زان تیر، بر تیره خاک^۴
 همه جامه بر تن سراسر درید
 سرش پر ز خاک و دلش پر ز درد
 نیا شاه جنگی پدر شهریار!
 ز گشتاسپ، بد شد سرانجام تو
 که ای در جهان شاه بی یار و جفت
 بداندیش تو پدرود هرچه گشت
 نیاست پذیرفت ازو زینهار^۹

اسفندیار به برادر گوید: «نیز خواهران و همسر مرا همین که به شبستان من رفتی و اندرون را دیدی به آنان بگوئی -».

۱ - پرهیزگار (هنر: بمعنی تقوا و فضیلت نیز آمده است). در کشف الأسرار (ج ۱، ص ۴۰۷، س ۱) گوید: «وَوَيْزُكِيكُمْ: و شما را هنری و پاک می کند» و نیز در (ص ۴۱۱، س ۳): «كُتْمُ أَرْكِيَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: یعنی بنزدیک الله پاک باشید و هنری و زکی».

۲ - فرستادم (فرستاد + م مفعولی)؛ یعنی ای پشوتن به آن زنان بگو که اسفندیار اینک مرا بنزدیک گشتاسپ فرستاد تا این که جان آزمندش شرمگین شود.

۳ - تیزدم: نفسی عمیق و آهی بلند.

۴ - مسکو (ب ۱۵۱۰): «تن خسته افکنده بر -».

۵ - مسکو (ب ۱۵۱۱): «تهمت» و در فرهنگستان (ش ۶) نیز مانند لنینگراد است. توضیح: در سوك کسی جامه بر تن دریدن يك آئین دیرینه بوده است، چنانکه بهمن و رستم (در این دو بیت) در مرگ اسفندیار چنین می کنند.

۶ - همی گفت زار؛ «یعنی گفت: ای وای بر من» و نیز ← (ب ۱۴۰۶) لنینگراد. نبرده (از: نبرد + ه پسوند نسبت و اتصاف): مبارز بود. (از پاروقی برهان). نیا: جد، مطلقا: خواه پدر پدر باشد و خواه پدر مادر. (برهان)؛ اینجا مراد لهراسب است.

۷ - مسکو (ب ۱۵۱۴): «نام من» و در مصراع دوم: «سرانجام من».

۸ - مسکو (ب ۱۵۱۶): «روان تو بادامیان بهشت». پدرود (از: درودن و درویدن): درو کردن، بریدن غله. (لغت نامه).

۹ - زینهار (زینهار): امانت.

ز دهقان^۱ تو نشیدی آن داستان
 ۱۵۱۰ که گر پروری بچه نره شیر
 چو سر برکشد زود جوید شکار
 دو پهلوی برآورده از چشم، بد
 که شد کشته شاهی چو اسفندیار
 ز بهمن رسد بد به زابلستان
 ۱۵۱۵ نگه کن که چون او شود شهریار^۵
 که یاد آرد از گفته باستان؟
 شود تیز دندان و گردد دلیر
 نخست اندر آید به پروردگار^۲
 نخستین ازین بد به ایران رسد^۳
 بیفکنند ازین پس بید روزگار^۴
 پیچند پیران کابلستان
 به پیش آورد کین اسفندیار

۱ - دهقان: در بیت ۱۴۸۸ لنینگراد شرح داده شد.

۲ - پروردگار: پرورنده و مربی.

۳ - در چاپ مسکو (ص ۳۱۲، ب ۱۵۲۱):

دو پهلوی برآشفته از خشم بد
 نخستین ازین بد به زابل رسد
 در نسخه قاهره: «دو پهلوی برآسوده» و در فرهنگستان: «برآشفته» و باز در قاهره مانند لنینگراد:
 «چشم» آمده و در مصراع دوم؛ قاهره و دو فرهنگستان: «بایران» است. در چاپ دکتر دبیر سیاقی (ج ۳، ص ۱۵۱۱) بدین گونه است:

دو پهلوی برآشوبد از خشم بد
 نخستین ازین بد به ایران رسد
 این اختلاف نسخ نشان می دهد که در بیت قدری ابهام وجود داشته که کاتبان شاهنامه برای این که معنی درستی بدهد آن را دگرگون کرده اند. ظاهر قضیه بدین گونه است: که زواره در ضمن هشدار دادن به رستم از پذیرفتن بهمن برای تربیت کردن، به نکته ای اشاره می کند که «گویی درخت دو کشور زابل و ایران محصول بدی از چشم بد داده که نخست اسفندیار کشته می شود و این بدی و شر همه روزگار را نیز فرا می گیرد بگونه ای که سبب خواهد شد تا بهمن نیز بانتقام خون پدر به زابل حمله کند و پیران کابل را آشفته سازد». یعنی زواره گوید: این حمله از سوی بهمن ناگزیر خواهد بود؛ زیرا این سلسله وقایع بهم پیوستگی دارد و از هم جدا شدنی نیست. اما معنی دو واژه در بیت متن: «پهلوی: بمعنی شهر است. (واژه نامک). «چشم»: گاهی به تنهایی بمعنی چشم بد می آید، مانند: این بیت از حنظله بادغیسی:

یارم سپند اگرچه برآتش همی فگند
 از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند
 ۴ - مسکو (ب ۱۵۲۲) بدین گونه است:
 چو شد کشته شاهی چو اسفندیار
 بینند ازین پس بد روزگار
 ۵ - مسکو (ب ۱۵۲۴): تاجدار.

بدو گفت رستم که با آسمان نتابد بداندیش و نیکو گمان^۱
 من آن برگزینم که چشم خرد بدان بنگرد نام باز آورد^۲
 گر او بد کند پیچد از روزگار تو چشم بلا را بتندی مخار^۳

یکی نغز تابوت کرد آهنین بگسترد فرشی ز دیبای چین^۴
 ۱۵۲۰ ز دیبای زربفت^۵ کردش کفن خروشان بدو نامدار انجمن
 وز آن پس که پوشید روشن برش ز پیروزه بر سر نهاد افسرش^۶
 سر تنگ تابوت^۷ کردند سخت شد آن بارور خسروانی درخت

۱ - مسکو (ص ۳۱۳، ب ۱۵۲۵): نیکی گمان. نتابد (از تابیدن): نتواند مقابله کند.

۲ - مسکو (ب ۱۵۲۶):

من آن برگزیدم که چشم خرد بدو بنگرد نام یاد آورد

نام: آبرو، عرض، عزت (لغت نامه)؛ رستم در پاسخ زواره گوید: «من آن راهی را برگزیدم که اگر چشم خردمند آن را ببیند، سبب آوردن نام و آبرو برای من خواهد بود».

۳ - چشم بلا را خاریدن؛ یعنی: فتنه را تیز کردن، بلا را آغالدیدن. (ضمناً نگاه کنید به لغت نامه - چشم، ص ۱۹۲ س آخر) و نیز «(ب ۱۱۶۵) لنینگراد؛ کام کژی خاریدن. رستم ادامه می دهد: «که اگر بهمن در آینده بسوی بدی گراید، روزگار خود وی را مجازات خواهد کرد، تو از هم اکنون او را که آزاری ندارد، بداندیش بدان و از وی انتقام مگیر».

۴ - پس از این بیت در چاپ مسکو این بیت: «بیندود يك روی آهن . . . آمده است که در لنینگراد پس از: «چل اشتر بیاورد رستم . . .» قرار دارد.

۵ - دیبای زربفت: دیبائی که در آن رشته های طلا بکار رفته باشد. در مرگ دارا، اسکندر وی را با دیبای رومی کفن کرد (ج ۶، ص ۴۰۳، ب ۳۸۷):

بیاراستندش بدیبای روم همه پیکرش گوهر و زر بوم

۶ - افسر: تاج، کلاه شاهی (از برهان).

۷ - تابوت تنگ: کنایه از خواری و بی ارزش بودن زندگی است که می باید آدمی در پایان به یک جای کم و بلك تابوت تنگ بسنده کند، مانند این بیت (ج ۷، ص ۱۰۹، ب ۱۸۷۶):

که بهر تو این آمد از رنج تو یکی تنگ تابوت شد گنج تو

و نیز (ج ۷، ص ۲۰۰، ب ۸۹):

تو را تنگ تابوت بهرست و بس خورد گنج تو ناسزاوار کس

چل اشتر بیاورد رستم گزین^۱
 بیندود يك روی آهن بقیر
 ۱۵۲۵ یکی اشتری زیر تابوت شاه
 همه روی کنده^۴ همه کنده موی
 بریده بُش و دنب اسب^۵ سیاه
 بر او بر نهاده نگونسار زین
 همان نامور خود و خفتان اوی
 ۱۵۳۰ سپه رفت و بهمن به زابل بماند
 تهمتن بیردش به ایوان خویش

ز بالا فروهشته دیبای چین
 پراگند بر قیر مشک و عبیر^۲
 چپ و راست اشتر پس اندر سپاه^۳
 زبان شاه گوی و روان شاه جوی
 پشوتن همی برد پیش سپاه
 ز زین اندر آویخته گرز کین
 همان مغفر و حربه^۶ جنگجوی
 ز مژگان^۷ همی خون دل برفشاند
 همی پرورانید چون جان خویش

۱ - «چل اشتر. . .»: رستم چهل شتر را برگزید که بر پشت آن‌ها از بالا به پائین دیبای چینی آویخته شده بود.

۲ - این بیت در چاپ مسکو پس از «یکی نغز تابوت -» (بشماره ۱۵۲۸) قرار گرفته و در لنینگراد پس از «چل اشتر بیاورد -» (بشماره ۱۵۳۳ مسکو) آمده است. عبیر: ماده خوشبوئی است که از صندل و گلاب و مشک سازند. (لغت نامه). قیر (در فرهنگ‌های کهن): روغنی باشد سیاه که بر شتران گرگین مالند. (برهان). جسم جامد غیر متبلور سیاه رنگی که سطح شکستگی آن مانند شیشه ناصاف است و در اماکن نفتی قدیمی یافت می‌شود. (فرهنگ فارسی دکتر معین). معلوم می‌شود که رویه بیرونی تابوت را قیراندود می‌کردند تا جسد مرده در درون آن فاسد نشود.

۳ - مسکو (ص ۳۱۳، ب ۱۵۳۴) بدین گونه است:

دو اشتر بُدی زیر تابوت شاه چپ و راست پیش و پس اندر سپاه

در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۶۳، دو سطر آخر) نیز دو شتر آورده، مانند: وَقَرُّنُوا بَيْنَ جَمَلَيْنِ منها وَوَضَعُوا التَّابُوتَ عَلَيْهِمَا.

۴ - مسکو (ب ۱۵۳۵): «همه خسته روی و -».

۵ - مسکو (ب ۱۵۳۶): دم اسب.

۶ - مسکو (ب ۱۵۳۸): «همان جَوَلَه وِ مَغْفَر -». (جَوَلَه: تیردان). نامور (پیش از این بود): گرامی، نفیس و گرانبها.

۷ - مسکو (ب ۱۵۳۹): بمژگان.

آگاهی یافتن گشتاسپ از کشته شدن اسفندیار

به گشتاسپ آگاهی آمد ز راه
همه جامه‌ها چاک شد در^۲ برش
[خروشی برآمد ز ایوان بزار
به ایران به هر سو^۴ که رفت آگهی
همی گفت گشتاسپ کای پاک دین
پس از روزگار منوچهر باز
بیالود تیغ و بیالود^۶ کیش
بزرگان ایران گرفتند خشم
۱۵۴۰ باواز گفتند کای شوربخت
به زابل فرستی به کشتن دهی
[سرت را ز تاج کیان شرم باد
نگون شد سر نامبردار شاه^۱
بخاک اندر آمد سر و افسرش
جهان شد پر از نام اسفندیار]^۳
بینداختند آن کلاه مهی
که چون تو نبیند زمان و زمین
نباشد^۵ چو تو نیز گردنفرز
مهان را همی داشت بر جای خویش
وز آرم^۷ گشتاسپ شستند چشم
چو اسفندیاری تو از بهر تخت
که تا تاج و گاه مهی^۸ برنهی
به رفتن پی اخترت نرم باد!^۹

۱ - نامبردار شاه؛ یعنی اسفندیار.

۲ - مسکو (ص ۳۱۴، ب ۱۵۴۲): «همی جامه را چاک زد بر-».

۳ - این بیت از متن مسکومی باشد.

۴ - مسکو (ب ۱۵۴۴): «ز هر سو» و در مصراع دوم: «بینداخت هرکس-» آمده است.

۵ - مسکو (ص ۳۱۴، ب ۱۵۴۶): نیامد.

۶ - پالودن و پالائیدن: صاف کردن و پاکیزه ساختن (از برهان). «برجای داشتن»: ایستاندن و متوقف کردن. (لغت‌نامه - داشتن ص ۹۱). اما معنی این دو بیت - گشتاسپ گوید: «از روزگار منوچهر تاکنون پهلوانی چون تو نبوده است که تیغش را به خون دشمنان بیالاید و دین را پاکیزه سازد و همه بزرگان را برجای خود بنشانند؛ یعنی: نگذارد که آنان قصد تجاوز داشته باشند.

۷ - آرم: بزرگی و عزت و حرمت (برهان). «از آرم کسی چشم شستن»: از وی نیندیشیدن و شرم را کنار گذاشتن.

۸ - مسکو (ب ۱۵۵۰): «تو بر گاه تاج مهی-». نهادن: ترتیب دادن، برپا کردن، آراستن. (لغت‌نامه). معنی این بیت و بیت پیش: «بزرگان با صدای بلند گفتند که ای شاه بدبخت تو برای نگهداری و آرایش تاج و تخت خود کسی چون اسفندیار را به زابل فرستادی و او را به کشتن دادی».

۹ - پای اخترت در رفتن نرم باد!؛ یعنی ستاره بخت تو در گردش خود کند رو بشود. ما این بیت را از چاپ مسکو افزودیم.

برفتند یکسر از ایوان اوی
 چو آگاه شد مادر و خواهران
 ۱۵۴۵ برهنه سر و پای پر گرد و خاک
 پشوتن همی رفت گریان براه
 زنان از پشوتن برآویختند
 کزین تنگ تابوت سر برگشای
 پشوتن غمی در میان^۵ زنان
 ۱۵۵۰ به آهنگران گفت سوهان تیز
 سر تنگ تابوت را باز کرد
 چو مادرش با خواهران روی شاه
 شده هوش پوشیده رویان اوی
 چو از بیهوشی باز هوش آمدند
 ۱۵۵۵ برفتند یکسر بآئین^۹ شاه

پر از خاک شد تاج و کیوان اوی^۱
 از ایوان برفتند با دختران
 ببر بر همه جامه‌ها کرده^۲ چاک
 پس پشت تابوت^۳، اسب سیاه
 همی خون ز مژگان فرو ریختند
 تن کشته را نیز ما را نمای^۴
 خروشان و گوشت از تن خود کنان
 بیارید کآمد مرا رستخیر^۶
 بنوی یکی مویه آغاز کرد
 پر از مشک دیدند ریش سیاه
 پر از خون دل جعد مویان اوی^۷
 بنزدیک فرخ سروش^۸ آمدند
 خروشان بنزدیک اسب سیاه

۱ - مسکو (ب ۱۵۵۲): «- کاخ و دیوان او».

۲ - مسکو (ب ۱۵۵۴): «به تن بر، همه جامه کردند».

۳ - مسکو (ب ۱۵۵۵): تابوت و.

۴ - مسکو (ص ۳۱۵ ب ۱۵۵۷):

که این بند تابوت را برگشای تن خسته يك بار ما را نمای

۵ - مسکو (ب ۱۵۵۸): «پشوتن غمی شد میان» و در مصراع دوم: «- گوشت از دو بازو کنان».

۶ - «پشوتن به آهنگران گفت»: سوهان تیز (افزار بُرنده) بیارید که بلا و مصیبت به من روی آورد؛ یعنی از گریه زنان و فریاد مردم، قیامت بپا گردید.

۷ - این بیت و بیت بعد در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۱۵) از نسخه قاهره آورده شده و نامی از دستنویس لنینگراد نیست. پوشیده روی: دختر و زنی که در شبستان بوده است. جعد موی: آن که مویش چین و شکنج دارد. (لغت‌نامه).

۸ - سروش: فرشته آیزدی و یکی از مهم‌ترین ایزدان آئین مزدیسنا است و جزء امشاسپندان شمرده می‌شود. (از یشته‌ها، ج ۱، ص ۵۱۶-۵۱۷).

۹ - مسکو (ب ۱۵۶۲): «ز بالین» است. «بائین شاه»: یعنی بر طبق رسم در بار پادشاه. (شاه: شاهي؛ بکار رفتن اسم بجای صفت در قدیم معمول بوده). معنی این بیت و بیت پیش: «هنگامی که زنان به هوش آمدند بنیایش سروش پرداختند (آنکه قامت برافراشته دارد و برای پاسبانی آفرینش مزدا،

بسودند بر مهر، یال و برش
 کزو پادشه را چو برگشته شد
 ازین پس کرا برد خواهی بجنگ
 بیالش همه^۳ اندر آویختند
 ۱۵۶۰ به ابر اندر آمد خروش سپاه
 نپرسید و هیچش نبرد او نماز^۴
 باواز گفت ای سر سرکشان
 تو زین با تن^۵ خویش بد کرده ای
 ز تو دور شد فره و بخردی
 ۱۵۶۵ شکسته شد آن نامور^۶ پشت تو

کتایون همی ریخت خون از سرش^۱
 در آورد بر پشت او کشته شد^۲
 کرا دادخواهی بچنگ نهنگ؟
 همی خاک بر تارکش ریختند
 پشوتن پیامد به ایوان شاه
 نیامد بنزدیک تختش فراز
 ز برگشتن کارت^۵ آمد نشان
 دم از شهر ایران برآورده ای
 بیابی تو پاداش از^۷ ایزدی
 ازین پس بود باد در مشیت تو

ایستاده است. یشت ها، ج ۱، ص ۵۵۳). سپس همگی بر آئین شاهان با خروش و فریاد بنزدیک اسب سیاه رفتند».

۱ - مسکو (ب ۱۵۶۳) «- همی ریخت خاک از برش». بسودند بر مهر: یعنی: از روی مهر دست کشیدند. (بر مهر = با مهر)، در چاپ شوروی «پر مهر» خوانده می شود.
 ۲ - مسکو (ب ۱۵۶۴):

کزو شاه را روز برگشته بود باورد بر پشت او گشته بود

بنابر متن ما: یعنی از جهت آن اسب بود که چون از زابل برگشت، اسفندیار (پادشه) در نبرد (آورد) بر پشت آن گشته شده بود.

۳ - مسکو (ب ۱۵۶۶): «بیالش همی -». تارك: فرق سر.
 ۴ - مسکو (ب ۱۵۶۸): «خروشید و دیدش نبردش -» و در مصراع دوم: «بیامد». فراز آمدن: نزدیک شدن.

۵ - مسکو (ب ۱۵۶۹): بخت.

۶ - مسکو (ب ۱۵۷۰): «ازین با تن -». دم: خروش و غوغا و یا آه و آوَح. (واژه نامک). پشوتن به گشتاسپ گوید: تو با این کار بخود بد کرده ای زیرا بانگ و فریاد مردم بر ضد تو بلند شده است.
 ۷ - مسکو (ب ۱۵۷۱): «بیابی تو بادافره -». «پاداش از ایزدی»: پاداش ایزدی. (از = کسره اضافه).

۸ - مسکو (ب ۱۵۷۲): «این نامور» و در مصراع دوم: «کزین». نامور: گرامی، عزیز و محکم.
 در این بیت صنعت «تهکّم» (ریشخند) بکار رفته است؛ یعنی آن پشت محکم و بزرگوار تو شکست از این پس جز حسرت و اندوه چیزی در کف نخواهی داشت.

پسر را بخون دادی^۱ از بهر تخت
 که مه تخت بیناد چشمت مه بخت!
 جهانی پر از دشمن و پر بدان
 نمآند به تو تاج تا جاودان
 بر این گیتی اندر^۲ نکوهش بود
 بروز شمارت پژوهش بود
 بگفت این ورخ سوی جاماسپ کرد
 که ای شوم بدکیش بدنام مرد^۳
 ز گیتی ندانی سخن جز دروغ
 بکژی گرفتگی ز هر سو^۴ فروغ
 میان کیان دشمنی افگنی
 همی آن بدان این بدین برزنی
 ندانی همی جز بد آموختن
 گسستن ز نیکی بدی دوختن^۵
 یکی کشت کردی تو اندر جهان
 که آن پدری^۶ آشکار و نهان
 بزرگی به گفتار تو کشته شد
 ازو روزگاران^۷ همه گشته شد
 تو گفتی که هوش یل اسفندیار
 بود در کف^۸ رستم نامدار

۱ - «کسی را بخون دادن»: رضایت به کشتن کسی دادن. (در لغت نامه: به خون در سپردن آمده).

مه: نه.

۲ - مسکو (ص ۳۱۶، ب ۱۵۷۵): «بدین گیتیت در-»؛ یعنی برای تو در این گیتی سرزنش و در آخرت باز خواست جهان آفرین خواهد بود.

۳ - مسکو (ب ۱۵۷۶): «- بدکیش و بدزاد مرد». جاماسپ: در ادبیات زردشتی به خرد و دانائی و هنر معروف است و وی را جاماسپ حکیم خوانده‌اند. (یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۲۸) و «(ب ۳۰) لنینگراد.

۴ - مسکو (۱۵۷۷): ز هر کس. «بکژی گرفتگی-»: «در جهان جز دروغ چیزی نمی‌دانی و بنادرستی از هرسو بهره‌مند شدی».

۵ - مسکو (ب ۱۵۷۹): توختن. دوختن: اندوختن، جمع کردن مال، صورتی دیگر از توختن است (لغت‌نامه).

۶ - مسکو (ب ۱۵۸۰): که کس ندرود. آشکار و نهان: این جهان و آن جهان.

۷ - مسکو (ب ۱۵۸۱): که روز بزرگان. پس از این بیت در چاپ مسکو بی‌تی اضافه دارد، که در دستنویس‌های قاهره و دو فرهنگستان نیز مانند لنینگراد نیامده است. مانند:

تو آموختی شاه را راه کژ ایا پیر بی‌راه و کوتاه و کژ

که باید «کوتاه کژ» بدون واو بخوانیم تا عیب قافیه برطرف شود.

۸ - مسکو (ب ۱۵۸۳): «بود بر کف-»، که پیش از این در ابیات (۴۸ و ۴۹، چاپ مسکو) جاماسپ این پیشگوئی را کرده بود.

بگفت آن و^۱ گویا زبان برگشاد
 پشوتن بگفت آنچ بودش نهان
 هم اندرز بهمن به رستم بگفت
 چو بشنید اندرز او شهریار
 ۱۵۸۰ چو پردخته گشت^۲ از بزرگان سرای
 به پیش پدر در^۳ ، بخستند روی
 به گشتاسپ گفتند کای نامدار
 که او شد^۵ نخستین بکین زریر
 ز ترکان همه کینه او^۶ بازخواست
 همه پند و اندرز او کرد یاد
 باواز با شهریار جهان
 برآورد رازی که بُد در نهفت
 پشیمان شد از کار اسفندیار
 برفتند به آفرید و همای
 ز درد برادر بکنند موی
 نیندیشی از مرگ^۴ اسفندیار؟
 همی گور بستد ز چنگال شیر
 بدو شد سر پادشاهیت راست

۱ - مسکو (ب ۱۵۸۴)، «بگفت این و -». گویا زبان: بیان صریح و روشن. همانطور که می بینیم؛ ترتیب ابیات چاپ مسکو با نسخه لنینگراد فرق دارد و بعلاوه در پاورقی مسکو (ش ۲۵) گوید: بیت «پشوتن بگفت آنچ بودش -» در نسخه لنینگراد نیامده و حال آن که چنین نیست و آمده است. ترتیب ابیات در چاپ مسکو (ص ۳۱۶) بدین گونه است:

بگفت این و گویا زبان برگشاد
 هم اندرز بهمن به رستم بگفت
 همه پند و اندرز او کرد یاد
 برآورد رازی که بود از نهفت

با این ترتیب در متن مسکو مرجع ضمیر در «همه پند و اندرز او -» روشن نیست. ممکن است که جاماسپ باشد و یا اسفندیار. اما در ترتیب لنینگراد که بیت «پشوتن بگفت آنچ -» بین آن دو بیت مسکو قرار گرفته است. مرجع ضمیر، جاماسپ می باشد.
 «هم اندرز بهمن به رستم -»؛ یعنی: پشوتن اندرزی را که اسفندیار درباره بهمن به رستم داده بود، گفت.

۲ - پردخته گشت: خالی شد. به آفرید و همای: خواهران اسفندیاراند.

۳ - مسکو (ص ۳۱۶، ب ۱۵۸۹): بر. بخستند روی: خراشیدند.

۴ - مسکو (ب ۱۵۹۰): از کار.

۵ - مسکو (ب ۱۵۹۱): کجا شد. زریر: برادر گشتاسپ و عموی اسفندیار است که در جنگ با تورانیان بدست بیدرفش جادو کشته می شود. پس از افتادن بلخ بدست سپاه توران و کشته شدن لهراسب، دو دختر گشتاسپ نیز اسیر می شوند، سپس اسفندیار به جنگ تورانیان می رود و خواهران را نجات می دهد. «گور بستد ز چنگال شیر»: یعنی خواهران را از بند ارجاسب رها نید.

۶ - مسکو (ص ۳۱۷، ب ۱۵۹۲): «ز ترکان همی کین -».

۱۵۸۵ به گفتار بدگوی کردیش بند
 چنو^۱ بسته آمد نیا کشته شد
 چو ارجاسپ آمد ز خلُخ به بلخ
 چو ما را که پوشیده داریم روی
 چو نوش آذر زردهشتی^۲ بگشت
 ۱۵۹۰ تو فرزند دیدی بمردی^۳ چه کرد؟
 ز روئین دژ^۴ آورد ما را برت
 از ایدر به زاول فرستادیش
 که تا از پی تاج بی جان شود
 بغل گران و عمود و کمند^۵
 سپه را همه روز برگشته شد
 همه زندگانی شد از رنج تلخ
 برهنه بیاورد از ایوان به کوی
 گرفت آن زمان پادشاهی به مش
 برآورد ازیشان دم و دود و گرد
 نگهبان کشور بُد و افسرت
 بسی پند و اندرزها^۶ دادیش
 جهانی بر او زار و پیچان^۷ شود

۱ - مسکو (ب ۱۵۹۳):

بگفتار بد گوش کردی ببند بغل گران و بگزر و کمند

قاهره: بسمار و بند. بدگوی: کُرُزم ← ۷۴ لنینگراد. اما معنی بیت متن: بسخنان کرم، اسفندیار را با کمند و زنجیر به غل و ستون بستی. ← (ج ۶، ص ۱۳۲، بیت‌های ۹۶۶ و ۹۷۵).

۲ - مسکو (ب ۱۵۹۴): چو او. نیا: لهراسب. اشاره به رفتن لهراسب به جنگ تورانیان و کشته شدن وی در آن نبرد و آمدن تورانیان به آتشکده بلخ و آتش زدن زند و اوستا و خاموش کردن آتشگاه نوش آذر و کشته شدن هشتاد هیرید که در خدمت آتشکده گماشته بودند. (از یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸).

۳ - در اصل: «چو نوش آذر و زردهشتی -» با واو بود، و در مسکو (ب ۱۵۹۷): «چو نوش آذر زردهشتی -» بدون «واو» است. پیش از این گفتیم: این گونه «واو» ها می باید علامت کسره اضافی در گویش حوزه کاتب باشد، لذا در چند جا آن را حفظ کردیم. ← (ب ۶۵۲ و ۱۱۸۶ لنینگراد). معنی مصراع اول: «همین که ارجاسب، آتشکده نوش آذر را خاموش کرد -».

۴ - مسکو (ب ۱۵۹۸): «تو دانی که فرزند مردی -». «دم و دود و گرد برآوردن»: سوختن و نابود کردن.

۵ - روئین دژ: قلعه بلند و استواری بود که ارجاسب تورانی پس از شکست در آنجا پناه گرفته بود و دو خواهر اسفندیار نیز در آن قلعه نگاهداری می شدند. تا اینکه اسفندیار با حیل و در لباس بازرگانان وارد قلعه می شود ارجاسب را می کشد و خواهران را می رهااند. (یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۷۸) و نیز شاهنامه (ج ۶، ص ۱۹۲، بند ۸).

۶ - پند و اندرز: (در اینجا) بمعنی وعده و نوید است.

۷ - پیچان: آشفته و ناآرام

نه سیمرغ کشتش نه رستم نه زال
 ۱۵۹۵ تو را شرم بادا ز ریش سپید
 جهاندار پیش از تو بسیار بود
 به کشتن ندادند فرزند را
 چنین گفت پس با پشتوتن که خیز
 بیامد پشتوتن از ایوان شاه
 ۱۶۰۰ پشتوتن چنین گفت با مادرش
 که او شاد خفته‌ست و روشن روان
 چه داری کنون دل به تیمار اوی؟
 پذیرفت^۷ مادر ز دیندار پند
 از آن پس بسالی به هر برزنی
 ۱۶۰۵ ز تیر گز و بند سیمرغ و زال^۹

تو کشتی مر او را چو کشتی منال
 که فرزند کشتی ز بهر امید^۱
 که بر تخت شاهی سزاوار بود
 نه از دوده مر خویش^۲ و پیوند را
 بر این آتش کودکان^۳ آب ریز
 زنان را بیاورد از آن جایگاه
 که چندین بتندی چه گویی برش^۴
 که سیر آمد از کار و بار جهان^۵
 کنون در بهشت است بازار اوی^۶
 بداد خداوند کرد او بسند
 در ایوان^۸ خروشی بُد و شیونی
 همی مویه کردند بسیار سال

۱ - امید: حرص و آرزوهای دراز.

۲ - مسکو (ص ۳۱۷، ب ۱۶۰۵): «نه از دوده خویش -».

۳ - مسکو (ب ۱۶۰۶): «برین آتش تیز بر -». گشتاسب به پشتوتن گفت: برخیز و این کودکان را ساکت کن.

۴ - مسکو (ب ۱۶۰۸): «که چندین بتنگی چه کوبی درش». بنابر متن لنینگراد: «پشتوتن به مادرش کتابون گفت: که چرا این قدر بتندی نزد گشتاسب سخن می‌گویی؟».

۵ - مسکو (ب ۱۶۰۹): «چو سیر آمد از مرز و از مرزبان». «که او شاد خفتست -» یعنی: اسفندیار اکنون از کار و بار جهان سیر شده و در گور آرام گرفته است.

۶ - این بیت در پاورقی چاپ مسکو (ص ۳۱۷) قرار دارد. بازار: بمجاز؛ رفتار، روش، کردار. (لغت‌نامه).

۷ - مسکو (ب ۱۶۱۰): بپذرفت. در متن ما آخر مصراع دوم: «بسند» خواندیم ولیکن در چاپ مسکو «پسند خوانده‌اند. بسند: سزاوار و کافی. (برهان)؛ یعنی بیهرة و عطای خداوند بسنده کرد و راضی شد.

۸ - مسکو (ص ۳۱۸، ب ۱۶۱۱): به ایران. یعنی در روز سالگرد مرگ اسفندیار در بارگاه گشتاسب زنان شیون می‌کردند و می‌گریستند.

۹ - مسکو (ب ۱۶۱۲): «بندِ دستان زال». بند: حيله و افسون. مویه کردن: زاری کردن.



همی بود بهمن به زابلستان	به نخجیر اگر ^۱ با می و گلستان
سواری و می خوردن و بارگاه	بیاموخت رستم بدان کینه‌خواه ^۲
به هر چیز پیش از پسر داشتی	شب و روز خندان ^۳ بیر داشتی
چو گفتار و کردار پیوند شد ^۴	در کین به گشتاسپ بر، بند شد

نامه رستم بنزد گشتاسپ شاه

۱۶۱۰ یکی نامه بنوشت رستم بدرد	همه مهر ^۵ فرزند او یاد کرد
سر نامه کرد از نخست، آفرین	بر آن کس که بود از نخستین گزین ^۶
دگر گفت یزدان گوی منست	پشوتن بدین رهنمای منست ^۷
که من چند گفتم به اسفندیار	مگر کم کند کینه و کارزار

۱ - مسکو (ب ۱۶۱۳): بنخجیر، گر. اگر: یا.

۲ - مسکو (ب ۱۶۱۴): «بدان پور شاه». کینه‌خواه را شاید از این جهت بکار می‌برد که بهمن در آینده در پی کینه‌جوئی می‌افتد و انتقام می‌گیرد. بارگاه: یعنی رسوم و آئین بارگاه و تخت و تاج و بار دادن بحضور.

۳ - در اصل، حرف اول «خندان» بی نقطه بود، که «چندان» نیز خوانده می‌شود.

۴ - مسکو (ص ۳۱۸، ب ۱۶۱۶): «پیوسته شد» و در مصراع دوم: «بسته شد»: «یعنی وقتی رستم به آنچه گفته بود عمل کرد و همه فنون را به بهمن یاد داد و نیز گشتاسپ دست از کینه و ستیز برداشت...».

۵ - مسکو (ب ۱۶۱۷): «همه کار». «رستم از روی درد، و اندوهناک از حادثه‌ای که واقع شده بود، نامه‌ای به گشتاسپ نوشت و از مهربانی خود نسبت به بهمن بسیار سخن گفت».

۶ - مسکو (ب ۱۶۱۸):

سر نامه کرد آفرین از نخست بدانکس که کینه نبودش نجست

بنابر متن لنینگراد: «از نخست»؛ از آغاز. نخستین گزین: نخستین گزیده، مراد ظاهراً زردشت است. «رستم از آغاز نامه آفرین و دعا کرد بر کسی که نخستین گزیده خدا از میان مردمان است».

۷ - در ترجمه بنداری (جزء اول، ص ۳۶۴، س ۱۴) نیز مانند لنینگراد آمده است: «ثم کتب بعد ذلك الى گشتاسپ کتاباً استشهد فيه الله على انه استکف اسفندیار غیر مرة عن قتاله... و استشهد على ذلك بشوتن انما اسفندیار».

سپارم^۱ بدو کشور و گنج خویش
 ۱۶۱۵ زمانش چنان بد که نگشاد چهر
 [بدین گونه بد گردش آسمان
 کنون این جهانجوی نزد منست
 هنرهای شاهانش آموختم
 چو پیمان کند شاه پوزش پذیر
 ۱۶۲۰ نهان و تن^۲ و جان من پیش اوست
 چو این نامه شد نزد شاه جهان
 پشتون پیامد گواهی بداد
 همان زاری و پند و اندرز خویش
 گزید اوز هر گونه [بی] رنج خویش
 مرا دل پر از درد و هم پر ز مهر^۳
 بسنده نباشد کسی با زمان
 که فرخ تر از^۴ اورمزد منست
 از اندرز، مایه^۵ خرد توختم
 کزین کین نیندیشد از کار تیر^۶
 اگر تاج و گنج ست و گر مغز و پوست
 پراکنده گشت از میان^۷ مهان
 سخن های رستم همی کرد یاد
 سخن گفت از گنج و از مرز خویش^۸

۱ - مسکو (ب ۱۶۲۱): «سپردم» و در مصراع دوم: «گزیدم».

۲ - مسکو (ب ۱۶۲۲):

زمانش چنین بود نگشاد چهر
 مراد دل پر از درد و سر پر ز مهر
 گوید: سرنوشت، آن چنان خواست که وی روی خوش نشان ندهد و سخنان مرا نپذیرد، اما دل من از اندوه پر و از محبت لبریز بود.
 ضمناً بیت بعد، از چاپ مسکو افزوده شد.
 ۳ - مسکو (ب ۱۶۲۴): «که فرخ نژاد» است. اورمزد: ستاره مشتری و نام روز اول از هر ماه شمسی. (برهان). در فرهنگنامه‌ها «اورمزد» بضم میم نوشته‌اند، لیکن در اینجا بفتح مناسب‌تر است.
 ۴ - مسکو (ب ۱۶۲۵): «از اندرزقام» - «اما معنی متن ما؛ «مایه»: اصل، بنیاد، سرمایه (لغت‌نامه). رستم گوید: «هنرهای که ویژه شاهان بود به وی آموختم و از اندرز دادن برایش سرمایه‌ای از خرد اندوختم».

ضمناً در اصل لنینگراد: «اندرزمانه» خوانده می‌شود و در نسخه فرهنگستان (ش ۴): «ایدرزمانه».
 ۵ - معنی بیت: «اگر گشتاسب عذر بپذیرد و عهد کند که داستان تیر گز را فراموش کند و در صد انتقام نباشد» - «.

۶ - مسکو (ص ۳۱۹، ب ۱۶۲۷): «نهان من و» - و در مصراع دوم: «اگر گنج و تاجست» - «.
 ۷ - مسکو (ب ۱۶۲۸): «پراکنده شد آن» - «یعنی همین که نامه رستم به گشتاسب رسید و مضمون آن در میان بزرگان پیچید» - «از میان: بمعنی در میان است.

۸ - مسکو (ص ۳۱۹، ب ۱۶۳۰):

همان زاری و پند و اروند او
 سخن گفتن از مرز و پیوند او

از آن نامور^۱، شاه خوشنود گشت
 ۱۶۲۵ ز رستم دل نامور گشت خوش
 هم اندر زمان نامه پاسخ نوشت
 چنین گفت کز دور^۳ چرخ بلند
 پرهیز چون باز دارد کسی
 پشوتن بگفت آنچه درخواستی
 ۱۶۳۰ ز گردون گردان که یارد گذشت^۵
 تو آنی که بودی وز آن بهتری
 ز بیشی هر آنچهت بیاید بخواه
 فرستاده پاسخ بیاورد زود
 گراینده را آمدن سود گشت
 نزد نیز بر دل ز تیمار بش^۲
 بیاغ بزرگی درختی بکشت
 چو هر کس که آید بر او بر، گزند
 اگر سوی دانش گراید بسی؟
 دل من بخوبی بیاراستی^۴
 خردمند، گرد گذشته نگشت
 به هند و به قنوج^۶ بر، مهتری
 ز تخت و ز مهر و ز تیغ و کلاه
 بدان سان که رستمش فرموده بود

«یعنی پشوتن آمد بنزد گشتاسب و گواهی داد که رستم در برابر اسفندیار زاری کرد و وی را پند و اندرز داد و سخن از دادن گنج و کشور گفت».

۱ - نامور: پشوتن. گزائیدن: این واژه با متمم‌هایی که پس از آن می‌آید، معانی مختلفی پیدا می‌کند، مانند: گزائیدن به کسی و یا گزائیدن از چیزی. در اینجا متمم دوم «از» بقرینه حالیه آورده نشده است و معنی چنین می‌باشد: گشتاسب شاه بجهت کشته شدن اسفندیار و نیز از اندیشه زشت خود سخت پشیمان و از آن کار گزائیده و برگشته بود؛ یعنی این «آمدن» پشوتن، برای «گراینده» که گشتاسب است بسیار سودمند گردید.

۲ - مسکو (ص ۳۱۹، ب ۱۶۳۲): تش. اما لنینگراد، دقیقاً «بش» آورده و همچنین است فرهنگستان (شماره ۴). بش: بند آهنین بود که بر صندوق زنند (برهان)؛ از تیمار، بش بر دل زدن: کنایه است از؛ اندوه در دل نگاه داشتن. گوید: گشتاسب اندوهی از رستم در دل نگاه نداشت. در نسخه فلورانس، اواخر سلطنت کیخسرو بیتی هست که شبیه به این مضمون است:

همه شاد و پیروز بودیم و کش نزد بر دل ما ز اندوه بش

که در این دستنویس متأسفانه باء «بش» بدون نقطه می‌باشد.

۳ - مسکو (ب ۱۶۳۴): «کز جور» و در مصراع دوم: «چو خواهد رسیدن کسی را گزند». معنی این دوبیت «گشتاسب به رستم نوشت: هنگامی که از گردش چرخ به کسی آسیب برسد، وی چگونه خود را از گزند می‌تواند نگاه دارد هرچند دانا باشد؟».

۴ - گشتاسب گوید: «آنچه تومی خواستی بگوئی پشوتن به من گفت و تو دل مرا خوشحال کردی».

۵ - که یارد گذشت: که تواند گذشت.

۶ - قنوج: شهری است در ۵۰ میلی رود گنگ. (لغت‌نامه).

چنین تا برآمد بر این کار چند^۱ بُد شاه زاده بیالا بلند
 ۱۶۳۵ خردمند^۲ با دانش و دستگاه ز شاهان برافراخت فرّ و کلاه
 بدانست جاماسپ از نیک و بد^۳ که آن پادشاهی به بهمن رسد
 به گشتاسپ گفت ای پسندیده شاه تو را کرد باید به بهمن نگاه^۴
 ز دانش نگر هرچ هست^۵ اندر اوی بجای آمد و گشت با آبروی
 بیگانه شهری^۶ فراوان بماند کسی نامه تو بر او برنخواند
 ۱۶۴۰ به بهمن یکی نامه باید نوشت بسان درختی بیاغ بهشت^۷
 که داری بگیتی جز او یادگار گسارنده^۸ درد اسفندیار؟
 خوش آمد شهنشاه^۹ گشتاسپ را بفرمود فرخنده جاماسپ را
 که بنویس یک نامه نزدیک اوی یکی سوی گردنکش جنگجوی^{۱۰}

- ۱ - مسکو (ب ۱۶۴۱): گاه چند. «بُد شاه زاده بیالا -»؛ یعنی بهمن بزرگ شد و قد کشید.
- ۲ - مسکو (ب ۱۶۴۲): «خردمند و» و در مصراع دوم: «بشاهی برافراخت فرّ و کلاه». اما معنی بیت متن: بهمن در زابل خردمند و با دانش و توانا شد و فرّ و شکوه او از پادشاهان دیگر گذشت.
- ۳ - مسکو (ص ۳۱۹، ب ۱۶۴۳): آن نیک و بد؛ «یعنی از حادثه‌ای که پیش آمد و از نیک و بد جهان جاماسپ دانست که بهمن پس از گشتاسپ به پادشاهی خواهد رسید».
- ۴ - «تو را کرد باید به بهمن -»؛ تو باید به بهمن بنگری و وی را مورد لطف و مهربانی قرار دهی.
- ۵ - مسکو (ب ۱۶۴۵): «ز دانش پدر هرچ جست -»؛ جاماسپ گوید: «بین از نظر دانش هر چه که تاکنون بدست آورده، کاملاً درست و بجاست و وی مردی آبرومند شده است».
- ۶ - بیگانه شهر: زابل.
- ۷ - «بسان درختی -». این مصراع می باید صفت برای نامه باشد که در گذشته بر حریر و پرنیان با خطی بسیار خوش و زیبا می نوشتند. گوید: نامه‌ای به بهمن بنویس که همچون درخت بهشتی زیبا و خوش منظر باشد.
- ۸ - «گسارنده درد -»: زداینده درد، مانند این بیت از ابوشکور:

ساقیا مر مرا از آن می ده که غم من ازو گسارده شد

- یعنی می بده که غم من از آن زایل شود و پاک گردد. اما معنی بیت متن: «جاماسپ گوید: چه کسی جز بهمن یادگار خواهی داشت که بتواند غم درد اسفندیار را از تو زایل کند؟».
- ۹ - مسکو (ص ۳۲۰، ب ۱۶۴۹): «خوش آمد سخن شاه -».
- ۱۰ - مسکو (ب ۱۶۵۰): «کینه‌جوی». و مراد از گردنکش جنگجوی: رستم است.

که یزدان سپاس ای جهان پهلوان^۱ ۱۶۴۵ نبیره که از جان گرامی ترست
بدانش ز جاماسب^۲ نامی ترست بیخت تو آمخت فرهنگ و رای
سزد گر فرستی کنون باز جای یکی سوی بهمن که هم در زمان^۳
چو نامه بخوانی به زابل ممان که ما را بدیدارت آمد نیاز
برآرای کار و درنگی^۴ مساز به رستم چو برخواند نامه دبیر
بدان شاد شد مرد دانش پذیر^۵ ۱۶۵۰ ز چیزی^۶ که بودش به گنج اندرون
ز خفتان و از خنجر آبگون ز برگستان^۷ و ز تیر و کمان
ز گویال و از خنجر هندوان ز کافور^۸ و از مشک و از عود تر
هم از عنبر و گوهر و سیم و زر ز بالا^۹ و از جامه نابرید
پرستار و از کودک نارسید کمرهای زرین و زرین ستام
ز یاقوت با رنگ زرین^{۱۰} دو جام

۱ - جهان پهلوان: پهلوانِ اول جهان (بزرگترین عنوان پهلوانی است). روشن روان: بدون تیرگی و اندوه.

۲ - جاماسب: در ادبیات زردشتی به خرد و دانایی شهرت دارد و وی را حکیم می گفتند. ← (ب ۱۵۶۹) لنینگراد.

۳ - مسکو (ب ۱۶۵۴): «که اندر زمان». «در زمان و اندر زمان»: بی درنگ و فوراً.

۴ - درنگی (حاصل مصدر): کندی، تأخیر، آهستگی. (از فرهنگ فارسی دکتر معین).

۵ - دانش پذیر: یعنی رستم.

۶ - چیز: مال و خواسته. (لغت نامه). خفتان: نوعی از جامه جنگ است که درون آن را از ابریشم خام پر کنند (از واژه نامه).

۷ - برگستان: پوششی است که روز جنگ بر اسب اندازند. گویال: عمود، گرز آهنین.

۸ - کافور: ماده‌ای سفید رنگ و نیم شفاف و دارای بویی مُعطر که آن را در چین و ژاپون از درختی استخراج می کنند. (ناظم الأطبّاء). عود: چوبی است که دود آن بوی خوش دارد. عنبر: جسمی است خاکستری رنگ که آن را از موجهای اقیانوس هند بدست می آورند و گویا سرگین کاشالوت (ماهی عنبر) می باشد. (از ناظم الأطبّاء).

۹ - بالا: اسب جنیت و یدک.

۱۰ - مسکو (ص ۳۲۰، ب ۱۶۶۱): «با رنگ زرین» و در نسخه فرهنگستان (ش ۶) نیز: «رنگ» آمده است. اما معنی بیت متن ما: «یاقوت» در علم کانی شناسی قدیم به چند قسم بوده که نوعی از آن زرد است که در تنسوق نامه از هشت قسم آن خبر داده و در عرایس الجواهر «یاقوت زرد را به هفت دسته تقسیم کرده است؛ «یعنی رستم از اموالی که همراه بهمن کرده بود که به ایران ببرد قسمی

←

۱۶۵۵ همه پاك رستم به بهمن سپرد برنده^۱ به گنجور او برشمرد

آمدن بهمن بنزد گشتاسپ شاه

پس او را فرستاد نزدیک شاه	تَهْمَتَن دو منزل پیامد ^۲ براه
شد از آب مژگان ^۳ رخس ناپدید	چو گشتاسپ روی نبیره بدید
نمانی بگیتی جز او را بکس	بدو گفت کاسفند یاری تو بس
از آن پس همی خواندش اردشیر ^۴	ورا یافت روشن دل و یادگیر
خردمند و دانا و یزدان پرست	۱۶۶۰ گوی بود با زور و گیرنده دست ^۵
ز زانو فروتر بدی مِشت اوی ^۶	چو بر پای بودی سر انگشت اوی

از آن کمرهای زرین و مقداری زین و برگ و لجام زرین بود و نیز دو جام از یاقوت زرد به گنجور بهمن داده بود.

۱ - برنده: یعنی برنده و حامل اموال.

۲ - مسکو (ب ۱۶۶۳): «تَهْمَتَن پیامد دو منزل -» که این پس و پیش آمدن کلمات در شعر، محصول اُتْکاء به نیروی حافظه است و ما پیش از این به آن اشاره کردیم.

۳ - مسکو (ب ۱۶۶۴): «شد از آب دیده -».

۴ - اردشیر: از دو جزء «ارده»؛ مُقَدَّس و «خَشْتَره» بمعنی شهریار، درست شده است. گوید: «چون گشتاسپ بهمن را با فراست و آگاه یافت، آگاه وی را اردشیر نام نهاد» که زیرکی و فراست یکی از نشانه‌های مرد مؤمن و باتقواست.

ضمناً دو نام داشتن اشخاص (مرد یازن) و یا مکان، در چند جای شاهنامه آمده مانند این که پشنگ پسر افراسیاب را شیده صدا می کردند و در چاپ مسکو (ج ۵، ص ۲۵۳) گوید:

پشنگ است نامش پدر شیده خواند که شیده به خورشید تابنده ماند

۵ - گیرنده دست: دستگیر بینوایان.

۶ - در ترجمه بنداری (جزء اول ص ۳۶۵، س ۶) گوید: «وَكَانَ طَوِيلُ النَّجَادِ، طَوِيلُ الْيَدِ؛ إِذَا انْتَصَبَ قَائِماً وَ أَرْسَلَ يَدَيْهِ تَجَاوَزَتْ أَصَابِعُهُ رُكْبَتَيْهِ بِمَقْدَارِ قَبْضَةٍ»؛ یعنی بهمن بلند قامت بود و دست بلندی داشت، به گونه‌ای که چون برپا می ایستاد و دست‌ها را رها می کرد، انگشتانش به قدر یک مشت از دو زانو می گذشت.

همی آزمودش به يك چندگاه	همی کرد بالای او را نگاه ^۱
به میدان و هنگام ^۲ بزم و شکار	گوی بود مانند اسفندیار
ازو هیچ گشتاسپ نشکيفتی ^۳	به می خوردن اندرش بفريفتی
۱۶۶۵ بمآناد تا جاودان بهمنم	چو گم شد سرافراز روئين تنم!
سر آمد همین کار ^۴ اسفندیار	که جاويد بادا سر شهریار
همیشه دل از رنج پرداخته	زمانه بفرمان او ساخته
دلش باد شادان و تاجش بلند	بگردن بداندیش او را کمند

۱ - مسکو (ص ۳۲۱، ب ۱۶۶۹): «ببزم و برزم و بنخجیرگاه». که نسخه‌های قاهره و دو فرهنگستان نیز (با کمی اختلاف در فرهنگستان شماره ۶) مانند لنینگراد است.

۲ - مسکو (ب ۱۶۷۰): «به میدان چوگان و...» می باشد.

۳ - شکيفتن و شکييدن: صبر کردن. (واژه نامک). فريفتن (هم لازم است و هم متعدی): یعنی فريب دادن و فريب خوردن (لغت نامه) و در اینجا معنی متعدی آن مناسب است. معنی بیت: «گوید: گشتاسب هیچگاه از بهمن جدا نمی شد و می خواست که همیشه با وی باشد. از همین روی بهمن را بیهانه می خوردن بحضور می طلبید و در حقیقت برای کشانیدن وی به مجلس خود فريش می داد». پس از این بیت در چاپ مسکو (ص ۳۲۱، ب ۱۶۷۲) ، افزوده شده است، مانند:

همی گفت کاینم جهاندار داد غمی بودم از بهر تيسار داد

۴ - مسکو (ب ۱۶۷۴): «سرآمد همه کار -» است. فردوسی در پایان داستان رستم و اسفندیار، سلطان محمود غزنوی را با لقب «شهریار» مدح می کند و می گوید: وی همیشه شاد و خندان و دشمنش کمند در گردن باد!

فهرست ها

لغات و ترکیبات متن

آ

- آئین: ۶۰۷، ۱۰۹۲، ۱۱۰۷، ۱۱۷۱، ۱۴۱۰، ۱۵۵۵، (ب-): ۶۷۱، ۲۰۳،
 (بر-): ۱۹۰.
- آب بر آتش ریختن: ۱۵۹۸.
- آب در جام می افگندن: ۷۷۴.
- آب دیده ریختن: ۱۱۸۲.
- آب رز: ۱۳۰۴، ۱۳۶۸.
- آب زرد: ۷۳۳.
- آبگون (خنجر-): ۱۲۸۶، ۱۶۵۰.
- آبگیر: ۱۱۹۷، ۱۱۹۹.
- آب مژگان: ۱۶۵۷.
- آتش (چو-): خشمگین، ۳۳۵.
- آتش افروختن: (ز پیکان-): ۱۱۱۶، (ز مجمر-): ۱۲۳۴.
- آتش افگندن در کنار: ۱۲۵۵.
- آخُور: ۱۰۲۹.
- آرام: آرامش، ۳۲.
- آرایش: ۸، ۱۰۹۴.
- آرایش بندگی: ۲۲۹.
- آرایش چین: ۵۵۴.
- آرایش کردن جان: ۵۰۴.
- آزادگان: ۵۵۲.

- آزاد مرد: ۸۸۴، ۱۴۰۲.
 آزاده مرد: ۱۰۶.
 آز از مغز برتر گذشتن: ۵۵۱.
 آزم: ۱۵۳۹.
 آزم خواستن: ۲۰۵.
 آژنگ: ← ژنگ.
 آسمانی سخن: ۸۱۰.
 آشنه: ۳۹۳.
 آفریدون: ۵۲۱.
 آفرین: ۱۶۱۱، (با-): ۵۴۰، (پر-): ۷۱۹.
 آفرین خواندن: ۹۷۳، ۹۸۲، ۱۴۵۹.
 آفریننده را یاد کردن: ۲۱۰.
 آگاهی آمدن: ۱۵۳۲.
 آواز: صدا، ۳۱۴، ۱۵۷۷.
 آواز: عقیده، ۲۶۲.
 آواز (پر-): مشهور، ۱۴۷۵.
 آواز خوش: ۱۴۱۱.
 آواز سام: ۶۲۶.
 آوای کوس: ۱۷۷.
 آوای نرم: ۱۴۴۷.
 آورد: نبرد، ۷۵۲، ۸۴۷، ۸۵۳، ۱۵۵۷.
 آوردگاه: ۸۴۲، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۸۱، ۱۰۴۴، ۱۰۶۱، ۱۰۸۴.
 آویختن: جنگیدن، ۱۰۱۸، (اندر-): ۱۱۸۳، (بر-): ۱۰۱۴، ۱۰۳۲، ۱۰۷۸.
 آهرمن: ۱۷۰، ۵۶۰.
 آهنجیدن: ۱۱۵۰، (بر-): ۱۳۹۹.
 آهنگ: ۴۱.

الف

- اختر (پی اختر نرم بودن): ۱۵۴۲.
 اختر بخواب در آمدن: ۹۲۲.
 اختر بد: ۹۷۰.
 اختر بکسی گشتن: ۱۸۵.
 اختر شناسان: ۱۴۵۲.
 اختر شوم: ۴۰، ۱۸۶.
 اختر نیک: ۵۴.
 ارز: ارزش، ۱۴۴۴.
 از درِ کارزار: ۱۳۸.
 اژدها: ۴۳.
 اسب افگن: ۴۷۵، ۱۰۶۵.
 استا: اوستا، ۱۱۰۱.
 افراختن: ۳۸۷.
 افراختن یال: ۲۸۴.
 افراز: ۱۲۳۸.
 افسر: ۹، ۹۵، ۶۷۰، ۱۵۲۱، ۱۵۳۳، ۱۵۹۱.
 افسر خسروی: ۲۰۸.
 افسر ماه: ۲۸.
 افسون کردن: ۵۰۳، ۸۳۰، ۱۱۶۷. ← فسون.
 اگر: یا، ۱۹۹.
 اگر بشنود (جمله‌ای احترام آمیز است): ۳۳۷.
 الماس: ۱۱۲۱.
 انجمن: مردم، سپاه، ۱۶۸، ۴۴۱، ۴۴۵، ۷۲۲، ۸۰۶، ۱۲۶۷، ۱۴۹۴، ۱۵۲۰.
 انجمن شدن: ۶۳.
 اندازه گرفتن: ۲۲۲.
 اندرز زمان: ۱۶۲۶.

اندیشه (پر-): ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۳۲۳، ۳۶۱، ۵۲۳، ۷۹۴، ۹۱۸.

اندیشه کردن: ترسیدن، ۸۱۶.

اورمزد: ۱۶۱۷.

اورند: ۵۷۸.

اورنگ: ۲۱.

ایدر: ۱۶۸، ۲۵۸، ۲۹۸، ۴۱۸، ۹۵۷، ۹۸۹، ۱۰۱۷، ۱۵۹۲.

ایدون: ۱۴۲، ۲۰۲، ۵۱۴، ۶۰۲، ۸۱۴، ۸۹۲، ۸۹۸، ۹۲۶، ۹۴۹، ۱۱۶۷،

۱۲۵۷، ۱۲۷۳، ۱۲۷۶، ۱۴۵۲.

ب

باد از جگر برکشیدن: ۹۱۳.

باد پای: ۳۲۳، ۱۰۸۳.

باد در قفس داشتن: ۹۴۸.

باد در قفس کردن: ۳۹۲.

باد در مشت بودن: ۱۵۶۵.

باد سرد از جگر برکشیدن: ۲۷۹.

باد گرز: ۷۴۷.

باد و دم (مقدمه داستان): ۸.

باده خام: ۲۷.

بارگی: اسب، ۱۰۰۵، ۱۳۲۰، ۱۳۴۲.

باره: اسب، ۳۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۱۱، ۱۰۳۰، ۱۱۸۰.

باره پیلتن: ۱۰۷۵.

باز آمدن: ۲.

بازار: ۳۸۲، ۱۶۰۲.

باز جای: ۱۴۷۸.

باز خواستن کینه: ۱۵۸۴.

باز خواندن: ۵۱۶.

- باز شدن: ۱۰۰۷.
- باز کردن سر: بریدن، ۹۱.
- باژ: ۲۴۳.
- باستان: ۱، ۱۵۰۹.
- بانگ بر کسی زدن: ۶۸۴.
- بالا: اسب جنیبت، ۲۱۱، ۴۵۲، ۱۶۵۳.
- بالیدن (مقدمه داستان): ۶، ۶۲۱.
- بانگ خروس: ۱۷۷.
- بانوی شهر ایران: ۱۴.
- ببر پوشیدن: ۴۹۳.
- بت پرست: ۶۶۳، ۶۹۴، ۱۴۰۰.
- بتری: ۶۹۳.
- بخت (طالع): ۴۶۶، ۹۱۵، ۹۹۲، (فوه): ۴۶۵، ۱۰۲۷، ۱۳۰۶.
- بخت کسی کندرو شدن: ۱۳۲۶.
- بخشائیدن (مقدمه داستان): ۴.
- بد (= به): ۷۷۳، ۷۹۶.
- بد اختر: ۳۷.
- بد اندیش: ۸۳۸، ۱۴۲۷، ۱۵۰۷، ۱۶۶۸.
- بدخواه: ۱۴۱۲.
- بد روز: ۳۷.
- بد کیش: ۱۵۶۹.
- بدنام: ۱۵۶۹.
- بد نشان: ۱۰۹۲، ۱۱۰۸.
- بر: سینه، ۳۰۴، ۱۳۹۶، ۱۴۲۶.
- بر: میوه، ۴۷۳، ۶۱۷، ۱۱۸۶.
- بر: تن، ۱۵۳۳، ۱۵۴۵.
- بر: نزد، ۱۶۰۸.
- برآوردن: بالاتر انجام دادن، ۱۴۷۴.

برابر آمدن (همراه -): ۱۳۴۴.

برافراختن سر: ۶۸۵.

برافروختن آتش: ۶۹۶.

برافزون کردن: ۷۸۱.

برتافتن: تحمّل کردن، ۴۸۵.

بُرز: قامت، ۱۱۳۴.

بر سر: آغاز، ۵۴۷.

برکشیدن: بالا بردن، ۶۱۶.

برگستوان: ۴۲۷، ۹۱۱، ۱۰۴۵، ۱۶۵۱.

برگشتن: گذشتن، ۲۷۴.

برمنش: ۱۰۵۵، ۱۱۶۲.

برنا: ۷۳۲، ۸۵۰.

برنشستن: سوار شدن، ۲۷۸، ۱۰۶۳.

برو (ابرو) پر از تاب کردن: ۳۶، ۷۳۸.

بروها پر از چین کردن: ۱۳۲.

بروها پر از ژنگ کردن: ۱۱۱۷.

برهم زدن: ۶۸۹.

بریان شدن: ۶۳۴، ۱۰۲۳.

بزرگی شمردن: ۸۹۹.

بسنده بودن: ۱۶۸.

بسودن: ۶۱۷، ۱۵۵۶.

بسیار خواره: ۳۴۹.

بسچیدن: ۱۹۶، ۷۸۸.

بُش: ۱۵۲۷، (بفتح باء) ۱۶۲۵.

بگماز: ۲۹۰.

بند و پیمان: ۹۳.

بند و رنگ: ۱۴۳۰.

بنده‌وار: ۱۴۷۱.

- بن نیزه: ۱۰۰۱.
 بن و بار خواستن: ۱۲۴۷.
 بوم: سرزمین، ۱۹، ۵۳، ۱۲۳۰.
 بوی مشک: ۱۲۹۰.
 بوی و رنگ: ۸۰۰. ← رنگ و بوی.
 بهانه جُستن: ۱۴۷۹، ۶۴۰.
 به روزگار: ۱۴۱۵، ۱۴۱۷.
 بیدار دل: ۶۰۲.
 بی زمانه: بی مرگ: ۸۹۹.
 بیشه: ۷۹۴، ۸۱۶.
 بیشه شدن: ۵۸.
 بیشه گذاشتن شیر: ۵۸۰.
 بیغاره جوی (بیغاره-): ۱۳۱۴.
 بیغوله: ۹۳۰.
 بی گاه گشتن: بی وقت و دیر شدن، ۱۱۵۶.
 بیم: ۴۳، ۷۲، ۴۶۸.
 بیم جان: ۱۲۴۴.

پ

- پاس: ۱۲۳۵.
 پاک دین: ۸۹۱.
 پالودن کیش: ۱۵۳۸.
 پالهنک: ۳۸۸.
 پالیز (مقدمه داستان): ۶، ۷۶۱.
 پالیزبان: ۸۶۴.
 پای از رخس گردانیدن: ۱۲۲۳.
 پتک: ۱۰۳۷.

- پتیاره: ۶۳۵.
- پدرود بودن: ۱۴۹۷.
- پدرود کردن: ۱۳۰۷.
- پذیره شدن: ۲۳۷، ۳۲۸، ۵۶۵.
- پرخاش جستن: ۷۴۲.
- پرخاشجوی: ۹۹۵، ۱۰۰۰، ۱۴۹۱.
- پرخاشخر: ۱۹۷، ۱۳۳۰.
- پردخته گشتن: ۱۵۸۰.
- پرده سرای: ۲۷۳، ۴۳۶، ۵۲۴، ۸۵۷، ۸۶۲، ۱۱۷۷.
- پرستار: ۱۶۵۳.
- پرستار فش: ۶۲، ۱۳۵۹.
- پرستنده: خدمتگار، ۳۰۷، ۳۴۱، ۴۰۰، ۶۷۵، ۱۳۵۴.
- پرّ عقاب: ۱۲۳.
- پرّ کرگس: ۶۲۹.
- پرمايه: ۴۱۵، ۴۲۱.
- پر موری: ۳۰۶.
- پرنیان: ۱۲۱۸.
- پرنیان خار شدن: ۱۵.
- پرّ و پیکان: ۱۲۹۶، ۱۳۹۱.
- پروردگار: پرورنده، ۱۴۱۳، ۱۵۱۱.
- پرهیز: ۱۲۱، ۲۱۶، ۱۶۲۸.
- پریدن روان: ۲۲۰.
- پژوهش: مؤاخذه، ۵۴۲.
- پسائیدن دست: ۴۷۹، ۵۱۲.
- پسودن بند: ۱۳۵۰.
- پشت زال: ۶۴۸.
- پشت گشتاسب: ۶۶۵.
- پگاه: ۵۸۹.

- بود: ۱۳۰۷. ← تار.
- پوشیدن چشم: نابینا کردن، ۱۳۳۸.
- پوشیده روی: ۱۵۵۳، ۱۵۸۸.
- پوینده: ۱۳۶.
- پهلَو: شهر، ۱۵۱۲.
- پهلوان کهن: ۱۴۷۲.
- پهلوی (مقدمه داستان): ۱۴، (گوهر -): ۲۰۸.
- پی (پا): ۲۸۱.
- پیچان شدن: ۱۰۱، ۶۳۵، ۱۲۴۵، ۱۵۹۳.
- پیچیدن: ۸۵، ۱۳۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۷۴۰، ۱۱۹۱، ۱۴۳۱، ۱۵۱۴، ۱۵۱۸.
- پیچیدن از رای: ۱۰۵۷.
- پیچیدن از فرمان: ۸۹۵.
- پیر خردمند: ۸۲۹.
- پیر سر: ۱۲۰۹.
- پیش: بمعنی پیش‌تر، ۳۸.
- پیش از پسر داشتن: ۱۶۰۸.
- پیشگاه: تخت، ۱۱۲.
- پیشگاه: شاه، ۲۷۱.
- پیغام: ۲۹۹.
- پیکار جنگاوران: ۱۰۵۹.
- پیکان: ۱۱۱۶، ۱۱۲۱، ۱۱۳۳، ۱۱۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۶۵، ۱۳۱۰، ۱۳۶۸، ۱۴۸۸.
- پیکان کهن: ۱۲۹۵.
- پیکان لهراسبی: ۱۳۷۷.
- پی کردن: اطاعت کردن، ۸۹۷.
- پیلتن: ۱۲۶۷.
- پیل جنگی کردن: کسی را پیل ساختن، ۴۴۹.
- پیلوار (تن -): ۴۷۰.
- پیمان شکن: ۱۰۹۶.

- پیمان کردن: ۲۵۸، ۱۲۷۳، ۱۶۱۹.
 پیمان نگهداشتن: ۵۴۹.
 پی مرد بی راه: ۶۵۴.

ت

- تاب (بتاب): ۱۴۳، (پراز-): ۳۶.
 تاب بچهر آوردن: ۱۲.
 تاب داده کمند: ۴۲۹.
 تاب گرفتن دل: ۷۱.
 تابش ماه: ۳۹۴.
 تابوت: ۱۴۸۷، ۱۵۱۹، ۱۵۲۵، ۱۵۴۶.
 تابوت زرین: ۱۱۸۵.
 تابیدن: تحمل کردن، ۳۱۱، ۸۲۴.
 تابیدن خور: ۶۳۲.
 تاج بخش: ۱۲۶۶.
 تاراج: ۱۵۴.
 تارك: ۱۲۹۱، ۱۲۹۸، ۱۵۵۹.
 تاروپود: ۱۳۰۷.
 تازه روئی: ۴۶۲.
 تافتن: ۵۲۲، ۷۹۰.
 تافتن از فرمان: ۱۶۶.
 تاو: ۲۴۳.
 تبر پیش دیبای چینی بردن: ۹۳۲.
 (تتابع اضافات در این بیت): ۵۱۸، مانند؛ «رخ زالِ سامِ نریمان بدید».
 تخت زرین: ۴۲۰.
 تخت عاج: ۹۵، ۹۵۴، ۹۵۸.
 تخمه: نژاد، ۲۹۴، ۵۹۷، ۱۴۰۶.

- ترگ رومی: ۶۸۱.
 ترنج: ۶۰۰.
 تشویر: ۲۵.
 تفت: ۴۱۶.
 تفّ تیغ: ۱۱۳۶.
 تگاپوی: ۱۰۱۸.
 تگاور: ۱۰۴۰.
 تلخ گفتار: ۸۳۵.
 تلخی بروی آمدن: ۴۷.
 تن آسان: ۲۷۷، ۶۵۳.
 تن خویش دیدن: ۶۵۸.
 تندى ساختن: ۵۸۸.
 تنای کردن: ۱۳۷.
 تن را درود دادن: ۱۱۶۹.
 تَنك: خام و بی تجربه، ۳۵۷.
 تَنك داشتن: ۵۷۰.
 تنگ تابوت: ۱۵۲۲، ۱۵۴۸، ۱۵۵۱.
 تنها تن خویش (ب -): ۶۹۹.
 توختن: اندوختن، ۱۶۱۸.
 توش: ۷۷۹، ۷۸۱.
 تهمتن: لقب رستم، ۱۰۰۴. ← به اعلام.
 تهی کردن: ۶۶۳.
 تیر خدنگ: ۱۱۱۵، ۱۳۸۶.
 تیرگز: ۱۳۰۴، ۱۳۶۸، ۱۴۴۱، ۱۶۰۵.
 تیرگشادن: ۱۱۲۲.
 تیرگشتاسبی: ۱۳۷۷.
 تیره خاك: ۱۵۰۱.
 تیز: ۵۶۸.

- تیز چنگ: ۵۶.
 تیز رفتن: ۲۹۸.
 تیز شدن: خشمگین شدن، ۱۸.
 تیز گشتن: ۸۵۱، ۸۶۲.
 تیزی: خشم، ۷۲۸.
 تیزی می: ۷۷۴.
 تیزی و تندی: ۵۹۲.
 تیغ بیالودن: ۱۵۳۸.
 تیغ هندی: ۹۱۰، ۱۰۶۳، ۱۰۷۷.
 تیمار: ۳۶، ۸۶، ۶۶۱، ۷۱۲، ۱۲۱۱، ۱۲۴۳، ۱۶۲۵.
 تیمار خوردن: ۵۸۳، ۶۹۹.

ج

- جادو (مرد-): ۱۳۱۸.
 جادوپرست: ۱۳۲۱.
 جادوی ساختن: ۱۳۳۱.
 جام: ۱۶۵۴.
 جامه پاره کردن: ۱۵۰۳.
 جامه چاک دادن: ۱۵۳۳، ۱۵۴۵.
 جامه خسروی: فرش-، ۴۲۰.
 جامه دریدن: ۱۵۰۲.
 جان اندیشه: ۶۵۹.
 جان با خرد جفت بودن: ۸۲۸.
 جان بر کف نهادن: ۳۵۰.
 جای: بجای سران: ۱۹۸.
 جای: برجای داشتن؛ نشاندن کسی را برجای خود: ۱۵۳۸.
 جعد مویان: ۱۵۵۳.

- جگرگاه: ۱۵۱ .
 جنگ جستن: ۱۲۷۳ .
 جنگی پلنگ: ۷۳ .
 جوانی ساختن: ۴۵۱ .
 جوانی کردن: ۱۵۷ .
 جُوش (پر-)؛ (مقدمه داستان): ۲ .
 جوشن: ۹۹۷، ۱۲۱۸، ۱۳۲۷ .
 جوشن کابلی: ۱۰۱۵ .
 جوشن کارزار: ۹۱۴ .
 جوی: ۲۳ .
 جهان آفرین: ۱۳۱۲، ۱۴۷۶ .
 جهان بخش: ۱۲۴۹ .
 جهان پهلوان: ۴۷۱، ۱۶۴۴ .
 جهاننده: ۱۳۸، ۱۴۸۸ .
 جهان را به چشم جوانی دیدن: ۳۹۸ .

چ

- چاره جوی: ۱۲۰۷ .
 چاکر ساختن: ۱۱۸۷ .
 چرب گفتار: ۸۳۱ .
 چربی فزودن: ۲۱۳ .
 چرخ: کمان، ۱۱۲۰ .
 چرخ روان: ۸۱۰ .
 چرخ گردان: ۵۵ .
 چرخ گردنده: ۶۳۴ .
 چرم؛ به چرم اندر است، ۱۱۸۹ .
 چرم پلنگ: ۳۸۸ .

- چسبیدن (مقدمه داستان): ۷.
 چشم (= چشم بد): ۱۵۱۲.
 چشم بد: ۱۴۰۹.
 چشم بد آمدن: ۴۹۸.
 چشم بر کسی داشتن: ۱۵۶.
 چشم بلا را خاریدن: ۱۵۱۸.
 چشم به کسی داشتن: ۱۵۶.
 چشم دین را دوختن: ۵۴۳.
 چمیدن: ۱۰۰۸.
 چنبر از یال بیرون کردن: ۸۳۰.
 چنگال شیر: ۳۸.
 چوب: دار، ۸۶۹.
 چوگان: ۱۴۶۵.
 چیر آمدن: ۱۲۲۵.
 چینی کمان: ۱۳۸۲.

خ

- خار رستن: ۸۹۰.
 خاك: ناپدید شدن خاك، ۶۶۴.
 خاك تیره: ۱۴۴۰.
 خاك خوردن از ننگ: ۷۲۲.
 خاكسار: ۱۵۸.
 خاییدن: ۵۷۲.
 خداوند تاج: ۱۱۸۵.
 خداوند شمشیر: ۱۴۸.
 خدنگ: تیر، ۱۲۱۵.
 خرام: ۵۸۷، ۸۳۲.

- خرامان: ۲۷۳، ۱۰۴۹.
- خرامان آمدن: ۴۱۲، ۴۷۸.
- خرد را راهنمای آوردن: ۷۸۴.
- خرم (مقدمه داستان): ۴، ۷۵۸.
- خرم بهشت: ۸۶۶.
- خرم کردن دل: ۴۹۶.
- خرمی: ۶۵۴.
- خروش برآوردن: ۴۵۵.
- خروش هزبر (مقدمه داستان): ۱۰.
- خسپیدن (مقدمه داستان): ۷.
- خستگی: زخمی بودن، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۴۳، ۱۱۵۲، ۱۱۵۹، ۱۲۰۳.
- خستن: ۱۱۲۲.
- خسته: زخمی، ۷۹، ۸۴، ۱۱۹۹.
- خسته شدن: زخمی شدن، ۱۱۲۴.
- خفتان: ۹۴۷، ۱۱۴۱، ۱۵۲۹، ۱۶۵۰.
- خفتن: خم شدن، ۱۳۸۷.
- خلعت: ۹۳۳.
- خم آوردن: ۱۳۸۱.
- خم کمند: ۵۷۵.
- خنجر هندوان: ۱۶۵۱.
- خُنْک (مقدمه داستان): ۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۳، ۷۳۵، ۸۵۸.
- خو: گیاه هرزه، ۸، ۷۶۱.
- خواب شمردن: ۱۳۲۴.
- خوار: آسان، ۲۹۹، ۵۲۵، ۵۵۵، ۱۰۵۴.
- خوار: بی ارزش، ۶۰۹.
- خوار کردن: ۷۴، ۴۴۵.
- خوار گرفتن: آسان گرفتن، ۱۸۶، ۹۴۵.
- خوار گشتن: زیون شدن، ۱۲۱۶.

- خوارمایه: ۵۱، ۲۷۷، ۱۲۹۴.
- خواری: ذلت، ۷۲۷.
- خواسته: مال، ۲۵۱، ۳۶۵، ۴۹۴، ۷۵۶.
- خوالیگران: ۵۴۶.
- خوان: خانه، ۲۱۲.
- خوان: سفره، ۷۶۵.
- خورشید رخ: ۱۴۵.
- خورشید و ماه: ۱۴۵۰.
- خوشگوار (مقدمه داستان): ۱. ← می.
- خوفتن: خم شدن: ۲۸۲.
- خون: ۱۴۵۳؛ بخون دادن پسر، ۱۵۶۶؛ در خون کشیدن: ۱۳۹۱.
- خوناب: ۷۳۸.
- خون دل برفشانندن: ۱۵۳۰.
- خون ریختن: ۱۱۸۳.
- خون طاووس: ۱۱۰۶.
- خون کشیدن: ۱۲۶۰.
- خون مار: ۱۱۰۶.
- خیر خیر: ۵۶۸.
- خیره: ۱۳۶۶.
- خیره گشتن سر: ۴۳۴.

د

- دادار: ۲۱۵.
- دار و برد: ۱۱۷۳.
- داستان: ۱.
- داستان زدن: ۲۲، ۵۱۳.
- داستان شنیدن: ۱۵۰۹.

- داغ دل: ۱۰۴۷.
- دانای ایران: ۳۵، ۱۳۴۶.
- دانای پیشین: ۸۲۸.
- دانش‌پذیر: ۱۶۴۹.
- دانش کیمیا: ۶۵۲.
- داور: خدا، ۱۴۹۰.
- داوری ساختن: ۷۴۴.
- داوری شنیدن: ۱۱۱.
- دبیر: ۱۶۴۹.
- دربدر: ۴۳۸.
- درخت؛ زده بر درخت: ۳۰۶.
- در زمان؛ فوراً: ۱۶۴۷.
- درست گشتن: ۱۲۵۷، ۱۳۳۲.
- درفشان (مقدمه کتاب): ۱۱.
- درنگی: پای برجا، ۵۷۴.
- درنگی ساختن: ۱۶۴۸.
- درود دادن: ۲۱۳.
- دریای نیل (کنایه از خون زیاد): ۳۸۹، ۱۴۰۸.
- دریغ آمدن: ۱۳۴.
- دژم: ۲، ۶۳۰.
- دژم آمدن: ۱۴۴.
- دژم بخت: ۴۶۶.
- دژم شدن (مقدمه داستان): ۸.
- دست: هر دو دست راست کردن، ۱۳۰۵.
- دستان (لقب زال است): ۵۹۰، و نیز ← اعلام.
- دست بدی را گرفتن: ۳۶۸.
- دست بستن: ۷۲۵.
- دست به بر زدن: ۱۴۶۸.

- دست به کمان بردن: ۱۱۱۸ .
- دست پسودن: ۴۷۹ .
- دست راست: دیو را در دست راست راه دادن، ۳۹۷ .
- دست زدن (در تیغ و مانند آن): ۱۰۶۷ .
- دست سودن: ۲۶۴ .
- دستگاه (با-) : توانا، ۱۶۳۵ .
- دست نمودن: ۱۵۷، ۶۷۷ .
- دستور: ۱۴۶۱ .
- دستور ایران: ۸۹۲ .
- دست یازیدن: ۷۲۸، ۱۳۲۱، ۱۴۰۰ .
- دشت سواران نیزه‌گذار: ۲۴۲ .
- دشت نبرد: ۷۵۲، ۸۵۲، ۹۸۰، ۱۰۱۱، ۱۰۹۹ .
- دشخوار: ۵۲۵ .
- دف: سر کسی را به دف گرفتن، ۹۵۰ .
- دفتر کهتری خواندن: ۹۴۴ .
- دل را از راستی شستن: ۸۸۳ .
- دل از رنج پرداختن: ۹۲۱ .
- دل بردمیدن: ۶۶۰ .
- دل پر از داد کردن: ۱۹۳ .
- دل در اندیشه بستن: ۵۱۷ .
- دل شکستن: ۱۶۳ .
- دل گسلیدن: ۱۶۳ .
- دلّه: ۱۳۳۲ .
- دم (مقدمه داستان): ۸ .
- دم: به دم کشیدن: ۶۳۰، ۱۱۹۶ .
- دمان آمدن: ۴۳۴ .
- دم برآوردن: از کسی دم و دود و گرد برآوردن، ۱۵۹۰ .
- دم برآوردن: خروش برآوردن، ۱۵۶۳ .

- دم زدن؛ آه کشیدن: ۱۵۰۰.
- دمیدن؛ خروشیدن: ۱۰۶۰.
- دنب: ۱۵۲۷.
- دندان پیل: ۱۴۰۸.
- دو (تلفظی از دیو): ۴۹۹.
- دوختن (بدی -): ۱۵۷۲.
- دردمان: ۱۲۰۲.
- دوده: نژاد، ۲۶۴، ۵۱۶، ۱۱۴۲، ۱۵۹۷.
- دور چرخ بلند: ۱۶۲۷.
- دور گشتن از راه: ۱۹۵.
- دوزخ: ۸۳۷.
- دهاده: ۱۰۶۲.
- دهقان: ۱۵۰۹.
- دهقان پیر: ۱۴۸۸.
- دهقان نژاد: ۲۸۵.
- دیبای چین: ۲۰۷، ۹۳۲، ۱۵۱۹، ۱۵۲۳.
- دیدار: چهره، ۱۶۲، ۶۱۰، ۶۱۸.
- دیدار: نگاه، ۵۵۷، ۱۴۹۵.
- دیدن: ۵۲۲.
- دیده (همراه با نادیده): ۴۴۰.
- دیده: دیدگاه، ۲۸۲.
- دیده بان: ۲۷۵.
- دین: ۶۷۱، ۶۷۹، ۱۰۲۳، ۱۴۱۰، ۱۴۷۳، (بهتر -): ۶۶۳، (بی -): ۸۰۳، (پاك -): ۱۵۳۶، ۸۹۱، ۵۸۵.
- دین بھی: ۲۳۴، ۱۳۳۹، ۱۴۸۳.
- دیندار: ۱۶۰۳.
- دین زردشت: ۸۹۴.
- دین و هنر: ۵۳۳.

دیو؛ به دل دیو را راه دادن: ۹۰۳.

دیوان (جمع دیو): ۸۱۱.

دیوان مازندران: ۹۳۹.

دیوزاد: ۱۲۴، ۶۰۳، ۱۰۹۲.

دیوساز: ۹۸۶.

دیهم: ۵۶۴.

ر

رادمرد: ۱۹۳.

راز جهان: ۱۳۹۷.

راز گفتن: ۲۳.

راست کردن جهان: ۱۹۸.

راست گشتن: پایدار شدن: ۱۴۸۳.

رامش: ۲۶.

رامشگر: ۱۹۲، ۷۷۶.

راه آسان: ۳۲۴.

راه خرد را دیو بستن: ۵۳۲.

راه خشك: ۱۲۹۰.

راه دیو: ۲۳۵.

راه گم کردن؛ گمراه شدن: ۱۲۲.

راه گم کردن؛ دست و پای خود را گم کردن: ۱۵۱.

راه گیهان خدیو: ۲۳۵.

راهوار (باره-): ۴۶۹.

راه یافتن؛ رهائی یافتن: ۸۵۴.

راه یزدان: ۸۶۸، ۱۳۶۴.

رایت خسروی: ۲۸۳.

رای زن: ۲۴.

- رای کند: ۱۲۳۱.
- رخ آشتی را شستن: ۱۳۴۹.
- رخش: بمعنی تیره، ۴۰۹.
- رخش: نام اسب رستم، ۱۱۰۹. ← بخش اعلام.
- رده: ۶۴.
- رز؛ آب رز: ۱۳۰۴.
- رز؛ ایوان رز: ۱۲۹۷.
- رزم آزمود: ۶۴۷.
- رزم جستن: ۱۲۵۵.
- رستخیز: ۲۳۹، ۶۰۴، ۱۵۵۰.
- رسم کهن: ۱۱۴.
- رگ (بد رگ): ۹۸۶.
- رمه: ۶۵۶.
- رنگ از روی خورشید گم شدن: ۱۱۱۵.
- رنگ و بند: ۱۰۷.
- رنگ و بوی: ۸۰۴، ۱۱۴۲. ← بوی و رنگ.
- روان تیره گشتن؛ ناراحت شدن: ۹۱۹، ۹۳۱.
- روباه با شیر جفت کردن: ۳۹۴.
- روز: عمر، ۱۴۳۹.
- روز پیمودن؛ گذراندن: ۵۸۲.
- روز سپید: ۲۵۴.
- روزشمار؛ قیامت: ۱۰۹۵، ۱۵۶۸.
- روز فرخ کردن: ۸۸۶.
- روزگار درشت: ۴۷۴.
- روزگار؛ عمر: ۱۴۴۳، ۱۴۵۵.
- روشن دل؛ آگاه، ۱۶۵۹.
- روشن روان: ۹۴، ۲۵۹، ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۰۶، ۱۲۵۳، ۱۶۰۱، ۱۶۴۴.
- روی؛ چاره: ۱۷۳.

- روی خستن: ۱۵۸۱.
 روی کندن: ۱۵۲۶.
 روین تن (روئین تن): ۲۹۵، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲، ۱۲۶۸، ۱۳۸۵، ۱۶۶۵.
 روین دز: ۵۴۷.
 رهنمون: ۳۰۱.
 ریز ریز: ۹۰۴.
 ریش سپید: ۱۵۹۵.

ز

- زبان گشودن (مقدمه داستان): ۹.
 زخم؛ ضربت: ۱۷۵، ۷۰۴.
 زخم سنان: ۹۵۱.
 زربفت: ۲۷۲، ۱۵۲۰.
 زرد روی: ۹۰۹.
 زردهشت (تلفظی از زردشت است): ۱۵۸۹. ← بخش اعلام.
 زره را دوختن: ۱۱۱۶.
 زرین (جام-): ۳۵۳.
 زرین ستام: ۲۱۱، ۱۶۵۴.
 زرین کلاه: ۱۴۰.
 زفتی (تخم-): ۱۳۸۴.
 زمان؛ اندر زمان: ۱۲۵۱.
 زمان؛ بمعنی مرگ و عمر: ۱۱۰۸.
 زمان؛ سرنوشت: ۱۶۱۵، ۱۶۱۶.
 زمان جستن: ۵۷.
 زمان سرآمدن: ۱۶۵.
 زمان فراز آمدن: ۱۴۲.
 زن؛ با زن نشستن: ۴۴۶.

۲۰۷

- زنده پیل: ۱۶۷، ۳۸۹، ۴۴۲، ۵۶۱، ۸۷۸، ۹۴۳، ۱۱۷۳، ۱۲۵۴، ۱۳۹۴.
زورآزمای: ۱۱۶۳.
زه؛ به زه کردن: ۱۳۰۴.
زیب: ۵۲۰.
زیبا؛ شایسته: ۶۶۶، ۶۶۹، ۱۳۵۵.
زیج: ۳۱.
زیج کهن: ۳۵.
زین زرین: ۴۵۲.
زینهار خوردن: ۸۲۳.
زینهار دادن: ۱۱۶۵.

ژ

- ژنگ: ۲۵، ۱۱۱۷.

س

- ساریان: ۱۸۲.
ساز: ابزار جنگی، ۱۴۱۱.
سازیدن: ۱۱۲۸.
ساج (مهد-): ۱۱۸۵.
سال بسیار گشتن: ۹۳۸.
سالیان گذاشتن: ۲۲۳.
ساو: ۲۴۳.
سایه دار سپاه: ۸۶۷.
سبك: فوراً، ۸۵۱، ۹۵۷.
سبك داشتن: ۵۷۰.
سپنج (سرای-): ۲۱۷.

سپنجی سرای: ۱۱۵۵، ۱۴۲۲، ۱۴۷۸.

سپهر: ۱۰.

سپید: ۶۰.

سپیده: صبح: ۱۳۱۱.

سپیده دم: ۳۰۹.

ستاره شمر: ۵۵.

ستایش گرفتن: ۱۱۹۳.

ستبر: ۷۳۰.

ستردن خون: ۱۴۰۴.

سترگ: ۴۴۷، ۵۶۹، ۷۲۶.

سترگی: ۹۶۱.

ستودان: ۷۰۷.

ستیز (پر-): ۹۰۴.

ستیزه در راه ریختن: ۳۹۵.

ستیزه کردن: ۵۳۴.

سختن: ۳۰۶.

سخن پیمودن: ۸۴۰، ۱۱۶۶.

سخن راندن: ۱۰۵، ۱۲۵۸.

سخن سرائیدن: ۳۷۱.

سخن سرد شنیدن: ۱۶۶.

سخن گوی؛ بمعنی پرگویی: ۳۴۹.

سخن یاد داشتن: ۱۶۰.

سدیگر: ۶۵۳.

سر: رئیس: ۷۱۰.

سرپرده: ۲۸۷، ۳۳۶، ۸۶۵، ۱۱۷۹.

سر از اندیشه جنبانیدن: ۹۶۳.

سر از خواب گرائیدن: ۴۹۸.

سر از رای پیچیدن: ۹۴۵.

- سر از کارزار پیچیدن: ۸۱۷.
- سر از کیوان فرود آوردن: ۹۴۵.
- سراسر: ۱۱۶۴، ۱۴۸۰.
- سراسیمه: ۶۹۴.
- سرافراختن: ۹۲۱.
- سرافراز: ۲۱۱، ۲۸۰، ۸۰۸، ۱۰۶۳، ۱۴۶۷. ← سرفراز.
- سرافراز مرد: ۳۴۴.
- سرافشان: ← سرفشانندن.
- سرانجام: ۲۲۰.
- سرانجام بد: ۸۲۶.
- سراندر کشیدن: بسوئی رفتن: ۳۲۴.
- سرآیدن: ۳۷۱.
- سر بیاد دادن: ۱۵۳.
- سر بتافتن: ۸۳۴.
- سر بخاک آوردن: ۱۲۷۱.
- سریخت: ۱۸۷.
- سر برآوردن: ۶۳۷، ۶۶۲.
- سر برافراختن: ۱۲۷۷.
- سر بر زمین نهادن: ۹۷۳.
- سر بسر: ۶۳۹، ۶۴۲، ۱۲۰۱.
- سر پیچیدن: ۸۸۸.
- سر پیچیدن از فرمان: ۸۳۶.
- سر پیچیدن از کسی: ۵۴۱.
- سر تخت: ۵۲.
- سر چرخ به گرد درآوردن: ۹۴۲.
- سر راستان: ۳۳۱.
- سر ز فرمان کشیدن: ۱۶۴.
- سر سخن را جدا کردن: ۹۶۴.

- سر سوی آسمان کردن: ۱۳۶۸.
- سر شاه بیدار گردیدن: ۱۰.
- سرفراز: ۲۹۶، ۴۴۶، ۱۰۶۴.
- سرفرازی کردن؛ سرکشی کردن: ۷۹۵.
- سرفشانندن؛ کشتن: ۱۲۲۴.
- سرمایه کارها: ۳۶۴.
- سر مردی داشتن: ۷۸۵.
- سرو سهی: ۱۳۸۱، ۵۲۰.
- سگری: ۱۰۵۴، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۹۷، ۱۳۳۰.
- سلیح: ۱۳۱۲.
- سلیح در نزدش خوار گشتن: ۱۳۱۷.
- سلیح نبرده: ۹۱۳.
- سلیح و سپاه: ۱۳۹.
- سمند: ۱۰۶۳.
- سنبل (مقدمه داستان): ۵.
- سندان: ۱۲۱۵.
- سور: ۴۰۰.
- سور کردن: ۱۴۸۶.
- سوگندان سخت: ۷۰.
- سوگند خوردن: ۱۰۹۹.
- سه پاس شب: ۳۷۵.
- سیر آمدن از کارزار: ۷۴۶.
- سیم وزر: ۱۶۵۲.

ش

- ش (فاعلی: گرفتش): ۱۳۸۳.
- شاخ گز: ۱۲۹۷.

- شادان دل: ۱۰۱۱.
- شادکام: ۱۰۶۵.
- شاهوار: ۷۷۲، ۱۳۵۳.
- شبستان: ۱۲۴.
- شب لاژورد: ۲۵۴.
- شتاب؛ اندوه: ۴۰۴، (پر-): ۱۱۷۶.
- شتاب: عجله، ۵۵۷.
- شراعی: ۱۹۱.
- شست: قلاب ماهی گیری، ۹۶۲، ۱۱۹۵.
- ششصد: ز ششصد فزون بودن، ۶۴۸.
- شعاع خورشید: ۱۱۲۰.
- شکردن: ۱۴۵۳.
- شکریدن: ۶۰۱، ۶۵۹، ۱۲۸۱.
- شکیفتن: ۱۶۶۴.
- شگاع: ۱۱۲۰.
- شگفتی فرو ماندن: ۱۱۷۴.
- شور: شورش، ۱۵۴.
- شور؛ نگران و آشفته: ۳۱۶.
- شور انگیختن: ۱۰۰۲.
- شور بخت: ۱۲۸۳، ۱۴۵۳، ۱۵۴۰.
- شید: آفتاب: ۱۵۱.
- شیر (نوشیدنی): ۱۲۶۳.
- شیر اوزن: ۱۱۸.
- شیرگیر: ۱۱۶.

ص

صدوشصت تیر خدنگ: ۱۳۸۶.

صف زدن: ۶۴.

ط

طاووس: خون طاووس، ۱۱۰۶.
طبرخون: ۱۱۱۹.

ع

عبیر: ۱۵۲۴.
عنان از عنان پیچیدن: ۴۱۲.
عنان پیچیدن: ۹۵۱.
عنان گران کردن: ۴۳۵.
عنان گرد کردن: ۸۴۸، ۶۰.
عنبر: ۱۶۵۲.
عود: ۱۶۵۲.
عود سوز: ۱۲۳۹.
عوکوس: ۷۵۰.
عهد جهاندار: ۱۲۶.
عهد شاهان: ۳۸۱.
عهد کاووس: ۶۴۰.
عهد کیخسرو: ۱۱۹، ۶۴۱.

غ

غرجگی: ۶۱۴.
غلغلستان: ۸۶۳.
غل و بند: ۸۸.

غمی شدن: ۱۵.

غنودن: ۱۱۵۸.

ف

فال: ۱۸۳.

فتراك: ۲۷۸، ۴۵۴، ۹۷۷.

فدی داشتن: ۱۲۷۵.

فرّ: ۵۶۲، ۵۷۸، ۶۰۷، ۶۷۱، ۶۷۳.

فراز: ۷۰۰، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹.

فراز آمدن: ۴۱۱، ۷۷۷، ۱۲۸۹، ۱۴۳۹، ۱۵۶۱.

فرّ ایزدی: ۱۲۷۲.

فرجام: ۷۹۷.

فرّخ؛ گفتار فرّخ: ۴۵۹.

فرّخ اسفندیار: ۴۵۳ ← اعلام.

فرخنده باد: ۲۸۱.

فرّخ نژاد: ۶۵۰.

فرّخ همال: ۵۸۴.

فرّ شاهنشهی: ۵۲۲، ۱۳۹۲.

فرّ کیخسرو: ۶۵۷.

فرّ گیتی افزودن: ۷۳۶.

فرمان روا (مقدمه داستان): ۱۲.

فروختن؛ سر ماهیان بفروختن: ۶۲۹.

فروریختن خون از مرگان: ۱۵۴۷.

فرّ وزیب: ۲۰۱، ۸۷۹.

فروغ: ۴۶۱، ۵۰۸.

فروغ گرفتن: از هر سوی فروغ گرفتن، ۱۵۷۰.

فرّ و کلاه: ۱۶۳۵.

- فزونی جستن: ۱۲۷۴.
 فروهشتن: ۱۵۲۳.
 فره: ۱۵۶۴.
 فره ایزدی: ۶۶، ۱۸۴.
 فروهشتن: ۳۱۳.
 فرهنگ: ۶۱۸، ۳۷۳.
 فرهی: ۵۲۰، ۸۶۰، ۱۳۳۴، ۱۳۳۹، ۱۳۸۱.
 فرهی بُرز: ۱۱۳۴.
 فریادرس: ۱۰۳۱.
 فریفتن: ۱۶۶۴.
 فزاینده باد: ۸۳۸.
 فسون: ۱۰۶، ۱۴۳۰.
 فسونگر: ۱۲۳۳.
 فغان برکشیدن: ۲۷۵.

ق

- قرطاس: ۱۱۲۱.
 قفیز برآمدن: ۵۲۷.
 قیر: ۱۵۲۴.

ک

- کار برخود گران کردن: ۲۱۲.
 کاست تر: ۱۲۹۳.
 کافور: ۱۶۵۲.
 کالبد: ۱۱۸۱.
 کام خوش بودن: ۶۰۸.

- کام کڑی خریدن: ۱۱۶۵.
 کامگار: ۴۷۷.
 کامگاری: ۲۱۷.
 کام یافتن: ۱۴۸۵.
 کانا: ۸۲۹.
 کجا: که: ۱۳۴۲.
 کرسی زرین: ۵۹۹.
 کریاس: ۸۵۸.
 کشتن؛ کشته شدن: ۱۶۱، ۵۶۳، ۱۲۷۰، ۱۲۷۸.
 کشته آمدن: ۸۰۱.
 کشتی به آب انداختن: ۱۱۸۷.
 کف بر لب آوردن: ۱۰۷۶.
 کف اندر دهن: ۱۰۴۵.
 کفت؛ کتف: ۳۵۸.
 کفتن پوست: ۱۳۴۱.
 کفته: ۳۷۱.
 کفن: ۱۴۷۷، ۱۴۹۴، ۱۵۲۰.
 کلاه خسروانی: ۷۴۱.
 کلاه مهی: ۲۷۲.
 کمان: ۹۱۱.
 کمان را بزه کردن: ۱۳۶۸.
 کمر بر میان بستن: ۷۶۰.
 کمر بستن: ۶۴۱، ۶۶۳.
 کمر بستن پیش کسی: ۹۵۹.
 کمرگاه گرفتن: ۱۲۱۴.
 کمین آوردن: ۷۴۹.
 کنام: ۶۰۸، ۶۱۰.
 کندن دل و مغز: ۷۰۵.

- کندن موی (در مردان): ۱۲۰۸.
 کندوند: ۱۲۳۰.
 کوهه: ۹۵۳، ۹۶۹.
 کوهه ریگ: ۹۷۹.
 کوهه زین: ۵۶۰، ۷۵۳.
 کی زادگان: ۱۰۸۹.
 کیش پالودن: ۱۵۳۸.
 کیمیا جُستن؛ حيله کردن: ۶۷۵.
 کین آوردن: ۷۴۹.
 کینه خواه: ۱۶۰۷.
 کیوان: ۱۲۰۰، ۱۳۹۸، ۱۵۴۳.

گ

- گاو: ۱۱۸۹.
 گاه: تخت: ۷۱۱، ۱۴۸۹.
 گیر: ۹۱۱، ۹۷۶، ۱۰۴۵، ۱۱۹۸، ۱۲۰۵، ۱۲۱۶، ۱۳۱۹، ۱۴۹۲.
 گداز (پر-): ۱۲۳۶.
 گذاشتن: رها کردن، ۱۶۴.
 گر: یا (مقدمه داستان)، ۱۰.
 گرازان: ۷۵۸.
 گرامی کردن: ۴۰۰.
 گراینده: ۱۶۲۴.
 گراینده دست: ۱۲۱۶.
 گراییدن به دانش: ۱۶۲۸.
 گراییدن به یزدان: ۱۱۱۴.
 گراییدن کارزار: ۷۵۱.
 گرد برآوردن: ۷۷۱، ۱۵۹۰.

- گرد برانگیختن: ۱۱۵.
- گرد پی رخس: ۸۴۵.
- گردش آسمان: ۱۶۵، ۱۶۱۶.
- گردش روزگار: ۱۸، ۵۴، ۵۹.
- گردن؛ بگردن برآوردن: ۷۰۳.
- گردن برافروختن: ۱۰۳۴.
- گردن پیچیدن: ۶۳۸، ۹۱۱.
- گردن فراز: ۵۳۸، ۱۲۸۹، ۱۵۳۷.
- گردنکش: ۶۵۶، ۸۲۷، ۱۴۳۴، ۱۶۴۳.
- گردون گردان: ۱۶۳۰.
- گرفتن؛ شروع کردن: ۷۶۶.
- گرم و سرد: ۸۷۲.
- گز: ۱۴۲۸، ۱۴۳۹.
- گزاینده: ۷۹۶، ۸۳۸.
- گز پرست: ۱۳۰۵.
- گز در کمان راندن: ۱۳۷۹.
- گزین؛ گزیده: ۱۲۳۱، ۱۵۲۳.
- گزین کردن: ۳۰۰.
- گسارنده؛ زداینده: ۱۶۴۱.
- گستریدن: ۲۸۳.
- گسلیدن: ۸۸۰، ۹۰۵.
- گشاده میان: ۱۲۰۵.
- گشتن سپهر: ۶۱۲.
- گفت؛ گفته و سخن: ۲۹۷.
- گفتار بیشی: ۷۶۳.
- گفتار خام: ۹۶۵.
- گفتار فرخ: ۴۵۹.
- گفته باستان: ۱.

- گم بوده نام: ۱۴۶۶.
- گنجور: ۹۱۲، ۱۳۴۳، ۱۶۵۵.
- گندآور: ۵۹۷، ۵۰۱.
- گو؛ پهلوان: ۳۱، ۵۰۷، ۸۷۲.
- گوا شدن (مقدمه داستان): ۱۲.
- گوانی دادن: ۱۶۲۲.
- گویال: ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۷۵، ۴۲۷، ۷۵۰، ۸۴۵، ۹۴۷، ۹۵۱، ۹۸۲، ۱۰۳۶، ۱۶۵۱.
- گوشت از تن کنند: ۱۵۴۹.
- گوشوار: ۱۳۵۳.
- گوهر؛ نژاد: ۲۹۳، ۵۹۷، ۶۰۳.
- گوهر؛ جواهر: ۴۲۷، ۱۶۵۲.
- گوهر از پیشیز پدید آمدن: ۱۰۱۶.
- گویا زبان: ۱۵۷۶.
- گویا سخن: ۱۴۷۲.
- گیتی افروز: ۱۸۷.

ل

- لابه: ۱۲۷۵، ۱۳۶۷.
- لاله (مقدمه داستان): ۵.
- لب پر از باد: ۹۰۷، ۱۴۴.
- لب پر باد: ۱۰۹۱.
- لعل شدن از خون: ۱۳۸۳.
- لعل شدن خاک آوردگاه: ۱۰۸۴.

- مادر؛ از مادر زادن: ۱۱۴۵ .
- مار؛ خون مار: ۱۱۰۶ .
- مام؛ مهربان مام: ۱۵۸ .
- ماندن؛ گذاشتن: ۶۴۵ .
- مانیده؛ جرم و گناه: ۸۰۷ .
- ماهروی: ۲۷ .
- مایه دار: ۸۷۰ .
- مجمر: ۶۹۶، ۱۲۳۲، ۱۲۳۴، ۱۲۴۰ .
- مردار: ۶۱۱، ۶۱۳ .
- مردی ری: ۱۴۱۶ .
- مردی به کسی فروختن: ۱۳۷۳ .
- مژگان پر آب کردن: ۳۶ .
- مست: ۲ .
- مسمار آهنگران: ۷۵، ۸۱ .
- مشك (مقدمه داستان): ۱، ۵۵۲، ۱۶۵۲ .
- مشك و عبیر: ۱۵۲۴ .
- مغاك: ۹۲۵، ۱۳۳۷، ۱۳۹۴ .
- مغز و دل بیرون کردن: ۲۴۷ .
- مغفر: ۱۵۲۹ .
- مغفر کارزار: ۹۱۰ .
- مكن (امر از کردن): ۸۸۲ .
- مكن (سه بار در يك بيت آمده است): ۸۲۲ .
- مكن: برابر مكن، ۹۷۱ .
- مكنين: ۱۳۶۰ .
- منش: ۱۷۴ .
- منشور: ۱۲۰ .

- منقار فرو بردن: ۱۲۶۴.
- موی از سر کندن (در زنان): ۱۷۲.
- موی کندن (در مردان): ۱۲۰۴.
- موی کندن؛ همه روی کنده همه کنده موی: ۱۵۲۶.
- مویه کردن: ۱۴۰۵، ۱۴۴۷، ۱۶۰۵.
- مه (= نه): ۱۵۶۶.
- مهان: ۱۳۵.
- مہتر پرست: ۳۳۳.
- مہر؛ خورشید: ۱۳۹۸.
- مُہر: ۵۶۴.
- مُہر در زیر نام کسی گشتن: ۱۴۸۰.
- مہمان: ۸۶۴.
- مہمان کردن: ۸۴۵.
- مہی: ۳۳، ۵۲.
- مَی خوشگوار (مقدمه): ۱.
- میان بستن: ۶۹۰.
- میان بسته داشتن: ۶۷۸.
- میزبان: ۸۶۴.
- مَی سالخورد: ۱۹۴.
- می سرخ فام: ۷۶۸.
- میگسار: ۲۶، ۲۹۱، ۳۵۲، ۳۵۶، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۸۹.
- میل (برای مسافت): ۵۵۶.

ن

- نابکار گفتن: ۱۳۶۳.
- نارسید؛ کودک نارسید: ۱۶۵۳.
- ناسزا: ۸۶۰.

- نام آور: ۱۳۹۷، ۶۳.
- نام باز آوردن: ۱۵۱۷.
- نامبردار: ۱۳۸۹، ۱۵۳۲.
- نام بر نگین نوشتن: ۹۶۸.
- نام جستن: ۷۱۶.
- نامجوی: ۱۰۳۰.
- نالیدن (مقدمه داستان): ۱۵، ۶۲۱.
- نام گرفتن: ۸۰۵.
- نامور: پهلوان، ۲۸۰، ۳۲۰، ۴۵۳، ۸۱۸، ۹۰۷، ۱۰۰۳، ۱۱۷۷، ۱۶۲۵.
- نامور؛ گرامی: ۷۵۴، ۱۴۷۰، ۱۵۲۹، ۱۵۶۵.
- نامور پیشگاه: ۲۷۱.
- نامورتر؛ مشهورتر: ۶۳۸.
- نامور شهریار: ۲۳۷.
- نامور مهتران: ۷۱۷.
- نام و ننگ: ۱۳۸۶، ۱۳۳۶، ۱۰۹۴، ۶۲۸.
- نان خوردن: ۵۴۷، ۵۵۱.
- ناهار: ۶۰۹.
- ناهید: ۱۳۹۸.
- نبرده سوار: ۲۷۶، ۱۵۰۴.
- نبید (مقدمه): ۳، ۳۵۵.
- نبیره: ۱۶۴۵، ۱۶۵۷.
- نخچیر: ۳۲۸، ۱۶۰۶.
- نخچیر کردن: ۵۱۵.
- نخچیرگاه: ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۲۵.
- نخست: ۶۴۰.
- نخستین: ۶۶۳، ۶۲۷، ۱۶۱۱.
- نرگس (مقدمه داستان): ۸.
- نرم گفتن: ۷۲۷.

- نژندی: ۱۳۹.
- نژندی کردن: ۱۳۷، ۴۱۰.
- نکوهش: ۸۲۰، ۱۵۶۸.
- نشان؛ زین نشان: ۱۷۰.
- نُقل (مقدمه داستان): ۳.
- نگونبخش؛ نگونبخت: ۴۶۳.
- نگونسار زین بر نهادن: ۱۵۱۸.
- نگهبان مرز: ۱۱۵۳.
- نماز بردن: ۲۹۶، ۱۲۳۹.
- نمک پراگندن: ۳۴۴.
- ننگ کردن: ۱۱۱۷.
- ننگ و نبرد: ۸۴۳.
- نوبهار؛ آغاز سال: ۵۳۱.
- نوش (مقدمه داستان): ۲.
- نوش لب: ۱۳۵۴.
- نُوید: ۴۲۵، ۸۳۲.
- نهفت؛ نهفتن: ۱۱، ۳۵۱، ۳۹۴، ۸۷۶.
- نهفت؛ شبستان: ۴۴۰، ۱۴۹۶.
- نهفت؛ گنج: ۹۱۲.
- نهفت؛ نهان: ۱۵۷۸.
- نهد (از نهادن): زنید: ۱۰۶۰.
- نیایش کردن: ۱۲۱۹.
- نیرنگ: ۱۱۶۳.
- نیک پی: ۸۵۹.
- نیک مرد: ۸۷۴.
- نیکی شناس: ۲۱۵.
- نیل (کنایه از خون زیاد): ۵۶۱. ← دریای نیل.
- نیوشیدن: ۱۴۹، ۵۳۴.

واو (علامت کسره): ۱۸۷، ۶۵۲.

هامون: ۱۱۹۶، ۱۱۹۸.

هرای زرین: ۲۷۶.

هردوان (مقدمه داستان): ۹.

هزبر (مقدمه داستان): ۱۰. (مقدمه -) ۱۶.

هژبر: ۵۷۳.

هشتن: نهادن، ۸۶۶.

هفتخوان: ۳۴۷.

همال: ۱۳۵۶.

همال داشتن: ۱۰۲.

همایون بودن: ۸۵۹.

همداستان: ۱۲۸۴.

همگروه: ۸۵۳.

هم نشان: برآن سان، ۱۲۶۴.

هنر: پرهیزگاری، ۱۴۹۷.

هنر: امانت و راستی، ۷۹۳.

هنر: دانش جنگ، ۶۳۹، ۷۸۷.

هنر: دین و هنر، ۵۳۲.

هنرها: آداب بزم، ۱۶۱۸.

هوز: ۱۱۰.

هوش: جان، مرگ، ۳۴، ۴۸، ۵۰، ۱۶۹، ۱۰۸۸، ۱۵۷۵، ۱۲۹۴.

هوش: ذهن، استعداد، ۸۱۶، ۱۲۶۱، ۱۳۹۰، ۱۵۵۳.

هوش شورانیدن: ۱۱۰۵.

هوشیار: ۲۲.

هیرمند: ۴۵۴.

ی

یاد: بیاد کسی جام گرفتن، ۳۷۹، ۵۴۸، ۷۷۱.

یادگار بودن: ۱۴۶۷.

یاد گشتن: فراموش شدن، ۸۹۴.

یاد گیر: ۲۰۰، ۱۶۵۹.

یاد مردان آزاده کردن: ۳۵۳.

یارستن: ۶۴۰، ۱۰۵۷، ۱۴۸۲.

یاره: ۱۳۵۳.

یازیدن: ۵۴۵، ۵۶۴، ۱۴۲۶.

یاقوت: ۴۲۶، ۹۵۶، ۱۶۵۴.

یال: ۳۵۸، ۷۲۰، ۱۵۵۶، ۱۵۵۹.

یال اسب سیاه: ۱۳۸۳.

یال افراختن: ۴۳۳، ۱۰۳۶.

یزدان پرست: ۱۳۸۲، ۱۶۶۰.

یکایک: یکی یکی، ۳۶۰.

یکتا دل: ۸۱۳.

یل: ۴۵۶.

یل اسفندیار: ۱۴۰۶. ← اعلام.

«اشخاص و امکنه»

آ

آهرمن: ۱۴۲۵* . ← بخش لغات.

الف

ابلیس: ۱۲۲ . ۹۰۲.

ارجاسب: ۶، ۶۹، ۷۸، ۹۱، ۲۳۶، ۶۸۶، ۱۵۸۷.

اردشیر: ۱۶۵۹.

ارژنگ: ۶۴۵.

اسب سیاه: ۷۴۱، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۵۲۷، ۱۵۴۶، ۱۵۵۵.

اسب سیه: ۲۰۷، ۴۵۲.

اسفندیار: ۵، ۲۲، ۲۶، ۴۱، ۸۵، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۹۱، ۳۱۱، ۴۳۱، ۴۴۵،

۴۶۹، ۵۶۲، ۶۶۰، ۷۲۸، ۷۶۳، ۸۹۰، ۹۱۷، ۱۰۸۶، ۱۱۲۳، ۱۱۶۲، ۱۲۱۶،

۱۲۳۰، ۱۲۶۸، ۱۲۷۱، ۱۴۵۳، ۱۵۱۳، ۱۶۴۱، ۱۶۶۳، ۱۶۶۶.

افراسیاب: ۱۵۲، ۶۴۳، ۷۱۳، ۷۱۷.

الواد: ۱۰۶۵، ۱۰۷۰.

اورند شاه: ۶۶۶، ۶۶۷.

اولاد غندی: ۶۴۵.

اهرمن: ۶۸۸.

ایران: ۷۱۹، ۸۹۲، ۹۷۱، ۹۸۵، ۱۰۲۲، ۱۳۴۶، ۱۴۷۹، ۱۴۸۳، ۱۵۱۲.

* - اعداد مربوط به شماره ابیات متن است. ضمناً نام‌هائی که کاربرد فراوان داشت، اندکی کمتر آوردیم.

ب

باغ بهشت: ۱۶۴۰.

بیر (بیر بیان): ۹۱۱، ۹۷۶، ۱۳۱۹.

بیر بیان: ۱۱۵۰، ۱۲۰۵.

برهمن: ۶۹۸.

بلخ: ۱۵۸۲.

به آفرید: ۱۵۸۰.

بهشت: ۶۹۶، ۸۳۷، ۸۷۱، ۱۴۲۷، ۱۵۰۷، ۱۶۰۲.

بهمن: ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۵۴، ۴۴۵، ۱۰۸۵، ۱۳۹۲،

۱۴۶۱، ۱۴۶۷، ۱۵۰۲، ۱۵۱۴، ۱۵۷۸، ۱۶۰۶، ۱۶۳۶، ۱۶۴۰، ۱۶۵۵، ۱۶۶۵.

بید: ۶۴۵.

پ

پشوتن: ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۶۱، ۴۵۰، ۵۰۹، ۵۲۴، ۷۷۵، ۸۷۲، ۸۷۶، ۱۰۰۷،

۱۱۷۸، ۱۳۹۷، ۱۴۷۷، ۱۵۰۲، ۱۵۲۷، ۱۵۴۶، ۱۵۴۹، ۱۵۶۰، ۱۵۷۷، ۱۵۹۸،

۱۶۲۲، ۱۶۲۹.

پشین: ۶۶۸.

پور اسفندیار (بهمن): ۳۳۱.

پور دستان: ۵۰.

پور زال: ۱۰۲.

ت

توران: ۶۴۳، ۶۹۱.

تہمتن (رستم): ۶۵، ۳۸۲، ۴۱۷، ۴۵۶، ۷۷۳، ۹۸۱، ۱۳۷۹، ۱۴۶۸، ۱۵۳۱،

۱۶۵۶.

ج

جادوستان (مازندران): ۳۷۴.

جاماسب: ۳۰، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۷۹، ۸۷، ۶۸۲، ۱۴۶۶، ۱۵۶۹، ۱۶۳۶، ۱۶۴۲.

جم: ۲۳۱، ۱۴۲۰.

جمشید: ۸۵۸، ۸۶۵.

جیحون: ۶۴۳.

چ

چین: ۶۳۲، ۶۴۳، ۶۹۱، ۷۱۹.

خ

خاقان چین: ۹۴۰، ۵۷۴.

خداوند رخش: ۱۱۸.

خلّخ: ۱۳۵۵، ۱۵۸۲.

د

دخت مهرباب: ۶۳۶.

دریای چین: ۱۱۹۵.

دریای نیل: ۳۸۹، ۴۴۲.

دز گنبدان: ۱۸۰.

دستان (زال): ۴۱۸، ۷۷۷، ۸۳۹.

دستان سام: ۱۱۵، ۲۶۵، ۵۳۷، ۸۰۵، ۱۱۶۰.

دوزخ: ۸۹۵.

دیو سپید: ۱۵۱، ۶۴۵، ۷۰۵، ۱۲۱۴.

رخش: ۷۰۸، ۷۱۸، ۸۴۵، ۹۳۴، ۱۱۲۲، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۳۰، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۲۰۷، ۱۲۴۵، ۱۲۴۹، ۱۲۵۱، ۱۲۶۴، ۱۲۶۶، ۱۲۸۷، ۱۳۱۵.
 رخشان: ۱۱۲۹، ۱۱۳۸.
 رخشان: ۱۲۸۶.
 رستم: (مقدمه داستان): ۱۶، ۱۳۳، ۱۴۸، ۲۵۱، ۵۲۳، ۶۶۰، ۷۰۱، ۷۲۵، ۷۳۹، ۷۸۰، ۸۵۷، ۹۰۸، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۳۱، ۱۱۸۷، ۱۲۴۳، ۱۲۸۷، ۱۳۰۹، ۱۴۲۹، ۱۴۵۵، ۱۵۱۶، ۱۵۷۸، ۱۵۹۴، ۱۶۰۷، ۱۶۱۰، ۱۶۲۲، ۱۶۵۵.
 روم: ۲۴۱، ۳۷۴.
 رود نیل: ۱۵۰. ← دریای نیل، بخش لغات.
 روبین دژ: ۶۸۹، ۱۲۱۲، ۱۵۹۱.

زابل: ۱۶۵، ۱۸۰، ۷۹۲، ۱۵۳۰، ۱۶۴۷.
 زابلستان: ۵۳، ۱۴۷، ۸۶۳، ۱۰۲۲، ۱۲۲۴، ۱۴۶۳، ۱۵۱۴، ۱۶۰۶.
 زال: ۲۷۸، ۲۸۴، ۶۱۲، ۹۶۳، ۱۱۴۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۸، ۱۲۵۶، ۱۳۰۷، ۱۳۵۶، ۱۵۹۴، ۱۶۰۵.
 زاول: ۲۸۷، ۴۸۴، ۸۰۵.
 زاولستان: ۲۷۵، ۴۹۳، ۹۹۰.
 زردشت: ۱۳۳۹.
 زردهشت: ۶۹۶، ۸۷۱، ۱۵۸۹.
 زریر: ۳۸، ۴۶، ۲۵۹، ۴۷۵، ۱۵۸۳.
 زند: ۸۷۱، ۱۱۰۱، ۱۳۴۰.
 زواره: ۱۰۹، ۱۲۹، ۲۶۵، ۳۱۴، ۳۵۵، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۹۰۹، ۹۱۲، ۹۷۸، ۱۱۳۸، ۱۱۶۰، ۱۲۰۳، ۱۴۴۹، ۱۵۰۸.

س

- سام: ۶۰۴، ۶۲۴، ۶۳۵، ۶۵۲، ۱۱۴۲.
- سام نریمان: ۱۳۵۶.
- سام یل: ۵۸۰.
- سروش: ۳۴، ۱۵۵۴.
- سلم: ۶۷۱، ۶۷۳.
- سنجه: ۶۴۵.
- سهراب: ۶۴۷.
- سیاوخش: ۴۶۳، ۷۲۰.
- سیاوش: ۱۱۷، ۱۵۲.
- سیاوش: ۴۶۲، ۱۱۰۰.
- سیستان: ۹۴۱، ۱۴۵۹.
- سیمرغ: ۶۰۷، ۶۱۲، ۱۲۲۷، ۱۲۳۶، ۱۲۴۱، ۱۲۴۸، ۱۲۶۷، ۱۲۸۰، ۱۲۸۳، ۱۲۹۸، ۱۳۰۷، ۱۳۷۹، ۱۴۲۹، ۱۴۵۷، ۱۵۹۴، ۱۶۰۵.

ش

- شاه چین: ۱۱۵.
- شهریار (لقب سلطان محمود): ۱۶۶۶.
- شیر خون: ۳۰۱.

ض

- ضحاک: ۲۳۱، ۶۳۷، ۶۵۱.

۲۳۰

ط

طوس (مکان): ۶۲۷.

طوس (پهلوان): ۷۰۴، ۷۱۴.

ف

فرامرز: ۱۰۹، ۱۲۹، ۲۶۵، ۴۱۷، ۱۰۷۷، ۱۰۸۰، ۱۰۸۴، ۱۱۶۰، ۱۲۰۳، ۱۴۴۹

فرّخ اسفندیار: ۱۸، ۶۱، ۱۴۶، ۳۲۰، ۴۳۷، ۷۳۹، ۷۵۱، ۸۷۳، ۹۹۴.

فرّخ سروش: ۱۵۵۴. ← سروش.

فرخنده زال: ۷۵۳.

فریلون: ۲۳۱، ۶۵۰، ۶۶۹، ۶۷۲، ۱۴۲۰.

فغفور چین: ۹۶۸.

ق

قباد: ۹۶۰، ۹۶۶.

قنّوج: ۱۶۳۱.

قیصر: ۳، ۶۷۰، ۶۷۱.

ك

کابل: ۷۹۹.

کابلستان: ۱۰۲۲، ۱۳۵۷، ۱۵۱۴.

کاموس: ۵۷۴، ۹۴۰.

کاووس: ۱۱۶، ۱۲۲، ۶۴۴، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۲۰، ۷۶۹، ۸۵۹، ۸۶۷، ۱۱۰۰.

کتابون: ۳، ۱۴۵، ۱۵۵۶.

کرزم: ۷۴، ۶۸۰.
 کوه بیستون: ۳۰۵، ۱۱۳۱.
 کوه گنگ: ۸۷۸.
 کی پشین: ۶۶۷.
 کیخسرو: ۷۲۱، ۸۵۹.
 کیقباد: ۱۱۷، ۲۳۲، ۳۸۱، ۴۰۱، ۶۶۸، ۷۵۵.

گ

گشتاسب: ۲۶، ۲۸، ۴۷، ۲۲۸، ۲۹۴، ۶۶۵، ۶۷۸، ۷۵۹، ۸۱۴، ۸۲۶، ۸۷۰،
 ۸۹۶، ۱۴۱۶، ۱۵۰۰، ۱۵۰۵، ۱۵۳۲، ۱۵۸۲، ۱۶۰۹، ۱۶۳۷، ۱۶۴۲، ۱۶۵۷،
 ۱۶۶۴.
 گودرز: ۷۰۴، ۷۱۴.
 گیو: ۷۰۴، ۷۱۴.

ل

لهراسب: ۶، ۷۸، ۹۱، ۲۲۷، ۲۸۱، ۲۹۴، ۶۶۵، ۶۸۱، ۷۲۱، ۷۲۳.

م

مازندران: ۶۴۴، ۷۰۳، ۹۳۹.
 منوچهر: ۱۵۳۷.
 موبد: ۶۴، ۲۱۱، ۳۲۴، ۴۱۶، ۱۴۵۲.
 مهرنوش: ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۰، ۱۰۸۸، ۱۱۷۸، ۱۱۸۸.
 مه زاولستان (زال): ۴۱۸.
 مینو: ۷۵۵.

ن

نامبردار: ۷۰۲.

نریمان: ۶۲۴.

نوش آذر: ۱۰۵۳، ۱۰۶۲، ۱۰۶۷، ۱۰۷۳، ۱۰۸۸، ۱۱۷۸، ۱۱۸۸، ۱۳۳۹، ۱۵۸۹.

نیرم: ۵۷۱.

نیمروز: ۱۴۵۹.

و

وستا (اوستا): ۱۳۴۰.

ه

هاماوران: ۱۲۴، ۶۴۴، ۷۰۹، ۷۱۵، ۹۳۹.

هفتخوان: ۹۰، ۳۴۷، ۶۸۸.

همای: ۱۵۸۰.

هند: ۲۴۱، ۶۳۶، ۱۶۳۱.

هندوستان: ۳۷۴.

هوشنگ: ۲۳۱، ۶۲۵، ۱۴۲۰.

هیرمند: ۱۸۹، ۲۷۴، ۳۳۶، ۴۴۳، ۵۲۳، ۹۳۴، ۹۸۴.

ی

یزدان: ۱۶۱۲، ۱۶۴۴.

یل اسفندیار: ۵۲۵، ۷۶۷، ۷۸۶، ۸۶۱، ۱۰۴۱، ۱۰۵۶، ۱۱۱۷، ۱۱۲۶، ۱۵۷۵.

کتابشناسی

- اسدی طوسی (ابومنصور): لغت فرس بتصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس ۱۳۱۹ شمسی.
- اسلامی ندوشن (دکتر محمدعلی): داستان داستان‌ها، چاپ زر (افست)، خردادماه ۲۵۳۶.
- بهار (محمدتقی، ملک الشعراء): تاریخ سیستان، کتابخانه زوار، خرداد ۱۳۱۴.
- سبک‌شناسی: چاپ امیرکبیر، چاپ دوم، شهریور ماه ۱۳۲۱.
- مجمل التواریخ والقصص، چاپ کلاله خاور، ۱۳۱۸ شمسی.
- پور داوود (ابراهیم): یشت‌ها (ج ۱ و ۲)، چاپ دانشگاه، فروردین ماه ۱۳۴۷.
- فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۲۶.
- جوینی (عزیزالله): تفسیر مفردات قرآن، چاپ بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۹.
- ترجمه فارسی کهن نهج البلاغه (ج ۱ و ۲)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- مصادراللغة، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- حافظ (محمد شمس الدین): دیوان بتصحیح قزوینی - دکتر غنی، تهران ۱۳۲۰.
- دستگردی (وحید): گنجینه گنجوی، اردیبهشت ۱۳۱۸ شمسی.
- دهخدا (علی اکبر): لغت‌نامه، چاپ دانشگاه تهران.
- رواقی (دکتر علی): قرآن موزه پارس، چاپ بنیاد فرهنگ، سال ۲۵۳۵.
- مقامات حریری، چاپ افست گلشن (ج ۱ و ۲)، ۱۳۶۵.
- زاوش (مهندس محمد): کانی‌شناسی چاپ بنیاد فرهنگ (ج ۱ و ۲) تابستان ۱۳۴۸.
- زمخشری (ابوالقاسم محمودبن عمر): مقدمه الأدب، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- سرور مولائی (دکتر محمد): طبقات الصوفیه، چاپ توس، بهار ۱۳۶۲.
- سعدی (مشرف الدین مصلح بن عبدالله): دیوان، چاپ جاویدان، ۱۳۵۵.
- سهیلی خوانساری (احمد): آداب الحرب و الشجاعة: انتشارات اقبال، آبانماه ۱۳۴۶.

شمس الدین (محمد بن امین)، نوادر التبادر، چاپ بنیاد فرهنگ، پائیز ۱۳۵۰.
شهردان بن ابی الخیر: نزهت نامه، بتصحیح دکتر فرهنگ جهان پور، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ ادبیات، جلد اول، چاپ دانشگاه، تهران ۱۳۳۵.
فردوسی (ابوالقاسم طوسی): شاهنامه: چاپ دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ۱۳۶۱ هجری شمسی.

- شاهنامه: بکوشش جلال خالقی مطلق، ضمیمه دفتر یکم، تهران ۱۳۶۹.
- شاهنامه: رستم و سهراب: بتصحیح استاد مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۲.
- شاهنامه، چاپ فرهنگستان شوروی (در ۹ جلد)، مسکو ۱۹۶۶.
- شاهنامه، رزم نامه رستم و اسفندیار، بقلم دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری، چاپخانه صنوبر، ۱۳۶۳.
- شاهنامه: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، بقلم شاهرخ مسکوب، چاپخانه خوشه، فروردین ۱۳۴۸.

- شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، چاپخانه مجلس (۱۳۶۹ - ۱۳۲۸).
- شاهنامه، چاپ هند، سنگی، کتابفروشی وصال، سال ۱۲۷۲.
- شاهنامه (منتخب) بقلم محمد علی فروغی و حبیب یغمائی، انتشارات عماد.
- شاهنامه، نسخه عکسی موزه فلورانس، از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
فیاض (دکتر علی اکبر)، تاریخ بیهقی، چاپ رنگین، تهران ۱۳۲۴.
کریستن سن (آرتور): نخستین انسان و نخستین شهریار: ترجمه دکتر احمد تفضلی و دکتر ژاله آموزگار، نشر نو، تهران ۱۳۶۸.

متنبی (احمد بن حسین): دیوان، چاپ بیروت. ۱۹۳۸ م.
مدرس رضوی (محمد تقی): دیوان انوری، بنگاه نشر و ترجمه. تهران ۱۳۴۷.
معین (دکتر محمد): برهان قاطع، کتابخانه زوار، تهران ۱۳۳۰ شمسی.
میددی (ابوالفضل): کشف الأسرار، (۱۰ جلد)، بکوشش علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴.

مینوی (مجتبی): کلیله و دمنه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ هجری شمسی.
نوشین (عبدالحسین): واژه نامک، چاپ بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۱ (چاپ زیبا).

هینلر (جان): شناخت اساطیر ایران، ترجمه دکتر ژاله آموزگار و دکتر احمد تفضلی، نشر چشمه ۱۳۷۱.

یغمائی (حبیب): گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، چاپ افست مروی، ۱۳۵۴.
یوسفی (غلامحسین): بوستان سعدی، انتشارات خوارزمی، بهمن‌ماه ۱۳۶۳ هجری شمسی.

10/10/10
10/10/10